

ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران

جلد دوم

مجلس اول کنگره آزادی

فریدون آدمیت

ایرانیان در سده ششم هجری

جلد دوم

مجلس شورای اسلامی

فریدون آدمیت

## ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران

ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران

جلد دوم

# مجلس اول کنگره آزادی

فریدون آدمیت



انتشارات روشنگران



انتشارات  
روشنگران

---

انتشارات روشنگران - تهران صندوق پستی ۵۸۱۷-۱۵۸۷۵

---

ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران

جلد دوم - مجلس اول و بحران آزادی

چاپ اول - تعداد ۵۰۰۰ نسخه

حروفچینی و صفحه آرایی: شایان

چاپ: ۲۰۰۰

همه حقوق برای مؤلف محفوظ است

لیتوگرافی: خانه رتوش ۳۱۲۶۵۳

## دیباچه

۱۳	در تفکر تاریخی و روش تحقیق
	<b>توزیع قدرت سیاسی</b>
۲۹	بخش نخستین: سلطنت و مجلس ملی و هیأت دولت
	تحلیل عمومی
۵۱	بخش دوم: امین السلطان و حکومت مشروطه
	بخش سوم: مسایل عمومی
۶۵	۱. امنیت داخلی: مسألهٔ حاد سیاسی
۷۷	۲. بحران مالی: طرح بانک ملی و بانک تجارت آلمان
	<b>بخش چهارم: سیاست خارجی</b>
۹۱	۱. انگلیس و روس و مشروطگی
۱۰۱	۲. تجاوز عثمانی و واکنش ملی
	<b>بخش پنجم: مجلس در تعارض «جبهه سازی» افراطیون</b>
۱۰۷	۱. افراطیون و طرح تصفیه مجلس
۱۳۱	۲. انجمن ها و مسألهٔ خشونت سیاسی در مشروطگی
۱۴۹	بخش ششم: مجلس در کشمکش دولت و سلطنت
۱۶۳	بخش هفتم: دولت بدفرجام در آخرین تکاپو

## اعتلای مجلس ملی

۱۸۷	بخش هشتم: تحول در مجلس و هیأت دولت
۲۰۳	بخش نهم: پیش درآمد برخورد سلطنت و مجلس
۲۱۷	بخش دهم: شکست کودتای ذیقعه: مجلس در قدرت
۲۴۵	بخش یازدهم: سیاست خارجی در کودتا: از «بی طرفی محض» تا «حسن توسط»

## بحران آزادی

### مجلس در تزلزل و تنزل

۲۶۱	بخش دوازدهم: از پیمان صلح تا خشونت رفتار
۲۸۷	بخش سیزدهم: تغییر رهبری مجلس
۳۰۳	بخش چهاردهم: جوهر تراژیک تاریخ
۳۰۳	۱. روز نه‌ای در بن بست
۳۱۱	۲. نقش بندی کودتا
۳۵۲	۳. سازش و تعارض در دیپلماسی روس و انگلیس

## ضمیمه

۳۷۱	ترجمه اعلامیه حقوق بشر
۳۷۷	صنایع الدوله و نقشه رفورم

## منابع

۳۸۳	ملاحظات در سنجش منابع
۴۰۵	مدارك اصلی و رسمی
۴۰۶	آثار معاصران
۴۰۶	رساله‌ها و جزوه‌های سیاسی
۴۰۸	ادیب‌ات اجتماعی
۴۰۸	خاطرات، سرگذشت شخصی، یادداشت‌های تاریخی و نامه‌های خصوصی
۴۱۰	چند اثر خارجی
۴۱۳	فهرست نام کسان



## دبیاچه

## در تفکر تاریخی و روش تحقیق

این آخرین اثر من است در تاریخ اندیشه‌های جدید اجتماعی و سیاسی ایران در سده گذشته تا کتاب ایدئولوژی نهضت مشروطیت. در جلد اول این تصنیف در ماهیت حرکت مشروطه خواهی، عقاید و آرا و مسائل فلسفه سیاسی مشروطگی سخن گفتیم. جلد دوم در تاریخ سیاسی عصر حکومت ملی تا پایان کار مجلس مؤسس است. تاریخ سیاسی و فلسفه سیاسی را معمولاً مجزا از هم مطالعه می‌کنند. اما اگر جوهر فلسفه سیاسی مسأله ماهیت و تنظیم قدرت باشد، و جوهر تاریخ سیاسی مسأله به کار بستن قدرت - تاریخ سیاسی و فلسفه سیاسی الزاماً بهم پیوند خورده، چنانکه ابهامات فلسفه سیاسی را حوادث و واقعیات سیاسی می‌توانند روشن نمایند و حادثه‌های سیاسی بدون زمینه فکری آنها قابل درک و سنجش نیستند.

در تعقل تاریخی، تاریخ جریان است در توالی حوادث، حوادثی که نه در خلا و وقوع می‌یابند و نه اسرار آمیزند بلکه قانون منطقی ترتب معلول حاکم بر سلسله حوادث است. هر حادثه تاریخی حادثه دیگری را به دنبال می‌آورد. تنها از این نظر گاه است که قضیه و واقعه‌ای می‌تواند محتوم و پرهیزناپذیر باشد، ورنه هیچ واقعه‌ای اجتناب‌ناپذیر نیست. چه بسا ممکن است معلول خود علت شود و به صورت علت فاعلی وقایع درآید، گرچه تشخیص دقیق علت فاعلی حوادث گاه مسأله پیچیده تاریخی است.

در سیر تحولات تاریخ سیاسی گاه به حوادثی بر می‌خوریم که به خودی خود علت یا علل ساده و حتی پیش پا افتاده‌ای داشته‌اند، اما همین حوادث آثار و نتایج مهم و یا بسیار مهم به بار آورده‌اند. در چنان مواردی، آثار و نتایج یعنی معلول تاریخی را نباید با علت ساده حوادث قیاس کرد. بلکه در این حالت، معلول خود علت فاعلی گشته و نتایج عمده و

فراگیری بر آن مترتب گردیده است. از قضا، در تاریخ سیاسی مشروطیت موارد متعددی را ملاحظه می‌کنیم که ترك عمل واجب حادثه‌ای را به وجود آورده که منشأ آثار مهمی شده است، حادثه‌ای که در منطق ترتب معلول ذاتاً می‌توانست همان اندازه اجتناب‌پذیر باشد که نتایجش مهلك و مصیبت‌بار بود.

تفکر تاریخی عنصر اصلی تاریخ‌نویسی جدید است. کار مورخ گرد آوردن واقعیات از هر قبیل و تلمبار کردن آنها به صورت خشکه استخوان در موزه آثار باستانی نیست. تاریخ‌نگارانی بوده‌اند که جزئیات وقایع را به صورت مواد خام تاریخ ثبت می‌کردند بدون اینکه به کشف علل و نتیجه آنها برآیند، یا بتوانند از مجموع آنها فکر عمیقی عرضه بدارند. این خصلت گروهی از مورخان سده نوزدهم بود که به حد انتقاد عقل تاریخی نرسیدند. به دیگر عبارت، آنچه به تاریخ روح و معنا می‌دهد گنجاندن کل ریزه وقایع در متن تاریخ نیست، بلکه دست یافتن به گذشته زنده و شناخت جریان تاریخ است. مورخ با بصیرت تاریخی از انبوه واقعیات مهمترین و با معنی‌ترین شان را مشخص می‌کند؛ چگونگی وقوع هر حادثه را به درستی و علت یا علل آنرا به دست می‌دهد؛ رابطه منطقی توالی وقایع را می‌سنجد؛ و با تحلیل و تفسیر وقایع تصویری هر چه دقیق‌تر و روشن‌تر از جریان تاریخ ارائه می‌دهد. بدیهی است تاریخ که بر پایه اسناد و مدارک اصلی و دقت در معانی آنها بنا نشده باشد، تاریخ نیست. مهارت فنی در بهره‌برداری از منابع گوناگون، نسبت تألیفی واقعیات گرد آورده شده، و ترکیب معانی در نظم عقلی - از شرایط اساسی هر تحقیق تاریخی جدی است.

تاریخ همواره آغشته به افسانه و مغالطه بوده، و این اختصاص به تاریخ قدیم و جدید ندارد. در تضاد آن، حقیقت‌جویی، محرك فعال ذهن آدمی، از عصر کلاسیک انگیزه مورخان صاحب‌دانش و فکر بوده است. خاصه دوران تاریخ‌نویسی جدید با ممیزی و انتقاد آثار پیشینیان آغاز گردید، امتداد و گسترش یافت. و آن از مظاهر پدیده آزاداندیشی و انتقاد عقلانی بود که کل فعالیت فکری انسان را فراگرفت. از متعلقات تفکر تاریخی جدید بود که به مثل مجله «تاریخ» (نشریه انجمن تاریخ انگلیس) به پیروی آرا و روش نقادان و مورخان فرانسوی که همواره پیشقدم بودند - فصلی را به عنوان

«تجدید نظرهای تاریخی» اختصاص داد، و از محققان دعوت کرد که حاصل مطالعاتشان را در هر قضیه تاریخی که در خور تجدید نظر می دانند عرضه دارند. در امتداد آن حرکت فکری و به کار بستن روش نقد علمی - چه بسیار روایات تاریخی قدیم و جدید باطل یا مخدوش شناخته شدند، تفسیرهای واقعی جای مآنوسات ذهنی را گرفتند، نگرش تاریخی و سبک تاریخ نویسی از پایه دگرگون گشت.

باید دانست که تحقیقات تاریخی هم را کد نیست، بلکه همچون خود تاریخ در حرکت و جریان است. با دست یافتن به اسناد و مدارک تازه، به ضرورت باید در آثار گذشتگان تجدید نظر به عمل آورد. به علاوه، تحول تاریخی و جهت نظر و نگرش ما را نسبت به گذشته تغییر می دهد و مسائل تاریخی نوی به میان کشیده می شوند. آثاری که به روزگاری گرانبها و فایده مند بودند، کهنه می نمایند و اعتبارشان کاهش می گیرد. دوستداران دانش نباید از این بابت ناخرسند گردند.

\* \* \*

این اثر تحقیق مستقیم بر پایه منابع اصیل تاریخی است - منابعی که متنوع اند و اصلتشان ارتباط با موضوع و مقوله مورد مطالعه دارد. یک مدرک تاریخی می تواند برای بررسی قضیه یا مطلبی معتبر باشد، و همان نوشته در مقوله دیگر بکلی نامعتبر. به مثل، مقالات روزنامه ها منبع عمده بررسی و جهت نظر مطبوعات و حتی برخی رویدادهاست، اما تحلیل سیاست خارجی به مآخذ نوشته های جراید عاری از ارزش و اعتبار علمی است. این حرف پاک یاوه است که منابع و مآخذ ما برای مطالعه تاریخ نهضت مشروطه چندان زیاد نیستند. ما درباره همه مباحث اصلی تاریخ مشروطگی و مهمترین حوادث - به معتبرترین مواد و مدارک تاریخی دسترسی داریم. این بدان معنا نیست که به تمامی جزئیات وقایع آگاهی داشته باشیم. مگر هر نکته جزئی یا همه جزئیات به کار تاریخ می خورند؟ تاریخ نویسی غیر از فن نقالی است. ریزه وقایع در دل حوادث عمده جای دارند؛ نیازی هم به درازنفسی و انباشتن انبوه یادداشت های مربوط و نامربوط بر رویهم نیست. خبرگی در شناخت منابع تاریخ، سلسله مراتب آنها، و آشنایی با روش تحقیق رشته های مختلف تاریخ می خواهد که اسناد و مدارک را در هر مقوله ای درست به کار

گیریم. اینک می‌پردازیم به تشریح عمومی آن منابع و سنجش تاریخی آنها در متن تاریخ‌نویسی جدید.

خلاصه صورت مذاکرات مجلس معتبرترین مأخذ در کارنامه مجلس مؤسس است؛ به علاوه بازنمای بخشی از مهمترین حوادث سیاسی آن دوره می‌باشد. مذاکرات مجلس به صورتی که انتشار یافته کم و کسر دارد، گرچه این کاستی‌ها را منابع دیگر تا حد زیادی جبران می‌کنند. توضیح آنکه: متن انتشار یافته صورت کامل گفت و شنود مجلس نیست. از صورت مذاکرات کمیسیون‌های مجلس نیز چیز زیادی به دست ما نرسیده، از آنکه اسناد رسمی مجلس در حادثه کودتا و بمباران مجلس از میان رفته. اما از کار سه کمیسیون متمم قانون اساسی، تدوین قانون عدلیه و اصول محاکمات، و مالیه به مأخذ مذاکرات مجلس و دیگر مدارک به درجات آگاهی صحیح داریم. گفتگوی مجلس درباره چند قضیه سیاسی مناقشه‌انگیز به عمد از صورت مذاکرات حذف گردیده. در این مورد خاطرات رئیس وقت مجلس و گزارش‌های مأموران خارجی که در جلسه‌ها حضور داشتند، اخبار درست به دست می‌دهند. دیگر آنکه صورت مذاکرات در هفته بحران سیاسی مقارن کودتای اول (ذیقعه ۱۳۲۵) منتشر نشده. اما پس از آن حادثه، رئیس مجلس هشیارانه زبده وقایع و تصمیم‌های عمده مجلس را برای «ثبت تاریخ» اعلام کرد که در صورت مذاکرات آمده. نکته دیگر آنکه گفتگوی نمایندگان از ۲۷ صفر تا ۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۵، بدون ذکر نام سخنران در صورت مذاکرات انتشار یافته. این تصمیم خلاف قاعده، به رأی اکثریت گرفته شده بود که «مذاکرات و کلا در روزنامه به اسم درج نشود». چرا؟ برای اینکه برخی نمایندگان بیاناتشان را انکار می‌کردند که: «ما این نطق را نکردیم!» با آشفتگی که در انتشار اظهارات نمایندگان پیش آمد، مجلس اشتباه خویش را تصحیح و اعلام کرد: «به تجربه دیدیم از وقتی که اسامی نوشته نشد بدتر شده... از نوشتن خیلی تولید فساد شده و از برای آتیه هم تولید فساد می‌کند». از اینرو، از جلسه ۲۵ ربیع‌الاول کار چاپ بیانات نمایندگان به روال عادی بازگشت. به هر حال، خلاصه مذاکرات مجلس را در مدت آن چهار هفته، روزنامه ترقی با ذکر نام و کلا منتشر نموده و ابهامی ندارد. مباحثه مجلس در دوسه جلسه آخر حیات سیاسی آن هم ناقص

به چاپ رسیده و بی سروته است. برخی نکته‌های مهم آن مباحثات در گزارش‌های رسمی خارجی ثبت گردیده.

صورت مذاکرات منبع عمده آگاهی ما در مناسبات مجلس با محمدعلی شاه نیز می‌باشد. سلسله‌نامه‌های مبادله شده میان مجلس و شاه در آن ثبت گشته مگر يك نامه مجلس و جواب شاه به آخرین اعتراض نامه مجلس که سه روز پیش از کودتای نظامی به مجلس فرستاده شد. اما متن آن و نسخه اصل به دست ما رسیده. به عقیده ما شایسته است که چاپ تازه و کامل تری از صورت مذاکرات مجلس مؤسس انتشار یابد. برخی اسناد مهم و متن طرح قوانینی که به مجلس داده شد اما تصویب آنها مجمل ماند، باید به آن افزوده شوند.

شگفت است که صورت مذاکرات که همیشه در دسترس عموم بوده هیچگاه مورد استفاده درست و کامل نویسندگان قرار نگرفته - یا مجال مطالعه و دقت در معانی آنرا نداشته، یا به ارزش گفت و شنودها که از نظر تاریخی مهم یا بسیار مهم است کمتر توجه نموده‌اند. گاه به آن اشاراتی رفته و گاه بکلی نادیده گرفته‌اند. ما در هر مبحث به زبده مباحثه و وجه نظر کلی مجلس توجه می‌دهیم، قوت و ضعف کار مجلس را در هر قضیه‌ای می‌شناسانیم. دیگر اسناد درجه اول عبارتند از: چند دستخط محرمانه و سایر نوشته‌های خصوصی محمدعلی شاه، سلسله تلگراف‌های رسمی او به ولایات و ایالات پیش از انحلال مجلس، و تک‌سند های رسمی دیگر که به هر مورد توضیح داده شده است.

اسناد رسمی: اسناد و مدارک موجود در آرشیوهای دولتی از عمده منابع تحقیق در کل تاریخ دوره جدید است، خاصه در رشته تاریخ روابط دیپلماسی کلاسیک یا روابط بین ملل جدید منبع منحصر اصلی و اساسی شناخته شده. انبوه اسناد در آرشیوهای مختلف دولتی خیره‌کننده است. اما کشورهایی که خزینه اسناد رسمی خود را به روی اهل دانش و تحقیق گشوده باشند، زیاد نیستند. وجه نظر دولتها در این باره بستگی دارد به درجه

---

۱. تنها مدارک آرشیو آلمان را از ۱۸۸۰ تا ۱۹۲۵ که به تصرف و ضبط متفقین درآمد، به چهارصد تن برآورد کرده‌اند (T. L. S.، مورخ ۱۵ فوریه ۱۹۶۸).

رشد فرهنگ سیاسی. از جامعه‌هایی عاری از سنت آزاداندیشی یا از دولتهایی با سنت استبدادی نباید انتظار آزادی تحقیق تاریخی داشت؛ بحث و انتقاد آزاد در تاریخ از متعلقات آزاد فکری و شکیبایی سیاسی است. آرشیوهای خارجی یکی از منابع اصلی تحقیقات تاریخ ایران در دو سده اخیر است. و آن ناشی از بسط نفوذ مغرب زمین، و به تبع آن تأثیری است که عامل سیاست خارجی به درجات در جریان حوادث داشته، عاملی از نظر ماهیت و زمان متغیر.

اما از نظر روش تاریخ‌نویسی مسأله اصلی این است: اسناد رسمی خارجی در چه موضوع‌هایی منبع درجه اول تاریخ به‌شمار می‌روند، و در چه مواردی مأخذ درجه دوم و سوم؟ جواب دقیق این مسأله باطل می‌گرداند دو نظری که در میان چیزنویسان غیرمتخصص ماریج است: یکی آنکه هر چه در آن مدارك آمده اعتبار تاریخی دارد؛ دیگر آنکه مطالعه اسناد خارجی از اصل گمراه‌کننده و بیفایده است. هر دو نظر نسنجیده و غلط است. باید دانسته شود که مدارك موجود در آرشیوهای خارجی از نظر اصالت و اعتبار تاریخی یکدست نیستند. معتبرترین آنها عبارتند از: مذاکرات کابینه دولتها در تعیین مشی سیاسی؛ دستورنامه‌های صادر شده به نمایندگان سیاسی؛ گزارش‌های همان نمایندگان تا حدی که مربوط به گفتگوی رسمی آنان با مقامات دولتی می‌باشد؛ و نامه‌های رسمی متبادله. تحلیل سیاست خارجی که پایه‌اش بر این سلسله اسناد استوار نباشد، ذاتاً نمی‌تواند از اعتبار کامل تاریخی برخوردار باشد.

اما در جهت دیگر، ارزش تاریخی گزارش‌های رسمی مأموران خارجی به عنوان منبع آگاهی حوادث داخلی، به درجات محدود است. مأخذ این نوع گزارش‌ها معمولاً اطلاع مستقیم مأموران سیاسی نیست، بلکه به مأخذ اخبار گزارشگران محلی و سایر منابع کسب خبر تدوین گردیده. اینگونه اخبار ممکن است درست باشند یا نباشند، یا بخشی از آنها راست باشد و بخش دیگر شایعه‌بی معنی. از اینرو گزارش وقایع نمایندگان سیاسی همیشه معتبر نیست. در سنجش آنها نقد تاریخی و مطالعه تطبیقی با دیگر مدارك پیش می‌آید. به علاوه، برداشت کلی و تفسیر آنها از سیر حوادث ممکن است دقیق نباشد، گرچه تأثیر آن در تعیین سیاست خارجی انکارناپذیر است. اینجا تفکیک گزارش وقایع

مأموران سیاسی از تفسیر وقایع لازم می‌شود. تجزیه آن در مسئولیت مورخ است تا بتواند استقلال رأی خود را در هر قضیه‌ای محفوظ بدارد.

مسأله باریک و مهم تاریخ دیپلماسی، مطالعه در تعیین رویه سیاسی و تحول آن از مرحله تکوین تا اجرای آن است. تحقیق این مسأله ممکن نیست مگر اینکه پیش‌نویس دستورنامه‌های سیاسی با متن نهایی آنها مقایسه و مطابقت گردد. حک و اصلاحی که در مسوده نامه‌ها صورت گرفته، شایان دقت و تأمل است. نکته جویی‌هایی که در حاشیه اسناد افزوده شده در خور توجه است. به علاوه، نمایندگان سیاسی همیشه مقید به اجرای دقیق آن دستورنامه‌ها نبوده‌اند. بلکه بارها به ملاحظات خاصی به ابتکار خویش عمل کرده‌اند. نمونه‌های آنرا در مبحث سیاست خارجی به دست داده‌ایم. آرشیو دولتی انگلستان خزینه بسیار غنی اسناد و مدارک تاریخ راجع به ایران است.<sup>۱</sup>

آنچه از این مدارک به صورت کتاب آبی و دیگر مجموعه‌های اسناد انتشار یافته، دو محدودیت دارد: یکی آنکه اسناد انتخاب شده است. دیگر آنکه از متن سند منتشر شده گاه جمله‌ای یا عبارتی حاوی نکته‌ای با معنی حذف گردیده. به همین دلیل و با توجه به ملاحظاتی که خاطر نشان کردیم، لازم است که محققان تاریخ دیپلماسی به متن اصلی اسناد درجه اول مراجعه کنند.

تحلیل ما از ماهیت مدارک رسمی و مجموع آن نکته‌ها روشن می‌نماید که بهره‌برداری از نوشته‌های دیپلماتیک در مطالعه تاریخ سیاسی و سیاست خارجی، فن بسیار ظریفی است که بصیرت تاریخی و خبرگی می‌خواهد. از وصله پینه کردن ترجمه‌های نادقیق مجموعه اسناد سیاسی، نمی‌شود به معانی دقیق پی برد. معلمان تاریخ دیپلماسی ما نه از دانش تاریخی عمیقی برخوردار بوده‌اند و نه در استفاده علمی از اسناد رسمی مهارت فنی داشته‌اند. در این رشته تحصیلات دانشگاهی نداشتند.

از مدارک آرشیو دولتی روس راجع به دوران مشروطیت، آنچه به دست ما رسیده

۱. علاوه بر اسناد گوناگون سیاسی، سلسله گزارش‌های مأموران کنسولی حاوی اطلاعات فراوان محلی و فعالیت بازرگانی و اقتصادی می‌باشد که منبع مهم مطالعه تاریخ اقتصادی است. مجموعه‌هایی از این مدارک منتشر شده.

مجموعه «کتاب نارنجی» است که منتخبات محدودی از اسناد رسمی و در حد خود سودمند است. از آنجا که دولتهای فرانسه و آلمان در چند قضیه اقتصادی و سیاسی مهم دخالت مستقیم داشتند، برای تکمیل برخی نکته‌ها مراجعه به آرشیوهای آنها البته فایده‌مند خواهد بود. من به آرشیوهای فرانسه و آلمان دسترسی نداشتم، اما درباره سیاست فعال آلمان تحقیق ارزنده‌ای برپایه مدارک رسمی انتشار یافته که در چند مورد به آن استناد جسته‌ام. به علاوه، اسناد آرشیو وزارت امور خارجه خودمان در دسترس من بوده است. و در همه آثارم در تاریخ اندیشه‌های جدید و تاریخ سیاسی و تاریخ دیپلماسی ایران (به فارسی یا به زبان خارجی) از آنها استفاده‌های فراوان کرده‌ام.

از آرشیوهای رسمی و عمومی که بگذریم، می‌رسیم به آرشیوهای خصوصی دربرگیرنده این مواد: سرگذشت شخصی (اتوبیوگرافی)، خاطرات، یادداشت‌های موضوعی، یادداشت‌های روزانه و نامه‌های خصوصی. در این نوشته‌ها هویت نویسنده و موضوع اثرش به درجات بهم آمیخته؛ به همین دلیل نمی‌شود آنها را تحقیق تاریخی شمرد. اما هر کدام به درجات می‌تواند معتبر باشد، معمولاً همه آنها به کار تاریخ می‌خورند، و مجموع آنها را می‌شود از جهتی در تحقیق تاریخی به کار برد. ارزش آنها اعتباری و نسبی است و محدودیت هر یک را باید شناخت.

در سرگذشت شخصی به معنای دقیق آن، تأکید بر زندگی و کارنامه نویسنده است. خاطرات سیاسی بیشتر معطوف به وقایع زمانه است، اعم از اینکه نویسنده فقط ناظر و گزارشگر وقایع باشد یا خود سهمی در جریان حوادث داشته. اما هر کدام حکم جداگانه دارد. مرز دقیق میان سرگذشت شخصی و خاطرات نه همیشه آسان است و نه این نکته از نظرگاه غوررسی تاریخی اهمیت خاصی دارد، بلکه محتوای آنها مورد دقت است. یادداشت‌های موضوعی هم جزوی از خاطرات است، دامنه‌اش خیلی تنگ‌تر و زمانش خیلی محدودتر.

مضامین سرگذشت شخصی و خاطرات الزاماً مرتبط است با آنچه ضمیر هشیار و ناهشیار نویسنده را می‌سازد، و انفعال او را نسبت به تجربه گذشته و حوادث بعدی منعکس می‌نماید. عامل روانشناسی فردی طبعاً و به درجات بر سرگذشت‌ها و خاطرات



تأثیر دارد - یعنی از خودخواهی ساده که در سرشت آدمی است، تا محو جمال خویش بودن و بیماری خودشیفتگی (نارسی سیسم) که خصلت بسیاری از مردان سیاسی است. به همین دلیل سرگذشت شخصی را نمی توان تصویری دانست که صورتگر در برابر آینه از چهره خویشتن می سازد؛ انفعالات نفسانی خیلی پیچیده تراز سیمای آدمی است. همینطور، عین ساده اندیشی است اگر تصور گردد که هر کتاب خاطرات گذشته نویسنده و سایه روشن های آنرا همچون صفحه عکاسی نشان دهد. او حادثه ها و خاطره های روزگار گذشته را با توجه به عقاید و کردار بعدی اش می سنجد و برمی گزیند. چنین اثری بازنمای بی غل و غش رفتار گذشته اش نیست؛ برزخی است میان گذشته و حال.

از آن نظرگاه، یادداشت های روزانه به تناسب از اصالت بیشتری برخوردار است از آنکه: ذهن در ثبت پیشآمدهای تازه کمتر خطا می کند. به علاوه نویسنده واکنش آنی اش را درباره هر واقعه ای ثبت می کند بدون اینکه به ملاحظات بعدی مطالب را سبک و سنگین نموده و در نوشته اش قلم ببرد، چنانکه شیوه خاطرات نویسان می باشد. از دیگر جهت، یادداشت روزانه هم بری از لغزش نیست. زیرا ممکن است نویسنده از آنچه در حول و حوش او وقوع یافته آگاهی دقیقی نداشته باشد، یا به ملاحظات شخصی راست گفتار نباشد.

در تحلیل نهایی، ارزش و اصالت سرگذشت های شخصی و خاطرات و یادداشت های روزانه ارتباط مستقیم دارد با شخصیت حقیقی نویسنده. در سلسله مراتب منابع تاریخ، اگر مضمون آن آثار با اسناد اصلی تاریخ بخواند قابل استناد است، حتی به مواردی می تواند مکمل آنها باشد زیرا همیشه همه چیز در مدارك اصلی نیامده. اما آن نوشته ها در تعارض با واقعیات تاریخی و اسناد اصلی نامعتبر است.

بخشی از منابع تاریخ مشروطیت را که از قضا مقدار آن کم نیست، خاطرات و سرگذشت شخصی و یادداشت های تاریخی موضوعی و یادداشت های روزانه و متفرقه و مکاتبات خصوصی می سازند. این خود نکته ای است که توجه یافتن به نگارش اینگونه آثار معمولاً ملازم حوادث عمده تاریخی است، حوادثی که طبعاً ربایش ذهنی دارند. نه تنها اهل سیاست بلکه ناظران وقایع و آنانکه در زندگی اجتماعی به نوعی فعال بوده اند،

به هر انگیزه‌ای دست به قلم می‌برند. گاه مردان سیاسی بعدی هم که مشارکتی در حرکت مشروطه خواهی نداشتند، در خاطرات خویش نکته‌هایی درباره وقایع آن دوره آورده‌اند. آن نوشته‌ها در مجموع مکمل شرح حوادث اند، گرچه در اعتبار و ارزش تاریخی همسان نیستند.<sup>۱</sup> دوسه کتاب خاطرات و سرگذشت شخصی مضبوط داریم، گرانبها و روشن‌گر برخی وقایع مهم تاریخی. بیشتر آنچه به عنوان خاطرات انتشار یافته، در واقع یادداشت‌های تاریخی موضوعی و گزارش بعضی حوادث اند نه خاطرات مضبوط. از سلسله نامه‌های خصوصی هم نکته‌های سودمندی به دست می‌آید. البته در آن مجموعه نوشته‌های گوناگون و مدارک نامتجانس - اشتباه تاریخی، ناتمام گفتن قضیه تاریخی، کتمان حقیقت، تحریف وقایع و تفسیرهای آشفته به چشم می‌خورند. به ندرت خاطرات نویسی نقاد کارنامه خویشان است. مردان سیاسی کمتر به خطاهای خود معترف هستند؛ همه غلط کاری‌ها برگردن دیگران است. گاه نیز اهل سیاست کسانی را به استخدام خود درمی‌آورند که به دفاع و توجیه کردار ایشان برآیند، و تبلیغ‌گران نشان باشند. هرچه کم داشته باشیم هیچگاه مردمان نوک‌صفت و بی‌فضیلت و شارلاتان کم نداشتیم که با مقاله و حتی رساله نویسی به مغالطه کاری در مباحث تاریخ مشروطیت دست ببرند. اما هنر ممیزی و نقد تاریخ مورا از ماست می‌کشد، به حساب هر نوشته و رفتار هر کس می‌رسد. در کار نشر مدارک مورد بحث، ایرادهای گوناگون نیز وارد است که ضمن نقد و سنجش منابع کتاب، بدان توجه داده‌ایم.

اما درباره دیگر منابع:

در شناخت ریشه‌های فکری حرکت مشروطه خواهی که از مهمترین مباحث ماست،

۱. ارزشمندترین خاطرات سیاسی که از این دوره می‌شناسیم، خاطرات محمودخان احتشام السلطنه دومین رئیس مجلس است. دیگر آثار معتبر در این سلسله مدارک عبارتند از: یادداشت‌های علی‌خان ظهیرالدوله به ضمیمه اسناد رسمی؛ مجموعه اسناد خطی میرزا فضلعلی آقا شامل یادداشت‌ها و گزارش‌هایی درباره چند حادثه سیاسی به علاوه نامه‌های طالبوف؛ برخی مدارک و مکاتبات ثقة‌الاسلام تبریزی؛ سرگذشت شخصی حیدرخان که فقط بخشی از آن انتشار یافته و مطالب آن صحیح است. سایر خاطرات و نوشته‌ها بر رویهم از اهمیت تاریخی کمتری برخوردارند. برای شرح و ارزشیابی همه آن آثار و مجموعه‌های اسناد و مدارک رجوع شود به منابع تفصیلی کتاب.

مدونات ما فراوان و متنوع است. درباره آثار نوآوران دانش و فکر، رسالات و مقالات اجتماعی و سیاسی، اسناد و مدارک رسمی، و دیگر نوشته‌ها که پایه‌ایدنولوژی نهضت مشروطیت را می‌سازند - آگاهی بسیط و وسیع داریم. روش علمی تحقیق تاریخ افکار و مسائل آنرا نیز به دست داده‌ایم.<sup>۱</sup> در سلسله مراتب منابع تاریخی، وقایع نامه‌ها و تفسیرهای همزمان شایان دقت است. در این خصوص چند اثر خوب نوشته شده که هر کدام از جهتی ارزشمند است. در دو وقایع نامه متن برخی اسناد و مدارک اصلی هم ثبت شده. از وقایع نامه‌ها ضمن شرح تفصیلی منابع باز سخن خواهیم گفت. روزنامه‌ها به عنوان منبع اخبار و وقایع، در حد خود و با تطبیق سایر مآخذ می‌توانند مورد استفاده باشند. روزنامه‌های انگشت‌شماری را می‌شناسیم که به درجات پای بند درستی اخبار بودند، و تفسیرهای سیاسی اندیشیده‌ای منتشر می‌کردند. روزنامه‌های محاکمات هم داشتیم که در شناخت آیین رسیدگی قضایی و برخی محاکمات جزایی و سیاسی مآخذ درجه اول است. سایر جراید ما در این دوره از نظر دانش و تفکر اجتماعی و سیاسی خیلی کم‌مایه‌اند و یابی ارزش و هرزه‌گو. با آغاز عصر مشروطه و پدید آمدن فضای آزادی، تعداد زیادی روزنامه انتشار یافتند که بر رویهم نشانه‌شورو جوش و خروش همگانی بود. آن مطبوعات همیشه معیار دقیق سنجش افکار عمومی نیست، معمولاً وجهه‌نظرهای مختلف را منعکس می‌نمود. از رقم چاپ جراید آگاهی درستی نداریم، همین اندازه می‌دانیم که نشر آنها محدود بود. به یک مآخذ، روزنامه‌های معتبر پایتخت بیش از دویست تا سیصد نسخه چاپ نمی‌شد. به نظر می‌آید که این رقم قریب به صحت باشد. شایسته است که بررسی تطبیقی و تحلیلی درستی از مطبوعات این دوره انجام گیرد. در این موضوع هیچ اثر ارزنده و هوشمندانه‌ای نوشته نشده. از روزنامه که بگذریم، شبنامه هم داشتیم که اغلب با مضامین جلف و سخیف، آلوده به بهتان و آهنگ جنجالی در شهرپخش می‌گردید. و بارها مورد اعتراض مجلس قرار گرفت. این نوع نشریات فقط به کار مطالعه در بد روشی‌های چند انجمن سیاسی و خلق و خوی رده‌لومپن که در سایه دولت مشروطه

---

۱. اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، مقدمه.

خودنمایی داشتند - می خورد. غیر از این، اغلب شبنامه‌ها هیچ ارزشی ندارند. جزو منابع تاریخ، مجموع اساسنامه‌های انجمن‌ها نیز جای خود را دارد. بررسی تطبیقی آنها سودمند است. اما کارنامه انجمن‌های سیاسی را باید به مأخذ رفتارشان مورد بحث و انتقاد قرار داد، نه آنچه در برخی اساسنامه‌های آنها آمده است.

ضمن این گفتار طبقه‌بندی منابع تحقیق تاریخ نهضت مشروطیت و سلسله مراتب آنرا از نظر سنجش تاریخی به دست دادیم. کل آن نوشته‌ها فقط مواد و مصالح تاریخ را می‌سازند. در نگارش تاریخ همان اندازه که تسلط بر مجموع منابع لازم است، فهم و دانش و خبرگی در بهره‌برداری از آن ضرورت دارد. در مقاله انتقادی که سالیان گذشته در سیر تاریخ‌نویسی جدید نوشتم، کاستی‌های تاریخ‌نویسی خودمان را باز نمودم. در جزوه دیگر «آشفستگی در فکر تاریخی» نیز از مقوله کژفهمی‌های تاریخی سخن گفتم. و می‌دانیم که عصر «علامگی» هم سپری گشته و جهان دانش جدید علامه نمی‌شناسد. امروزه، معیار سنجش هر کار تحقیقی (خواه در علوم انسانی خواه علوم طبیعی) این است که تا چه اندازه دانش و معرفت ما را ترقی داده و اثری بکرو و معتبر به شمار می‌رود.

درباره حرکت مشروطه‌خواهی گاه به گزاف سخن گفته‌اند؛ گاه حقیقت و افسانه را بهم آمیخته‌اند؛ گاه به تخطئه‌اش بر آمده‌اند. حتی گفته‌اند که مشروطگی «دفع فاسد به فاسد» بود. این از افاضات معلم کورذهن فلسفه است که خود را متخصص فلسفه آلمانی می‌دانست. و بدان معنی است که مشروطگی و دولت انتخابی حتی پلیدتر از طاعون استبداد مشرق زمینی بود.

نهضت مشروطه‌خواهی حرکت اجتماعی و سیاسی بسیار مهمی بود؛ تغییر در منطق ترقی با آرمان آزادی و استقلال. البته مشروطه پارلمانی نوینیا، نه کامل بود و نه بنیادهایش تکامل یافته. مشروطگی دستگاه مکانیکی و خلق الساعه نیست، ارگانیک و تحول‌پذیر است در جریان تاریخ. عواملی می‌بایست که بنیادهای مشروطه را نیرو بخشد تا مشروطگی در تحول تکاملی رشد نماید. در تضاد آن امکان داشت عوامل دیگری آنرا

۱. مجله سخن، فروردین ۱۳۴۶.

از حرکت باز دارند، و بر حیات پارلمان ملی ضربات مهلك وارد آید. سیر مشروطگی فقط در متن تاریخ سیاسی در خور غوررسی است. از این مسأله بزرگ صحبت خواهیم کرد. در این اثر هر مبحثی به مأخذ مدارك معتبر خودش (در حدی که بدان امکان دسترسی بود) مورد مطالعه قرار گرفته است. به روش انتقاد تاریخی، افسانه‌ها و مفروضات تبلیغ آمیز را طرد کردم؛ درباره مهم‌ترین حوادث سیاسی تحلیل و تفسیرهای تازه‌ای عرضه نمودم؛ در کارنامه مجلس ملی و اهل مجلس تجدید نظر کلی کردم؛ و مباحث نوی که پیش از این مطرح نگشته بر کتاب مشروطیت افزودم. حاصل کار من هر چه هست همین است.

# توزیع قدرت سیاسی

## سلطنت و مجلس ملی و هیأت دولت تحلیل عمومی

مشروطگی دولت با اصول است. قانون مشروطگی یا کنستی توسیون قانون عالی و اساسی مملکت است و منطق آن حکومت مطلق قانون. اما باید دانست که حکومت قانون فقط در ساده‌ترین و محدودترین مفهومش دلالت بر نظم و امنیت عمومی دارد که در اصل یکی از پایه‌های منطق هستی دولت بوده است. اگر مفهوم حکومت قانون محدود به همان نظم و امنیت می‌بود، همه دولت‌ها با ماهیت بکلی متفاوتشان در همه دوره‌های تاریخ، کمابیش به آن دست یافته‌اند از آنکه همه دولت‌ها داعی نظم و امنیت بوده‌اند. در این حالت منطق وجودی دولت تحقق یافته بود و بحثی به میان نمی‌آمد. اما در تجربه تاریخ، ماهیت دولت به مفهوم حکومت قانون گسترش بخشید - و این مفهوم پدید آمد که هستی خود دولت مشمول قواعد و قوانین مشخصی است، قواعد و قوانینی (خواه موضوعه و خواه عرفی) که حدود قدرت دولت و دستگاه‌های آنرا معین می‌کند. در این حالت، مفهوم «دولت قانونی» که متمایز و ضد نظام مطلقه است به وجود آمد، دولتی که هستی اش ناشی از قانون است و قانون کنستی توسیون به دولت قانونی تحقق می‌بخشد. بدین قرار، کل قدرت مراجع عمومی شامل قانونگذاری و اجرایی و اداری و قضایی - بی‌کم و کاست ناشی از کنستی توسیون است. اینکه منطق تفکیک قوا خصلت ناگزیر دولت قانونی شناخته شده، بدین دلیل است که اختلاط قوا بالذات منبع جباری و استبداد است. و دولت قانونی طرد می‌کند مطلقیت را. به علاوه، از آنجا که کنستی توسیون قانون اساسی جامعه مدنی است، حقوق فرد یعنی حقوق انسان را در برابر دولت نیز دربر می‌گیرد. به همین مأخذ حقوق افراد جامعه از عناصر اصلی حقوق اساسی و متبلور در مفهوم حکومت قانون شناخته شده است.

از نظر گاه فلسفه سیاسی، قانون اساسی مدارجی دارد و به راه کمال مراحل را پیموده. در واقع، جوهر قانون اساسی مسأله توزیع و تنظیم قدرت سیاسی است. در نظام مشروطه پادشاهی، نخست قدرت سیاسی در دستگاه سلطنت تمرکز می یافت همراه پارلمانی که اختیاراتش به درجات محدود بود. و آن مشروطه محدود بود. تکامل مشروطه محدود به مشروطه پارلمانی رسید که قدرت سیاسی به پارلمان تعلق گرفت؛ حکومت کامل انتخابی تأسیس گردید.

در نهضت مشروطه خواهی ما، مانند دیگر نهضت های مشروطه خواهی، دشوار نبود که آرمان و مقصد حرکت مشخص گردد. مسأله عمده تحقق بخشیدن به آرمان ها و گذر از سنگلاخی است که همیشه بنیادهای کهن فراراه تحول و ترقی به وجود می آورند. به تجربه تاریخ، تقسیم قدرت سیاسی میان پارلمان و سلطنت نمی تواند پایدار بماند؛ ناگزیر بایستی یکی بر دیگری فایق آید. با وضع قانون اساسی و تأسیس مجلس ملی، دستگاه مشروطه به کار افتاد. هدف حرکت مشروطه پارلمانی کامل بود.<sup>۱</sup> آن مقارن آغاز سلطنت محمد علی شاه بود. او به عنوان ولیعهد بر قانون اساسی که به امضای پدرش رسید (۱۴ ذیقعد ۱۳۲۴) صحنه نهاده بود. محمد علی میرزا که از تربیت مشروطه خواهی بی بهره و گرایش او قدرت پرستی فردی بود، چون به تاجداری رسید (۴ ذیحجه ۱۳۲۴) از شیوه استبدادی دوران ولیعهدی اش که بدان خو گرفته بود، به آسانی دست بردار نبود و روی دل به مشروطگی نیاورد. در عین حال، نه صاحب عقل رزین بود و نه حتی کفایت حکومت فردی مقتدری را داشت؛ شخصیتی مردد و متزلزل و ناستوار داشت. این خود عامل بسیار مهمی بود که ویرا پذیرنده فشار حوادث و نوسان های سیاسی می ساخت. تضاد رفتار شاه را که از يك سو حکایت از قدرت طلبی اش می کرد - و گاه به راه تسلیم و مشروطه خواهی گام بر می داشت - باید در تضاد شخصیت او و تحت تأثیر عوامل موثر دیگر (که توجه می دهیم) مورد تحلیل قرار داد. لاجرم، کشمکش میان مجلس و سلطنت بر سر مشروطگی امتداد یافت - کشمکشی پرحادثه در فراز و نشیب سیاست دوران

۱. برای تفصیل رجوع شود به جلد اول، بخش چهاردهم.



حکومت ملی.

محمدعلی شاه نخست در پی این اندیشه خام بود که در اعتبار حقوقی و سیاسی فرمان مشروطیت (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴) شبهه اندازد. به چه مأخذ؟ بدین برهان که پدرش دستخط مشروطیت را در بیماری و ناهشیاری امضا کرده، از اینرو آن سند معتبر نیست. شاه توسط عمویش کامران میرزا نامه «خیلی محرمانه» ای به دکتر خلیل خان اعلم الدوله، پزشک مظفرالدین شاه فرستاد و عتاب آمیز نوشت:

«در ایام اخیر وظیفه نوکری خودتان را انجام نداده اید، و تحت تأثیر عواملی قرار گرفته اید که در نظر ما پسندیده نبود. صدور دستخط مشروطیت با آنکه شاه مرحوم در حال طبیعی نبوده اند، به حکم وجدان از طرف شما باید ممانعت به عمل می آمد. حال برای جبران قصور... انتظار داریم به صراحت بنویسید که: امضای شاه پدرمان در روزهای آخر حیات مخدوش [است] و در حال عادی نبوده اند تا حقیقت مکشوف شود. و این خدمت بزرگ شما منظور خواهد بود».

اما پزشک شاه سوابق گواهی طبی منظور را نداد و به کامران میرزا فرستاده شاه فعلی جواب سر بالا داد. بار دوم شاه مختارالدوله را از دستگاه نظمیه مأمور اخذ آن سند کرد. به او نوشت:

به اعلم الدوله امر فرمودیم «وضع مزاجی و حالت بحرانی مرحوم پدر بزرگوارمان را تصدیق کند که به واسطه مرض سخت از مفاد مکتوبات اخیر پایان عمر استحضار حاصل نمی فرمودند. به کامران میرزا دستورات لازم دادم که نوشته را بگیرد. هنوز جواب نداده... با تشویق و تهدید هرطوری صلاح می دانی نوشته را بگیر که خیلی مورد حاجت است. گویا می خواهد نمک به حرامی کند. مراقب باش و او را وادار کن امری که فرمودیم اجرا نماید».

به دنبال آن دستور، شاه پیام تهدید آمیزی توسط برادرش شعاع السلطنه به اعلم الدوله فرستاد دایر بر اینکه: «چنانچه اقدام نکند و ننویسد و شهادت ندهد و کتمان

کند، شدیداً تنبیه خواهد شد». به خود شعاع السلطنه هم نوشت: «شما هم آدم پشت گوش فراخی هستید. فرمودیم دو ساعت جواب بیاورید، دو ساعت دو روز شده... موضوع فوریت دارد!».

آن اسناد در شناخت وجهه خاطر محمدعلی شاه در آغاز تاجداری اش حائز اهمیت است. او در تکاپوی اخذ گواهی طبی بود مبنی بر اختلال عقلانی پدرش در روزهای واپسین حیات. بلکه به استناد آن ممکن شود که فرمان مشروطیت و قانون اساسی مخدوش اعلام گردد. این مطلب به کنار که فرمان مشروطیت شش ماه پیش از درگذشت مظفرالدین شاه به امضار رسیده بود، و در آن اوان ناخوشی او وحدت نداشت. اشاره صریحی که در نامه نخستین به امضای شاه «در روزهای آخر حیات» رفته، باز می گردد به توشیح قانون اساسی (۱۴ ذیقعد ۱۳۲۴) یعنی ده روز پیش از مرگ آن پادشاه. محمدعلی شاه و نزدیکان او از جمله عموو پدرزنش کامران میرزا و نوکران آذربایجانی اش، در پی این خیال باطل بودند که با آن تدبیر ابلهانه بتوان حرکت مشروطه خواهی را سد کرد و قانون اساسی را بی اعتبار اعلام نمود! به هر حال، ترغیب و تهدید موثر نیفتاد. پزشک مخصوص مظفرالدین شاه که خود در شمار آزادیخواهان بود، از نوشتن چنان گواهی نامه ای تن زد. محمدعلی شاه هم یارای آنرا نداشت آزاری به او برساند. به نظر نمی آید که آن قضیه به بیرون دربار درز کرده باشد، زیرا در نوشته های همزمان از جمله خاطرات اهل مجلس و دولت هیچ اشاره ای بدان نرفته.

روشن است که محمدعلی شاه و برخی درباریان خواهان احیای آئین سلطنت مطلقه بودند. اما دستگاه دربار بهیچ وجه یکپارچه نبود. در برابر دسته ارتجاعی، عناصر معتدلی حضور داشتند که به واقع بینی خواستار همراهی شاه با مجلس و مشروطگی بودند. از آن جمله بود علیرضا خان عضدالملک رئیس خاندان قاجار که تا پایان مجلس اول شاه را به

۱. نسخه اصل هر سه نامه محمدعلی شاه از مجموعه اسناد دکتر اعلم الدوله به دست آمده، و تصویر آنها منتشر شده است (مجموعه اسناد تاریخی مشروطیت، گردآوری محمدعلی سفری و محسن میرزایی، ضمیمه روزنامه اطلاعات، ۱۳۵۴).

همکاری با مجلس ترغیب می‌کرد. حالی شاه کردند که شبهه انداختن در اعتبار اسناد مشروطگی کاری بیهوده و سخت مخاطره‌انگیز است. از اینرو، درست همان اوان در انجمن دربار (با حضور عضدالملک و صدراعظم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله) نخستین دستخط محمدعلی شاه مبنی بر وفاداری به اصول مشروطه و قانون اساسی صادر گشت و آنرا به مجلس فرستاد (۲۷ ذیحجه ۱۳۲۴). در آن می‌خوانیم:

«بدیهی است از همان روز که فرمان شاهنشاه مبرور... شرف صدور یافت و امر به تأسیس مجلس شورای ملی شد، دولت ایران در عداد دول مشروطه صاحب کنستی توسیون به شمار می‌آید.»

خالی از نیشخند نیست که شاه در همان دستخط می‌افزاید: «توجه به اجرای اصول قوانین اساسی که امضای آنرا خودمان از شاهنشاه مرحوم... گرفتیم بیش از آن است که ملت بتوانند تصور کنند». این معنی از این پس ورد زبان محمدعلی شاه شد که قانون اساسی را خود او به امضای پدرش رسانده بود، نکته‌ای که در همه دستخط‌های بعدی‌اش تا پایان حیات سیاسی تکرار گشته. اما تازه اول ماجرا بود.

در کشمکش میان سلطنت و مجلس که رشته‌ای دراز و پریچ و تاب دارد - مفروضات دولت مطلقه و حقوق مشروطه پارلمانی الزاماً به میان کشیده شد. از نظرگاه فلسفه سیاسی مشروطه پارلمانی حکومت انتخابی بود؛ حاکمیت متعلق به مردم بود؛ روابط سلطنت را با دستگاه قانونگذاری و اجرایی قانون اساسی دقیقاً مشخص می‌کرد؛ قوانین موضوعه مثبت بر نظام جامعه حکومت می‌کرد؛ دستگاه اجرایی در برابر پارلمان ملی مسئولیت داشت؛ حقوق آزادی فرد و ضوابط آن در برابر قدرت دولت شناخته شد.

در آن نظام فکری و سیاسی جدید، کل مفاهیم مدونات کلاسیک ما (نصایح الملوك و سیاست‌نامه‌ها و اندرزنامه‌ها) یکسره درهم فرومی‌ریخت، مدوناتی که در قیاس تعقل سیاسی جدید به پیشیزی نمی‌ارزند. بدین معنی: نه حقوق سلطنت پایه الهی داشت، نه

۱. تصویر دستخط محمدعلی شاه خطاب به صدراعظم که به مجلس فرستاده شد، با چاپ زرین منتشر گردید. نسخه آن در تصرف ماست. تصویر آن در خاطرات مخبر السلطنه هم ملاحظه می‌شود.

پادشاه «شبان» بود، نه مردم حکم «گله» گوسفند را داشتند که سرنوشت خویش را به شهریار سپرده باشند، نه پادشاه می توانست ادعای موهوم حقوق «والدین» بر فرزندان را بنماید، و نه فرمانبرداری بی چون و چرای مردم نسبت به پادشاه قابل قبول بود - یعنی سلطنت غیر قابل تعرض نبود.

مجلس آئین مشروطگی را تدبیر آدمی می شناخت که «عقل و تجربه در طی مراحل تاریخ اختیار نموده». و در بیانیه بسیار مهم خود (۱۱ ذیقعه ۱۳۲۵) اعلام کرد: «ملت ایران بعد از اینکه کار مملکت به آخرین درجه خرابی رسید، سعادت و راه تصفیه و ترقی و تمدن را در این دید که اصول اداره دولتی تبدیل به مشروطیت شود<sup>۱</sup>». اینکه در مشروطه سلطنتی الزاماً پادشاهان باید تابع نظم و نسق قانون اساسی که در معنی پیمان عمومی جامعه سیاسی است، باشند تنها از بابت نفی مطلقیت نیست، بلکه هستی سلطنت ناشی از همان قانون موضوعه عمومی است. به عبارت دیگر، قانون اساسی است که به شاه مقام قانونی می بخشید نه اینکه شاه قانون نهاده باشد و برای خود مقامی برتر از قانون اساسی قائل باشد. به همین دلیل شاه مکلف به تبعیت از قانون اساسی بود.

محمد علی شاه همین اندازه فهمیده بود که با مجلس سروکار داشتن مایه دردسر است. اما نفهمید که مجلس نماینده حاکمیت ملی است؛ و قانون اساسی سلطنت را به نام ملت به او تفویض داشته. این خود باطل می کرد کل مفاهیم کهنه مورد اتکای ویرا که بدان اشاره رفت. پذیرفتن این اصل برای شاه سخت دشوار بود که در مشروطه پارلمانی چون حکومت از سلطنت منتزع است، مسئولیت به خودی خود از او ساقط می گشت.

برخورد دو وجه نظر متخالف در گفت و شنود شاه و رئیس مجلس نیک جلوه دارد. احتشام السلطنه که متمم قانون اساسی را برای امضای شاه عرضه داشت، او یکه خورد و معترضان گفت: «چطور من مسئولیتی ندارم؟ من بایستی رعایای خود را مثل شبانی که گوسفندان را هدایت و نگهداری می کند، سرپرستی کنم». رئیس مجلس هوشمندانه توضیح داد که قانون اساسی خاصه قانون متمم فعلی همه حقوق و اختیارات سلطنت را در

۱. رجوع شود به بخش دهم.

حکومت پارلمانی مشخص داشته. عزل و نصب وزراء تصمیمات عمده مملکتی از قبیل اجازه تشکیل مجلس، ریاست عالیّه قوه مقننه و اجرائیه، مرجعیت انشای قوانین، اعلان جنگ و صلح، و فرماندهی قوای نظامی با پادشاه است. به علاوه، مجلس و دولت در همه امور بایستی «راهنمایی‌ها و نصایح مشفقانه اعلیحضرت را مطمح نظر خود قرار دهند». رئیس مجلس نخواست تصریح نماید که همه آن کارها مگر عزل و نصب وزیران، خصلت تشریفاتی دارد. اما در قضیه حساس عدم مسئولیت شاه، اعلام کرد: «غرض از عدم مسئولیت پادشاه در رژیم مشروطه پارلمانی این است که چون دولت در قبال مجلس مسئول اجرای قوانین و نظامات [موضوعه] می‌باشد، و داشتن مسئولیت ملازمه با جوابگویی و بازخواست دارد» - پارلمان که مقام سلطنت را مصون از مواخذه می‌داند، پادشاه را غیر مسئول شناخته تا مقامات اجرایی «به فرامین شفاهی و حتی کتبی» سلطنت متمسک و متعذر نشوند، و از این بابت «اختلالی در تقسیم و تفکیک قوا و اختلاطی در مسئولیت» پیش نیاید.<sup>۱</sup> احتشام السلطنه شاه را دعوت به همراهی و همکاری با مجلس کرد. با سخنان رئیس مجلس ظاهراً محمدعلی شاه آرام گرفت، و متمم قانون اساسی را که لوله کرده در دستش می‌فشردامضا نمود.

تفکیک حکومت از سلطنت جوهر آن گفت و شنود بود، مسأله باریک و بسیار مهمی که در تاریخ سیاسی دولت مشروطه بارها به میان کشیده شد. در ربط همین قضیه به محمدعلی شاه خاطر نشان گردید که سنت دستخط صادر کردن را کنار بگذارد: «همراهی اعلیحضرت این است که هیچ دستخطی در هیچ امری صادر نفرمایند؛ پادشاه مملکت مشروطه دستخط نمی‌فرمایند بلکه امضا می‌فرمایند. یعنی تمامی امورات دولتی و مملکتی را وزرای مسئول خودشان فیصل داده و حاضر کرده، شاه امضا می‌فرمایند - نه اینکه هر کس برای خود کاری انجام دهد و اعلیحضرت نیز به هر چیزی که میل فرموده دستخط صادر فرمایند»<sup>۲</sup>.

۱. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۱۲ - ۶۱۱.

۲. نامه میرزا آقا فرشی به ثقه الاسلام، زندگی نامه ثقه الاسلام، ص ۲۱۸.

به خلاف تصور رایج سیر روابط مجلس و سلطنت باز می‌نماید که مناسبات آنها همیشه خصمانه نبود. نه مجلس در موضع خصومت بود، نه شاه همیشه بر سر تعرض و ستیز. اختلاف و مشاجره گاه بر سر اصول سیاسی پیش می‌آمد و گاه درباره نحوه عمل شاه گاه مطیع مجلس بود گاه سختگیر و پرخاشگر. او اعلام می‌دارد: هر چه را قانون مطرح داشته «متابعت نموده حتی مسئولیت را به حکم قانون از ذمه خود خارج دانسته» و همه مصوبات مجلس مبعوثان را پذیرفته ایم و به موقع اجرا گذارده ایم. جای دیگر تأکید دارد که: «مراقبت تامه در اجرای قوانین موضوعه مجلس شورای ملی از تکالیف فریضه است و معمول خواهد شد». او حتی توجه داشت که در سلطنت مشروطه «کلیه اختیارات و قدرت خود را تسلیم و تفویض قدرت قانونی نموده». شاه خود به قانون تفکیک قوا استناد می‌جوید: در دولت‌های مشروطه دو قوه در کار است «یکی قوه قانونیه و یکی قوه اجرائیه». این دولتها انتظام امور را در این دیدند که «این دو قوه همیشه از هم جدا باشد» و حد و حقوق مقرر رعایت گردد. اما در مشروطه ما این انفصال قوا مراعات نمی‌شود، و این خود اسباب اختلال امور گشته که اصلاح آن با مجلس ملی است. در تضاد آن معانی نو مفاهیم مرده‌ای را پیش می‌کشد: شخص ما «رعیت را بزرگترین ودایع» می‌دانیم و واضح است که «راعی محتاج به رعیت است و دولت ناگزیر از ملت». جای دیگر صحبت از این می‌دارد که: در برابر «ضرب شمشیر نیاکان سلطنت را ارث محقق و حق مسلم نفس نفیس خود می‌دانیم»، رشته انتظام امور و آسایش ملت را در کف کفایت شخص خود می‌شناسیم<sup>۱</sup>.

آن وجه نظرهای متضاد در استخاره‌های محمد علی شاه که در شناخت روانشناسی سیاسی او منبع درجه اول است، انعکاس دارد. آنجا اندیشه و نیت باطنی اش را هر چه بود، دوران فریب و ریاییان می‌کند. تا اندازه‌ای که می‌دانیم دست کم او دوبار به فکر کناره‌گیری از سلطنت افتاد. بار اول: «با ملایمت و مصالحت از سلطنت استعفا بدهم صلاح من

۱. قطعاتی که آوردیم از سلسله نامه‌های محمد علی شاه به مجلس است که متن هر کدام به جای خود مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

است؟ بار دوم: «اگر من از این سلطنت استعفا کنم و بکلی خود را خارج کنم... پشیمانی ندارد؟» فرض دیگری که ذهن او را ربود اینک: «عجالتاً با همین وضعی که دارم در سلطنت بمانم». هیچ اعتراف نامه یا خاطرات شخصی نیست که تا این حد گویا و روشنگر حالت ذهنی شاه باشد. آن می‌نمایاند که او در بستر حوادث در غلطیده، اندیشناک و مردود در چشم انداز قهر جریان وقایع آینده‌ای تیره و پرابهام می‌دید. گاه به صرافت طبع به خیال کناره گرفتن از سلطنت می‌افتاد، و گاه راه تسلیم و مدارا می‌سپرد. فرض نهایی هم در ذهن او رسوخ یافت یعنی خشونت و به کار بستن قدرت عریان. شاه به صراحت به رئیس خاندان قاجار نوشت: «این دفعه اگر از میدان در رفتیم باید یکدفعه برویم... مبادا خودتان را بیازید، با کمال قوت قلب جواب بدهید». <sup>۱</sup> مجموع آن تضادها و تناقض‌ها تنها در متن حوادث سیاسی قابل سنجش و تحلیل همه‌جانبه است که موضوع غوررسی ما خواهد بود.

\* \* \*

آمدیم بر سر هیأت دولت. نظام مشروطه پارلمانی، دستگاه اجرایی مسئول به علاوه تأسیسات اداری جدید می‌خواست. هیأت وزرا و به اصطلاح کابینه دولت نماینده قوه اجرایی بود. این هیأت در آغاز حکومت ملی (یعنی در دو کابینه اول) نه ترکیب منسجمی داشت، نه به آداب مشروطگی کار می‌کرد، و نه خود را مقید به مسئولیت پارلمانی می‌شناخت. در واقع، ته مانده سنت دولت مطلقه در مرحله انتقالی نظام کهنه به نوب بود. نخستین کابینه عصر مشروطه، به دنبال امضای قانون اساسی، ضمن نامه میرزا نصرالله خان مشیرالدوله در ۱۶ ذیحجه ۱۳۲۴ به مجلس معرفی گردید. او آخرین صدراعظم دولت مطلقه بود، و قانون اساسی به زمان صدارت او وضع گردید. اکنون هم عنوان رسمی سابق را حفظ کرد. در فهرست‌های غیررسمی، کابینه میرزا نصرالله خان از قلم افتاده. ماخذ ما در این مورد و سایر کابینه‌ها، صورت مذاکرات مجلس است که آنرا

۱. تصویر استخاره‌های محمد علی شاه انتشار یافته (مجله یادگار، سال پنجم، شماره هشتم و نهم).

اما شرح و تفسیری که بر آنها نوشته شده بیمایه و کم ارزش است.

۲. نامه خصوصی محمد علی شاه به عضدالملک (اسناد خطی، کتابخانه مجلس شورای ملی). راجع

به متن نامه در بخش دوازدهم توضیح داده‌ایم.

تنها منبع معتبر می‌شناسیم. اعضای هفت‌گانه این کابینه از درباریان و وزیران سابق بودند. نکته درخور ذکر اینکه از طرف دولت در مجلس اعلام شد: وزیر جنگ کامران میرزا «حالا سپهسالار است، او مسئول نیست و طرف سوال وزیر لشکر است!» (وزیر لشکر فقط امور مالیه قشون را به عهده داشت). کابینه میرزا نصرالله خان در ۶ صفر ۱۳۲۵ برکنار گشت. در توجیه استعفایش گفته بود: ادامه صدارت او امکان نداشت از آنکه «همه مسئولیت بر عهده او بود و حال آنکه اختیاری نداشت، و آنها که صاحب اختیار بودند مسئولیت نداشتند». کابینه دوم روی کار آمد اما بدون رئیس الوزرا که عنوان تازه‌ای بود. شاه رسماً رئیس الوزرای نگماشت. وزیر داخله سلطانعلی خان وزیر اخم بالفعل کفالت هیأت وزیران را بر عهده داشت. باید دانست از آنجا که در قانون اساسی از مقام ریاست وزرا ذکر نرفته بود، هر کس به آن سمت منصوب می‌گشت الزاماً مسئولیت وزارتخانه‌ای (معمولاً وزارت داخله و گاه وزارت مالیه) را هم به عهده می‌گرفت، تا آنکه عرف پارلمانی آن سمت را تثبیت نمود.

در آن مرحله که آغاز کار بود، مجلس به رهبری سعدالدوله در جهت تثبیت هویت سیاسی و حقوق پارلمانی‌اش، توانست مسئولیت فردی و جمعی وزیران را بر هیأت دولت تحمیل گرداند، و کابینه وزرا با مسئولیت کامل پارلمانی به وجود آید. مجلسی باید باشد «با تمام لوازم و شرایطش».<sup>۱</sup>

توجه مجلس معطوف به تغییر هیأت اجرایی بود. استدلال مکرر سعدالدوله رهبر توانای پارلمانی این بود که برای استقرار دستگاه مشروطه باید در مقام تغییر نحوه اداره برآیم، و هیچ چاره‌ای جز تغییر کلی در هیأت وزرا نداریم. میرزا آقای اصفهانی اندیشیده گفت: «این اشخاصی که ما امروزه داریم از عهده اداره کردن و گرداندن چرخ مشروطه نمی‌توانند برآیند... باید این طبقه را کنار گذاشته و از طبقه دوم اشخاصی را انتخاب نماییم. چقدر باید بنشینیم و اظهار شکوه کنیم و ابداً فایده نبخشند». مجلس که نسبت به

۱. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۲۵ مارس ۱۹۰۷ (۱۰ صفر ۱۳۲۵).

۲. از این موضوع در جلد اول (ص ۳۹۳ بعد) در سیر تحول مجلس مؤسس سخن گفته‌ایم.



کابینه وزیرافخم سخت بدگمان بود رأساً به تغییر آن بر آمد. این وزیران «امتحان خود را دادند» و ناگزیر باید بروند. مجتهد طباطبایی متذکر شد: «آیا هیأتی بهتر از اینها دارید؟ باز همین هیأت را مجبور نماید که به درستی از عهده مسئولیت بر آیند». اینجا مسأله اصولی از نظر قانون اساسی فعلی به میان کشیده شد. رئیس مجلس صنیع الدوله اعلام کرد: «تغییر هیأت وزرا در این قانون اساسی که فعلاً در دست داریم قید نشده... ما فقط می توانیم به افراد وزرا ایراد وارد آوریم» و درباره عزل هر کدام تصمیم بگیریم. گفته شد: «تمام این مطالب در جزو آن دستخط ثانوی است». اما در واقع، این خود تفسیر خاصی بود از دستخط محمدعلی شاه (۲۷ ذیحجه ۱۳۲۴) دایر بر اینکه: «از همان روز» که فرمان مشروطیت صادر گشت، «ایران در عداد دول مشروطه صاحب کنستی توسیون به شمار می آید». مجلس در جلسه پرشوری به رأی اکثریت وزیرافخم را برکنار کرد، و با عزل او کابینه اش سقوط کرد (۱۶ ربیع الاول ۱۳۲۵).

نوبت زمامداری میرزا علی اصغر خان امین السلطان (اتابک) رسید. او کابینه اش را با اعلام وفاداری به اصول «کنستی توسیون» و مسئولیت کامل در برابر مجلس ملی معرفی نمود (۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۵). از این پس، مسأله مسئولیت پارلمانی مورد گفت و شنود و اختلاف سلیقه مجلس و دولتها نبود. پس از قتل امین السلطان، میرزا احمدخان مشیرالسلطنه به ریاست وزرایی گمارده شد (۲۹ رجب). او باراً عدم اعتماد مجلس برکنار گشت و کابینه ابوالقاسم خان ناصرالملک روی کار آمد (۱۸ رمضان). دولت ناصرالملک با حادثه کودتای ذیقعه و توقیف چند ساعته او برافتاد. ریاست دو کابینه بعدی را حسینقلی خان نظام السلطنه به عهده داشت (از ۱۶ ذیقعه ۱۳۲۵ تا ۷ جمادی الاول سال بعد). آخرین کابینه مجلس اول را باز همان مشیرالسلطنه در ۷ جمادی الاول ۱۳۲۶ تشکیل داد. پس از شانزده روز عمر مجلس اول یا مجلس مؤسس به سر آمد.

بنابراین، در این دوره هشت کابینه داشتیم و شش رئیس دولت. از نظر رویه سیاسی و کردانی نسبی، میان آن رؤسای هیأت وزیران تفاوت آشکار بود. دوتای آنان (وزیرافخم و مشیرالسلطنه) از کهنه درباریان بودند، بیکاره و مرتجع و احمق و استقلال رأیی

نداشتند. چهارتن دیگر در زمره وزیران و پیشکاران دوران سلطنت مطلقه بودند و به درجات کنسرواتو یا معتدل. آنها به ضرورت سیاسی یا به اعتقاد یا به هر دلیل دیگر، خواهان همکاری شاه و مجلس بودند، و از هیچکدام رفتاری خلاف آداب مشروطگی دیده نشد. امین السلطان در برابر شاه استقامت می‌ورزید، نظام السلطنه چندان شایستگی نداشت، و ناصرالملک بیچاره و زبون بود. هیچکدام از آن کسان نه از پایگاه ملی برخوردار بودند و نه برای زمامداری عصر مشروطه کمال مطلوب. اگر تعیین رئیس دولت از حقوق مجلس بود، شاید هیچکدام از آنان به رئیس‌الوزارایی نمی‌رسید. به هر حال، کارنامه آن دولت‌ها در متن تاریخ سیاسی درخور سنجش راست و درست است.

اما در ترکیب هیأت وزیران تحول قابل ملاحظه‌ای روی داد. رده بالای دستگاه دیوان را عناصر کهنه قدیمی می‌ساختند. در ردیف دوم، هنوز تربیت یافتگان جدید سررشته کارها را به دست نگرفته بودند مگر به موارد معدود. مجلس بارها خاطر نشان کرد: «ما خیلی محتاجیم به مردمان با علم کافی صحیح»، وضع اداره امور باید تغییر نماید و کارها به صاحبان «علم سیاسی» سپرده شود. به قول وکیل‌التجار: سالهاست که «در بین یک‌عده شغل حکومت و مالیه دور می‌زند. حال چه عیب دارد به جهت امتحان به این عده تغییری بدهند و وسعتی داده شود، شاید بهتر توانستند از عهده بر آیند». نظر جمعی مجلس را هیأت منتخب نمایندگان به اطلاع شاه رساند بدین مضمون: «برای انتخاب وزارت بر همان طبقه عالی... اقتضا نفرمایند، و نظر اختیاری هم به طبقه تربیت یافتگان متأخر بفرمایند. شاید در میان آنها مردمان کافی یافت شود». شاه پذیرفت و گفت: «هر کس را شما لایق ترمی دانید ذکر کنید... خیلی هم مجد هستم که هیأتی باشند که با وضع امروزه همراه باشند». بدین قرار چندتن از رده نخبگان تحصیل کرده به هیأت وزیران درآمدند.<sup>۱</sup> به علاوه،

۱. برخی وزیران را از همان رده می‌شناسیم که در شمار نادرست‌ترین و متقلب‌ترین مردمان بودند از جنس فرمانفرما، کامران میرزا و نظام السلطنه مافی.

۲. این کسان را باید نام برد: مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک، مؤید السلطنه، مستوفی الممالک و ظفر السلطنه (پسر شاهزاده آزادخواه جلال‌الدین میرزا). مجدالملک برادر امین‌الدوله را هم باید در رده وزیران اصلاح طلب ذکر نمود، گرچه او به گروه آزادخواهان نسل پیش از عصر مشروطه تعلق داشت.

دوتن از رهبران نامدار مجلس (صنیع الدوله و سعدالدوله) که از شایسته ترین تربیت یافتگان جدید بودند، به دستگاه اجرایی پیوستند. اما این تحول هیچگاه به صورت کامل تحقق نیافت، بلکه کابینه وزیران در بهترین حالتش ترکیبی بود از عناصر قدیمی یا کنسرواتیو به علاوه افرادی از درس خواندگان جدید، آزادی طلب و ترقیخواه.<sup>۱</sup>

\* \* \*

پایه حقوق اساسی جدید را قانون اساسی و متمم آن ریخت. پاپای آن حقوق اداری و دستگاه دیوان الزاماً بایستی تغییر کند. آن دستگاه و بنیادهایش به کار عصر مشروطه نمی خورد. ببینیم در این جهت چه تحولی رخ داد.

از نظرگاه اصول اداره، مفهوم دولت جدید بدون تغییر دستگاه حکومت ایالات و ولایات، بدون ازین بردن آثار شبه فئودالی نظام گذشته، و تثبیت قدرت حکومت مرکزی - تحقق کامل نمی یافت. در این جهت مجلس دو قانون بسیار مهم را (که طرح هر دو را کمیسیون ترجمه و تدوین قوانین آماده کرده بود) تصویب نمود: یکی قانون تشکیلات ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام، و دیگر قانون انجمن های ایالتی و ولایتی. قانون وسیع دستورالعمل حکام (که شامل ۴۳۱ ماده بود) اصول مضبوطی را در بر می گرفت. آن مقرر داشت که حاکم نماینده دولت یعنی قوه اجرایی است. «حدود حقوق و تکالیف حکام را سمت آنها معین و مشخص می کند. یعنی چون حکام آلت اجرائیه اند بهیچ وجه حق ندارند قانون یا قرار جدیدی بگذارند، یا مالیات و عوارض جدیدی وضع نمایند، و یا در احکام محاکم عدلیه تغییری بدهند، و یا بالاخره از اجرای قوانین موضوعه خودداری کنند». آن ضوابط تازه که نمودار روح قانون است، نفی کرد سنت حکومت و روش خودسرانه و کمابیش استقلال طلبانه حکام را در اداره امور عمومی ایالات و ولایات. وجهه نظر کلی مجلس این بود: «کارهای سابق ما تمام خراب است؛ پس باید

---

۱. نامدارترین و برجسته ترین رجال ملی که تاریخ مشروطه (پیش از دوره دیکتاتوری سلطنتی) می شناسد، از میان همان کسان که نام بردیم برخاستند، به علاوه احتشام السلطنه که در تاریخ مجلس ملی مقام بسیار بلندی دارد.

اقتباس از آنها بکنیم که خوب تجربه حاصل کرده‌اند». یکی از شرایط حسن اداره «تفکیک و جدا ساختن کارها از یکدیگر» است. بدین مأخذ مجلس جمع حکومت و وزارت را ممنوع اعلام کرد. در گذشته یکی مقام وزارت داشت و حکومت ناحیه‌ای را هم یدک می‌کشید و به دیگری می‌سپرد، در واقع حکومت به اجاره می‌رفت. به علاوه مقرر گردید حاکم نمی‌تواند در دارالخلافه بماند و امور دارالحکومه را غیر مستقیم اداره نماید، یعنی به عهده دیگری واگذارد. تصمیم دیگر اینکه: «یک شخص نمی‌تواند در دو اداره مختلف مشغول دو کار باشد». (چنانکه حاکم ولایتی تلگرافخانه را هم در مقاطعه خویش داشت).<sup>۱</sup> به رأی مجلس برخی حکام که به سبب کارنامه زشت و ستمگری مطرود مردم بودند، عزل گشتند.<sup>۲</sup> سعدالدوله برهان آورد که: تنها عزل حاکم بدون رسیدگی و محاکمه، تغییری در اوضاع گذشته نمی‌دهد. این نشد که حکام «چند سال حکومت کرده و مردم را بچاپند، و به یک کلمه عزل شده بیایند در خانه‌های خودشان آسوده بنشینند - باز حال ایران مثل سابق خواهد بود». در دولت مشروطه باید در محکمه قانونی به حساب این افراد رسیدگی بشود.<sup>۳</sup> منطق مجموع آن تدبیرها تصحیح رسوم نظام گذشته بود.

در تکمیل قانون تشکیلات ایالات و ولایات، قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی وضع گردید. برپاداشتن این انجمن‌ها هم از نظر مشارکت مردم در کارهای محلی و هم آموزش اجتماعی آنها می‌توانست سودمند افتد. و مقرر گردید ایلاتی هم که در قلمرو هر ایالت و ولایتی می‌زیستند، نماینده منتخب خود را به انجمن محلی بفرستند. بی‌تجربگی اهالی در کار جمعی محلی و نداشتن آموزش اجتماعی در گذشت تاریخ - از کاستی‌های ذاتی

۱. به همین دلیل بود که تا اواخر مجلس اول وزیر پست و تلگراف نداشتیم.

۲. درباره عزل ظل السلطان حکمران ستم‌پیشه و جنایتکار، رئیس مجلس صنیع الدوله اعلام کرد: عزل این مرد «اخذ رأی نمی‌خواهد». حاکم معزول خواست به خانه و املاک خود در اصفهان بازگردد. اهالی آنجا اعلام کردند که ویرانه نخواهند داد، و مجلس نیز با مردم همدلی ورزید. شاهزاده جباردر اعتراض نامه‌اش به مجلس نوشت: «مملکت ما مشروطه شده است. ولی یکی باید لگد کوب استبداد شود و یکی متنعم به نعمت مشروطیت». این چگونه است که اگر یکی خواست برای «سرکشی به خانه و املاک» خود برود، جمعی شورش کنند و نگذارند؟ او از بازگشت به آن دیار منع گردید.

۳. مذاکرات، ۱۵ صفر ۱۳۲۵.

مشروطه‌نویای ما بود. اگر آن انجمن‌ها به عنوان بنیاد اجتماعی قوام می‌گرفت می‌توانست در جبران آن نقص تأثیر بگذارد.

دو قانون دستورالعمل حکام و انجمن‌های ایالتی و ولایتی بر رویهم اصول حقوق اداری جدید را (تا آنجا که مربوط به اداره امور ایالات و ولایات می‌گردید) بنیان نهاد. و مکمل قانون اساسی بود.

چند کلمه از دستگاه مالیه و استیفا بگویم. سررشته وزارت مهم مالیه را مستوفیان در دست داشتند که آنرا تیول موروثی خویش می‌شناختند. هر نظام سیاسی، هر چند بد و فاسد و خودکامه، برای گردش چرخ اداره‌اش نیازمند دستگاه مالی با مهارتی است. استیفای دستگاه کهن و کنسرواتو، مخالف هر گونه رفورم و تغییر بود. مستوفیان در فن خود ماهر و بر رویهم (نه به اطلاق) اهل هر گونه دغلاکاری و شلتاق بودند، و هیچکس هم از کار آنان سردر نمی‌آورد. دفاع از کارنامه صنف مستوفیان نه موجه است و نه نشان دانش و هوشمندی، بلکه از کوتاه‌بینی و تعصب صنفی برمی‌خیزد. وزیر مالیه صنایع الدوله در گزارش رسمی خود، ضمن انتقاد از آن دستگاه «اطلاعاتی از مالیه درهم و برهم و بی‌ترتیب» به دست می‌دهد، و از عدم همراهی و حتی کارشکنی همان عاملان مالی در تنظیم بودجه عمومی جدید شکایت دارد: «عدم مساعدت و فعالیت که تاکنون صفت ممیزه ادارات دولتی ما بوده است، از اول شروع و اقدام به این کار نیز بروز یافت»<sup>۱</sup>.

کمیسیون مالیه مجلس در اصلاح ارقام جمع و خرج و تعدیل مستمریات به شایستگی عمل کرد. کتابچه «صورت مواجب و مرسوم اشخاص مصوبه مجلس شورای ملی» (در ۲۴۶ صفحه) منتشر گردید. مجلس رویهم رفته درباره افزایش در آمد و وضع مالیات تازه روش محافظه کارانه داشت، پیشنهادهای جدید را در بستن مالیات مستقیم بر ملاکان نپذیرفت. و اعلام گردید: «عجالة از طریق مالیات تازه» عمل نمی‌شود. اما صنایع الدوله به عنوان وزیر مالیه در «پروگرام» مترقی اصلاحات، دو لایحه در مالیات مستقیم و غیر مستقیم عرضه کرد که نخستین طرح رسمی جدید در اصلاح نظام مالیاتی است. و

۱. مقدمه بودجه سال ۱۳۲۸.

مجلس آنرا پایه «اصلاحات و ترقی و رفورم مملکت» شناخت.<sup>۱</sup> او نه تنها به زمان خود و دست کم تا نسل بعد شایسته ترین و با ابتکارترین وزیر مالیه است، بلکه او را از برجسته ترین متفکران رفورم مالی در دوران مشروطه می شناسیم. گرچه در مجلس اول قانون مضبوط بودجه عمومی منتشر نگردید، اما صورت مذاکرات مجلس درباره دستور کمیسیون مالیه تصریح می کند: «بودجه هفت وزارتخانه را مدتی است آورده اند» و به زودی باید اصلاح شود، و دیگر بودجه سالانه است که باید ملاحظه شود. قرار بود کمیسیون مالیه دو شعبه باشد: یکی برای رسیدگی «بودجه سالیانه» و یکی برای «وضع قوانین مالیه بالاخصاص» از جمله لایحه های پیشنهادی صنایع الدوله. بنابراین، عقیده یکی از مفسران قوانین مالیه دقیق نیست که در دوره اول مجلس بودجه تفصیلی نوشته نشد و فقط ارقام جمع و خرج تنظیم گردید. روایت مورد استناد او هم خطاست.

از دیگر مصوبات مالی برچیدن خزانه سلطنتی و انتقال وجوه آن به خزانه عمومی مالیه بود، بدین مأخذ که آن نقدینه به ملت تعلق دارد. نخست محمدعلی شاه ایستادگی ورزید و به حرف ناصرالملک رئیس الوزرا اعتنایی ننمود. رئیس مجلس احتشام السلطنه سراغ شاه رفت و متذکر گشت که آن مصوبه مجلس است. شاه گفت: «من از گرسنگی خواهم مرد». جواب شنید که: «نگران نباشید، حقوق مقرر خواهد رسید». پس از بگومگو او پذیرفت و خزانه اندرون از طریق مجلس تحویل خزانه مالیه گردید.<sup>۲</sup> کل رقم آن در صورت مذاکرات مجلس سیصد هزار تومان و کسری سکه اشرفی ثبت شده، و به جدتیا به هزل گفته شد که این آخرین پول خزانه پادشاهان کیان است.

به خلاف دستگاه مالیه، وزارت تجارت و گمرکات از تأسیسات تازه بود. از زمان تشکیل «مجلس وکلای تجار ایران» (۱۳۰۱) نمایندگان تجار موقع ثابتی در وزارت تجارت داشتند. گرچه آن مجلس وسیع تعطیل گردید، ولی مجلس تجارت با مشارکت نمایندگان تجار در وزارت تجارت باقی ماند.<sup>۳</sup> سعدالدوله در وزارت تجارتش (۱۳۲۳)

۱. رجوع شود به ضmann کتاب، یادداشت تاریخی در طرح رفورم صنایع الدوله.

۲. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۱۶.

۳. برای تاریخچه مجلس وکلای تجار رجوع شود به افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار، بخش هفتم.

قواعدنوی گذارد. بدین معنی که امور تجارت را در چند کمیسیون تمرکز داد؛ محاکمات تجارتمی را به هیأت منصفه‌ای ارجاع کرد که اعضایش را تجار انتخاب می‌کردند و به نوبت عوض می‌شدند؛ و جریمه بیقاعده را منسوخ داشت.<sup>۱</sup> گمرکات که پیشتر عنوان وزارتخانه داشت، در دوره مشروطه ضمیمه وزارت تجارت گشت. از نظر اصول اداره، گمرکات تنها دستگاه جدید و منظم بود که مستشاران بلژیکی آنرا بنیان نهادند. تأسیسات آن پس از آنکه ضمیمه وزارت تجارت گردید، همچنان حفظ شد.

نقشه اصلاح جدید در وزارت جنگ ابتکار عزیزالله میرزا ظفرالسلطنه است که در دو کابینه نظام السلطنه وزارت جنگ را به عهده داشت. عزیزالله میرزا از تحصیل کردگان مدرسه نظامی اطریشی (از تأسیسات میرزا حسین خان سپهسالار) و از ترقیخواهان بود. تنها مأخذ آگاهی ما از نقشه اصلاحات او دو گزارش سودمند هارتویگ وزیر مختار روس است، و چند نکته عمده‌اش را می‌آوریم. می‌نویسد: عزیزالله میرزا همت و جهد خود را برای تأسیس وزارت جنگ جدید بروز داد؛ «اداره مرکزی نظام» را برپا داشت؛ «آرشیو بودجه و سایر دوایری را که در زمان کامران میرزا نایب السلطنه از اصل وجود نداشتند دایر کرد»؛ و به تهیه طرح رفورم اساسی قشون پرداخت. در تشکیلات جدید نظامی ایجاد پنج سپاه بزرگ پیش‌بینی شده، یکی «سپاه مرکز» در پایتخت و چهار سپاه در چهار ایالت. لایحه قانونی اصلاح نظام تقدیم مجلس گردید و به کمیسیون نظامی ارجاع شد. ریاست این کمیسیون با امان‌الله میرزا از افسران تحصیل کرده بود. ظفرالسلطنه از اعتماد مجلس برخوردار بود، تا آنجا که گفته بود: اجرای «اوامر شاه برای او به عنوان وزیر مسئول در برابر مجلس، الزامی نیست».<sup>۲</sup> متن آن لایحه اصلاح نظام به دست ما نرسیده. این نکته را بیفزاییم که در دستگاه قشون حضور افسران جوان با گرایش مشروطه‌خواهی درخور توجه است. اغلب آنان از درس خواندگان مدرسه اطریشی بودند، و در کودتای اول مسئولیت دفاع مجلس را به عهده گرفتند. دیگر تصمیم بسیار شایسته مجلس اینکه تمام

۱. مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحلال مجلس، ص ۲۳۴.

۲. دو گزارش تلگرافی هارتویگ به ایزولسکی، ۱۹ مارس و ۸ مه ۱۹۰۸ (۱۶ صفر و ۷ ربیع الثانی

۱۳۲۶)، ترجمه کتاب نارنجی.

تشکیلات نظامی از جمله کشیکخانه (گارد سلطنتی) و قزاقخانه (ابزار سیاست شاه) زیر فرمان وزارت جنگ قرار گرفت. <sup>۱</sup> در تحول سیاسی آن قرار و مدار برهم خورد. مطلب آخر در نظام قضایی جدید است که از ارکان مشروطگی به شمار می‌رود، و از آغاز مورد توجه روشن اندیشان بود. طرح قانون عدلیه و اصول محاکمات که در کمیسیون ترجمه و تدوین قوانین مجلس آماده شده بود، در کمیسیون عدلیه پس از تجدید نظر و اصلاح به تصویب رسید. متن آن به عنوان «چاپ باطله» یا «قانون غیر مصحح» برای مطالعه و تصویب نهایی مجلس منتشر و توزیع گردید. این قانون جامع تقریباً هزار ماده‌ای نظام قضایی جدید را بر پایه قانون اساسی طرح ریزی کرد. به موجب قانون اساسی «دیوان عدالت عظمی و محاکم عدلیه مرجع رسمی تظلمات عمومی هستند و قضاوت در امور شرعیه با عدول مجتهدین جامع الشرایط است» (اصل ۷۱). مجتهدانی که طرح مزبور را در کمیسیون عدلیه تأیید کردند حاج میرزا یحیی امام جمعه خویی و حاج محمد حسن ثقة الاسلام شیرازی بودند. مجلس این پیشنهاد را نپذیرفت که طرح قانون عدلیه به کمیسیون دیگری از نمایندگان علما ارجاع گردد و مورد مطالعه قرار گیرد. گفتند: نمایندگان علما در کمیسیون عدلیه بودند، در مجلس هم حضور دارند، و کمیسیون خاص ضرورت ندارد. رئیس مجلس احتشام السلطنه که در تسریع گذراندن قانون اصرار می‌ورزید، خاطر نشان کرد: محاکم قضایی منحصر به محاکم عدلیه خواهد بود، «غیر از محاکم عدلیه محکمه دیگری نباید باشد و مجتهدان جامع الشرایط قضا» در همان محاکم مصدر امر قضاوت خواهند بود. <sup>۲</sup> در مجلس هم تأکید گردید: «این مردم بارها فریاد کرده‌اند که ما عدلیه می‌خواهیم و اینکه فعلاً هست، به این ترتیب عدلیه نیست». مجلس شور خود را درباره قانون عدلیه آغاز نمود، ولی تصویب آن معوق ماند.

اما به ضرورت تحول سیاسی، فکر اجرای موقتی و آزمایشی همان طرح «غیر مصحح» به عنوان تدبیر عملی به کار گرفته شد. و آن به تعبیر روزنامه محاکمات «عدلیه»

۱. رجوع شود به بخش دهم.

۲. نامه مستشار الدوله به ثقة الاسلام تبریزی [شعبان ۱۳۲۵]، زندگی نامه ثقة الاسلام، ص ۲۲۱.



نیم قانونی» بود که «عملاً قریب تمام قانونی خواهد شد». بدین معنی که در پایتخت شش محکمه ابتدایی (حقوقی و جزایی) و دو محکمه استیناف و یک دیوان عالی به نام «محکمه تمیز دولت علیه ایران» (که در قانون اساسی هم بدان تصریح رفته) تشکیل یافتند. آن محاکم نه هنوز نظم کامل قانونی داشتند، نه رویه قضایی مشخصی در کار بود. خاصه در محاکمات جزایی که خصلت سیاسی داشتند، بیقاعدگی های گوناگون به چشم می خورد. به حقیقت، بر نحوه این محاکمات به علت استیلای فضای سیاسی و دخل و تصرف برخی انجمن ها در جریان دادرسی که به نفی استقلال قضایی محاکم منجر می گشت، ایرادهای اصولی وارد بود. تا آنجا که در اعتراض بر آشفتگی محاکمات گفته شد: اداره عدلیه و محاکم ما هنوز «قائم» و استوار نگردیده که «هر کس به خیالات شخصیه و اغراض نفسانیه رفتار ننماید». از اخطار رسمی عدلیه هم برمی آید که دستگاه قضایی از کار آبی برخوردار نبود. در این اخطار عمومی می خوانیم: اگر بنا باشد بعضی افراد احضاریه های عدالتخانه را «وقعی نهند و بگویند ما از امرائیم و برخی تمکین نمایند که ما از علمائیم» - تکلیف محاکم عدلیه سخت خواهد بود و ناچار سخت خواهند گرفت. 'روزنامه' محاکمات که متن آن اخطار را منتشر کرد، در تفسیر خود نوشت:

اخطار عمومی عدلیه «متوجه به تمام انجمن ها و تمام افراد ملت است که طالب اجرای قواعد عدالت هستند. و البته ملتفت هستند که اطاعت از احضار عدلیه اطاعت از قانون و مخالفت از احضار مخالفت با قانون است. و البته مردمان دانشمند راضی نخواهند شد که برخلاف قانون مملکتی حرکتی نمایند که اداره احضاریه مجبور به عمل قوه جبریه بشود».<sup>۲</sup>

نتیجه اینکه دستگاه قضایی ناتوان بود. دخالت عامل سیاسی در امر قضاوت، بردرستی محاکمه و استقلال رأی محکمه که اعتبار دستگاه قضایی منوط به آن است، لطمه زد.<sup>۳</sup> اما باید دانست که فکر اجرای آزمایشی نظامات عدلیه، بار دیگر به کار گرفته

۱. روزنامه محاکمات، ۲۲ ذی قعدة ۱۳۲۵. آن اخطار به امضای مخیر السلطنه وزیر عدلیه است.

۲. آن نوشته مجدالاسلام کرمانی مدیر روزنامه محاکمات است.

۳. نمونه محاکمات سیاسی را به دست خواهیم داد (رجوع شود به بخش دوازدهم).

شد و تأثیر مهمی در بنای نظام قضایی جدید داشت. و آن از خدمات شایسته میرزا حسن خان مشیرالدوله است.

در مجلس دوم مشیرالدوله وزیر عدلیه سه طرح قانونی به مجلس عرضه کرد: اول، قانون اصول تشکیلات عدلیه در سیصد و یازده ماده که در ۲۱ رجب ۱۳۲۹ به تصویب کمیسیون عدلیه مجلس رسید، و از جانب دو مجتهد طراز اول حاج میرزا یحیی خویی و سید حسن مدرس تأیید گردید. دوم، قانون موقتی محاکمات حقوقی در هشتصد و دوازده ماده که در ذیقعدۀ ۱۳۲۹ از تصویب کمیسیون عدلیه گذشت، و مورد تصدیق همان دو مجتهد قرار گرفت. و اعلام شد: «مجلس شورای ملی این ترتیب را در اجرای قوانین موقتی تصویب کرده اند». سوم، قانون محاکمات جزایی شامل پانصد و شش ماده بود. در آن تصریح رفته: «چون در حین شور ثانوی به واسطه انفصال مجلس شورای ملی، مذاقه لایحه مزبوره به اتمام نرسیده بود و اهمیت و ضرورت قوانین موقتی مزبوره احساس می شد» - کمیسیون مخصوصی با حضور سید حسن مدرس مجتهد و مشیرالدوله وزیر عدلیه تشکیل گردید که شور دوم آن قانون را به انجام برسانند و «از طرف هیأت جلیله وزراء موقتاً به اجرا گذاشته شود تا پس از افتتاح مجلس شورای ملی» برای تصویب نهایی عرضه گردد. بدین قرار نظام قضایی جدید بنیان گذارده شد.

\*\*\*

آن آغاز تأسیس دولت جدید و بنیادهای قانونی اش در عصر مشروطه بود. در حالی که حرکت مشروطه خواهی در يك امتزاج اجتماعی پدید آمد و گروه ها و ورده های مختلف را جذب خود کرد - فکر حکومت انتخابی و دولت جدید و بنیادهای آن طبعاً ابتکار گروه اقلیت بادانش و فرهنگ و روشن اندیش بود. نفوذ و اعتبار آن افکار را از تأثیر و کاربرد عملی اش باید شناخت. معدود مردان سیاسی که از همان رده روشن اندیش برخاستند، تاحدی در این دوره و پس از آن سررشته امور را به دست گرفتند، از جهتی خود پرورده عصر آزادی و مشروطه بودند و از دیگر جهت در حرکت مشروطه خواهی و در تاریخ تأثیر مثبت گذاردند. مضمون سخن یکی از مردان سیاسی که پیشروان تغییر و رفورم، معلوماتی جز «اطلاعات سطحی» درباره نظام پارلمانی و تمدن و ترقی جدید نداشتند، درست

نیست. این تعمیم بی معنی و غیر علمی است. آن نویسنده خاطرات که خود دانش عمیقی نداشت، درباره حرکت مشروطه خواهی و دامنه فکر رفورم در آن زمان آگاهی درستی ندارد. به اشاره اجمالی خاطر نشان می شود: تدوین قوانین اساسی، قانونگذاری در احداث بنیادهای مشروطه، ترقی نظام پارلمانی، مجموع طرح های رفورم سیاسی و اقتصادی و مالی (ناقص یا کامل) که به مجلس عرضه گشت و بالاخره صورت مذاکرات - بازنمای فهم و دانش همان نخبگان اندیشمند و تربیت یافتگان جدید است، و معیار سنجش تفکر اجتماعی و سیاسی زمانه. باید اعتراف کرد که تاریخ سیاسی ما از نظر شخصیت انسانی سخت فقیر است. اما معدود سیاستمدارانی که ذکرشان گذشت، بدون اینکه در مقام ایشان به عنوان دولتمدار مبالغه گردد، وطن پرست بودند و از پایگاه ملی برخوردار، و به درجات مصدر کارهای شایسته و یا بسیار شایسته ای گشتند. در دوران دیکتاتوری هم به صورت ابزار زبون حکومت فردی در نیامدند. جایگاه سیاسی آنان را در قیاس تاریخی بهتر می توان دریافت. در حالی که دستگاه مشروطه (با همه کاستی هایش) مدرسه تربیت سیاسی بود، دوران دیکتاتوری در پرورش استعداد سیاسی و شخصیت انسانی سربسز سترون بود. دیکتاتوری در فطرت خود آیینی و جباری و خودپرستی دیوانه وارش - ریشه ابتکار فردی و استقلال فکر و رأی را سوزاند. فقط نوکر و قره نوکر پروراند. بنیادهای مشروطه هم طبعاً مجال رشد نیافتند، بلکه آنها را به بازی گرفتند. از رده کثیر درس خواندگان آن دوران طولانی - به اطلاق یک مرد سیاسی هوشمند حتی در حد متوسط برخاست. این جماعت، خواه درس خواندگان رشته های علوم انسانی و خواه آنانکه درس هندسه خواندند و به هوس سیاست افتادند - به همه مناصب سیاسی اجتماعی، وزارت و وکالت و سناتوری دست یافتند - اما نه یک دولتمدار، نه یک متفکر، نه نشانی از حیثیت انسانی. در تجربه وطنی ما نظریه افلاطونی هم که علم هندسه را به دلیل منطق روشن آن پایه آموزش سیاسی می شناخت، باطل از کار درآمد مثل برخی از دیگر تئوری های او. اهل هندسه در خدمت سیاست، عملاً بیهنر مزدور بودند نه مردان بصیر استوار - چنانکه مجلس و دولت در ریاست آنان به پست ترین رتبه تنزل یافت، بازچه قدرت فردی. دیکتاتورها هم تمیز نمی دهند که سرمایه سیاسی جامعه را مردمان حقیر و

بیمقدار نمی سازند، و از مردان خرد تصمیم بزرگ بر نمی آید. قوام جامعه مدنی منوط به قوت بنیادهای اجتماعی و سیاسی آن است نه دولت پنجروزه جباران.

دولت مشروطه و بنیادهایش نوری بودند نه رشد یافته. چنانکه پیشتر اشاره رفت مشروطگی دستگاه مکانیکی نیست بلکه ارگانیک و تکامل پذیر است. رفورم اقتصادی و اجتماعی همراه بسط تحول فکری در منطق دانش عقلی و تجربی و آموزش سیاسی - ضرورت اولی داشت. مسأله آنی حفظ و حراست مجلس ملی بود در برابر توطئه ها و دسیسه هایی که هستی مجلس و مشروطگی را از دو سو تهدید می کردند. که می توانست تضمین کند انهدام کامل دستگاه استبداد کهن و عدم بازگشت سلطنت دیکتاتوری را؟ تاریخ سیاسی حکومت ملی برمدار آن موضوع ها می گردد.

تحقیق انتقادی ما درباره کل جریان سیاسی است - وجهه نظرها، عوامل مؤثر در سیر حوادث، فعل و انفعالات، و تأثیر آنها در حرکت مشروطه خواهی و سرنوشت مجلس اول که مجلس مؤسس بود.

## بخش دوم

## امین السلطان در حکومت مشروطه

پس از دو کابینه نیم بند اول در مرحله انتقالی دولت مطلقه به مشروطه<sup>۱</sup> - نوبت زمامداری امین السلطان رسید. محمدعلی شاه ظاهراً اواسط محرم ۱۳۲۵ میرزا علی اصغر خان امین السلطان (اتابک) را برای ریاست وزرایی فراخواند. او که پس از غیبت نزدیک به چهار سال از سیاست و سفر دور و دراز دور دنیا اکنون در اروپا می گذراند، به آسانی تن به مسئولیت نداد. سلسله تلگراف هایی که میان شاه و او مبادله گردیده به دست ما نرسیده. اما چند نامه خصوصی امین السلطان و مهمتر از آن گفتگوهای سیاسی اش که در گزارش های رسمی آمده، بر رویهم زمینه افکار و شرایط پیشنهادی ویرا در پذیرفتن مسئولیت سیاسی تازه کمابیش روشن می نماید.

گذشته امین السلطان بهیچ وجه قابل دفاع نبود، گذشته ای بد و گرانبار. خاصه دو قرارداد وام از روس بدنامی به بار آورد، و خود بدان آگاه بود. او زیر بار سومین قرضه نرفت و از صدارت معزول گردید (جمادی الثانی ۱۳۲۱). سیاستمداران ما معمولاً عادت ندارند که به خطاهای خویش اعتراف کنند، از آنکه خودپرست بودند و فضیلت و آزادی نداشتند. اگر هم به فشار افکار عمومی یا به هر دلیل دیگری مجبور به پاره ای اعترافات گشتند، مسئولیت غلط کاری هاشان را یا سربسر به گردن دیگران (خودی و بیگانه) انداختند، یا در توجیه رفتارشان بهانه ها تراشیدند. امین السلطان این اندازه اقرار کرد: در وزارت خود «خطایی نکردم مگر قرضه دوم که پس از تجربه اول نبایست بکنم» برای اینکه همه آن قرضه صرف هوی و هوس شد.<sup>۲</sup> بعدها به محمدعلی شاه هم گوشزد کرد:

۱. کابینه های میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و سلطانعلی خان وزیرافخم.

۲. مخبر السلطنه، گزارش ایران، بخش سوم، ص ۱۸۳.

قرض‌های هنگفتی که «با شرایط سیاسی سنگین» از روس گرفت برباد رفت، فقط «بدنامی‌اش پیش مردم برای او باقی ماند». <sup>۱</sup> او قضیه قرضه را که در ضمیر ناهشیارش اثر گذاشته بود، به هر فرصتی به میان می‌کشید. در صحبت با اسپرینگ ریس وزیر مختار انگلیس گفت: او طرح قرضه سوم را به این دلیل رد کرد و استعفا داد که «شرایط این قرض شاه را به وضعی مشابه امیر بخارا تنزل می‌داد». وزیر مختار روس به طعنه گفته بود: «بخارا مملکتی است ثروتمندتر و مرفه‌تر از ایران». جواب آن وزیر به تقریر خودش این بود: «ممکن است همینطور باشد، اما او حاضر نیست وزارتت را بپذیرد که زیر انقیاد دولت دیگر باشد. و اگر قرار باشد که او صدراعظم فرمانروای مستقلی نباشد، ترجیح می‌دهد که از اصل منصب و شغلی نداشته باشد». چون شاه در تحصیل پول اصرار داشت، ناچار از صدارت استعفا داد. «حالا هم اگر همان شرایط را پیشنهاد کنند، او مقاومت می‌کند و رد خواهد کرد».<sup>۲</sup>

وزیر معزول راهی سفر دور جهان شد. به هر کجا به گفتگوی سیاسی نشست، ظاهراً تجربه ژاپن ذهنش را ربود. در نامه خصوصی‌اش می‌نویسد: «سفر بنده فقط همان قسمت ژاپن آن بی‌ثمر و نتیجه نبود، هم برای خودم و هم برای دوستان و آشنایانم. و از آنچه دیده بودم چیزی نوشتم».<sup>۳</sup> در صحبت با امپراطور ایتو بنیانگذار نظام مشروطه ژاپن، و با کاتسورا رئیس‌الوزرا که در تدارک جنگ با روس بود، سخن از ترقی آن کشور رفت. آنها از گرفتاری‌هایشان در تعرض مغرب زمین و تحمیل کاپیتولاسیون (مثل ایران) گفتند. اما با نشر معارف جدید، وضع قوانین نو به اقتباس از اروپا، و پیشرفت صنعتی و اقتصادی - آن عهدنامه‌ها را برهم زدند. امین‌السلطان به اسلابول که رسید (صفر ۱۳۲۲) در دیدار با سفیر انگلیس مسأله رفورم را در ایران به میان آورد و گفت: اگر بار دیگر زمام امور را به دست گیرد، آنچه از سفر خود به ژاپن و مغرب زمین تجربه آموخته به کار خواهد گرفت. «ایران را هیچ چیز نجات نخواهد داد مگر یک رشته اصلاحات عمیق»، و این کار بدون

۱. انگلیس، تذکار به چرچیل، ضمیمه گزارش اسپرینگ ریس، ۲۱ مه ۱۹۰۷ (۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵).

۲. انگلیس، اسپرینگ ریس به گری، ۲۱ مه ۱۹۰۷ (۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵).

۳. مجموعه اسناد ملکم، نامه امین‌السلطان به ملکم، نوشاتل، ۱۵ اوت [۱۹۰۶]، (۳ رجب ۱۳۲۴).

بستن مالیات‌های سنگین ممکن نخواهد بود. او به مخالفان اصلاحات نیز اشاره‌ای کرد.<sup>۱</sup> البته تجربه ژاپن برای هر بیننده‌ای خیره‌کننده و عبرت‌انگیز بود، گرچه قیاس ایران و ژاپن بیوجه بود. به هر حال، آن وجه نظر انفعالی صدراعظم سابق بود در زمان معزولی. به عقیده او: «از خواب چندین هزار ساله بیدار شدن مردم لازم است که حالا می‌بینم خوشبختانه شروع شده است. و اگرچه مدتی طول خواهد داشت ولی آخر درست خواهد شد».<sup>۲</sup>

گفتم شاه امین‌السلطان را فراخواند. او موضع خود را ضمن نامه خصوصی اش چنین بیان می‌کند:

«بنده را به اصرار خواسته‌اند... اگر نروم خلاف حقوق وطن پرستی حساب می‌کنند. اگر در ورود آنجا بنده را برای کار خواسته باشند ولی لوازم کار را به طوری که مقتضی عصر حاضر است قبول نکنند، بدانید که از دست بنده بکلی خلاص نشده‌اید» یعنی باز می‌گردد به همان هتل کوچولو در فرنگ. و می‌افزاید: قصدش این است که به پادشاه ثابت کند که مقام خود را «در همین وضع سلطنت که امروز تمام سلاطین اروپا دارند داشته باشد، گوش به حرف بادمجان دور قاب چین‌ها ندهند، و با کمال دوستی پدران به ترتیب این قرار جدید بپردازند. اگر شنیدند، بنده هم هر قدر بتوانم خدمت و کمک خواهم کرد، ورنه مرخص خواهم شد».<sup>۳</sup>

گزارش‌های رسمی اخبار دقیق‌تر و مبسوط‌تری به دست می‌دهند. امین‌السلطان مسئولیت سیاسی را به طور مشروط پذیرفت، و شرایط خود را در پیامی به وسیله شوهر خواهرش محمدعلی خان امین‌السلطنه به شاه فرستاد بدین مضمون: (۱) او متعهد به قبول مقام رئیس‌الوزاری نیست تا اینکه در بازگشت به تهران اوضاع را مطالعه و با شاه صحبت کند؛ (۲) پادشاه از او انتظار نداشته باشد که «با پارلمان به معارضه برآید و شدت

۱. انگلیس، تذکاریه چرچیل درباره مسافرت امین‌السلطان، ضمیمه گزارش اسپرینگ رایس، ۲۵ مارس ۱۹۰۷ (۱۰ صفر ۱۳۲۵).

۲. مجموعه اسناد ملکم، نامه امین‌السلطان، به مأخذ قبلی.

۳. مجموعه اسناد ملکم، نامه امین‌السلطان به ملکم، لوزان، ۲۳ مارس ۱۹۰۷ (۸ صفر ۱۳۲۵).

عمل به خرج دهد»؛<sup>۳</sup>) به علاوه پادشاه بایستی «به کنستی توسیون که به طور رسمی به مردم اعطا گردیده وفادار باشند».

آن شرایط را دبیر سیاسی سفارت انگلیس در گفتگوی با وکیل السلطنه برادر امین السلطان به دست آورد. و همانجا می خوانیم: وکیل السلطنه که برادرش را در تصمیم گرفتن راهنمایی نمود خاطر نشان کرد: مشروطه خواهی «نهضت طبیعی است و نشانه عصیان واقعی مردم علیه ظلم و حکمرانی بد... نه می توان پیشرفت این نهضت را سد کرد و نه باید به جلوگیری آن برآمد». سفارش او به امین السلطان این بود که در بازگشت به ایران با دسته ارتجاعی دربار دم ساز نگردد بلکه سعی کند «در ایجاد تفاهم میان سلطنت و پارلمان»<sup>۱</sup>.

مکمل آن معانی گفتگوی خود امین السلطان با سرادوارد گاسچن<sup>۲</sup> سفیر انگلیس در وین است که ضمن آن عقایدش را تشریح نموده. گاسچن می نویسد: امین السلطان هنوز ریاست وزرایی خود را مسلم نمی داند مگر اینکه «بتواند شاه را با عقیده خودش همراه گرداند، ورنه به یقین تن به مسئولیت نخواهد داد». صدراعظم سابق افزود: «ایران باید بازمانه پیش برود و حکومت پارلمانی برقرار بماند». استنباط کلی اش این بود که: شاه فعلاً با آن نظر موافق نیست و نزدیکان درباری او را «به اقدامی کودتا مانند و انحلال مجلس ملی ترغیب می کنند». اما تصورش این است که بتواند شاه را از این کار برحذر دارد و او را متقاعد گرداند که «کودتا چه اندازه برای آینده مملکت مهلك خواهد بود... و اگر نتواند شاه را از آن فکر منصرف نماید مقام صدارت را نمی پذیرد». امین السلطان این انتقاد را هم نمود که چون دستگاه پارلمانی به عجله و دست پاچگی برپا گشته، و پارلمان فرصت نیافته که اختیار ازش را مشخص سازد، تصور می کند قدرت قانونگذاری و اجرایی هر دو در دست در تصرف اوست. از اینرو تعیین تکالیف مجلس و سلطنت و دولت، از عمده دشواری های هر دولتی خواهد بود.<sup>۳</sup>

۱. انگلیس، تذکار به چرچیل، ضمیمه گزارش اسپرینگ رایس، ۲۵ مارس ۱۹۰۷ (۱۰ صفر ۱۳۲۵).

۲. E.GOSCHEN

۳. انگلیس، سرادوارد گاسچن به گری، ۵ آوریل ۱۹۰۷ (۲۱ صفر ۱۳۲۵).



مضمون آن گفتگورا سفیر انگلیس به دستور دولت خویش به آگاهی همقطار روسی اش در وین رسانید. به علاوه، در آن گزارش می خوانیم که امین السلطان موضوع مذاکرات روس و انگلیس را درباره ایران که هنوز امتداد داشت (و به قرارداد ۱۹۰۷ انجامید) به میان کشید، و «بدگمانی» اش پنهان نکرد. می دانیم او پیشتر نیز در سفر لندن در این خصوص با وزیر امور خارجه انگلیس گفتگویی داشته بود. او در نامه خصوصی می نویسد: «در موقع ساخت و پاخت روس و انگلیس هر قدر می توانستم در لندن دست و پایی کردم که مسأله انتگریته و حقوق ایران به يك اندازه محفوظ مانده باشد». اما نه امین السلطان در روند آن مذاکرات تأثیری گذارد، و نه حتی مقامات رسمی دولت ایران. همین اندازه بود که او به عنوان مرد سیاسی که مسئولیت رسمی نداشت و در آن زمان صحبت رئیس الوزرای اش هم مطرح نبود، در آن قضیه بسیار مهم سکوت نکرد.

مفاد روشن و زباندار آن اسناد معتبر (خصوصی و رسمی) باطل می کند عقیده تبلیغگرانی را که از پیش ندا سردادند که امین السلطان به داعیه زمامداری برای برانداختن مجلس با محمد علی شاه تباری کرده و عازم ایران است. نقاد روشن اندیش هر چه هم شکاک باشد این افسانه را نمی پذیرد. دانستیم که او هنوز تعهدی به قبول ریاست وزرایی نسپرده بود، مواضعه و بست و بندی در کار نبود، و به حسن نیت شاه هم اعتقادی نداشت. از نظر روانشناسی سیاسی او که در دوران حکومت مطلقه به جاه و مقام و مکنت و همه چیز رسیده بود مگر نیکنامی، در حالت انفعال نفسانی خیال می کرد به جبران گذشته شاید کاری از دستش برآید. او زیرک تراز آن بود که نیروی انگیزش حرکت مشروطه خواهی را تمیز ندهد، چنانکه به درستی تمیز داده بود. در عین حال، این شرط بزرگ همیشه باید مورد ملاحظه باشد که اهل سیاست را به مأخذ کردارشان نه ادعایشان بایستی مورد قضاوت قرار داد، خاصه پس از آنکه به لغزشگاه قدرت گام نهند که سخت لغزنده است. اکنون که مهمترین مدارک تاریخی داخلی و خارجی دوره حکومت او را در دست داریم، دشوار نیست که به داوری خونسرد و عقلانی بنشینیم.

۱. مجموعه اسناد ملکم، نامه امین السلطان به ملکم، ۱۷ نوامبر ۱۹۰۶ (۲۳ شوال ۱۳۲۴).

پیش از آمدن امین السلطان به ایران، قضیه بازگشت او در دو جلسهٔ مجلس (۲۲ و ۲۹ صفر) به میان کشیده شد. دو نمایندهٔ آذربایجان بر او تاختند. تقی زاده گفت: «تمام امتیازات و ناموس مملکت را او به باد داده است... اگر امین السلطان وارد این مملکت شود، دیگر باید از اهل ایران مأیوس شد که حمیت ندارند». آن نماینده عبارت دیگری هم افزوده بود که به عمد و به شیوهٔ خلاصه نویسی مذاکرات حذف گشته اما در گزارش رسمی آمده بدین مضمون: «امین السلطان بزرگ‌ترین خائن است و لقب شایستهٔ او خائن السلطان است و باید محاکمه شود». همان نماینده بار دیگر بر او حمله برد و این مرتبه آمیخته با چاپلوسی نسبت به محمد علی شاه:

«اعلیحضرت پادشاه با ما همراه و روح و جسم مبارکش مال ماست. پس ما باید جسم و روح مبارک او را محفوظ بداریم و نگذاریم شیاطین انسی اذیت نمایند. و حق ماست اشخاصی که این جسم و روح را اذیت می‌کنند، از دور آن وجود مبارک دور نماییم... آن کسی که خاک ما را به خارجه فروخته است و ترقی این دولت را به واسطهٔ استقرار عقب‌انداخته، نباید در این خاک باشد و این خاک می‌گوید میرزا علی اصغر خان امین السلطان نباید وارد این مملکت بشود. اگر می‌خواهید این مجلس قوام داشته باشد، اولاد ناخلف ناپسری خائن این خاک نباید بیاید. و باید نگذاریم این اشخاص مسلط شوند».

آن بیانات را نمایندهٔ دیگر آذربایجان (میرزا ابراهیم آقا) تکمیل کرد، و در واقع یک پرده بالا گرفت: «باید منصفانه از اهل مجلس سؤال نمود: جهت اینکه در عرض دوازده سال دو دفعه ایران باید یتیم شود چیست؟ آیا شهید شدن شاهنشاه شهید سبب غیر از مخالفت ملت با دولت بود، و سبب این مخالفت که شد؟ و آیا می‌توان تصدیق نکرد که اعلیحضرت مظفرالدین شاه... مسموم غصهٔ استقرار کثیره نشد؟»

آن دو نمایندهٔ تبریزی حق داشتند که نسبت به ریاست وزرایی امین السلطان

۱. انگلیس، گزارش اخبار مجلس، جلسهٔ ۶ آوریل (۲۲ صفر)، ضمیمهٔ گزارش اسپرینگ رایس، ۲۰ آوریل ۱۹۰۷ (۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۵). در گزارش اخبار مجلس با تصریح به نام سخنران، لفظ «خائن السلطان» به حروف لاتین ثبت شده.

به اعتراض بر آیند. کارنامه آن وزیر هم درخور نکوهش بود. اما دیگر حرف های آنها لفاظی سیاسی و عاری از صداقت بود: از «روح و جسم مبارک» محمدعلی شاه سخن راندن شیوه نوکر درباری بود نه شایسته نماینده معترض از دسته اجتماعيون؛ آن پادشاه را با مجلس و مشروطگی «همراه» شمردن تملق گویی خنکی بود؛ خالی از زهر خند نیست که نماینده اقلیت مجلس شاه را بستاید و امین السلطان نسبت به مشروطه خواهی همان پادشاه بدگمان باشد؛ دق مرگ شدن مظفرالدین شاه از «غصه استقراض» پاک یاوه است و مگر نه اینکه او در فرنگ از پول قرضه اسباب بازی کود کانه خریده بود؛ ملت ایران از ترور ناصرالدین شاه نه یتیم شد و نه برسوگ او نشست پادشاهی که جبار بود و در عقب ماندگی ایران از ترقی جدید محکومیت تاریخی دارد؛ از جن و انس سخن گفتن و درباره آن سه پادشاه آن همه نامربوط بهم بافتن نه نشانه آزادگی است و نه شعور سیاسی.

مجلس بر آن اعتراض های تند و گزنده وقعی ننهاد. هفته بعد امین السلطان به انزلی رسید.<sup>۱</sup> حکومت رشت تلگرافی به مجلس فرستاد دایر بر اینکه: امین السلطان خواست وارد شود گروهی از اهالی راه ندادند - «تکلیف را معین فرمایید». آن تظاهرات را انجمن محلی انزلی راه انداخت و با سایر دسته های مجاهدین و اجتماعيون بادکوبه و تهران پیوستگی داشت. اکنون مجلس به گفت و شنود نسبت کوتاهی نشست. یکی گفت: «اگر بخواهیم بگویم او نیاید باید تمام بروند». دیگری افزود: هشت ماه پیش از تشکیل مجلس ملی او در فرنگستان با امین السلطان صحبت داشت و «از بابت قرضه اخیر خیلی اظهار پشیمانی و ندامت می کرد» و معتقد بود حکومت ما باید «مشروطه و مقننه باشد». به عقیده یکی از نمایندگان هم اگر قرار باشد همه این اشخاص را خارج کنیم ده نفر برای ما باقی نمی ماند. بیایم تجربه تازه کنیم - «اگر مملکت اصلاح پیدا کرد، می دانیم که او کرده و قلب شاهنشاه را برگردانده. و اگر اصلاحی نشد و فتنه ظاهر شد، این ملت اول کاری که با

۱. امین السلطان که از توطئه عناصر افراطی اندیشناک بود، به بادکوبه نرفت و یکسره به انزلی آمد. آن عناصر که انتظار ویرانی کشیدند تا کارش را بسازند، دیگری را به جای او گرفتند و هدف گلوله قرار دادند. اما زخم کاری نبود و کشته نشد.

يك مستبد خواهد كرد با او خواهد بود». مجتهد طباطبایی متذکر گردید: آن وزیر نوکر دولت است و دولت او را خواسته است، «اگر فسادى از او ظاهر شد البته حق مجلس و ملت است که شکایت نموده و رفعش نمایند».

رأى مجلس بر این قرار گرفت که: «در ورود امین السلطان ردع و منعی نیست». و دستور صادر گردید که از بلوا جلوگیری شود. مجلس آن تصمیم را به اکثریت هفتاد و هفت رأى در مقابل چهار رأى مخالف و نه رأى «سکوت» (ممتنع) گرفت. ماهیت آن اکثریت قاطع محل نظر است. درست است که اصرار محمدعلی شاه در بازگشت امین السلطان بدگمانی ذهنی برخی را برانگیخت. اما مجلس که نسبت به نیت باطنی شاه بدگمانی واقعی داشت و در امین السلطان این کفایت را می‌شناخت که در برابر سلطنت استقامت ورزد، عاملی بود که موقع سیاسی او را قوت بخشید. به علاوه، مجلس که از ناتوانی حکومت مرکزی و تهدید هرج و مرج بیش از اندازه اندیشناک بود - نسبت به زمامداری او نظر مساعد یافت، وزیری که در توانایی و شایستگی از شهرت افسونى و مبالغه آمیز برخوردار بود. به عبارت دیگر، موضع مشکوک شاه و اوضاع عمومی بهم ریخته بود که ریاست وزرایی او را آسان و ممکن گردانید.

امین السلطان به ورود پایتخت (۱۳ ربیع الاول) یکسره به دربار رفت. او و شاه به خلوت نشستند. مستشارالدوله که به تصریح خودش دوسه روز پس از آمدن امین السلطان با او ملاقات کرد، بیانات ویراچنین آورده: «قول شرف داده‌ام که به استحکام مبانی مشروطیت سعی نمایم. اگر این جوان (شاه) با عقاید من همراهی کرد، امیدوارم از عهده قولی که داده‌ام برآیم. اگر او را در صراط مخالف دیدم و نتوانستم قانعش کنم، از همان راهی که آمده‌ام برمی‌گردم». 'مستشارالدوله خود افزوده: «در اوایل امر چون مقصود جلب موافقت اتابیک» بود، شاه پیشنهادهای او را پذیرفت. این سخن راست می‌نماید. با موافقتی که به دست آمد، امین السلطان مسئولیت دولت را قبول کرد و کابینه‌اش را پس از يك هفته تشکیل داد.

۱. مستشارالدوله، یادداشت‌های تاریخی، ص ۳۴.

خطابه<sup>۱</sup> امین السلطان در مجلس، به مناسبت معرفی هیأت وزیران جدید (۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۵) زمینه آن توافق را به دست می دهد. او سخن خود را با این مطلب آغاز کرد: «علیحضرت با قانون کنستی توسیون همراهی دارند و «ما هم که وزرا هستیم معاهده نمودیم که با اساس این کنستی توسیون همراه باشیم و احکام او را اجرا نماییم». شاه که از «طریقه کنستی توسیون سایر ملل متمدنه» استفسار نمودند، عرض شد: «باید هیأت دولت با مجلس ملی متحد و متفق باشند تا اجرای احکام و پیشرفت مقاصد به آسانی بشود». و افزود: «برخلاف آنچه متصور اذهان شده» پادشاه کمال مساعدت را با مجلس و ملت دارند، و ما هم آماده ایم که به اتفاق مجلس کاری کنیم که مایه سرفرازی ما بشود. حال که پادشاه «به میل مبارک ساعی در پیشرفت این اساس می باشند، دیگر جای مسامحه و درنگ نیست و سزاوار نخواهد بود که به جد و جهد اقدام در امورات نشود». سایر دولتها هم «منتظرند که ما چه خواهیم کرد» چنانکه روزنامه های فرنگستان روزانه يك ستون خبر در اوضاع سیاسی مملکت ما انتشار می دهند.

نایب رئیس مجلس (امین الضرب) که ریاست جلسه را داشت اظهار کرد: «ما هیأت وزرا را صادق القول می دانیم». رئیس الوزرا گفت: ما وزرا نشستیم و معاهده بستیم در همکاری با مجلس و اجرای مصوبات آن و «به تمام ملت هم باید اعلان داد که دولت با ملت همراه است»<sup>۱</sup>.

امین السلطان سخنور و سیاستمدار پارلمانی توانایی نبود، گرچه در هوش سیاسی و کردانی برتر از همه رئیس الوزراهای این دوره بود. سخنرانی اش در مجلس چندان قوتی نداشت. مهم این بود که وفاداری دولت را به آیین کنستی توسیون و مسئولیت دستگاه اجرایی را در برابر پارلمان اعلام کرد؛ دولت مجری مصوبات مجلس است. او به عنوان

۱. درباره مذاکرات همین جلسه مجلس در گزارش وزیر مختار انگلیس می خوانیم: مخبر السلطنه وزیر معارف گفت: وزیران «پیمان کتبی بستند که با مجلس همکاری نمایند و به کنستی توسیون وفادار باشند. و تقاضا کرد که گذشته فراموش شود و همگی برای مقصد مشترك همراهی کنند». (انگلیس، اسپرینگ ریس به گری، ۲۳ مه ۱۹۰۷). اما در صورت مذاکرات مجلس سخنی از مخبر السلطنه یا وزیران دیگر ثبت نشده است.

رئیس‌الوزرا شاید نمی‌توانست جز این بگوید که پادشاه «به میل» خویش ساعی به پیشرفت قانون مشروطگی می‌باشد. همه شواهد موجود حکایت از این دارد که آن تکلیف را برگردن شاه گذارده بود.<sup>۱</sup> با تأکید بر پیمان جمعی وزیران که نشستند و عهد بستند در اشتراك مساعی با مجلس ملی، خواست این بدگمانی را که در اذهان تلقین گشته بود بزدايد که از جانب او و کابینه‌اش نقشه مرموزی علیه مجلس و مشروطگی در کار نیست.

ترکیب کلی این کابینه چندان تفاوتی با دو کابینه پیشین نداشت. اما وزیر جنگ کامران میرزا مجبور گردید به مجلس بیاید و به طور رسمی معرفی شود. رندان مضمون كوك کردند: بیچاره نایب‌السلطنه در حضور مشهدی با قریبال نشست، و می‌لرزید که مبادا بر او ایرادی بگیرند. پس از عزل او مستوفی الممالک دموکرات مآب وزیر جنگ شد. قرار بود احتشام السلطنه سفیر و نماینده ایران در کمیسیون سرحدی، به وزارت امور خارجه گمارده شود. ولی بحران ناگهانی در روابط ایران و عثمانی، بازگشت ویرا به تعویق افکند. ناصرالملک وزیر مالیه و فرمانفرما وزیر عدلیه بود. مخبر السلطنه وزیر معارف عملاً سخنگوی دولت در مجلس بود.<sup>۲</sup> برای هر وزارتخانه‌ای هم معاون رسمی

۱. این قضیه در اخبار شهری هم انعکاسی داشته: در گزارش خصوصی یکی از مدیران وزارت پست می‌خوانیم: راجع به گفتگوی شاه و امین‌السلطان «معلوم شد آنچه به ایشان گفته شده بود که باید مجلس را بهم زد، قبول نکرده و اظهار کرده بودند: اگر دولت بخواهد اقدامی برخلاف مجلس نماید چیزی نمی‌گذرد که بکلی سلطنت از میان رفته، دست شما و خانواده شما از این مقام کوتاه خواهد شد». او در قبول مسئولیت شرایطی گذارده از جمله «همراهی دولت با خیالات مجلس». در همان گزارش آورده: روزی که وزیران برای معرفی از پله‌های عمارت مجلس بالا می‌رفتند، مردک ترکی جلو ایشان را گرفته می‌گوید: «آی اتابک، امروز از برای همراهی به ملت به مجلس آمده‌ای یا برخلاف؟ هر خیالی داری بگو تا من تکلیف خودم و شما را معین کنم». او به خونسردی جواب داد: آمدن من به اینجا «محض همراهی با خیالات ملت است، اگر غیر از این بود حاضر نمی‌شدم و به این نقطه نمی‌آمدم». (گزارش میرزا خلیل خان شیبانی، مجله یغما، سال ۱۶، شماره اول).

۲. سایر وزیران عبارت بودند از: علاء السلطنه وزیر خارجه، مهندس الممالک وزیر فواید عامه، وزیر همايون، وزیر تجارت. فرمانفرما در اواخر جمادی‌الثانی به حکومت آذربایجان منصوب شد، و علاء الملک به عنوان وزیر عدلیه معرفی گردید، گرچه وزارت او بیش از چند ساعت نپایید.

معین شد که در کمیسیون های مجلس شرکت جوید. کابینه جدید به نظم پارلمانی درآمد. از نظر حقوق اداری به نکته ای توجه دهیم. امین السلطان به عنوان «وزیر داخله» نه «رئیس الوزرا» کابینه اش را به مجلس معرفی کرد و گفت: برای خدمت «به عنوان وزارت داخله منتخب شده ام و به خصوص خدمتگذاری وزرا را دارم». مجلس همانجا تفسیر کرد: «مقصود رتبه رئیس الوزرای است». چنانکه پیشتر اشاره کردیم در قانون اساسی مقام «رئیس الوزرای» نیامده. از اینرو هر کس بالفعل این مسئولیت را به عهده داشت می بایستی متصدی مقام رسمی وزارت هم باشد، ورنه از نظر قانونی هیچکاره بود. بدین قرار رئیس الوزراهای مجلس اول، مسئولیت وزارتخانه ای (داخله یا مالیه) را هم به عهده گرفتند. پس از این مقام رسمی ریاست وزرا در عرف پارلمانی و اداری تثبیت گشت.

نکته دیگر اینکه قاعده رأی اعتماد به کابینه هنوز جزو آداب پارلمانی نشده بود. بیان نایب رئیس دالت ضمنی داشت بر اعلام اعتماد نسبت به هیأت وزیران. از اقلیت مخالف ایرادی شنیده نشد. آنرا نباید تعبیر به اتفاق آرای مجلس در تأیید کابینه امین السلطان نمود. بلکه موقع سیاسی دولت تازه را بر رویهم باید به مأخذ رأی گیری سابق (در تصویب بازگشت امین السلطان) شناخت. آنجا از نود رأی جمع حاضران (که معمولاً بیش از این رقم نبود) ۷۷ رأی موافق داشت، ۴ رأی مخالف و بقیه رأی ممتنع دادند. آرای چهار نفری را باید مأخذ کلی اقلیت مخالف دولت در مجلس شمرد. دولت امین السلطان تا پایان عمر چهار ماهه اش از پشتیبانی مجلس برخوردار بود.

باید دانست که ما هنوز اپوزیسیون صحیح پارلمانی نداشتیم. از آغاز کار مجلس رهبری آنچه را که «اپوزیسیون» خوانده اند، سعدالدوله به عهده داشت. او معتقد به «ترقی سریع تر» دستگاه مشروطه پارلمانی و نماینده «رادیکالیسم» سیاسی بود.<sup>۲</sup> بدون تردید

۱. یکی از ناظران وقایع می نویسد: «فقط چند نفر از اشخاص تندرو در مجلس هستند که با آمدن امین السلطان موافق نبوده، اکنون آمده با او مخالف اند... این چند نفر دسته کوچکی تشکیل داده به نام اقلیت در مقابل اکثریت هنگامت مجلس... امین السلطان تصور می کند تعرض مجاهدین به او در ورود به ایران، به تحریک این جمع بوده است». (دولت آبادی، حیات یحیی، جلد ۲، ص ۶-۱۲۵). مستشارالدوله از این دسته به «افراطیون مجلس» یاد می کند (یادداشت های تاریخی، ص ۳۳).

۲. انگلیس، گزارش سالانه ۱۹۰۷، بخش اول از اسپرینگ رایس، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵).

شایسته‌ترین متفکر حکومت انتخابی در مجلس اول بود، سخنور و دلیر. با مدافعات اصولی و قاطعش در برابر دولت - پایگاه سیاسی معتبری در میان همه رده‌های مجلسیان به دست آورد که «در مجلس مطاعت غریب» به او بخشید.<sup>۱</sup> اما نمی‌شود او را نماینده اقلیت اپوزیسیون خواند، بلکه از پشتیبانی جناح بسیار وسیع مجلس بهره‌مند بود. جمع چهارپنج نفری که حالا به عنوان «تندروان» یا «افراطیون» به وجود آمد، نه نماینده رادیکالیسم سیاسی بود و نه خصلت اقلیت اپوزیسیون پارلمانی را داشت. تحلیل ما از گروه‌بندی پارلمانی و در ربط تفکر اجتماعی و سیاسی روشن نمود که اندیشه‌های رادیکال همواره از جانب نمایندگان ترقیخواه مجلس عرضه گشت، همچنانکه مبتکران نقشه‌های ترقی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی از همان رده بودند.<sup>۲</sup> تاریخ سیاسی مجلس هیچ فکر بدیع و نقشه مترقی از آن اقلیت تندروان نمی‌شناسد. صفت مشخص آن دسته پرخاشگری و درشتگویی بود، و حال آنکه با روش اصولی و منطقی می‌توانست مسئولیت اپوزیسیون را در مجلس ایفا کند که خود خدمتی بود به نظام پارلمانی. شگفت است که مجلس از آغاز آن اقلیت افراطیون را به توطنه و اسباب چینی شناخت. دقیقاً همان اوان ممتازالدوله (سومین رئیس مجلس) نوشت:

«بعضی‌ها که محتاج به عرض اسم آنها نیست برای آنکه بتوانند پاره‌ای اسباب چینی‌ها نمایند، میان مجلس شهرت می‌دادند که ایشان (امین السلطان) بر ضد مجلس هستند و غیره. ولی نگران نباشید گمان نمی‌کنم که مردم به حرف این قبیل اشخاص گوش بدهند، به علت اینکه اکثر مردم از خود آن اشخاص خیلی دلتنگی و رنجیدگی دارند. آسوده خاطر باشید که هیچ نمی‌توانند بکنند».<sup>۳</sup>

عقیده ممتازالدوله سنجیده است که تندروان در مجلس و نزد مردم اعتبار و پایگاهی نداشتند. اما به ذهن او نرسید که اگر پس از آن ائتلافی از مجموع عناصر افراطی تحقق یابد (چنانکه یافت) و به خشونت رفتار دست می‌بردند (چنانکه بردند) - می‌توانستند در

۱. جلد اول، ص ۳۶۳.

۲. رجوع شود به جلد اول، ص ۲۵۹ و بعد.

۳. تصویر نامه ممتازالدوله به برادرش، ۲۴ محرم ۱۳۲۵ (صفائی، رهبران مشروطه، ج ۱، ص ۶۲۱).



سیر حوادث تأثیر گذارند - و چنان نبود که «هیچ نمی‌توانند بکنند». به این مبحث خواهیم رسید.<sup>۱</sup>

وجه نظر امین السلطان را پیش از بازگشت به ایران و نظر گاهش را در فرض قبول مسئولیت دولت، تا آنجا که مدارک تاریخ امکان داد، شناسانیدیم. مضمون نخستین خطابه او را در مجلس نیز شنیدیم. در تکمیل آن بحث و انتقاد بر آورد کلی او به عنوان رئیس الوزرای عصر مشروطه دربارهٔ اوضاع عمومی، به تقریر خودش این بود: کیفیات سیاسی دوران سابق بکلی تغییر یافته - «حالا عامل سومی وجود دارد که عامه مردم است و دولت و مجلس باید آنرا جدی بگیرند».<sup>۲</sup> باز به بیان خود او: مصلحت سلطنت و پارلمان در این است که «با گذشت‌های متقابل سعی کنند برای يك اتفاق وطن پرستانه».<sup>۳</sup> در مجلس اعلام نمود: در ادارهٔ امور باید «بر وفق مشروطیت رفتار کرد»؛ تا تدوین متمم قانون اساسی همهٔ تصمیم‌های مهم اجرایی باید در کمیسیون مشترک دولت و مجلس گرفته شوند یعنی «در اتفاق هیأت مقننه و مجریه». به علاوه تمام احکام باید به اطلاع عامه برسد و «ملت هم همراهی نمایند... و بدانند که این ترتیب فقط از جانب وزرا نیست، از جانب تمام ملت است». در تأیید مسئولیت پارلمانی هیأت دولت بار دیگر در مجلس اعلام کرد: «من معنی مسئولیت و مشروطیت را می‌دانم، اگر موانع باشد باید خودمان رفع کنیم والا باید استعفا دهیم... در امور پلیتیکی مملکتی اگر خطایی شود البته تماماً مسئول هستند». یعنی تأیید مسئولیت جمعی. بر این روال در آخرین اتمام حجت کتبی اش به محمد علی شاه، بر حرمت کنستی توسیون تأکید نهاد و اخطار کرد: مردم از پادشاه می‌خواهند که «منتها درجهٔ حمایت را از پارلمان بفرمایند». و مسلم است که هر اقدام به هر طریقی «غیر از اتحاد دولت با ملت... امور پریشان‌تر و مملکت بی‌سامان‌تر خواهد شد» بلکه به فساد و جنگ داخلی می‌انجامد. در نامهٔ رسمی دیگر به شاه نوشت: در رفع مانع و محذور، «قوانین اساسی باید جداً به موقع اجرا گذارده شود» و صدور همهٔ

۱. رجوع شود به بخش پنجم.

۲. انگلیس، تذکار به چرچیل دربارهٔ گفتگو با امین السلطان، ۱۷ مه ۱۹۰۷ (۴ ربیع الثانی ۱۳۲۵).

۳. انگلیس، گزارش سالانه ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸، بخش اول به قلم اسپرینگ رایس.

احکام «بر فوق قوانین اساسی» باشد.<sup>۱</sup>

مجموع آن ملاحظات نظرگاه و روش عملی دولت امین السلطان را در مناسبات دستگاه اجرایی با مجلس و با سلطنت روشن می نماید. آن دلالت داشت بر اتکای کامل هیأت اجرایی به مجلس و تأیید مرجعیت نهایی پارلمان. کابینه<sup>۲</sup> او کارش را آغاز کرد. آنگاه که با سلسله مسائل ناشی از بحران سیاسی و اقتصادی و مالی احاطه گردیده بود. امین السلطان نه «منجی» ایران بود چنانکه معتقدان او به ساده لوحی می انگاشتند، نه قصد خیانت به مجلس و مشروطگی داشت چنانکه دشمنان او به نافی و بداندیشی تبلیغ مسموم مستمر می کردند. پردازیم به مطالعه آن مسائل و سیاست دولت در برخورد با آن مسائل.

---

۱. درباره همه آن نکته ها صحبت خواهیم داشت.

## مسائل عمومی

### ۱. امنیت داخلی: مساله حاد سیاسی

هر کابینه‌ای که روی کار می‌آمد وارث دو مسأله جدی بود: یکی بی‌نظمی و آشوب برخی ولایات که خصلت دوران انتقالی بود؛ دوم تنگدستی مالی که از دوره پیش از حرکت مشروطه خواهی امتداد داشت. به علاوه، اختلاف میان دولت و دربار هم ظاهر گشت. گاه ماجراجویی خارجی (مانند تجاوز مرزی عثمانی) نیز تداخل می‌کرد. این مسائل در کیفیت فعلی و انفعالی برهم تأثیر گذارد و بر حدت گرفتاری و مسئولیت دولت افزود.

امنیت عمومی طبعاً مورد توجه دستگاه حکومت و مجلس هر دو بود. تبدیل سریع نظام مطلقه به مشروطه، ناگزیر مقداری بی‌نظمی و اغتشاش به همراه آورد - گرچه در گسترش آن معمولاً گزاف گفته‌اند. نظام سیاسی جدید باب طبع ملاکان عمده و قدرتمندان محلی و حکام قدیمی که حکومت برخی نواحی را میراث خود می‌دانستند - نبود. آنان عاملان ناآرامی و آشوب بودند. گاه نیز شاهزاده دیوانه‌وش (مانند سالارالدوله) به داعیه تاجداری بر می‌خاست. مواردی هم پیش می‌آمد که علت بی‌نظمی در خودش بود. به مثل چون کیفیت روابط قانونی انجمن‌های ولایتی و ایالتی با دستگاه حکومت هنوز مشخص نگشته بود، تصادم میان آن دو مرجع هنگامه برمی‌انگیخت و در اداره امور تأثیر نامطلوب داشت. یا اینکه بر سر انتخاب انجمن‌های ایالتی زد و خورد درمی‌گرفت. حوزه شمول این وقایع و آثاری که بر آنها مترتب بود بکلی متفاوت بود. برداشت یکی از ناظران خارجی درباره نظم و امنیت عمومی و ناآرامی هادر نخستین سال حکومت مشروطه این است:

«گرچه اوضاع عمومی ایران در سالی که گذشت رضایت بخش نبود - اما ممکن بود از این هم خیلی بتر باشد. حکومت مرکزی تا آنجا که توانسته در حفظ نظم کوشیده است

و در این کار حسن نیت هم داشته. اما دولتی که نه پول دارد و نه قشون، و دسیسه‌های شاه هم برای بی اعتبار کردن نظام سیاسی جدید در کار باشد - اگر اوضاع عمومی مملکت حکایت از نوعی آنارشی آرام بنماید، حقیقه ناشی از طبع مسالمت جوی مردم ایران است. با توجه به اینکه قدرت اجرایی در پایتخت و ولایات نیمه فلج گشته، در واقع بروز بی نظمی و آشوب خیلی کمتر از آن بوده که انتظارش می‌رفت»<sup>۱</sup>.

بر سر هر واقعه و شرح جزئیات آن معطل نمی‌شویم. بلکه از سیاست کلی دولت و چند قضیه‌ای که نمودار اوضاع عمومی است و مردم را برانگیزاند، سخن می‌گوییم. خاصه به گفت و شنود مجلس و دولت که مهمتر از ماهیت خود آن حوادث است، توجه می‌دهیم. دولت در ادای تکلیف خود در حفظ نظم و امنیت کشور، اشتراك مساعی مجلس را خواست. و پیشنهاد کرد که «کمیسیون دائمی امنیت ولایات» مرکب از چند وزیر یا معاونان آنان و چندتن از نمایندگان مجلس برپا گردد. استدلال دولت این بود: از آنجا که دو قانون دستورالعمل حکام و انجمن‌های ایالتی و ولایتی هنوز به تصویب نرسیده، نیکوتر این است که مسائل امنیت نواحی فعلاً در کمیسیون مشترك مزبور مطرح گردد که «از روی شور و مشورت» تصمیم گرفته شود، و دولت اجراکننده مصوبات آن باشد. دولت آگاه بود که نظم عمومی در بست در مسئولیت دستگاه اجرایی است. اما در وضع فعلی کار کمیسیون مشترك را تدبیر عملی موثری می‌شناخت که به فرونشاندن ناآرامی‌های محلی سرعت و قوت می‌بخشید. از سوی دیگر، چون تصمیم‌های اجرایی به نام مجلس و دولت گرفته می‌شد، انجمن‌های ایالتی و ولایتی کمتر مجال دخل و تصرف ناموجه در اداره امور عمومی را داشتند. و بالاخره، مایه اعتراض‌های پی‌درپی را که از انجمن‌های محلی به دولت و مجلس می‌رسید، از میان برمی‌داشت.

پیشنهاد تشکیل هیأت مشترك چندان مورد اقبال مجلس واقع نگشت. اما ارزش آن تدبیر عملی به جای خود محفوظ بود. چنانکه هر قضیه حادی که رخ می‌داد، مجلس و دولت با مشورت هم تصمیم مشترك می‌گرفتند. سیاست دولت را معاون وزارت داخله

۱. انگلیس، گزارش سالانه ۱۹۰۷، بخش اول از اسپرینگ رایس، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه

اعلام کرد: تا وقتی که قانون اداره امور عمومی ایالات و ولایات به تصویب نرسیده، هر تصمیم عمده باید با مشورت مجلس گرفته شود. از اینرو از مجلس خواست: «در تصحیح و تنقیح و تصویب نظامنامه وزارت داخله مجاهدت نمایند که عاجلاً تمام شود، دستورالعمل حکام با نظامنامه انجمن های ایالتی هر دو به ایالات فرستاده شود». یعنی اقدام قانونی موازین قانونی می خواهد. روشن است که کار کمیسیون مشترک مربوط به نا آرامی های ناشی از برخورد میان حکومت نواحی و انجمن های محلی بود - ورنه درباره آشوب های دیگر چنانکه دولت اعلام کرد قوه مجریه تکلیف خود را می داند و به آن عمل می کند.

از چند آشوب پرجنجال بگوئیم. از روزی که دولت امین السلطان روی کار آمد با ماجرای قوام الملک شیرازی و حاج آقا محسن عراقی درگیر بود. یک روز پس از معرفی کابینه جدید (۲۱ ربیع الاول) مجلس درباره هر دو قضیه به گفتگو نشست. نماینده گیلان گفت: دیروز رئیس الوزرا «جداً اظهار همراهی کردند. حالا باید مشغول کار شد، ریشه مستبدین را یکی یکی سوزاند مثل برق». اما سوزاندن ریشه استبداد و عاملان آن چندان ساده و آسان نبود.

قوام الملک از حکام کهنه کار بود، املاک فراوان داشت، خود و فرزندانش به مخالفت با مشروطگی شناخته شده بودند. تلگرافی به امضای «انجمن ملی و اسلامی و علما و اهالی شیراز» به مجلس رسید بدین مضمون: «اهالی فارس بعد از آنکه از قوام الملک و دو پسرش مأیوس شدند، و دیدند خیال آنها غیر از تخریب اساس مشروطیت و تحریک چیز دیگر نیست، عموماً در تلگرافخانه متحصن و متظلم شدند. قوام الملک هم در مقابل، انجمن ظالمة مستبده را در مسجد نو فراهم، و جمعی از بستگان و اشرار را دور خود جمع و وادار نموده که با مظلومین مشروطیت طلب منازعه نمایند... اگر علاج فوری نشود، فساد بزرگ خواهد شد».

در مجلس گفته شد: «صحبت ظلم و استبداد قوام الملک را شنیده ایم» - حضور او در فارس مایه فساد است و بساط ظلم او باید برچیده شود. مجلس «متفق الرأی قوام الملک را از شیراز واجب الازاله» اعلام کرد. دولت هم بیدرنگ او را به پایتخت فراخواند. او راهی تهران گردید ولی یکباره از نیمه راه به شیراز بازگشت. بار دیگر که این قضیه به میان

کشیده شد، حسنعلی خان وکیل اعیان گفت: «آن روزی که وضع مملکت تغییر کرد، رأی گرفته شد که هر کس بر ضد مشروطیت اقدام کند و باعث فساد شود باید او را معدوم کرد». نماینده شوخ طبع حسام الاسلام رشتی افزود: راجع به اینکه آیا قوام باید از فارس حرکت کند یا آنجا بماند، در واقع «همچو آدمی که حرکت و سکونش باعث فتنه است وجودش روی زمین فایده ندارد. خوبست قوام به جهت تبریک این مجلس به تهران بیاید». قوام الملك از حکومت فارس معزول گردید. سرانجام مردم کارش را بساختند.

اما داستان حاج آقا محسن عراقی، به اعتباری از قضیه قوام الملك ریشه دارتر بود، چه قوام به هر حال نوکر دولت بود و به دو کلمه تلگراف از حکمرانی فارس برکنار گشت. حاج آقا محسن که به طعن او را «شیخ عبیدالله ثانی» لقب داده بودند، به عنوان ملاک عمده ولایت عراق (اراک) اگر مبالغه آمیز نباشد کم یا بیش صاحب یکصد پارچه ملک بود. در واقع قلدر محلی و راهزنی بود که سه چهار هزار مرد مسلح به سرکردگی اشرار در خدمت داشت. حکومت سلطان آباد هم از او حساب می برد. مردم و رعایای آنجا از تعدی و ستمگری او شکایت به مجلس و دربار بردند. گفتند: عاملان او چهارده تن را کشته اند، و حکومت محلی از عهده اش بر نمی آید. مجلس پیش از این از وزیر افخم (رئیس دولت وقت) احضار حاج آقا محسن را خواست. اما بیفایده بود. و گفته شد: دولت اهمال می کند و در این صورت «شهرنشستن ما در اینجا چیست؟» با روی کار آمدن کابینه تازه، مجلس گفتگوی خود را از سر گرفت. همان اوان گماشتگان حاج آقای عراقی، عارضین را جلو مجلس کتک فراوانی زدند. گفتند: «ریشه استبداد در عراق و شاخ و برگ» آن اینجا روئیده. برای «علاج براء الساعه» احضار و محاکمه و تبعید او را خواستند. و خاطر نشان شد: اگر مجلس صلاح بداند «به قوه جبریه او را بیاورند، بطور دیگر مشکل است زیرا سه چهار هزار تفنگچی... دور خود گذاشته». این مرد مستبد طغیان کرده، به هر حال «باید علاجش را کرد» و ریشه او و سایر مستبدین را سوزاند. مجتهد طباطبایی هم اعلام کرد: حاج آقا محسن «حالش معلوم است که ظالم مستبدی است» و مجلس بداند که او و امثال او «داخل در سلسله ما نیستند... از نوع ما خارج اند». با این توضیح طباطبایی خواست بگوید از حاج آقا محسن که چپیه عگال بر سر می نهاد و درزی ملایی بود جانبداری

نمی‌کند، دولت و مجلس به تکلیف خویش عمل نمایند.

دولت آن مرد را به پایتخت فراخواند و در پی محاکمه او در محکمه جزا با حضور نظار مجلس بود (نظیر محاکمه سرداران قوچانی که همین اوان انجام گرفت). حاج آقا محسن پس از طی چند منزل به جای خود بازگشت. اعتراض مجلس برخاست و بدگمانی اش را نسبت به دربار پوشیده نداشت. اسدالله میرزا گفت: «حقیقه سر مکتونی است که هرچندی چند فرسنگ حرکت می‌کنند، دوباره به واسطه تلگرافات غیبی عودت می‌کنند». ولی این راز از پرده برون افناده بود. به قول وکیل التجار: «مطلب باید مشتبه نباشد. همین قدر فهمیده شده که این تحریکات از کجاست، دیگر زندگی نیست و بیش از اینهم تحمل جایز نباشد». محتشم السلطنه معاون وزیر داخله به مجلس اطمینان داد که: «به حکومت تعلیمات لازم داده شد، به خودش هم تلگراف شد... اگر باز هم لازم شد به طور سخت اقدام خواهد شد و با قوه جبریه او را حرکت خواهند داد». چند روز بعد اعلام کرد: خبر رسیده که او سخت ناخوش است، «اگر شفا یافت می‌آید والا دنیا را وداع می‌کند». از قضا خواجه مرد. دولت و مجلس را آسوده کرد. اما راستش اینکه تا دستگاه مهیب ملاکی برجای بود، آن ستمگری هم بود.

دامنه دار ترازد و قضیه‌ای که گذشت رشته حوادث آذربایجان بود که بر اثر تداخل وقایع محلی، به صورت مسأله پیچیده و مهم سیاسی درآمد و افکار عمومی را برانگیخت. به دنبال آن تجاوز نظامی عثمانی به مرز آذربایجان وقوع یافت که بار گرفتاری دولت و مجلس را سنگین تر کرد. گفتگوی فعلی ما بر سر اوضاع داخلی آن ایالت است.

اوایل ربیع الثانی (۱۳۲۵) نماینده تبریز میرزا آقا فرشی هشدار داد که خیر از اغتشاش آذربایجان می‌رسد. در تبریز «دست از کار کشیده‌اند که تا تمام مقاصد ما انجام نپذیرد مشغول کار نخواهیم شد. خوف آن می‌رود که این اغتشاش به همه جا سرایت کند». وکیل التجار افزود: «همه جا مغشوش است. اغلب ولایات از نرسیدن نظامنامه اساسی و ایالتی تشکی کردند، و ما تمام را تا حال به وعده گذرانده‌ایم». برای چاره جویی میرزا آقا پیشنهاد کرد: سه کمیسیون برپا شود که هر کدام نگارش يك قانون را تمام کنند، شاید این هنگامه‌ها فرو نشیند. منظور او متمم قانون اساسی، قانون و دستور العمل حکام، و قانون

انجمن های ایالتی و ولایتی بود. اما به عقیده حسام الاسلام رشتی: «حالا لازم نیست این سه مولود شریف در یکروز تشکیل شود» - بلکه بگذارید يك يك به آنها برسیم و فارغ شویم. ماده نا آرامی فعلی و اعتصاب تبریز برسر قانون اساسی بود، جوش و خروشی که در پایتخت و در تظاهرات میدان بهارستان هم جلوه داشت. اما این نه مسأله حادی بود نه بغرنج نه آشوب انگیز، و نه همه جاشلوغ بود. سخن میرزا آقا و وکیل التجار عراق آمیز بود. به علاوه، کمیسیون های مجلس برای تدوین آن قوانین در کار بودند، و دولت هم در انجام آن تأکید می ورزید که تکلیف خودش روشن باشد. اینکه در فضای متشنج تبریز احتمال بروز هر حادثه ای می رفت، بر اثر مداخله مستمر انجمن ایالتی و عناصر مجاهدین در امور روزمره شهر و حتی در تعیین مالیات نواحی بود. حالا قضیه رساندن گندم از قرا داغ به تبریز پیش آمد. گماشتگان انجمن و افراد مجاهد برای آوردن گندم به قرا داغ رفتند. میان آنها و سواران بیوک خان سرکرده ایل قرا داغ زد و خوردی روی داد. رئیس ایل کسی نبود که به حکم انجمن یا گروه مجاهدین گردن نهد. خاصه اینکه پدرش رحیم خان سردار نصرت که ایل بیگی قرا داغ را داشت، اکنون در سلك کارگذاران دربار بود. واقعه دیگری که ماده آشوب را غلیظ تر کرد اینکه به اغوای برخی اعضای انجمن ایالتی، جماعتی انبار اسلحه دولت را در تبریز به تصرف خویش در آوردند. و تفنگ های ورندل را در بازار «به نازل ترین قیمتی» حراج کردند! به روایت های متواتر، به اشاره شاه بود که رحیم خان به پسرش بیوک خان دستور گوشمالی عاملان انجمن ایالتی را داد. به گواهی وزیر دولت: «انواع تحریک از طرف موافق و مخالف در کار است» و پسران سردار نصرت «به تحریک مرکز» آشوب راه انداختند. در واقع همه در صحنه ماجراجویی خودنمایی و مشارکت داشتند، در حادثه آفرینی بردیگری سبقت می جستند. همه آن اعمال خلاف قاعده بود و همه آن عاملان فتنه در خور تعقیب جزایی بودند.

گفت و شنود مقدماتی مجلس (در هشتم و دهم ربیع الثانی) آغاز گشت.

---

۱. آثار قلمی ثقة الاسلام تبریزی، ص ۱۹۸.

۲. مخیر السلطنه، خاطرات و خطرات، ص ۱۵۱.



مستشارالدوله گفت: «از اینگونه وقایع کرا را اتفاق افتاده». اما رحیم خان که از روز اول خودسر بود در پایتخت است و احتراماتش در تزیید، و پسرش دست به قتل و تاراج برده. باید رحیم خان توقیف گردد، از ریاست ایل عزل شود، و پسرش را باید به پای محاکمه کشید. نمایندگان اقلیت طبعاً بر دولت حمله بردند. به نظر میرزا ابراهیم، آقا تبریزی: این کشتن و تاراج «اگر به میل دولت است پس این مجلس چیست؟ والا چرا او محبوس نمی شود؟» تقی زاده افزود: «وزرا باید یا جداً این مفاصد را اصلاح کنند یا با هیأت اجماع از خدمت منفصل شوند». نصرالله تقوی بدگمانی نسبت به دولت را بی معنی دانست: «ساحت دولت منزّه است از این چیزها، و باید اصلاح را حتی الامکان از دولت بخواهید». توجیه نماینده دولت (محتشم السلطنه) از اوضاع عمومی این بود: «هرگز تصور نشود که صدور اینگونه حرکات از ایلات با اطلاع دولت باشد. ایلات حالشان معلوم است... در هر مملکتی که این انقلابات واقع بشود نمی توان متوقع شد که این وقایع اتفاق نیفتد. باید از ملت ایران ممنون بود که تا این اندازه هم خود را حفظ می کنند، و سوانح جزئی رخ می دهد». به هر حال، دولت در دفع آشوب اقدام کرده است.

مجلس در مباحثه بود که هنگامه بالا گرفت. در زد و خورد میان سواران بیوک خان و گماشتگان انجمن ایالتی تبریز، تنی چند کشته شدند از جمله یکی از اعضای آن انجمن. در تلگراف انجمن ایالتی به مجلس، شمار کشتگان دو بیست تن آمده که مثل همه اینگونه ارقام نادرست بود. در گزارش کنسول انگلیس در تبریز سخن از به هلاکت رسیدن «عده کمی» رفته است. در جلسه پرهیجان مجلس (۱۲ ربیع الثانی) میرزا فضلعلی آقا و امام جمعه خوبی سخنان شورانگیز گفتند. آقا محمد تقی هراتی تهدید کرد که: «باید در این مجلس بنشینیم و حرکت نکنیم و اصلاح بخواهیم. اگر اصلاح نشد آنوقت ملت تکلیف خود را می داند». این تهدید مستقیم به سلطنت بود. مجلس که شاه را محرك واقعی خشونت رفتار آن سرکرده ایل می شناخت، موضع قاطع گرفت. دو هیأت معین کرد: یکی به دربار برود و اعتراض مجلس را به آگاهی شاه برساند؛ و یکی از رئیس دولت دستگیری

۱. انگلیس، به نقل گزارش سالانه ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵).

و مجازات عاملان کشت و کشتار را بخواهد. به علاوه مجلس به کار نسنجیده‌ای دست برد. بر آن بود که نامه‌ای به سفارتخانه‌های خارجی بفرستد. اما نه تاخت و تاز سردار ایل تاب چنین اقدامی را داشت، نه هستی مجلس و مشروطیت به مخاطره افتاده بود. پیش‌نویس نامه‌ای هم که آماده شده بود، از نظر نگارش سیاسی بسیار بد و مبتذل بود. از فرستادن نامه انصراف حاصل گشت.

جلسه مجلس ادامه داشت که شب هنگام دستخط شاه مبنی بر احضار بیوک خان رسید. اما مجلس در سه شرط پافشاری ورزید: توقیف و عزل رحیم خان سردار نصرت از ایل بیگی؛ برکناری بیوک خان از سرکردگی سواران؛ تضمین امنیت تبریز. از بامداد روز بعد (۱۳ ربیع‌الثانی) مردم به سوی مجلس و میدان بهارستان روان گشتند آنجا که میعادگاه عام بود، و کسبه بازار را بستند که نشانه همبستگی همگانی بود. پایتخت به حالت نیمه اعتصاب درآمد. در تظاهرات بهارستان سخنوران داد سخن دادند و سلطنت آماج حمله بود. شمار شرکت کنندگان را روزنامه مجلس پانزده هزار تن ثبت کرده. رقم صحیح هر چه باشد، پس از اعلام مشروطیت گسترده‌ترین تظاهرات سیاسی بود.

از سوی دیگر، ترکیب انجمنی که در کاخ گلستان گرد آمد حکایت از حدت بحران می‌کرد. هیأت وزیران و عضدالملک، سه مجتهد طباطبایی و بهبهانی و شیخ فضل‌الله، گروه منتخب مجلسیان از جمله نمایندگان تجار و وکلای آذربایجان جملگی به دربار آمدند. پس از مذاکره با رئیس‌الوزرا و گفت و شنود او با محمدعلی شاه، دستخطی دایر بر توقیف رحیم خان و خلع پسر او از مناصب رسمی صادر گردید. امین‌السلطان با نمایندگان به تلگرافخانه قصر گلستان رفت، در مذاکره حضوری تصمیم دولت را در عزل و توقیف سرکرده سواران ایل به حاکم تبریز (نظام‌الملک) ابلاغ کرد. و دستور داد که: این غائله که موجب «هیجان افکار عامه» و نگرانی دولت گشته، باید بدون تأمل خاموش گردد و در هر قضیه‌ای که لازم باشد از مرکز «دستور العمل بخواهید». به علاوه از او خواست که

۱. مضمون نامه این بود: «چون اعلان قانون مشروطیت ایران در تمام دول رسمیت پیدا کرده، و تا حال حرکت بیقاعدگی از طرف ملت نشده، اینگونه حرکات مستند به جای دیگر است. رسماً مطلع باشند». البته اگر قرار بود نامه مزبور را به سفارتخانه‌ها بفرستند، مقدمه‌ای هم بر آن نوشته می‌شد.

کدخدایان و انجمن شهر را از تصمیم دولت بیا گاهانند. از پس آن، دستخط دوم شاه مبنی بر توقیف و محاکمه رحیم خان صادر گردید، کاری که برگردن شاه گذارده شد و در نهایت اکراه به آن تن در داد. آن دستخط را وزیر عدلیه «در مجمع عام» جلو مجلس حضور مردم و نمایندگان خواند.<sup>۱</sup> سردار نصرت را به اتهام فتنه انگیزی، از دربار به عدلیه بردند و مقید داشتند. جوش و خروش سه روزه فرو نشست.

از جمع حاضران در گفتگوی دربار، تنها از مستشارالدوله گزارش خصوصی به دست ما رسیده. به ثقة الاسلام تبریزی می نویسد: در جنجال سه روزه بهارستان، مردم مثل مور و ملخ ریخته بودند و اعدام رحیم خان را می خواستند. امین السلطان دستخط توقیف او را «با مشکلات فوق العاده» از شاه گرفت. ساعتی بعد که هیأتی از نمایندگان برای تهنیت عید رسمی (تولد شاه) به حضور رفتیم «اوقاتشان سخت تلخ بود و گله گذاری کردند. امین السلطان جواب کافی داد». گویا سفیران خارجی هم که رفته بودند، مجلسی «خیلی بارد و مختصر و خنک» بوده است.<sup>۲</sup> در نامه دیگر آورده: شاه از رحیم خان «محافظة کامل داشت ولی امین السلطان زور آزمایی کرد [تا او] به حبس رفت».<sup>۳</sup> روشن است که رئیس الوزرا در برابر سلطنت ایستاد و سیاست دولت را بر او تحمیل کرد.

چند نکته هم از گزارش رسمی بیفزاییم: در داستان رحیم خان «به قراری که می گویند همدستی شاه مسلم گردیده». نخست شاه پیشنهاد دولت را در توقیف کردن رحیم خان رد کرد، تظاهرات پایتخت به تهدید کشید، و تدارك اعتصاب عمومی دیده می شد که شاه مثل معمول تسلیم گشت و به حبس رحیم خان تن داد. «حادثه پایان پذیرفت اما تأثیرش بر جای

۱. دستخط شاه خطاب به وزیر عدلیه بدین مضمون بود: «رحیم خان را به شما می سپارم که در وزارت عدلیه او را مغولاً حبس کرده، در نهایت مضبوطی و استحکام نگاهدارند که از آنجا فرار نکنند و زنجیر نمایند تا استنطاق او کاملاً در عدلیه بشود. و از همین قرار معمول دارید». در حاشیه به خط شاه افزوده شد: «به این مردم حالی نمایند که هر کس به رعیت ما تعدی کند، او را صرف نظر نخواهیم کرد و به مجازات خواهد رسید. رعیت اولاد ماست». (مذاکرات، ۱۴ ربیع الثانی، ص ۱۷۴).

۲. نامه خصوصی مستشارالدوله، ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۲۵، زندگی نامه ثقة الاسلام، ص ۱۶۹.

۳. نامه خصوصی مستشارالدوله، بدون تاریخ، همان مأخذ، ص ۱۷۱.

بماند»<sup>۱</sup>.

اهمیت ماجرای سنالارایل قراداغ در واکنش همگانی و خصلت سیاسی آن است. بیوک خان هر که بود و ماهیت تاخت و تازش هر چه بود - حرکت مردم پایتخت در همراهی با مجلس به پیروزی انجامید. این تجربه و چند تجربه دیگر نشان داد تا وقتی که کار بر آن مدار می گشت، هر گاه محمد علی شاه خواست راه خودسری پیش گیرد در تنگنای سیاسی قرار گرفت، به زانو در آمد. در کشاکش فعلی سلطنت ضربت خورد که بر او سخت ناگوار بود. اینکه شاه نوشت «به این مردم حالی نمایید که هر کس به رعیت ما تعدی کند... به مجازات خواهد رسید»، آنرا از درماندگی گفت. و این مضمون که زنجیری که به گردن رحیم خان گذاردند به پای شاه بستند، پر بی معنی نبود. نوشته اند: همراهی امین السلطان با ملت و مجلس «اسباب بزرگ ضدیت شاه با مجلس و دلتنگی او از شخص امین السلطان شمرده می شود»<sup>۲</sup>. اما سرگرانی محمد علی شاه با مجلس ریشه ای عمیق تر داشت چنانکه علت دلخوری اش از امین السلطان بیش از آن بود، هر چند اختلاف رأی و دوگانگی میان شاه و دولت اکنون که سومین هفته کار کابینه امین السلطان بود عیان گشت و بر هیچکس پوشیده نماند. اینکه برخی چیز نویسان ماجرای رحیم خان را پیش در آمد نقشه کودتا مانندی پنداشته اند، غلط اندیشی تاریخی است. در این زمان شاه بهیچ وجه یارای ستیزگی با دولت و مجلس را نداشت؛ و اگر به خیال صف آرای بود نخست می بایستی عذر امین السلطان را بخواهد و یکی از نوکرانش را به جای او بنشانند. اما به دلایلی که در آغاز این گفتار شناختیم - رشته پیش آمده های اغتشاش آمیز در پایتخت و دیگر شهرها هیچگاه بکلی قطع نشد. مسأله نظم و امنیت گاه و بیگاه با مضامین گوناگون، موضوع مباحثه مجلس قرار گرفت: برای استاد حسن معمار باشی این قضیه معمایی بود که رئیس الوزرای مادر واقعه قتل ناصرالدین شاه که «مقتضیات اغتشاش فراهم بود، تمام مملکت را در کمال امنیت نگاه داشت. حالا چه شده که از این

۱. انگلیس، گزارش سالانه ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵).

۲. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۲۸.

اغتشاشات جلوگیری نمی‌شود»؟ به عقیده میرزا مهدی روزگار عوض شده و وزیر داخله «الحق کار می‌کند» ولی بیش از این پیشرفت ندارد. نمایندگان اقلیت اعتراض مشخصی داشتند: میرزا ابراهیم آقا تبریزی پرسید: «گفتیم دولت و ملت یکی شد» - پس چرا در همین پایتخت به وکلای ملت ناسزا می‌گویند و جلوگیری نمی‌شود؟ تقی‌زاده افزود: دولت باید «مفسده‌های» پایتخت را رفع کند زیرا قوه مجریه است. او شلوغی اردبیل را هم به میان کشید - طوایف اردبیل بهم ریخته‌اند، «وزیر داخله هیچ اقدام نمی‌کند». امام جمعه خوبی و رئیس‌التجار آن اعتراض‌ها را مغرضانه و نامنصفانه شمردند. اولی گفت: «حرف را باید بی‌غرضانه زد» - قصور از دولت نیست، اسباب کار فراهم نیست. دیگری آورد: آخر «تکلیفی هم برای وزرا معین نمائید» - دولت حاکم تازه‌ای برای آذربایجان گمارده، حالا از تبریز تلگرافی رسیده که «ما او را قبول نمی‌کنیم». حسنعلی خان کل مسأله را از نظر سیاست مجلس مطرح کرد و به تعرض متذکر گردید: «این مملکت هر قدر مغشوش شود، اغتشاش زیادتر از اغتشاش روسیه نخواهد بود، می‌دانید که در روسیه چه هنگامه‌ای بود». اما آنجا پس از تشکیل دوما، نمایندگان به اصلاح اساس کار پرداختند - کار مجلس ما بحث درباره شکایات و سایر جزئیات شده است. اصلاح این گونه‌امور را باید از دولت خواست و به آن اخطار کرد، و مجلس به کارهای اساسی برسد. او در ضمن یکی از افسانه‌های ذهنی را باطل شمرد: بارها شنیده‌ایم که ایرانیان «از همه با استعدادتر و زیرک‌تراند. حالا معلوم می‌شود بالعکس خیلی کم‌هوش هستیم» به این دلیل که نمی‌توانیم اداره مملکت را مرتب نماییم. به عقیده حسنعلی خان در عقل سیاسی چندان هنری نداشتیم و گرنه اصول سیاست را به قاعده صحیح درمی‌آوردیم.

نکته تازه اعتراض همان دو نماینده آذربایجان از اقلیت «افراطیون» بود که دولت را به سهل‌انگاری در رفع «مفسده‌های» پایتخت و اغتشاش برخی شهرها متهم کردند. سخنگوی دولت محتشم‌السلطنه به اعتراض آنها پاسخ داد و با هر دو درافتاد. و چنین استدلال کرد:

«مسأله باید کلیت داشته باشد و باید تمام مفاسد را رفع کرد، نه اینکه از بعضی جلوگیری نمایند و از بعضی دیگر نکنند. در پایین اطاق شما به مردم بد می‌گویند و شما

انتظام داخلی خودتان را نمی‌دهید<sup>۱</sup> - و آنوقت متوقع هستید [دیگران] پاره‌ای حرفها نزنند... تمام مملکت را یکی تصور کنید و اقدام در رفع مفسد را تعمیم دهید». او باز تأکید کرد: «حکم باید کلیت داشته باشد، یومنون ببعض و یکفرون ببعض نمی‌شود». همه مملکت چشم به پایتخت دارد و «هر وقت تهران منظم شد سایر جاها منظم خواهد شد». به علاوه «باید هر قوه‌ای را که برداشتند قوه دیگری به جای آن بگذارند». با وجود آنکه قوه سابق دولت از میان رفته - انصافاً باید «یکقدری هم پیشرفت کار را ملاحظه کرد». دولت هیچ اهمال نکرده و به هر حال «اقدامات امروزه باید به اتفاق و عمومی باشد. در حقیقت تمام تکیه گاه قوه مجریه حالا مجلس است». چنانکه مقرر بود هیأت مشترکی برای نظم و امنیت عمومی از نمایندگان دولت و مجلس تشکیل دهیم، به هر قضیه‌ای برسیم، تصمیم بگیریم و اعلام داریم. این مقدمه است که یکجا «رفع همه مفسده‌ها را بنمایند»<sup>۲</sup>.

استدلال سخنگوی دولت قوت سیاسی داشت. مجلس بر پیشنهاد او مبنی بر لزوم تشکیل هیأت مشترک دولت و مجلس صحنه نهاد. در نتیجه گیری نهایی نمی‌توان انکار کرد که مفهوم نظم و امنیت در اصول سیاسی جدید، خیلی ظریف‌تر و عمیق‌تر از دفع چند آشوب و اغتشاش زودگذر محلی است. تا وقتی که تمام مظاهر نایمنی و بی‌قاعدگی از جمله روش ارباب و خشونت رفتار از میان برداشته نمی‌شد - نمی‌شود گفت که جامعه سیاسی از نظم و ایمنی برخوردار است. ایمنی قضایی نیز عنصر لاینفک مفهوم امنیت است، در حالی که خشونت تضاد ماهوی با امنیت و آزادی دارد. اخطار نماینده دولت دایر بر اینکه: «حکم باید کلیت داشته باشد... و اقدام در رفع مفسد را تعمیم دهید» - اشاره به ابعاد همان مسأله بود. این خود مبحث دیگری را در سیاست عصر مشروطه به دنبال می‌آورد که موضوع دیگر گفتار ماست.

۱. اشاره به سخنرانی‌های جنجالی است که همان اوان انجمن‌های افراطی از جمله انجمن آذربایجان در صحن مجلس به راه انداختند، و سخنوران آنها در ناهنجارگویی به دولت و پیشوایان مجلس، و تحریک و آشوب مضایقه نکردند (رجوع شود به بخش پنجم: مجلس در تعارض جبهه افراطیون).

۲. مذاکرات، ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵.

## ۲. بحران مالی: طرح بانک ملی و بانک تجارت آلمان

دولت برای رهایی از تنگدستی و بحران مالی تقریباً همه گونه تلاش کرد - مگر قرض خارجی که هم مجلس آنرا منع کرده بود و هم خود هوشیارانه از آن پرهیز جست، و مخالفت خود را رسماً اعلام نمود. دولت در جهت آن سیاست عمومی بر تاسیس بانک ملی که معوق مانده بود اصرار ورزید؛ در ایجاد بانک بازرگانی آلمان کوشید؛ خواستار قرض دولتی از بانک ملی و همچنین وام تجارتي از طریق همان بانک بود. هدف سیاست رسمی دولت پیشرفت نقشه اصلاحات اعلام گردید. همه آن موضوع ها را مطالعه می کنیم.

از امتیازنامه بانک ملی در جای خود صحبت داشتیم.<sup>۲</sup> گفتگوی فعلی بر سر جنبه عملی و مسأله اجرای آن است، خاصه تشریح دشواری های واقعی و ساختگی (داخلی و خارجی هر دو) که در راه به کار انداختن بانک پدید آمد. به خاطر بیاوریم که امتیازنامه بانک ملی به اتفاق آرا و با شور و شوق فراوان به تصویب مجلس رسید (۱۲ ذیحجه ۱۳۲۴) و اساسنامه اش در مجلس نوشته شد. انگیزه های سیاسی و اقتصادی تصمیم سریع مجلس را در اوایل کارش نیز شناختیم: رهانیدن مملکت از زیر بار گران قرض های خارجی که به حیات سیاسی اش لطمه زده بود؛ و تأمین استقلال مالی در اجرای نقشه «اصلاحات و تعمیرات». اهل دانش و فکرنیک دریافته بودند که با فقر و ضعف مالی «این قانون اساسی به فلسی نمی آرزد» - یعنی حکومت ملی پایه استوار نخواهد یافت. همچنانکه از جهت استقلال سیاسی اگر قرار باشد «این وطن را از پنجه شیر و از چنگال عقاب برهانیم» باید به تقویت بنیه مالی مملکت برآیم که بدون آن «کارهای بزرگ را نمی شود از پیش برد». آن درک روشن اندیشان مجلس بود. به عبارت دیگر، پایه دولت جدید را بنیادهای سیاسی و اقتصادی جدید می ساخت، بنیادهایی که تضمین کننده ترقی اجتماعی و اقتصادی جامعه سیاسی باشند. قوام مشروطگی منوط به مجموع آن تأسیسات بود.

۱. جلد اول، ص ۴۴۲ - ۴۴۴.

بانی بانک ملی گروه تجار بود. پیش از این مجلس پیشنهاد دولت را (در کابینه میرزا نصرالله خان مشیرالدوله) در قرض مشترک خارجی رد کرد. نمایندگان تجار اعلام داشتند که آماده اند تا تشکیل بانک از سرمایه خویش به دولت وام بدهند، و برای مخارج روزمره چهارصد هزار تومان پرداخت کنند. تجار امیدوار بودند که در کوتاه مدت سرمایه بانک «از پنجاه کرور تومان هم سر به بالا خواهد زد». فرض بر این بود که اعیان و ثروتمندان هم در سرمایه بانک مشارکت جویند. مردم نیز به آن روی آوردند که واکنش عاطفی همگانی به کار بانک بود.

بانک ملی ایران با تصویب امتیازنامه اش در مجلس، شخصیت حقوقی یافت. اما سرمایه کافی فراهم نیامد. در مجلس بر کابینه وزیرافخم اعتراض شد که در به کار انداختن بانک (مانند سایر امور مملکتی) مسامحه می شود. وزیرمالیه ناصرالملک قدمی بر نمی داشت. در کابینه امین السلطان این قضیه به جد گرفته شد، ولی همان ناصرالملک بر سر کار ماند. امین السلطان در آغاز تشکیل دولت خود در مجلس اعلام کرد: «عهد کرده ام که هرگز از خارج قرض نکنم» و قرض داخلی منوط به احداث بانک است. او از مجلس خواست «همت کنند و مردم را تشویق نمایند تا عمل بانک انجام پذیرد». به شرحی که خواهد آمد او تا آخرین روز عمر کابینه اش در این باره اصرار ورزید. مخبرالسلطنه سخنگوی دولت نیز متذکر گردید: برای پیشرفت اصلاح «هر دقیقه ای که عمل بانک زودتر انجام شود لازم است»<sup>۱</sup>.

اما در واقع، سر و سامان گرفتن بانک ملی به دشواری هایی برخورد کرده بود که فعلاً اعلام نگردید، و ماهیت آنرا گفت و شنود مرحله بعد آشکار نمود. بحث و انتقاد نمایندگان شایان اهمیت است. متن امتیازنامه بانک از چند جهت مورد ایراد قرار گرفت. ناصرالملک وزیرمالیه و نمایندگان مؤسس بانک در گفتگوی اصلاح و تغییر آن بودند. وزیرمالیه دو ایراد داشت: اول آنکه مدت یکصد و ده ساله امتیازنامه مورد قبول نبود. به عقیده ناصرالملک «این ترتیب بانک ملی صلاح حال ملت نیست» چونکه مدتش خیلی زیاد

۱. مذاکرات، ۲۸ جمادی الثانی ۱۳۲۵.



است. ایراد دیگر بر ماده دوم امتیازنامه بود که به موجب آن «جمع عایدات دیوانی» تحویل بانک می‌گشت و همه مخارج را بانک به حواله وزیر مالیه می‌پرداخت. دستگاه مالیه موافقت نداشت که «عایدات دیوانی تمام به بانک آمده از آنجا خارج شود». به فرض اینکه آن دو ایراد موجه بود اصلاحش آسان بود. اما اینکه ناصرالملک مصلحت ملت را به میان کشید، مزورانه بود. آن وزیر نالایق خودپرست به همه عمرش در غم ملت نبود. توضیح نصرالله تقوی معقول به نظر می‌آید: «آن اشخاصی که می‌خواهند دست قدرتی در مالیه داشته باشند مانع شدند» و کار بانک متوقف ماند. «محض اینکه بسط ید خودشان در مالیه کم نشود» مرتکب آن خطا گشتند.

اما موانع خیلی جدی تری در کار بود که ضمن گفت و شنود مجلس اشاراتی به آنها رفته: حسنعلی خان گفت: این مطلب را «فهماندند که تأسیس بانک موجب ترقی مشروطیت می‌شود. این بود که مانع شدند، و بعضی هم از روی نادانی تعقیب نکردند». همه باید بدانند تا سرمایه عمده‌ای در بانک فراهم نیاید «کارهای بزرگ را نمی‌شود از پیش برد». محمداسماعیل مغازه به تأیید آورد: بانک «لازم و ملزوم مشروطه است... اینکه تأخیر افتاده علت را نمی‌گویم. همینقدر دیدند که صلاح نیست تشکیل شود مساعدت نکردند... و اشخاصی که سالها برده ذخیره کردند، ابدأ اقدام نمی‌کنند». وکیل الرعایا بر مشارکت عموم تأکید نهاد: «هرگاه ملت بخواهند اقدام نکنند و خود را داخل و شریک بانک ننمایند، باز چندی نمی‌گذرد که دوره استبداد به شکل دیگر برمی‌گردد، و این فقرا به همان حال فقر و ذلت باقی خواهند ماند». بزرگان مملکت مکلف‌اند از پول‌هایی که در خارج سپرده‌اند، بیاورند و مددی به بانک ملی برسانند. میرزا ابوالحسن خان بانکی آنرا تعدیل کرد: اینکه گفته شد شاهزادگان و ثروتمندان کمک کنند، مقصود «توهین و سختگیری نیست که بعضی چنین فهمیدند؛ ما که شورش طلب نیستیم». بلکه در وقت تنگدستی همه باید مساعدت نمایند. به علاوه ما امروزه آن وسعت مالی را داریم که بانک فلاحی و تجارتی و غیره تشکیل دهیم، بهانه می‌گیرند که بانک تشکیل نشود. به عقیده وکیل التجار: تأخیر از هر دو طرف شده - وزیر دولت هر روز مانعی تراشید و ملت هم قصور ورزید، در صورتیکه در بدو امر «مردم با کمال افتخار و شوق پول

می دادند». از رئیس‌التجار می‌شنویم که: «بانک پیشرفت نکرد برای اینکه قرض دولت با او جمع شد و داخل هم شد... لازم نیست که سی کرور تومان جمع شود تا قرض دولت هم داده شود. ده کرور هم خوب است تا بانک تشکیل شود». علاوه بر آن ملاحظات، مسألهٔ احساس ایمنی و اطمینان عمومی بود. معین‌التجار هوشمندانه گفت: «دو چیز است که عدمش اسباب پریشانی و وجودش موجب آبادانی مملکت است. یکی امنیت و یکی پول. هر دو اینها بسته بهم است. هر کدام را مجلس جلو انداخت آن دیگری حاصل خواهد شد». رئیس‌التجار هم مشارکت عمومی را «موقوف به اطمینان مردم» شمرد. امام جمعهٔ خوبی استدلال کرد: تأسیسات جدید خرج‌های جدید می‌خواهد، باید از عموم ملت دعوت کرد که در احیای مملکت مشارکت نمایند. «عمده امنیت است، البته امنیت که پیدا شد مردم با خاطر جمعی پول خواهند داد». میرزا علی آقا افزود: مسأله‌ای که موقوف علیه بانک است اینکه جمهور مردم «این اعتقاد را پیدا کنند، از شاه و علما و تجار و رعیت» که دستگاه بانک برای حیات مملکت مفید و ضروری است و تأخیر جایز نیست.<sup>۱</sup>

برای اینکه آن مباحثات به نتیجه مثبت برسد، معین‌التجار که از مؤسسان فعال بانک بود پیشنهاد عملی قابل انعطافی ارائه داد: پس از آنکه امتیازنامهٔ بانک ملی به صحنه رسید، در گفتگوی با دولت در متن آن اصلاحات شد. خوبست مجلس هردو نسخه را از دولت بخواهد و «هیچ لازم نیست بگوییم که آن امتیازنامه به صحنه رسیده باید اجرا شود». بلکه هر کدام را مجلس صلاح دید یا حتی محتاج به تغییر هم شد، آنرا به اجرا گذارند. به هر حال، بانک ملی برای مملکت لازم است.

نمایندگان تجار و اصناف و نخبگان از رده‌های اعیان و متوسط، از جناح مشروطه خواهان معتدل و عناصر مترقی در تأیید احداث بانک سخن گفتند. نمایندگان علما هم به عقل عملی از آن پشتیبانی نمودند. در آن گفت و شنود اشارهٔ مبهمی به مخالفت سیاسی برخی مقامات رسمی که روی دل به مشروطگی نداشتند، رفته. ملاکان عمده و ثروتمند هم همراهی نکردند. آن وزیر مالیه نیز حسن نیتی نداشت.

۱. مذاکرات، ۶ شعبان ۱۳۲۵. مذاکرات این جلسه به کار بانک اختصاص داشت.

شگفت اینکه در گفت و شنود مجلس هیچ اشاره‌ای به سیاست خارجی به عنوان عامل مخالف احداث بانک ملی نشده، و حال آنکه مخالفت روس و انگلیس به درجات در کار بود گرچه عنصر تعیین کننده نبود. روس از کارشکنی در تأسیس هر دستگاہی که به حیات اقتصادی و سیاسی کشور نیرومی بخشید، باز نمی ایستاد. حتی در قضیه استخدام مشاور مالی فرانسوی (بیزو) پافشاری ورزید که او فقط عنوان «مشاور دولت ایران را برای مطالعه وضع مالی داشته باشد، و اشاره‌ای به کار بانک ملی نشود». اما دولت اعلام کرد: قرارنامه استخدام خبره مالی که به بانک ملی صراحت نداشته باشد «هرگز به تصویب مجلس نخواهد رسید». <sup>۱</sup> لاجرم، در قرارنامه مزبور به مسئولیت رسمی مشاور فرانسوی در امور بانکی تصریح گشت. انگلیس نسبت به برخی مواد اساسنامه بانک ملی ایراد گرفت، موادی که به نظر او با «حقوق مکتسبه یا استنباطی» بانک شاهنشاهی مغایرت داشت. خاصه مسأله وارد کردن نقره و فروش آن به ضرابخانه دولتی، و دیگر سیاست دولت در کنترل میزان پول نقره در گردش مورد ایراد بود. <sup>۲</sup> وزیر مختار انگلیس درباره تعارض برخی مواد اساسنامه بانک ملی با امتیازنامه بانک شاهنشاهی با رئیس مجلس مذاکره کرد و هشدار داد: اگر جناح ناسیونالیست پارلمان بخواهد روش خصمانه‌ای «نسبت به منافع اروپائیان پیش گیرد، احساس ناخوشایندی در انگلیس بوجود خواهد آورد». و افزود: صلاح ایران است که «از ابراز سیاست ضد غربی پرهیز جوید». <sup>۳</sup> این هشدار سیاسی معطوف بود به همه امتیازنامه‌های دوران استعمار که در مجلس مورد بحث و انتقاد قرار گرفت.

نتیجه اینکه: برپا داشتن بانک ملی با دشواری‌های داخلی و برخی مخالفت‌های خارجی روبرو شد. اما در تحلیل نهایی باید گفت آن موانع چیزی نبود که نتوان از سر راه برداشت؛ حتی نسبت به بعضی امکان توافق بود. گنه مسأله این است که اگر مجلس مصمم بود و همت پایدار به خرج می داد، به کار انداختن بانک ملی به رغم کارشکنی‌ها عملی بود.

۱. انگلیس، گزارش سالانه ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵).

۲. برای اعتراض نامه سفارت انگلیس مراجعه شود به جلد اول، ص ۴۴۳.

۳. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۱۸ مه ۱۹۰۷ (۵ ربیع الثانی ۱۳۲۵).

کار بانك از قضیه پیچیده متمم قانون اساسی که سلسله موانع جدی آنرا احاطه کرده بود – دشوارتر نبود. اینکه ریاست مجلس اعلام کرد همانطور که قانون اساسی را گذرانندیم بانك ملی را هم سروسامان خواهیم داد، بهیچ وجه ساده اندیشی نبود. مسأله بانك آنگاه به بن بست رسید که تجار عمده یعنی هیأت مؤسسان بانك که خود در زمره نمایندگان متنفذ مجلس بودند، رفته رفته از سرمایه گذاری دامن فرایند شدند. و این واکنش آنان بود بر محیط نایمن و ناسالم سیاسی، فضایی که بر اثر خشونت و ارباب پدید آمد و مجلس سخت درگیرش بود.<sup>۱</sup> معین التجار آشکارا گفت: در این اوضاع «نمی شود مشغول کارهای بزرگ شد». سخن سایر مجلسیان را نیز شنیدیم که بر مسأله امنیت و اطمینان عمومی تأکید گذاردند. معین التجار همانجا اعلام کرد: با این «عدم اطمینان» مردم از مشارکت در بانك دلسرد گشتند. و «حتی از اصفهان نوشتند که ما اطمینان نداریم از خانه خود بیرون بیاییم، چطور پول بدهیم».<sup>۲</sup> حالت فعلی را قیاس کنیم با آغاز کار بانك ملی که در همان شهر اصفهان «انجمن ترقی» برای پیشرفت بانك تشکیل گردید، و مردم با شوق فراوان به خرید «بلیط» یا سهم بانك روی آورده بودند.<sup>۳</sup> در آن تبدل هوای سیاسی، احسن الدوله به تأسف خطاب به اهل مجلس گفت: گویا تلاش هشت ماهه ما برای گردش چرخ بانك «مثل خواب آشفته تعبیر ندارد».<sup>۴</sup>

در مرحله ای که مجلس و دولت به کار افتادن دستگاه بانك ملی را مسلم می شمردند، برای رفع تنگدستی مالی دو پیشنهاد دیگر هم ارائه شد: اول آنکه بانك ملی اصالتاً و به ضمانت خویش قرض تجارته خارجی بگیرد؛ دوم تحصیل وام دولتی از بانك ملی با مشارکت يك بانك خارجی. پیشنهاد اول ابتکار مجلس بود و از جانب صنایع الدوله و نمایندگان تجار عرضه گردید؛ پیشنهاد دوم طرح رسمی دولت بود. هر کدام توضیحی دارد:

۱. نگاه کنید به بخش پنجم.

۲. مذاکرات، ص ۲۸۹.

۳. جلد اول، ص ۴۳۷.

۴. مذاکرات، ص ۲۸۹.

استقراض داخلی و خارجی جزو امتیازنامه بانک ملی بود. بانک حق معاملات تجارتي «داخله و خارجه و قرض و استقراض را به تراضی طرفین» داشت (ماده سوم). اما دولت این فکر را به سبب واکنش تند عمومی عملی نمی دانست. موضوع طرح نخستین که با امین السلطان در میان نهاده شد، گفت: برای رئیس مجلس و دوستانش این نقشه کشیدن ها آسان است، ولی همینکه خبرش به مردم برسد «اعتراض برمی خیزد و آن طرح نقش بر آب خواهد گشت». به عقیده رئیس الوزرا «احساسات مردم نسبت به هرگونه مداخله خارجی به اندازه ای تند است» که هیچ نقشه ای از آن قبیل سر نخواهد گرفت.<sup>۱</sup>

به جای آن دولت طرح وام تجارتي را عرضه کرد. امین السلطان در نامه خصوصی اش به وزیر مختار انگلیس به اختصار از بحران مالی سخن گفت. از جانب او مخبر السلطنه وزیر معارف (نه ناصر الملک وزیر مالیه) با اسپرینگ رایس به گفتگو نشست. مضمون صحبت آن وزیر این بود: استقراض خارجی برای دولت امکان ندارد، اما مانعی برای معامله تجارتي نمی بیند. در شش ماهه بعد، با وصول مالیاتها دولت روی پای خود خواهد ایستاد، و بانک ملی هم به پشتیبانی مجلس مساعدت خواهد کرد. فعلاً برای اداره امور و کارهای اصلاحی و دفع اغتشاش محلی رقمی معادل دوست هزار لیره مورد احتیاج فوری است. آیا امکان دارد که در تأمین این پول بانک شاهنشاهی با بانک ملی سهیم شود؟ مخبر السلطنه افزود که این چاره جویی عملی مورد حمایت جدی مجلس خواهد بود.

وزیر مختار ضمن همدلی متعارف در گرفتاری های دولت، خاطر نشان کرد: انگلستان بنا بر «قرار و مدار شفاهی» با دولت روس، متعهد گشته که بدون «همکاری و رضایت» او وامی به ایران ندهد. مخبر السلطنه گفت: «این قرض سیاسی نیست بلکه يك قرض معامله تجارتي است». جواب وزیر مختار این بود: «قرض قرض است و قرار و مدار قرار و مدار».<sup>۲</sup>

۱. انگلیس، تذکاره چرچیل راجع به مذاکرات با امین السلطان، ۱۷ مه ۱۹۰۷ (۴ ربیع الثاني

۱۳۲۵).

۲. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۱۵ ژوئن ۱۹۰۷ (۲۷ ربیع الثاني ۱۳۲۵).

اسپرینگ رایس مضمون آن گفتگورا به آگاهی همقطار روسی اش رساند. هارتویگ گفت: همیشه موافق بوده که دو بانک روس و انگلیس مشترکاً به بانک ملی کمک مالی بدهند. «این راه حل مطلوبی است برای گرفتاری فعلی، وزیر پای آلمانها را که فعالیتشان خیلی خطرناک گشته جارو خواهد کرد».<sup>۱</sup>

اما نه دولت خواست و نه می توانست پای بانک روس را به میان آورد، و نه مؤسسان بانک ملی آماده معامله با آن بانک بودند. دستگاه روس با متعلقاتش منفور بود. بنابراین، تقریباً همه راه های عملی در رهایی دولت از پریشانی مالی مسدود گشت. امین السلطان اعتراف کرد: «به هر سو که روی می آورد با مشکلات لاینحل روبرو می گردد».<sup>۲</sup> این بیان حال از زبان خودش است:

«همه مرا به عنوان منجی می شمارند که برای اصلاح کارها و حل مشکلاتشان آمده ام. اما پول که در بساط نباشد از من چه توقعی می توان داشت؟ بدون شك از طریق بانک ملی پول فراهم نمی شود. فکر قرض خارجی را هم نباید کرد؛ فقط شایعه قرض خارجی کافی است که مملکت را به طغیان مسلح بکشاند».<sup>۳</sup>

\*\*\*

اما قضیه بانک تجارت آلمان. اگر تأسیس بانک ملی ایران با سیاست روس و انگلیس به درجات برخورد داشت؛ و اگر يك قرض ساده تجارتي دوست هزار لیره ای با بندوبست آن دو دولت استعماری تعارض پیدا کرد؛ به طریق اولی ایجاد بانک آلمانی در متن سیاست بین ملل قرار می گرفت.

فکر سرمایه گذاری آلمانی و احداث بانک تجارت آلمان نه ابتکار دولت امین السلطان بود و نه نخستین بار بود که به میان آمد. این قضیه بازمی گشت به دهه پیش از حرکت مشروطه خواهی از دوره صدارت امین الدوله که دولت ایران چند بار به

۱. همان مأخذ.

۲. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۲۱ مه ۱۹۰۷ (۸ ربیع الثانی ۱۳۲۵).

۳. انگلیس، تذکاریه چرچیل راجع به مذاکرات با امین السلطان، ۱۷ مه ۱۹۰۷ (۴ ربیع الثانی

۱۳۲۵).

سرمایه‌گذاری فرانسوی و آلمانی و استقراض از آن دو کشور روی آورد. امین‌الدوله در توجیه سیاست خود گفت: او نمی‌خواهد که دولت ایران تعهد تازه‌ای در برابر انگلیس و روس به گردن گیرد که خود محدودیت دیگری بر حقوق و حاکمیتش خواهد بود.<sup>۱</sup> این فکر پس از عزل او از صدارت (۱۳۱۶) نیز امتداد یافت. عامل مهمی که به آن فکر قوت بخشید اینکه در آن اوان دولت لندن و حکومت انگلیسی هند هر دو از گسترش نفوذ روس در ایران و خلیج فارس و افغانستان - سخت اندیشناک بودند. از اینرو در دستگاه دیپلماسی انگلیس این اندیشه نضج گرفت که چون دولت ایران به راه فعالیت اقتصادی تازه‌ای خواهان به کار انداختن سرمایه‌های آلمانی و فرانسوی می‌باشد، مصلحت سیاسی انگلیس در اشتراک مساعی با آن دو دولت غربی به منظور سد کردن سیاست توسعه‌طلبی روس است. منطق فرض همکاری سه دولت اروپایی (انگلیس و آلمان و فرانسه) در خاورمیانه، ضمن تذکاریه بسیار مهم (۲۱ سپتامبر ۱۸۹۹ مطابق ۱۴ جمادی الاول ۱۳۱۷) به روشنی تشریح گردیده.<sup>۲</sup> بدین قرار دوران<sup>۳</sup> وزیر مختار انگلیس در تهران به کنت رکس<sup>۴</sup> همقطار آلمانی اش اعلام کرد: سرمایه‌گذاری آلمان در ایران (حتی در کشیدن راه آهن تهران - بغداد) مورد پشتیبانی سیاست انگلستان است، و دولت او در این جهت آماده همکاری می‌باشد. اما عکس‌العمل روس چه بود؟ صدراعظم وقت امین‌السلطان به وزیر مختار آلمان گفت: «تا حال خیال می‌کردم که روسها بزرگ‌ترین دشمنان خود را

۱. آن نکته را امین‌الدوله در شوال ۱۳۱۵ به بودمان (Bodman) کاردار آلمان اظهار کرد.

به علاوه، نقشه کشیدن راه آهن تهران - بغداد را با سرمایه آلمانی با او به میان نهاد.

۲. باید دانسته شود که سه دولت انگلیس و فرانسه و روس از مرحله سازش و اتحاد بعدی علیه آلمان - هنوز خیلی دور بودند. در حالی که روابط انگلیس و آلمان خصمانه نبود، انگلیس و روس در رقابت شدید بودند. تحولی که پس از آن در دیپلماسی اروپا پدید آمد، مبحث مفصل تاریخ دیپلماسی پیش از جنگ جهانی اول است. متن آن تذکاریه در مجموعه اسناد رسمی زیر انتشار یافته: «اسناد انگلیس در ریشه‌های جنگ» جهانی، جلد چهارم (متن انگلیسی).

۳. M. Durand.

۴. Rex.

انگلیسیها می‌دانند، اما حالا یقین پیدا کردم که از آلمانها بیشتر نفرت دارند. هراس روس از این بابت است که آلمانها قصد دارند به همان روشی که به عثمانی راه یافته‌اند. در ایران رخنه کنند. به همین جهت مصمم هستند که با تمام وسایل جلو آنها را بگیرند.<sup>۱</sup> امین‌السلطان به وزیرمختار انگلیس هم متذکر شد که: اقدام ایران در به کار انداختن سرمایه آلمانی از نظر روس «عمل خصمانه» تعبیر گردیده است. همینطور استقرای ایران از بانک فرانسه که شرایط ساده و آسانی را عرضه داشته بود، مخالفت جدی روس را برانگیخت. رکس دربارهٔ وجهه نظر روس در ایران نوشت:

«روس نمی‌خواهد که ایران با هیچ دولتی مناسباتی داشته باشد که به همبستگی آن انجامد، بلکه می‌خواهد تنها دولت بستانکار ایران باشد و هر وقت دلخواهش باشد به تسویه حساب برآید. روس طنابش را به دور ایران سخت‌تر و سخت‌تر می‌پیچد تا تلاشی شدن پیکر سیاسی و اقتصادی آنرا نزدیک‌تر گرداند. و مراقب است که ایران به هیچ کمکی که بر نیروی مقاومتش بیفزاید دست نیابد... به عقیده روسها، آلمان که [از راه عثمانی] به مرز ایران رسیده در پی آنست که ایران را به شبکه اقتصادی خود متصل گرداند. بنابراین، شگفت نیست که از نظر روس هر راهی را که دولت ایران بخواهد پیش گیرد باید با اجازه پطرزبورگ باشد: یعنی نه راه آهن و نه وام... روس مراقب هر گامی است که آلمان بردارد، و فعالیت این سفارت را با بدگمانی زیر نظر خویش دارد».<sup>۲</sup>

به مرحله بعد، همزمان حرکت مشروطه خواهی، موضوع تأسیس بانک بازرگانی آلمان مطرح گردید. آلمان سیاست توسعه روابط بازرگانی با ایران را آغاز کرد، و به خلاف پیش نسبت به عکس العمل روس بی‌اعتنا بود. مؤتمن‌الملک پسر صدر اعظم (میرزا نصرالله خان) در مذاکره باریشت هوفن<sup>۳</sup> شارژدافر آلمان (ربیع الثانی ۱۳۲۴)

۱. اسناد رسمی آلمان، رکس به بولو، ۲۵ آوریل ۱۸۹۹ (۱۴ ذیحجه ۱۳۱۶). هرچه از اسناد رسمی آلمان نقل شده به مأخذ تحقیق برادفورد مارتین به عنوان «روابط دیپلماسی ایران و آلمان از ۱۸۷۳ تا ۱۹۱۲» است (متن انگلیسی).

۲. رکس به هومن لو، ۱۹ سپتامبر ۱۸۹۹ (۱۴ جمادی الاول ۱۳۱۷) به نقل برادفورد مارتین، ۷۵-



گوشزد کرد که دولت از ایجاد بانک بازرگانی آلمان حمایت دارد. نماینده آلمان در گزارش خود به بولو<sup>۱</sup> وزیر امور خارجه نوشت: هدف سیاست ایران یاری جستن از آلمان و بلکه از سایر دولت های بزرگ فرانسه و اتریش، در مقابله با «تهدید نسبت به حاکمیت» آن از جانب روس و انگلیس است. به علاوه، سیاستمداران ایران خواهان «اصلاحات مالی و رفرم های واجب» همراه تحصیل کمک خارجی هستند. و به راه این مقصد بیشترین اعتماد را به آلمان دارند که به عقیده آنان «همواره از سیاست دوستانه ای نسبت به مشرق زمین پیروی کرده است».<sup>۲</sup>

احداث بانک تجارت آلمان در تهران مورد موافقت اصولی شارژدافر آلمان واقع شد، مشروط بر اینکه از جانب نماینده مخصوص بانک آلمانی نیز تأیید گردد. اکنون کابینه امین السلطان روی کار آمد. بانک درسنر<sup>۳</sup> نماینده خود هربرت گوتمان<sup>۴</sup> را به تهران فرستاد (ربیع الثانی ۱۳۲۵). گوتمان پیشنهاد کرد که شعبه بانک درسنر به عنوان بانک تجارت آلمان در پایتخت و چند شهر دیگر برپا گردد، و با بانک ملی ایران که تأسیس آن در دستور حکومت ملی بود همکاری داشته باشد. بانک آلمانی آماده بود که در اجرای طرح های توسعه کشاورزی و سدسازی به ایران یاری دهد. دولت روس با ایجاد بانک آلمانی همچنان مخالفت ورزید، بانک شاهنشاهی هم طبعاً از رقیب تازه ای خوشدل نبود. اما بین سیاست رسمی روس و انگلیس تفاوتی محسوس بود.

قضیه بانک تجارت آلمان به بالاترین سطح گفتگوی سیاسی رسید. در دیدار رسمی قیصر و تزار (اوت ۱۹۰۷) بولو وزیر امور خارجه آلمان موضوع بانک آلمانی را با ایزولسکی وزیر امور خارجه روس به میان نهاد. بولو از «روش غیردوستانه» سفارت روس در تهران گله کرد و گفت: دولت آلمان چنانکه بارها اعلام داشته در کار بانک هدف سیاسی ندارد. اما به عقیده وزیر تزار همیشه آسان نیست که مرز فاصلی میان نفع

---

Bulow.<sup>۱</sup>

۲. ریشت هوفن به بولو، ۴ ژوئن ۱۹۰۶ (۱۱ ربیع الثانی ۱۳۲۴)، به نقل برادفورد مارتین، ص ۱۰۸.

Dresner.<sup>۳</sup>

H. Gutmann.<sup>۴</sup>

اقتصادی و سیاسی کشیده شود. او معتقد بود که آلمان در پی نفوذ سیاسی در ایران است، توجیهی که مورد قبول دولت آلمان نبود.<sup>۱</sup>

اما سیاست کلی انگلیس درباره سرمایه گذاری و بانک آلمانی متمایز از وجهه نظر روس بود. وزیر مختار انگلیس می نویسد: دولت آلمان بارها به انگلیس و روس اطمینان رسمی داده که در کار بانک تجارت هیچ امتیاز سیاسی از ایران نخواهد خواست. بانکدار آلمانی هم که به تهران آمد، وزیر مختار آن دولت همان معنی را تکرار کرد و گفت: تنها هدف بانک تجارت تسهیل روابط بازرگانی میان دو کشور است. پس از آن معلوم شد که بانک آلمانی تقاضای امتیازات مهم بانکی از ایران دارد که اگر با آنها موافقت می گردید، بانک روس و بانک شاهنشاهی نیز همان امتیازات را می خواستند.<sup>۲</sup> این موضوع ضمن گفتگوی سیاسی بسیار مهمی بین امین السلطان و اسپرینگ رایس مطرح گشت. امین السلطان از تنگدستی مالی دولت و طرح پیشنهادی بانکدار آلمانی و بانک تجارت سخن گفت. و با اشاره به سازش فعلی روس و انگلیس درباره ایران به کنایه افزود: لابد حالا دو دولت برای اینکه «استخوان کهنه ای به دهان سگ تازه نیفتد همدست شده اند». این کنایه به هر بیانی ادا شده باشد طعنی بود به آن سگان کهنه کار. اسپرینگ رایس که نسبت به گرفتاری مالی دولت همدلی ورزید، از در ناسازگاری پیش نیامد. او دو صوابدید سیاسی ارائه داد، یکی رسمی و یکی شخصی. گفت: رئیس الوزرا بهتر می تواند تمیز دهد که در طرح پیشنهادی آلمانی چه شرایطی ممکن است مایه ایراد دو دولت باشد. به هر حال، وزیر مسئول می تواند اعلام دارد: «تا آنجا که به استقلال مملکت لطمه ای نخورد و ناقض تعهدات آن نسبت به دیگران نباشد، دولت همه گونه تسهیلات را برای سرمایه گذاری و فعالیت [بازرگانی] خارجی فراهم می نماید».<sup>۳</sup> در زبان دیپلماسی کلاسیک جوایی از آن سرراست تر نمی شد. صوابدید شخصی وزیر مختار این بود:

«شما وزیر دولت مستقلی هستید و مناسب است تدابیری که به خیر و مصلحت

۱. رجوع شود به: برادفورد مارتین، مأخذ قبلی، ص ۱۲۳-۱۲۲ (متن انگلیسی).

۲. انگلیس، گزارش سالانه ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵).

۳. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۲۱ مه ۱۹۰۷ (۸ ربیع الثانی ۱۳۲۵).

مملکت خودتان می باشد به کار بندید، البته تا آنجا که با تعهدات نسبت به دیگران و حقوق مکتسب آنان مغایرت نداشته باشد. انگلیس و روس نه از سرمایه گذاری دولت ثالث در ایران ممانعت می کنند، و نه می توانند ممانعتی نمایند. شما که در مشرق زمین سفر کرده اید آگاهید که اصول ما در امور خارجی مبتنی است بر تساوی امکانات برای همه و سیاست درهای باز»<sup>۱</sup>.

آن بیانات اسپرینگ رایس تأیید تذکر ظریف دیگر اوست به امین السلطان: انگلیس و روس متعهد گشته اند که هیچکدام در پی تحصیل امتیازی در ایران بر نیایند که برای دیگری زیان آور باشد. اما این تعهد مربوط به خودشان است و «واضح است که ایران در هر کاری که خواسته باشد مختار است، و گرنه استقلال و تمامیت ارضی آن عاری از مفهوم واقعی خواهد بود»<sup>۲</sup>.

نظر رسمی که وزیر مختار انگلیس به امین السلطان اعلام کرد همان بود که دولت ایران تعهدات خویش را رعایت نماید. همه صوابدیدهای دیگرش شخصی و غیر رسمی بود، گرچه دولت خود را از چگونگی آن بی‌گانه‌انید. بنابراین، او در کار ایجاد بانک تجارت آلمان مانع جدی نتراشید. به خلاف معمول رئیس الوزرا را به تصمیم‌گیری و استقلال رأی خواند، و به ظرافت حالی کرد که به مخالفت روس بی‌اعتنا باشد. او بر این نکته تأکید گذارد که روس و انگلیس نمی‌توانند از سرمایه‌گذاری دولت ثالثی ممانعت نمایند؛ دولت در کار خود آزاد و مختار است.

در اینکه دولت در جهت جلب همکاری اقتصادی آلمان و احداث بانک تجارت آلمان کوشید، تردیدی نیست. این فکر نیز در دولت قوت داشت که اداره بانک ملی ایران به‌خبره آلمانی سپرده شود که طبعاً همکاری میان دو بانک را به‌سادگی ممکن می‌ساخت. اگر بانک تجارت سر می‌گرفت مسأله قرض دولتی (از طریق بانک ملی با مشارکت بانک تجارت) حل می‌شد. مهم‌تر اینکه پیشنهاد وام مشترک از دو بانک روس و انگلیس بکلی

۱. همان مأخذ.

۲. همان مأخذ. آن اشاره به مفاد قرارداد ۱۹۰۷ بود که هنوز میان روس و انگلیس به امضا نرسیده بود اما اصول آن تنظیم گشته.

منتفی می‌گشت، و امی که هم ملازم در دسرهای سیاسی بود و هم دولت از آن پرهیز جست. طرح بانک آلمانی به مجلس عرضه شد گرچه از صورت مذاکرات مجلس چیز مهمی بر نمی‌آید. همین اندازه می‌دانیم که مجلس یکی دو شرط (در تعیین ربح بانکی صدی نه یاده) بر آن افزود. اما توافق کامل میان دولت و بانک در سربسرمواد پیشنهادی به دست نیامد. از گفتگوی هیأت دولت در این باره خبر دقیق نداریم مگر برخی اشارات مخبر السلطنه که واسطه مذاکره با بانکدار آلمانی بود. او می‌نویسد: «صرف نظر از اینکه نزدیکی با آلمان دوری از روس و انگلیس می‌شد، می‌خواستیم آلمان هم رضایت داشته باشد اما نمی‌توانستیم» زیرا برخی مواد قرارداد پیشنهادی مخالف قرارنامه بانک روس و انگلیس بود؛ بانک آلمان ورود نقره را «به انحصار» خویش می‌خواست که ممکن نبود زیرا حق تقدم با بانک روس بود؛ و بالاخره «فصول مفید قرارداد غیر قابل اجرا بود».<sup>۱</sup> به نظر می‌آید که ناکامیابی مجلس و دولت در سروسامان دادن به کار بانک ملی در روند مذاکره راجع به بانک تجارت تأثیر منفی گذاشت، نکته مهمی که در گزارش‌های رسمی بر آن تأکید رفته. به هر حال، مجلس و دولت که به رغم همه شور و شوق اولیه و پشتیبانی افکار عمومی، کفایت سیاسی به خرج ندادند که در به کار انداختن بانک ملی موانع ساده داخلی را از پیش پا بردارند - چگونه می‌توانستند بر آن دشواری‌های خارجی فایق آیند. اما نمی‌توان انکار کرد که دولت از تلاش خویش باز نایستاد. امین السلطان در آخرین لحظات حیات خود که به مجلس آمد، ضمن تشریح دستور کار دولت گفت: احداث بانک ملی از واجبات است، «سایر دول اینجا بانک دارند، ما از خود یک بانک ملی نداریم». اینکه گمان کرده‌اند تأسیس بانک برای این است که «فی الفور ما یحتاج دولت را به دولت قرض بدهد» اشتباه است. بانک برای «وسعت تجارت و ترقی و آبادی» مملکت است، و با افزایش سرمایه‌اش دولت هم می‌تواند «از بانک داخله ملی خودش» قرض بگیرد.<sup>۲</sup> طلسم بانک و فقر خزانه نشکست.

۱. مخبر السلطنه: گزارش ایران، بخش چهارم، ص ۲۳.

۲. مذاکرات، ۲۱ رجب ۱۳۲۵.

## سیاست خارجی

### ۱. انگلیس و روس و مشروطگی

موضوع اصلی این گفتار مطالعه سیاست خارجی در متن دیپلماسی بین الملل نیست؛ بلکه محدود به شناخت وجه نظر انگلیس و روس نسبت به مشروطگی است در مرحله کنونی. روش سیاسی متخالف انگلیس و روس در برخورد با حرکت های ملی و مشروطه خواهی سده نوزدهم اروپا - در تجربه ایران نیز جلوه دارد؛ و این به رغم سیاست خارجی دو دولت بود که سازش آنها را درباره ایران و انعقاد پیمان ۱۹۰۷ ممکن و عملی ساخت.

هماهنگ کردن روابط سلطنت با دولت و مجلس ملی از عمده مسائل سیاسی بلکه باریک ترین آنها بود. مقارن روی کار آمدن کابینه امین السلطان روابط مجلس و شاه چندان گرم نبود؛ دلخوری هایی در میان بود ولی ظاهراً سر ناسازگاری نداشتند. در گفتگوی مجلس (چند روز پیش از تشکیل کابینه تازه) برخی اشاره های روشن به آن رفته بدین بیان: می روند به شاه می گویند که «چند نفر منحرف الطریقه در مجلس هستند»؛ یا اینکه «این و کلابد هستند باید به دار کشید»؛ یا القای شبهه می کنند که «مجلسیان با شخص اعلیحضرت کار دارند» - و حال آنکه «هیچ رنجش و گله مندی نداریم و تا حال کمال عطف و مرحمت را فرموده اند»؛ یا می گویند که «اعضای مجلس ناقص اند» و نمی گویند «کو آن کاملی که در هیأت وزرا هستند»؟ به هر حال بدانند «اگر این مجلس نباشد مجلس دیگری منعقد خواهد شد، این و کلا نشد [مردم] و کلاهی دیگر معین خواهند کرد» - خیالشان آسوده باشد.<sup>۱</sup>

۱. مذاکرات، ۱۶ ربیع الاول ۱۳۲۵.

ماهیت آن ایرادها هرچه بود ربطی با پادشاه و دربارش نداشت. عناصر «منحرف الطریقه» همیشه و همه جا بوده اند و در عقایدشان مختار بودند؛ و تا وقتی رفتارشان خلاف آیین مشروطه پارلمانی نبود هیچ ایراد موجهی برایشان وارد نبود. اگر هم اعتراض جدی بر رویه سیاسی آنان وارد می آمد، رسیدگی اش در صلاحیت خود مجلس بود نه با شاه. اکثریت تام مجلسیان نیز با سلطنت و شخص محمدعلی شاه طرف نبودند؛ آن چند تن مخالف هم نه پایگاه معتبری در مجلس و در افکار عمومی داشتند و نه از خودشان کاری ساخته بود.

به شرحی که گذشت پایه فکری سیاست دولت در ایجاد تفاهم میان شاه و مجلس ملی زاده برداشت کلی آن از اوضاع سیاسی عمومی بود. امین السلطان در آغاز کار، «به لحن جدی» به شاه خاطر نشان کرد که: مصلحت سلطنت و مجلس در این است که «در راه يك اتفاق وطن پرستانه بکوشند». تأکید مکرر او در مجلس نیز به لزوم «اتفاق هیأت مقننه و مجریه» بود. و در اخطار کتبی اش به شاه اعلام کرد: مردم از پادشاه می خواهند که «منتها درجه حمایت و تقویت را از پارلمان بفرمایند».<sup>۱</sup>

به راه همان هدف عملی، از نظر سیاست خارجی امین السلطان از یکسو همراهی وزیرمختار فرانسه و انگلیس را به دست آورد که محمدعلی شاه را از ستیزگی با مشروطگی و مجلس بر حذر دارند؛ و از سوی دیگر کوشید که در همان جهت موافقت دولت روس را تحصیل کند. در این تلاش سیاسی گفت و شنود وزیرمختار انگلیس با محمدعلی شاه، مذاکره امین السلطان با وزیرمختار روس، سفارت فوق العاده مشیرالملک (مشیرالدوله) به پترزبورگ و گفتگوی او با ایزولسکی وزیر امور خارجه شایان دقت است.

اسپرینگ رایس وزیرمختار انگلیس برای تقدیم استوارنامه اش حضور شاه با ریافت (۲۴ ربیع الثانی). امین السلطان از او خواسته بود که در این فرصت از صحبت صریح درباره بحران سیاسی مضایقه ندارد، و گوشزد کرد که با شاه «به صراحت» گفتگو داشتن

۱. رجوع شود به بخش دوم.

موثر خواهد بود. وزیرمختار آن صوابدید را پذیرفت. استوارنامه‌اش را داد و تقاضای شرفیابی خصوصی کرد. شاه با خوشرویی قبول کرد و به خلوت نشستند. تنها عباسقلی خان نواب به عنوان ترجمان حاضر بود. صحبت طولانی شد و شرح آن در گزارش دلکش و ارزنده وزیرمختار آمده.

اسپرینگ رایس از صراحت لهجه‌اش پوزش خواست. گفت: انگیزه‌اش در این صحبت بی‌تکلف چیزی نیست مگر «خطری» که تصور می‌کند سلطنت را تهدید می‌کند. اخباری که از منابع مختلف می‌رسد حکایت از این دارد که پادشاه «در نهان برضد دستگاه مشروطیت که بیشتر بنا به اراده خودشان تأسیس گردیده، فعال هستند». دولت انگلستان آرزو مند است که سلطنت ایران با اقتدار و مورد احترام باشد، و نظر خاصی نسبت به شکل حکومت خواه «سلطنت مشروطه یا نوع دیگر» ندارد. اما آن شایعه را گرچه اطمینان دارد عاری از حقیقت است «خطر جدی نسبت به ثبات سلطنت و اقتدار آن می‌داند».

سپس از تجربه شخصی‌اش در انقلاب روسیه (۱۹۰۵) گفت: او در روسیه شاهد گسترش حرکت انقلابی بوده. حال در ایران هم نشانه‌های آن بروز کرده، و به دلایل معلوم جنبش انقلابی از قفقاز به ناحیه شمالی رخنه یافته و همان روش و هدف جمعیت‌های روسیه دنبال می‌شود یعنی «جلب همدلی و نظر موافق مردم در جهت برانداختن سلطنت و عاملان آن». در این وضع کسانی که از نزدیکان پادشاه هستند، در واقع به عناصر انقلابی خدمت می‌کنند، زیرا سلطنت را به کارهایی ترغیب می‌نمایند که مایه برانگیختن نفرت عمومی می‌گردد. اینجا خطاب به شاه گفت:

«اعلیحضرت می‌دانند که دوستان ظاهری پدرشان چطور خود را ثروتمند ساختند و مملکت را به فقر و ادبار کشاندند. همان عناصر صاحب نفوذ حالا هم اطراف سلطنت را گرفته‌اند، و برضد همان دستگاهی که اعلیحضرت در حفظ آن سوگند خورده‌اند عمل می‌کنند. نحوست اعمال آنها دامن اعلیحضرت را خواهد گرفت، و به سود کسانی تمام خواهد شد که مقصدشان درهم فروریختن سلطنت است».

وزیر مختار باز به قیاس تاریخی برآمد: امپراطور روس قشون فراوان و خزانه سرشار

دارد؛ سلطان عثمانی هم به عنوان «خلیفه» مقامش بلامعارض است. اما «اعلیحضرت که این امتیازات را ندارند، به کار خطرناکی دست می‌برند که از عهدهٔ مقابله‌اش نمی‌توانند برآیند». پرسید: با کدام قشون و اسلحه می‌خواهند بجنگند؟ و درگیری مسلحانه به نفع که خواهد بود؟ اینجا رسید به جان کلام. اسپرینگ رایس آب پاکی را روی دست شاه ریخت که از خارجیان چشم‌یاری نداشته باشد. می‌نویسد:

«از آنجا که این توهم هست که دولت‌های خارجی به حدی به حفظ فرمانروایی شاه علاقه دارند که هرگاه موقع او به مخاطره افتد، برای نجات سلطنت مداخله خواهند کرد. به شاه هشدار جدی دادم که: اگر او محرك زد و خورد مسلحانه گردد، بهیچ وجه انتظار کمک خارجی را نداشته باشد برای اینکه روس و انگلیس هر دو به عدم مداخله تصمیم گرفته‌اند... البته اگر مملکت بهم ریزد و دستگاه حکومت مرکزی از هم بپاشد که منافع خارجیان به خطر افتد، دخالت ایشان حتمی است. اما این دیگر دیر شده، و به هر صورت دخالت به موقع قدرت خارجی هم برای سلطنت هلاکت بار خواهد بود. بنابراین، با توجه به اینکه اعلیحضرت نه می‌توانند با نهضت رفورم مبارزه کنند و نه می‌توانند به کمک خارجی چشم داشته باشند، تنها راهی که می‌ماند همان همراهی در اجرای اصلاحات و ابراز حزم و بردباری است». و فقط از این راه است که پادشاه می‌تواند عواطف قلبی مردم را نسبت به مقام سلطنت، حتی بیش از گذشتگان، بازگرداند.

شاه سخنان ناخوشایند و گاه‌گزندهٔ وزیر مختار را با دقت و خونسردی و خوشرویی شنید، و عقیده‌اش را صاف و پوست‌کنده بیان کرد: بی‌نظمی و اغتشاش «بر اثر تغییر ناگهانی و سریع طرز حکومت عارض گردیده؛ همهٔ ممالک حتی فرانسه که متمدن‌ترین همه است گرفتار آشوب داخلی بوده است». سپس افزود: «همیشه معتقد بوده‌ام که مشروطیت بهترین طرز حکومت برای مملکت است، اما نه این مشروطیتی که حالا ایران دارد. مجلس از مردمان بی‌اطلاع و آشوب‌طلب تشکیل شده و هر کس در پی اغراض شخصی خودش هست... مملکت به مشروطیت معتدلی احتیاج دارد که اصول آن از یکی از ممالک اروپایی اخذ شده باشد. ولی مردم همه چیز را یکجا می‌خواهند. انتخابات باید تجدید گردد و مجلس تازه‌ای برپا شود».



وزیرمختار به رعایت آداب سیاسی نگفت که اگر اوضاع ایران بر مدار حوادث فرانسه می‌گشت، نه تاج بود و نه تاجدار. اما به قضیه اصلی پرداخت و خاطر نشان کرد: پادشاه قسم یاد کرده‌اند که به قانون اساسی وفادار باشند و مجلس را تا دو سال دیگر منحل نکنند. کسانی که پادشاه را «به نقض سوگند ترغیب می‌کنند باید بفهمند که سلطنت را در معرض مخاطره بزرگ قرار می‌دهند... صرف شایعه نقض عهد لطمه عمده‌ای به مقام سلطنت خواهد زد». شاه به اجمال گذشت که دشمنان ملت می‌خواهند میان «سلطنت و مردم» جدایی بیندازند. او اشاره‌ای هم به اوضاع بهم ریخته و لزوم اصلاح مالیه کرده گفت: اوضاع مشکل و کار بزرگ است. وزیرمختار جواب داد: «کار بزرگ شایسته دولتمداری بزرگ است». صحبت تمام شد.

گفت و شنود اسپرینگ رایس و محمدعلی شاه بالاتر از حد مذاکرات سیاسی متعارفی بود. آن وزیرمختار به خلاف اغلب مأموران سیاسی انگلیسی و به تناسب از فرهنگ و دانش ممتازی برخوردار بود، نسبت به نهضت آزادی ایران همدلی داشت و از معتقدان رفورم بود. و از سیاست حکومت انگلیسی هند در ایران همواره انتقاد می‌کرد.<sup>۱</sup> جنبه‌های مختلف صحبت صریح او با شاه به کنار، مهمترین نتیجه سیاسی که از آن به دست می‌آید نظرگاه باطنی شاه است درباره مجلس، مجلسی که از آن ناخرسند بود همان اندازه که از آن می‌هراسید. شاه خواهان انحلال مجلس و تجدید انتخابات بود، مشروطیت دیگری برپا گردد که در معنی دلالت داشت بر نفی مشروطه پارلمانی. شاید در ذهن شاه چیزی از نوع کنستی توسیون آلمان بود. ملاحظه می‌شود که شاه در برابر هشدار وزیرمختار از تأیید عهده‌ی که بسته بود پرهیز جست و نگفت که نیت او انحلال پارلمان نیست، ورنه اسپرینگ رایس چنان مطلب اصلی و مهمی را در گزارش خود می‌آورد و از قلم نمی‌انداخت. نکته دیگر اینکه شاه ناخرسندی‌های دیگری هم داشت که مربوط

۱. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۱۰ ژوئیه ۱۹۰۷ (۲۸ ربیع الثانی ۱۳۲۵).

۲. آرنولد ویلسون از مأموران حکومت انگلیسی هند که همین اوان به تهران آمد می‌نویسد: عقیده اسپرینگ رایس و والتر اسمارت کنسول درباره سیاست حکومت هند در ایران و مأموران آن «انتقاد آمیز و تقریباً خصمانه» است (آرنولد ویلسون، جنوب غربی ایران، ص ۱۰).

به رفتار انجمن‌ها و مطبوعات و عناصر آشوب طلب بود، و در دستخط شاه به مجلس خواهیم خواند. شاید از آنجا که این قضیه اهمیت ثانوی داشت، او نخواست در آن گفتگو به میان آورد و به اصل مسأله مشروطگی و مجلس پرداخت. به هر حال، در هیچ مأخذ معتبر دیگر نظر محمدعلی شاه در این مرحله، بدان روشنی که در گزارش وزیر مختار آمده بیان نشده است.

اسپرینگ رایس امین السلطان را از دقایق گفتگوی خود با شاه بیاگاهانید، و او قدردانی کرد. به خواهش رئیس الوزرا وزیر مختار فرانسه دولا مارتین هم حضور شاه رفت. گزارش رسمی او را نداریم. همین اندازه می‌دانیم که وزیر مختار فرانسه نیز شاه را از سرگرانی با مجلس و مشروطگی منع کرد، مصلحت سلطنت را در توافق و همراهی با مجلس دانست. سفیر عثمانی هم که مقدم السفر بود به عنوان نماینده کشور مسلمان، ضمن گفتگوی طولانی به «لحن قاطع» به شاه هشدار داد که: اگر او بخواهد خلاف میل ملت عمل کند، هستی سلطنت خود را به خطر جدی انداخته است. سفیر عثمانی به موارد دیگر نیز با مشروطه خواهان همراهی نمود؛ چه بسا که او به اعتقاد شخصی اش عمل کرده باشد نه به پیروی از سیاست رسمی دولت سلطان عبدالحمید.

اینک از وجهه نظر روس بگوییم: در کشمکش میان حکومت ملی و سلطنت - روس در این مرحله از موضع گیری خصمانه نسبت به مجلس فاصله گرفت، ولی به دفاع از حقوق مشروطگی در برابر سلطنت هم نیامد. از نظر دولت، سیاست روس خالی از ابهام نبود. امین السلطان در گفتگوی با هارتویگ وزیر مختار روس، و مشیرالملک در مذاکره با ایزولسکی وزیر امور خارجه خواستند که آن دولت سیاست خود را به روشنی اعلام دارد. البته پشتیبانی دولت روس از شاه ناشناخته نبود، ولی هنوز دو فرض مطرح بود: (۱) آیا روس گرایشی به سیاست مدارا و سازش دارد و چنین روشی را به دربار توصیه می‌کند؟ (۲) یا اینکه به شاه اطمینان داده که از موضع سلطنت در برابر مجلس حمایت خواهد کرد؟ امین السلطان سؤال صریحی را طرح کرد بدین مضمون: بنا به اخطار رسیده دولت

۱. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۱۰ ژوئیه ۱۹۰۷ (۲۸ ربیع الثانی ۱۳۲۵).

روس تصمیم دارد که در ایران «با نهضت آزادی طلبی به مخالفت برآید، و به شاه اطمینان داده که او را در آن جهت پشتیبانی خواهد کرد». امین السلطان از هارتویگ خواست که در توضیح مطلب «صراحت متقابل» داشته باشد. وزیر مختار روس گفت: «این شایعه بکلی ساختگی است، و او نمی‌توانسته به مسئولیت خویش چنین قولی [به شاه] بدهد. اگر سیاست دولت امپراطوری این بود که نهضت‌های آزادی طلبی را سرکوب کند، اول در خود روسیه به این کار اقدام می‌کرد». رئیس الوزرا متذکر شد که خواست مطلب را از زبان وزیر مختار بشنود.<sup>۱</sup> جزء اول سخن هارتویگ مورد تأیید وزیر مختار انگلیس نیز می‌باشد. او می‌نویسد: «دلیلی در دست نیست که سفارت روس یا دولت روس چنین وعده‌ای داده باشد». و می‌افزاید: اظهارات هارتویگ به رئیس الوزرا درباره نظر دولت متبوعش نسبت به پارلمان ملی «اطمینان بخش» بوده است.<sup>۲</sup>

اما جزء دوم پاسخ هارتویگ به امین السلطان، برهانی در مغالطه سیاسی است. نهضت آزادیخواهی روس خیلی گسترده‌تر و ریشه‌دارتر از آن بود که دولت تزار بتواند آنرا سرکوب کند. وانگهی تزار مجلس دوم دوما را منحل کرد. قرینه همان سیاست را محمد علی شاه درباره انحلال مجلس ملی، در صحبت با وزیر مختار انگلیس عنوان کرده بود. بنابراین، نگرانی دولت بکلی ناموجه نبود.

همان اوان مشیرالملک پیرنیا به سفارت فوق العاده روانه پترزبورگ گشت. او از جانب امین السلطان دستور داشت که درباره دو مطلب عمده با ایزولسکی وزیر امور خارجه گفتگو کند: یکی استعلام موضع واقعی روس در اختلاف میان سلطنت و مجلس؛ و دیگر ماهیت پیمان انگلیس و روس در صورت نهایی‌اش. در موضوع نخستین ایزولسکی به سفیر فوق العاده ایران اعلام کرد: دولت روس «از توافق میان پادشاه و پارلمان خشنود خواهد شد، ولی مایل نیست که جانب هیچکدام را بگیرد. جانبداری از

۱. انگلیس، تذکاریه چرچیل در مذاکره با امین السلطان، ۱۷ مه ۱۹۰۷ (۴ ربیع الثانی ۱۳۲۵).

۲. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۲۳ مه ۱۹۰۷ (۱۰ ربیع الثانی ۱۳۲۵).

پارلمان به مداخله در امور داخلی ایران تعبیر می‌گردد.<sup>۱</sup> در مطلب دوم به بازجست و «کنجکاوای زیاد» مشیرالملک چنین پاسخ داد: «استقلال و تمامیت ارضی» ایران حفظ می‌شود؛ به علاوه «هماهنگی» سیاست روس و انگلیس هم در رعایت منافع ایران اثر نیکو خواهد داشت. خاصه در دوره بحران سیاسی فعلی ایران، ادامه رقابت‌ها و بدگمانی‌های سابق میان دو دولت ممکن بود به مداخله آنها انجامد و عوارض خطرناکی برای ایران بار آورد. اما زمینه پیمان دو دولت چنین خطری را منتفی می‌کند.<sup>۲</sup> (مشیرالملک اشاره‌ای هم به تنگدستی مالی دولت نمود. اما وزیر امور خارجه آنرا به گوش نگرفت).

سخن ایزولسکی در قضیه<sup>۱</sup> اول دقیق‌تر از بیانات هارتویگ به امین‌السلطان بود. پرواضح است که پاسخ وزیر امور خارجه به قضیه<sup>۲</sup> دوم آمیزه‌ای بود از تحریف واقعیت و فریب سیاسی که بر مشیرالملک پوشیده نبود. از گزارش رسمی او خبر نداریم. اما طالبوف که با مشیرالملک مکاتبه خصوصی داشت، در نامه خود به یکی از نمایندگان آذربایجان به اشاره می‌نویسد: «شخص محترمی که در امر مشروطیت اول بلا اول و موثوق دولت است» درباره سفارت فوق العاده خود از پترزبورگ نگاشته که مأموریت او «فقط برای استحکام و استقرار سلطنت مشروطه ایران» بوده است و همه صحبت ما هم بر سر «معاهده روس و انگلیس و لا و نعم مشروطیت».<sup>۳</sup> مشیرالملک نسبت به سیاست دولت تزار اطمینان نداشت. در بازگشت از پترزبورگ عقیده‌اش را آزادوار بیان کرد و به اسپرینگ رایس گفت:

«او یقین دارد که شاه نمی‌تواند علیه مردم قوه قهریه به کار ببرد مگر به کمک خارجی: پول و اسلحه. از این جهت آینده ایران اساساً بسته به رویه روس است که نسبت به آن

۱. انگلیس، نیکلسون به گری، ۳ ژوئن ۱۹۰۷ (۲۱ ربیع الثانی ۱۳۲۵). این مطلب را ایزولسکی به اطلاع نیکلسون سفیر انگلیس در پترزبورگ رسانده بود.

۲. همان مأخذ.

۳. مجموعه<sup>۴</sup> اسناد میرزا فضلعلی آقا، نامه طالبوف به او، ۲۱ جمادی الاول ۱۳۲۵. اشاره طالبوف در آغاز نامه، به خدمت میرزا حسن خان مشیرالملک در نگارش قانون اساسی است. در این کار سهم او و برادرش موتمن‌الملک بیش از هر کس دیگری است.

تردید جدی دارد، خاصه پس از انحلال دومای دوم.<sup>۱</sup>

موضع متمایز انگلیس و روس در مناسبات شاه با مجلس و مشروطیت درخور سنجش دقیق است، موضعی ماورای سیاست فعلی دو دولت در ایران. جهت عمومی سیاست خارجی انگلیس و روس روشن بود: رفع مایه اختلاف و برخورد های احتمالی، تعیین منطقه نفوذ سیاسی هر کدام، سازش و روش مشترك که در مجموع جلوه ای بود از سیاست استعماری دو کشور در اوضاع متغیر سیاست بین ملل. دولت ایران ماهیت بست و بند سیاسی دو دولت را بطور کلی می شناخت. وزیرمختار انگلیس در گفتگوی با امین السلطان گفت: سیاست انگلیس و روس بر این پایه است که از کشمکش های گذشته بپرهیزند؛ هر دو تعهد کرده اند در پی تحصیل امتیازی در ایران بر نیایند که برای دیگری زیان بار باشد؛ و هر دو توافق کرده اند که در امور داخلی ایران دخالت ننمایند مگر اینکه ملاحظات دفاعی «به ضرورت کامل» آنرا ایجاب کند. و خاطر نشان کرد: به او دستور رسیده که جانب دوستی دو دولت را نگاهدارد. و سیاستمداران ایران هم باید «خود را با وضع تازه وفق دهند». <sup>۲</sup> یا به تعبیر امین السلطان ضمن همان گفتگو: انگلیس و روس نمی خواهند بر سر ایران «با هم گلاویز شوند».

اما تعارض در نگرش سیاسی دو دولت نسبت به مجلس و مشروطگی باقی بود - تعارضی ماهوی که از وجهه نظر متخالف انگلیس و روس نسبت به کل حرکت های مشروطه خواهی سده نوزدهم آب می خورد. به علاوه، باید به درستی دانسته شود که سلطنت محمد علی شاه به خودی خود (از بابت وابستگی اش به روس) عنصر مشخص و مؤثری در آن تضاد بود - تا آنجا که بخش مهمی از برخورد سیاسی دو دولت بر سر نظام مشروطگی نبود، بر سر بود و نبود و سلطنت آن پادشاه بود. منتهی چون سیاست انگلیس و روس بر پایه همکاری و سازش ریخته شد - هر دو همواره در تعدیل ماده اصطکاک می کوشیدند و راه توافق می پیمودند. از اینرو، در منطق دیپلماسی بین ملل شگفت نیست

۱. انگلیس، گزارش سالانه ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸، بخش اول به قلم اسپرینگ رایس.

۲. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۲۱ مه ۱۹۰۷ (۸ ربیع الثانی ۱۳۲۵).

که گاه سیاست روس فائق آید و انگلیس دنباله‌رو باشد، گاه روس مجبور به گذشت گردد و به حریف امتیاز بدهد، و گاه هر دو مستقلاً رویه واحدی پیش گیرند. جلوه‌های گوناگون همکاری دو دولت را تا حدی که در سرنوشت سلطنت و مجلس و مشروطگی تأثیر گذارد - به مراحل پی در پی هر چه دقیق‌تر باز خواهیم نمود: یعنی از مرحله دو موضع متخالف تا اعلام بیطرفی مشترك تا حسن توسط و میانجیگری تا سازش در انحلال مجلس ملی و تا توافق دو دولت در برانداختن دستگاہ محمدعلی شاه.

در مرحله کنونی، در کابینه امین‌السلطان، سخنان اسپرینگ رایس به محمدعلی شاه و اظهارات ایزولسکی به مشیرالملک بیانگر اختلاف سلیقه دو دولت بود: یکی به صراحت شاه را از ستیزگی با پارلمان و نقض تعهد نسبت به حرمت قانون اساسی بر حذر داشت و همراهی او را با حرکت «رفورم» خواست؛ یکی بیطرفی خویش را در اختلاف میان سلطنت و پارلمان اعلام کرد. در واقع، روس از موضع خصومت نسبت به مجلس فاصله گرفت و روش خود را تعدیل نمود. و چنانکه گذشت جواب هارتویگ وزیر مختار روس به سؤال صریح امین‌السلطان، بر رویهم «اطمینان بخش» تلقی گشت. همچنین در تفسیر خارجی مذاکرات مجلس می‌خوانیم که: سفارت روس «تازگی رویه آشتی‌پذیری» نسبت به مجلس ملی پیش گرفته. در امتداد همین رویه در نامه‌ای که هارتویگ به صنیع‌الدوله رئیس مجلس نوشت، شایعه دشمنی دولت روس را با نظام مشروطه ایران تکذیب نمود، بر روابط خوش همسایگی دو کشور تأکید گذارد، و اینکه دولت روس خوشوقت است که ایران به راه «ترقی و مدنیت» پیش می‌رود. لازم نیست از آن رفتار تفسیر شاعرانه نماییم. همین اندازه در خور توجه است که سفارت روس نخواست شکاف میان او و مجلس ملی عمیق‌تر گردد، و علمدار خصومت با نظام مشروطه و حرکت آزادی ایران جلوه داده شود.

اسناد رسمی سیاست دولت را روشن می‌نماید. دلیلی نداریم که مجلس از تکاپوی خارجی دولت در جهت همراه ساختن شاه با مجلس آگاهی یافته باشد، مگر قاعدتاً رئیس مجلس و تنی چند از نمایندگان که به مناسبت روابط شخصی شان با برخی وزیران از

---

۱. انگلیس، گزارش فهرست وقایع دو ماهه مجلس، آوریل و مه ۱۹۰۷.

## توزیع قدرت سیاسی ۱۰۱

آن گفت و شنودها کمابیش باخبر گشته باشند. طبعاً امین السلطان نمی توانست مضمون گفتگوهای خود و سفیر فوق العاده دولت را درباره شاه در مجلس اعلام کند. این خصلت سیاست در ملك ما بود که رئیس الوزرای مملکت به امید اینکه پادشاه را سر عقل آورد، بایستی از سفیران انگلیس و فرانسه و حتی عثمانی یاری جوید، آنانکه یکدرجه مروت داشتند و دشمن مشروطگی نبودند. اکنون دولت در مناسبات خود با محمد علی شاه از موقع نیرومندتری برخوردار بود. دامنه آن اختلاف به مباحثه مجلس کشید که خواهیم شنید.

## ۲. تجاوز عثمانی و واکنش ملی

تجاوز سپاه عثمانی به دنبال تاخت و تاز عشایر مرزنشین - افکار عمومی را برانگیزاند. نезд و خورد میان ایران و عثمانی پدیده تازه ای بود و نه دست اندازی عشایر مرزی به خاک دو کشور داستان نامکرر. تاریخ روابط دو دولت همسایه حوادث سهمگینی را دیده بود. اینکه گفتار کوتاهی را به آن قضیه اختصاص می دهیم از بابت اهمیت سیاسی نخستین تعرض خارجی به خاک کشور در دوره حکومت ملی، و تأثیر آن در برانگیختن مجلس و دولت و هیجان همگانی است.

کمیسیون تعیین مرز ایران و عثمانی در کار بود - که عشایر عثمانی به ساوجبلاغ مکرری هجوم آوردند (نیمه جمادی الثانی ۱۳۲۵). کمیسیون سرحدی اخیر پس از تعرض لشکر عثمانی در اواخر ۱۳۲۳ تشکیل شد. توضیح آنکه: سپاهیان ترك که ناحیه مرزی آذربایجان را تا دریاچه ارومیه اشغال کرد، دولت ایران به استناد پیمان ایران و آلمان (۱۸۷۳) داوری این دولت را خواست. آلمان دولت عثمانی را متجاوز شناخت. سفیر آن در اسلامبول حضور سلطان عبدالحمید رفت، او را به صلح و تخلیه ناحیه اشغالی خواند. سلطان عثمانی تسلیم شد، و کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی بار دیگر تشکیل گردید (۱۳۲۴). نمایندگی ایران را احتشام السلطنه به عهده داشت. مأموریت کمیسیون تعیین خط مرزی دو کشور از قله آرات تا مصب شط العرب بود که خود يك کتاب است.

هجوم عشایر عثمانی به ساوجبلاغ مکرری پیش در آمد تعرض نظامی جدی بود. در

مرحله اول، وزیر فواید عامه مهندس الممالک در مجلس اعلام کرد: هجوم عشایر سرحدی خودسری محلی بوده و پیش از اقدام رسمی، سردار مگری به موقع و به رسم «ایلیاتی و عشایری» با سواران خود جلوگیری کرده است. معین التجار تذکر درستی داد: آن سردار «به طریق عشایری و حفظ آب و خاک خودشان عمل کرده و مانع شده» و البته اقدام دولتی هم لازم است. قضیه‌ای که کنجکاوی برانگیخت اینکه گفتند: در ساوجبلاغ معدن طلا کشف شده و عشایر متجاوز سر معدن رفته‌اند، باید زود جنیید و گرنه از کان طلا چیزی باقی نمی‌ماند! کشف طلا مانند پیدا شدن گنج همیشه ملازم افسانه بود. میرزا محمود کتابفروش گفت: حضرات «مشغول‌اند و خاک معدن را می‌برند». آن وزیر به طعنه جواب داد: «خاک معدن به این بردن‌ها تمام نمی‌شود و هنوز هم که نبرده‌اند»، ولی برای اطمینان خاطر مهندس باشی روانه آنجا شده. از کشف طلا خبری نشد اما در دسر سیاسی در پیش بود.

پیش از آن حادثه فرمانفرما به حکومت آذربایجان گمارده شده بود. اما از انجمن ایالتی تبریز تلگراف رسید که: «فرمانفرما نباید بیاید و اگر بیاید او را راه نمی‌دهیم». مأموریت او معوق ماند، تا اینکه خبر تجاوز لشکر عثمانی به سرحد اورمیه رسید (دهه آخر جمادی الثانی). دولت بیدرنگ به حکومت تبریز دستور بسیج سپاه داد؛ به احتشام السلطنه دستور فرستاد که از کمیسیون سرحدی به اورمیه برود؛ و مأموریت فرمانفرما را به «ایالت مستقله و سرداری آذربایجان» یعنی با اختیار تام در امور لشکر و کشور تأیید نمود. مجلس هم به انجمن ایالتی تبریز و دیگر انجمن‌های محلی تلگرافی ابلاغ کرد: «بر عهده تمام انجمن‌هاست» که با حکومت تازه همراهی نمایند. اما از عهده فرمانفرما کار عمده‌ای ساخته نبود، مگر سرکشی به املاک شخصی‌اش در آذربایجان.

مسأله تعرض نظامی عثمانی و بحرانی که در روابط دو کشور پیش آمد، از راه سیاسی حل شده در میدان کارزار. قدرت جنگی ایران در برابر نیروی مجهز و منظم عثمانی سخت ناچیز بود. دولت به تدابیر سیاسی برآمد: اعتراض نامه مستدلی به دولت عثمانی فرستاد؛ از نمایندگان انگلیس و روس (که هر دو دولت از آغاز اختلاف سرحدی میانگیری رسمی داشتند) تقاضا کرد که در فراخواندن لشکر عثمانی و در ترضیه رسمی



اقدام نمایند؛ و کمک معنوی دو دولت آلمان و آمریکا را هم خواست که دریغ نداشتند. احتشام السلطنه نیز تلگرافی به سلطان عبدالحمید فرستاده گفت: در این موقع که ایران گرفتار سلسله مشکلات داخلی است و کمیسیون مشترک طرح قرارنامه سرحدی را تنظیم نموده - تجاوز عساکر عثمانی به خاک کشور همسایه خلاف عوالم همسایگی است و در عالم اسلام هم پسندیده نیست. همه آن دولت‌ها تعرض عثمانی را نکوهش کردند. اسپرینگ رایس نوشت: تجاوز عثمانی خشم ایرانیان را برانگیخته، و اینکه سلطان عثمانی خاک کشور همسایه‌ای را «در لحظات ناتوانی و پریشانی‌اش مورد حمله قرار داده، به این زودی فراموش نخواهد گشت». به انصاف باید گفت سفیر عثمانی در تهران و زکی پاشا نماینده ترک در کمیسیون مرزی هم بر آن تجاوز ایراد گرفتند. لاجرم، دولت عبدالحمید زود به اصلاح و ترمیم برآمد. پیش از آن بینیم در مجلس چه گذشت.

مجلس در فضای شورانگیز به بحث عمومی نشست (جلسه ۲۱ و ۲۴ جمادی الثانی). گفت و شنود در دایره سیاست ملی و سیاست بین ملل و حقوق سیاسی در گرفت - گاه با نگرش عقلانی، گاه در جلوه عاطفی و گاه در رجزخوانی. نظرگاه نمایندگان از رده‌های مختلف، در عین اشتراک برخی معانی و جوه متمایز داشت. به زبده آرا توجه می‌دهیم:

صدیق حضرت توجه مجلس را به سیاست تجاوز عثمانی در دوران اخیر و تشکیل کمیسیون مشترک مرزی معطوف داشت. حسنعلی خان خطابه‌ای اندیشمندانه در حاکمیت ملی ایراد کرد، و به کنفرانس صلح لاهه که همان اوان در کار بود اشاره نمود: «ترقیاتی که در دنیا پدید آمده و نتایجی که از تمدن گرفته شده محض اینست که یک فرقه یا طایفه‌ای که ساکن یک خاکی هستند و در آنجا مسکن دارند، این آب و خاک را ملک خود بدانند و به تمام دول استقلال خود را گوشزد نمایند چنانچه دول اروپا کرده‌اند... آلات حرب جدید تمام محض آنست که بجهت ظالمی بر مظلومی استیلا نیابد و حقی را به ناحق ضایع نسازد، والا هیچ فایده‌ای بر این اختراعات مترتب نخواهد بود». در گذشته «هر کجا تعدی و اجحافی ظاهر شده و مملکتی به ناروا از دست جمعی خارج گردیده،

۱. انگلیس، گزارش سالانه ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸، بخش اول به قلم اسپرینگ رایس.

به ناچار صورت ظاهری را به عنوان تربیت سکنه آن یا تنظیم امور داخله آن دستاویز نموده اند... امروزه شایسته نیست که ماساکت بنشینیم و احقاق حقوق حقه خودمان را ننماییم». تکلیف ماست که نماینده مختار به انجمن صلح لاهه برود و از آن دادخواهی نماید. دکتر ولی الله خان از وزیر امور خارجه پرسید: می خواهیم بدانیم دولت چه دستورنامه ای به نماینده خود در آن مجمع مهم فرستاده است؟ اگر این مجمع گذشت، چند سال طول خواهد کشید تا چنین محفلی باز منعقد گردد. 'علاء السلطنه جواب داد: «مقصود اظهار صلح و صلاح ماست». از آن وزیر ابله ممکن نبود پاسخی از این احمقانه تر شنید. وکیل التجار هوشمندانه گفت: «در عهد بیستم که تمام دول در صدد حفظ حقوق عمومی خود هستند، اگر خاج پرستی در اقصی بلاد شرق کشته شود از تمام مغرب صدا بلند می شود و تا احقاق حق نگردد ساکت نمی شوند. «اگر بعضی تصور نمایند که به واسطه اتفاقات داخله و انقلابات، وقتی یافته می توانند تعدی به حدود ایران نمایند خیالی بس خام است. این اتفاقات حق نمی دهد به دیگران که مداخله در امور داخله ایران نمایند... تا در ایران یکنفر ایرانی نژاد باقی است، هرگز غیرت ایرانیت او قبول نخواهد کرد که کسی تعدی به یک وجب خاک ایران نماید». به عقیده معین التجار: «امروز باید ملت ایران اتفاق و حرکتی نشان بدهد که بر تمامی ملل همجوار بیداری و تنبه این ملت آشکار و معلوم گردد... و امکان نخواهد پذیرفت که دست به این مملکت دراز کنند». میرزا فضلعلی آقا از اتحاد ملی سخن راند: «هر وقت اتفاقی افتاده، ملت غیور ایران در کمال جلالت مردانگی خود را ظهور و بروز داده اند. بین خودشان هم اگر نفاقی بوده به وفات و یکجتهی مبدل نمودند». حالا هم نخواهند گذاشت که احدی تعدی به خاک ایران نماید. حسام الاسلام رشتی پیشنهاد کرد: «آنها از دروازه آذربایجان آمده اند، ما از دروازه عراق عرب

۱. مقصود دومین کنفرانس صلح لاهه است که در ۱۹۰۷ تشکیل گردید. طرح سیزده پیمان چندجانبه در آن تدوین گشت که برخی از آنها در تحول فکری بین ملل و غیرقانونی شناختن قوه قهریه حائز اهمیت است از جمله: پیمان حل مسالمت آمیز اختلافات بین ملل؛ پیمان محدود ساختن بکاربردن قوه قهریه در دعواهای بین دولتها؛ و پیمان شرایط آغاز عمل نظامی. در آن روزگاران، ایران و عثمانی تنها کشورهای مستقل مسلمان بودند که در آن کنفرانس حضور داشتند.

می‌رویم. حکمش این است.» میرزا محمود کتابفروش افزود: «گویا اینها نمی‌دانند که یکی از آحاد این ملت شاه اسماعیل بود و یکی نادر بود.» باید به حکم حجج اسلام مقرر گردد که از امروز کسی به عتبات نرود. امام جمعه خویی تلگراف‌های انجمن محلی اورمیه را خواند با مضامین حزن‌انگیز که فضای مجلس را منقلب گردانید. جمعیت چند هزار نفری (به تصریح صورت مذاکرات پانزده هزار نفر) که در میدان بهارستان گرد آمده بود، در «حفظ اساس مملکت از جانب خود و عموم ملت» اعلام همراهی کرد.

به دنبال آن جلسه سری مجلس منعقد گردید.<sup>۱</sup> طباطبایی گفت: «دولت سوئال و جواب کند که علت این تعدیات چیست؟ اگر رفع نشد آنوقت همه ما با جان و مال حاضریم.» بهبهانی دو پیشنهاد نمود: اول آنکه: از جانب حجج اسلام در عتبات تلگرافی به سلطان عثمانی فرستاده شود و «از جهت این اقدامات که منافی با قواعد اسلامیت است و برخلاف وظیفه معاهدات بین الدول و الملل است، سوئال کنند.» به تصریح صورت مذاکرات: آن پیشنهاد را: «بسیاری تصویب نکردند.» پیشنهاد دوم آنکه: «اگر لازم است خودمان هم حضوراً پیش شاه برویم و کسب تکلیفی نماییم، هر وقت که راسخ به یک امری شدیم البته همه قسم دستور العمل داده خواهد شد.»<sup>۲</sup>

در صورت مذاکرات اشاره‌ای نرفته که چرا مجلس پیشنهاد اول را رد کرد. پیشنهاد دوم ظاهراً مربوط می‌شد به شایعه‌ای که فرمانده سپاه آذربایجان به اشاره دربار، در کار بسیج لشکر اهمال می‌ورزید. سخن بهبهانی روشن بود بدین معنا که اگر لازم است برویم سراغ شاه و تکلیف را معین کنیم.<sup>۳</sup> اما ضرورت نیافت. تدابیر سیاسی دولت مؤثر افتاد و روابط دو کشور به التیام و صلح گرایید.

۱. این تنها موردی است که از گفتگوی جلسه سری مطلبی در صورت مذاکرات ثبت شده.

۲. مذاکرات، ۲۱ و ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۵.

۳. اگر بیانات طباطبایی و بهبهانی بی‌کم و کاست همان است که در صورت مذاکرات انتشار یافته، باید افزود که مورد سوء تفسیر قرار گرفته. مستشارالدوله در نامه خصوصی، ۲۶ جمادی الثانی، می‌نویسد: سیدین در مجلس «حرفهای نامعقولی زده‌اند که چشم بد دور» (زندگی نامه ثقة‌الاسلام، ص ۱۹۷). مذاکرات مجلس چنین گواهی نمی‌دهد.

دولت گزارش کارش را به مجلس فرستاد. خبر رسمی از احتشام السلطنه رسید که به دستور سلطان عبدالحمید مقرر گردیده که سپاهیان عثمانی به پشت خط سرحدی بازگردند. سفارت ایران در اسلامبول نیز اطلاع داد: از بابعالی به سرکردگان وان و موصل دستور صادر شد که «از طرف عساکر عثمانی قدمی تخطی و تجاوز نشود، و آنچه از تبعه ایران مال و اسیر برده اند رد نمایند». آن تلگراف ها در مجلس خوانده شد. بدین قرار، بحران پانزده روزه با همان سرعت که اوج گرفت فرونشست. در واقع، افکار بین ملل و همه دولت‌هایی که نام بردیم روش دولت سلطان عبدالحمید را نکوهش کردند. حتی جمعیت ترکان جوان به نام «اتحاد و ترقی» که در تبعید بود، در نامه‌ای که به مجلس نوشت، تجاوز سلطان را محکوم نمود و به پشتیبانی از حقوق ایران برآمد. یکچند بعد وزیر امور خارجه سعدالدوله تخلیه نواحی اشغال شده را از سپاهیان عثمانی در مجلس اعلام نمود، از همکاری صمیمی سفیر عثمانی هم سپاسگزاری کرد. و کمیسیون مرزی کارش را از نو آغاز نمود. اینجا لسان الحکما در مجلس متذکر گردید: حالا که با وجود حضور نمایندگان انگلیس و روس در کمیسیون سرحدی باز «این فساد مترتب شد، خوب است که در این کمیسیون سفیرینگی دنیا» هم بنشینند. توضیح داده شد که با توجه به سابقه قضیه عملی نیست. بحران از میان برخاست و آن کامیابی سیاسی دولت بود. صلح از طریق گفتگو عقلانی تر بود تا دست بردن به قدرت شمشیر.

---

۱. ترجمه نامه جمعیت اتحاد و ترقی (۱۸ اوت ۱۹۰۷) به مجلس که منتشر گردید بدین مضمون است: «حادثه موسسه که در این اواخر در مسأله سرحدی به میان آمده، جمعیت اتحاد و ترقی ما را با تأسفات عمیقانه متأثر گردانید... چه توقع عقلانی منطقی توان کرد از يك حکومت مستبدانه ظالمانه حمیده که امروز تمام ممالک عثمانی اسیر سرپنجه ظلم و استبداد او و اراده جابرانه اوست... از راه دوستی و راستی مستدعی هستیم که این حادثه مولمه و موسسه سرحدی را ملت ایران از اثر و هم و جنون شخص سلطان حمید تلقی فرمایند».

## بخش پنجم

## مجلس در تعارض «جبهه سازی» افراطیون

## ۱. افراطیون و طرح تصفیه مجلس

موضوع غوررسی ما چند جریان سیاسی و پارلمانی است - جریان هایی متقاطع، فعلی و یا انفعالی، گاه علت و گاه معلول، متأثر از هم و موثر در یکدیگر - بدین قرار:

(۱) ائتلاف یا جبهه بندی «افراطیون» که وجهه نظرش تهییج قهر و خشونت در محیط ارباب بود - تا آنجا که مصونیت مجلس و حقوق پارلمانی نمایندگان مورد تعرض قرار گرفت، و رئیس مجلس را (چنانکه خود در مجلس اعلام کرد) تهدید به قتل کردند؛

(۲) واکنش مجلس علیه خشونت رفتار که در سه طرح پیشنهادی منعکس گردید: اول تصفیه مجلس از عناصر «مغرض و آشوب طلب» آنانکه «به لباس مشروطیت درآمده مفسده می کنند» - یا به تعبیر جدید و دقیق تر کرداری خلاف الزامات دموکراتی و مشروطگی داشتند؛ دوم انحلال انجمن هایی که مجلس آنها را کانون تحریک و توطئه و مایه «تخریب» مجلس و مشروطیت شناخت؛ سوم پیشنهاد مجازات و دفع «فرد فرد» عناصر آشوب طلب که محرک و یا عامل خشونت و هرج و مرج بودند (و قرینه اش در تبریز پیش آمد).

(۳) اوج کشمکش دولت و سلطنت بر سر مجلس و مشروطگی که به اتمام حجت دولت رسید و به استعفا بر آمد، اما همینکه دولت فایق گشت حرفه عریان ترور تعیین کننده سرنوشت دولت بود.

آغاز می کنیم با هویت جبهه افراطیون: دسته انقلابی با مرام سوسیال دموکراسی روسی، به علاوه گروه اجتماعیون عامیون، به علاوه چند انجمن، به علاوه عناصر مجاهد و فدایی قفقازی و آذربایجانی، به علاوه منفردینی با همکاری محدود - مساوی بود با جبهه افراطیون. آن ائتلافی بود مرکب از عناصر گوناگون، بدون رهبری واحد حزبی، اما با همکاری جمعی که در مسائل عمده به قاعده مشورت تصمیم گرفته می شد و به اجرا

درمی آمد. روش تصمیم گیری جمعی آنرا دقیقاً خواهیم شناخت. مجلس سران ائتلاف را پنج تن و عاملان مؤثرش را دوازده نفر اعلام کرد که هر کدام چند «تبعه و نوکر» در خدمت دارند. گرچه به نام آنان تصریح نرفته اما درباره هویت برخی اشارات مشخص شده، و به هر حال شناخته گردیده اند. ترکیب اجتماعی و سیاسی جبهه افراطیون، روش عملی، موقع آن در مجلس و در جامعه مشروطه خواهان، تأثیر آن در سیر حوادث، و بالاخره تحلیلی از تئوری خشونت رفتار در متن تاریخ سیاسی مجلس اول مورد مطالعه ماست.

حلقه اصلی جبهه افراطی را عناصر زیر می ساخت: (۱) حوزه هفت نفری با تحرك انقلابی به رهبری حیدرخان وابسته به نهضت سوسیال دموکراسی روسیه. (۲) حوزه «اجتماعیون عامیون» تهران که دوسه تن از کارگردانان آن وابسته به فرقه «اجتماعیون انقلابیون» بادکوبه بودند. در اعلامیه های منتشر شده آن گروه عنوان «انجمن اجتماعیون» و «اجتماعیون مرکزی» آمده، و ضمن آن خود را «فرقه مجاهد و فدائیان وطن» خوانده اند. (۳) سه انجمن آذربایجان و غیرت و برادران دروازه قزوین جزو آن جبهه بودند.<sup>۲</sup>

درباره هویت آن گروه ها توضیح کوتاهی لازم است. حیدرخان که پیشتر به عقاید

۱. حیدرخان در سرگذشت شخصی خود به «حوزه» هفت نفری که «با فرقه اجتماعیون عامیون کارگری روسیه نیز رابطه داشتیم» تصریح دارد. سپس کلید شبکه تشکیلاتی آنرا در قفقاز و ایران به دست می دهد: «پس از آنکه به فرقه اجتماعیون عامیون روسیه اطلاع داده شد که در طهران فرقه اجتماعیون عامیون تشکیل داده شده و هست، از آنجا به شخص من نوشتند که لازمه دستورالعمل به شعبه مسلمان ها و ایرانی ها در قفقاز داده شده است، و شما شعبه آنرا در طهران افتتاح کرده معاً با آنها کار کنید. چند نفر از وکلا که با اجتماعیون و عامیون مسلمان های قفقاز رابطه داشتند، با هم ارتباط پیدا کرده معاً کار می کردیم». (سرگذشت شخصی حیدرخان، مجله یادگار، سال سوم، شماره ۵، ص ۷۰).

۲. مدیران آن سه انجمن به ترتیب بدین قرار بودند: سید جلیل اردبیلی، میرزا ابراهیم آقا تبریزی و داودخان علی آبادی. میرزا ابراهیم آقا و علی آبادی از اعضای حوزه اجتماعیون نیز بودند. رئیس انجمن آذربایجان چندبار تغییر کرد.

پلخانف گرایش داشت، نماینده کامل عیار انقلابی کمونیسم روسی بود.<sup>۱</sup> انجمن‌های اجتماعیون در پایتخت و با نام‌های مختلف در گیلان و آذربایجان فعال بودند. از اقلیت معدود مجلس به یقین سه تن (حسن تقی‌زاده، میرزا ابراهیم آقاتبریزی و میرزا ابوالحسن خان معاضد السلطنه که پیشتر در قفقاز مأموریت رسمی داشت) جزو اجتماعیون شناخته شده‌اند. از سخنوران دو نفر (سید جمال‌الدین اصفهانی و ملك المتكلمين معروف به حاجی ملك) و از روزنامه‌نویسان نیز سه نفر (میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل، محمدرضا مساوات و همقلم او عبدالرحیم خلخالی در روزنامه مساوات) در حوزه اجتماعیون بودند. منافات نداشت که آن افراد اجتماعیون عضو انجمنی هم باشند چنانکه بودند. سه انجمنی که نام بردیم از پرکارترین انجمن‌های تهران به شمار می‌رفتند. البته آن گروه‌ها و انجمن‌ها دستیارانی هم در خدمت خویش داشتند. به تصریح حیدرخان سه جوخه «تروریست» که «هیأت مدهشه» را می‌ساخت زیر فرمان او بودند.<sup>۲</sup> به گاه ضرورت، «قومته مرکزی» اجتماعیون بادکوبه هم آماده بود که از همان افراد گسیل دارد. چنانکه دقیقاً همین اوان (جمادی الثانی ۱۳۲۵) از «مرکز مقدس اجتماعیون انقلابیون» هشت تن فدایی «پاک اعتقاد» به عنوان «سرباز وطن» از بادکوبه به مأموریت سری روانه دارالخلافه گشتند، و در خدمت اجتماعیون پایتخت قرار گرفتند.<sup>۳</sup>

از جمله سخنوران نامدار پایتخت سید جمال اصفهانی و ملك المتكلمين، دو همشهری ازلی مشرب، پیش از عصر مشروطه هم واعظان سیاسی توانایی بودند. حالا

۱. از دارودسته حیدرخان چهارتن را به یقین می‌شناسیم: صادق طاهباز رحیم‌اوف، ضیا، السلطان چراغ‌برقی، میرزاموسی زرگر مدیرالصنایع و اسماعیل عبدالله‌زاده قفقازی که تبعه روس و دفتردار بانك استقراضی روس بود. اگر بانك ملی ایران سرمی گرفت قرار بود او به استخدام بانك درآید. به احتمال زیاد ابراهیم خان منشی‌زاده هم جزو آن دسته هفت نفری بوده است. در خور ذکر اینکه صادق طاهباز سمت نمایندگی انجمن آذربایجان را در جرگه انجمن‌های پایتخت نیز به عهده داشت.

۲. سرگذشت شخصی حیدرخان، به مأخذ قبلی، شماره ۴، ص ۵۱.

۳. معرفی نامه‌های آنان مورخ ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۵ منتشر شده (اوراق تازه‌یاب مشروطیت، ص ۴۹۵). هویت آنان در شهر شناخته شده بود به دلیل اینکه نام و نشان چهارتن آنها در خاطرات حسن اعظام قدسی ذکر گردیده (خاطرات من، ج ۱، ص ۱۹۶). دور نیست که با نام مستعار آمده باشند.

سخنرانی سیاسی را در میدان بهارستان و انجمن‌ها آغاز کردند. هردو خطیب که یار و یاور بودند به درجات موضع سیاسی تند داشتند، خاصه روش حاجی‌ملک پرخاشگرانه و تحریک‌آمیز بود.<sup>۱</sup> در تندزبانی بهاء‌الواعظین هم به آنان پیوست گرچه به مقام آنها نرسید. روزنامه‌های صوراسرافیل، مساوات و روح‌القدس به درجات وجهه نظر جنبه افراطی را منعکس می‌داشتند. صوراسرافیل یکی از معدود روزنامه‌های باارزش این دوره است. برخی مقاله‌های آن به قلم نویسندگان مستقل، بیان‌کننده آرای افراطی نیست و از این نظر دموکرات است. پاره‌ای نوشته‌های آن در واقع ترجمه مقاله‌های جراید بادکوبه است. آن دو روزنامه دیگر کم‌مایه و هنرشان در درشت‌گویی و ناهنجارنویسی است.

جنبه افراطیون با عاملان مجاهد و فدایی‌اش (گذشته از افراد معدودی از رده متوسط) بر رویهم ترکیبی بود از عناصر خرده بورژوازی و لومپن‌های بی‌ریشه شهری که به خصلت سیاست عصر مشروطه، فعالیت اجتماعی را آغاز کردند. اجتماع‌یون مادر تفکر سیاسی دارای معلومات عمیقی نبودند، و در اندیشه رادیکالیسم انقلابی مایه علمی نداشتند. در چند اعلامیه اجتماع‌یون که انتشار یافته نشانی از دانش و هوشمندی نیست. پایه فرهنگ سیاسی ایشان را نوشته‌های روزنامه‌های قفقاز می‌ساخت، و در جهت فکر انقلابی توجه‌شان معطوف به حوادث دوره ترور انقلاب فرانسه بود. به گواهی رئیس مجلس: لفظ انقلاب و گیوتین از زبان وکلای افراطیون نمی‌افتاد؛ یکی می‌خواست روبسپیر بشود و یکی مارا و سومی دانتن.<sup>۲</sup> همین معنی را دقیقاً در نامه‌های خصوصی می‌خوانیم. یکی از آن نمایندگان افراطیون همان مقامات را برای یاران اجتماع‌یون در تبریز قائل بود. به مثل حاج علی دواچی «مانند دانتون فرانسوی در انقلاب تبریز بود». باز

۱. حاجی‌ملک پیشکار املاک سالارالدوله هم بود، با ظل‌السلطان نیز که داعیه تاجداری داشت ارتباط نزدیک داشت. او همواره آماده بود که بر محمدعلی شاه و دربارش بتازد، عاملی که کین شاه را نسبت به خود برانگیزاند. مجدالاسلام کرمانی که حاجی‌ملک را از روزگار طلبگی‌اش می‌شناخت، شرحی در احوال او نوشته (تاریخ انحلال مجلس، ص ۷۱-۵۶).

۲. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۱۹.



نوشت: حاج علی و کربلایی علی مسیو «خیلی شبیه به دانتون و روبسپیر بودند». کاری نداریم که آن حاجی و آن مسیو کسی نبودند. خود نویسنده هم که در تاریخ سیاسی سوادش سطحی بود تمیز نمی داد که نه اعتبار انقلاب فرانسه به دستگاه دیوانه گیوتین است و نه خشونت رفتار معیار عقل سیاسی.

لاجرم، کارنامه جبهه افراطیون محصور به دایره فعالیت عملی صرف است. و از این نظر هم قائم به وجود همان دسته های «مدهشه» حیدر خانی و فدایی و مجاهد شبه آن بود که قدرتشان تنها در سرشت خشونت بود. ائتلاف افراطی بدون اتکای به ابزار خشونت از قدرت سیاسی در خور توجهی برخوردار نبود. بدیهی است هر گروه مصمم و معتقد به منطق خشونت می تواند در سیر حوادث تأثیر فعلی داشته باشد، حتی ایمنی و آسایش هر جامعه مدنی را مورد تهدید قرار بدهد. خاصه اگر با مقاومت جدی و یا قهر متقابل مواجه نگردد. چنانکه همان سران و وکلای افراطی که به مرحله دیگر با مقاومت و خشونت انفعالی برخوردند - و دادند و از مملکت گریختند از آنکه پایگاه اجتماعی و سیاسی نیرومندی نداشتند. این خود مبحثی است در سیر تحولات مجلس که ضمن مرحله های مختلف از آن سخن خواهیم گفت.

اما در مرحله بسیار حساس کنونی که مجلس و دولت بر سر اساس مشروطگی با سلطنت درگیر بود - جبهه افراطی روشی پیش گرفت که مجلس را علیه خویش برانگیخت، روشی که نفی مطلق الزامات دموکراتی بود و هم خلاف خرد سیاسی. به مأخذ مذاکرات مجلس: بمب اندازی و محیط وحشت آفریدن، آرایش تظاهرات با شعارهای افراطی، تبلیغ قهر و خشونت، نشر شبنامه آمیخته با تهدید و پرخاشگری، رئیس مجلس و رئیس دولت را تهدید به کشتن کردن، تجاوز به مصونیت پارلمانی تا آنجا که «آزادی اظهار رأی و عقیده» نمایندگان مورد تعرض قرار گرفت، نماینده ای که مخالف «سلیقه آشوب طلبان» سخنی می گفت «تهدید به ضرب و قتل» می گشت و در «خوف و خفا» با قراول از مجلس بیرون می رفت - از جمله متاعی بود که هیأت افراطی به بازار گرم

۱. نامه هایی از تبریز، نامه حسن تقی زاده به ادوارد براون، ص ۲۲۳.

سیاست عصر مشروطه عرضه کردند. و ماورای آنها حربه خشونت عریان آماده آتش بود.

مقابله مجلس با جبهه افراطی به تدریج بالا گرفت تا به موضع گیری سخت رسید - گرچه مجلس در لحظات تصمیم گیری همیشه قاطع و کارآمد نبود. قضیه با آرایش تظاهرات و سخنرانی در صحن مجلس و میدان بهارستان آغاز گردید که به خودی خود ایرادی بر آن وارد نبود. آهنگ خطابه ها تند شد، به جنجال کشید، و گفتند چند نفر هستند که آشوب راه انداخته و «درس شورشی» می دهند. رئیس مجلس را به قتل تهدید کردند و قضیه حدت یافت. او به استعفا برآمد.

بار اول که مجلس به گفت و شنود نشست (۳ ربیع الثانی ۱۳۲۵) برخی معیارهای دموکراسی - آزادی اجتماعات و تظاهرات جمعی، آزادی بیان و عقیده در تضاد با تهییج خشونت و هرج و مرج به میان کشیده شد. گرچه بیان آن معانی همیشه دقیق نیست، اهمیتش در این است که مرز حقوق آزادی مورد گفتگو واقع شد. و کیل التجار اصل آزادی اجتماع مردم را به درستی عنوان کرد و به تفکیک قائل بود: «ما تا کنون هرچه به دست آورده ایم به وسیله اجتماعات غیورانه ملت بوده». از اینرو به طور عام نمی توان گفت که اجتماع مردم بد است. اما باید از اجتماعاتی که «به تحریک مغرضین می شود... و باعث مفسده است ممانعت نمود». دکتر ولی الله خان افزود: «اجتماع یک گوهر گرانبهایی است... اما تمام معاندین [مشروطیت] اگر حواس خود را جمع کنند نمی توانند به اندازه این جنجالات و ازدحام باعث اختلال امور مجلس بشوند»، باید به ملایمت فهماند که اقایل را نپذیرند. حسین شهیدی پیشنهاد نمود که مجلس باید قاطعانه عمل کند: «زبان لیتن شما هرگز اثرش زیادتر از تحریک معاندین نیست. باید دفعه اول تحذیر شود. اگر قبول کردند فبها، والا هر حکم لازم است از مجلس صادر شود». حاج شهبهانی گفت: چیزی که فعلاً مانع پیشرفت کار گردیده و مجلس را از کار باز داشته - همین راه انداختن جمعیت است و «ملت باید این اقدامات را نکنند». حسام الاسلام عنوان کردن جمهور ملت را صحیح ندانست و معترضان پرسید: «مگر ملت منحصر به چند نفر شورش طلب است؟ مرتضی قلیخان تبعید ماجراجویان را خواست: «در این میان چند

نفراند حالشان معلوم است، از اول هم بوده‌اند. باید اینها را تبعید نمود». وکیل التجار موضع اصولی گرفت: «تبعید صحیح نیست. باید اعلان شود که هر کس در این عمارت یا درب عمارت نطق هیجان آمیزی نمود یا درس شورشی به کسی یاد داد، عمله ضبطیه او را جلب به عدلیه خواهند نمود و مجازات داده خواهد شد». محمد اسماعیل آقا مغازه افزود: حالا که اساس کار قدری مرتب شده، تظاهرات باید موقوف شود. واگر اخطار مجلس را نپذیرفتند «ما هم مجلس را تعطیل می‌کنیم... و تهدید هم نمی‌کنیم. حال آنها هرطور صلاح می‌دانند رفتار کنند». صنیع الدوله که در مقام ریاست موضع دموکرات داشت بارها تأکید کرد که «این اجتماع چیزی است که تمام ملل روی زمین دارند». اما حالت اغتشاش آمیز فعلی را مایه اختلال مجلس و در واقع نوعی تحریک سیاسی شمرد: در عالم فعلاً چهل پنجاه مجلس ملی برقرار است، هیچ کجا معمول نیست بیدلیل چند نفر بالای کرسی خطاب بروند، مردم را تهییج کنند و ازدحام نمایند. این وضع را «مُخل پیشرفت کار مجلس می‌دانم» و چون مقصودی ندارم جز پیشرفت اساس مشروطیت اعلام می‌کنم: «به عضویت مجلس کمال افتخار دارم ولی از ریاست استعفا می‌خواهم»<sup>۱</sup>.

در آن گفت و شنود همان اندازه که مجلس از حق اجتماع مردم و آزادی بیان دفاع کرد، به نکوهش رفتار هنگامه جویان برخاست. روشن است که مجلس بر تحریکات گروه افراطی بینا بود و هویت عاملان آنرا به درستی می‌شناخت. تنها به تصمیم‌گیری قاطع بر نیامد گرچه وکیل التجار ارائه طریق صحیحی کرد. واکنش یکی از نمایندگان مبنی بر تعطیل موقتی مجلس در برابر ادامه تظاهرات و خطابه‌های خشونت آمیز، تدبیر سنجیده و موجهی نبود. اگر قرار بود مجلس بر سر این قضیه وا بدهد و جلسه مجلس را تعطیل کند، چگونه می‌خواست از حقوق پارلمانی‌اش در برابر سلطنت دفاع نماید؟ مجلس می‌بایستی استوار بماند، و هر کس خلاف الزامات مشروطه پارلمانی عمل می‌کرد او را مورد تعقیب جزایی قرار دهد. نظم چهاردیواری مجلس در مسئولیت ریاست مجلس بود. او می‌توانست تظاهرات را در صحن مجلس بطور کلی ممنوع اعلام دارد، و در موارد

۱. مذاکرات، ۳ ربیع الثانی ۱۳۲۵.

خاص آنرا موکول به اجازه مجلس نماید. صنیع الدوله به جای اینکه به استعفا بر آید، خیلی آسان بود که قدرت قانونی اش را بنابر موازین پارلمانی قاطعانه به کار گیرد و چند عنصر افراطی هنگامه طلب را سر جای شان بنشانند. مجلس از او پشتیبانی کامل داشت. اما در گفتگوی مجلس این قضیه به درستی طرح نشد که در دموکراسی و مشروطه پارلمانی، کل مسأله به ترکیب آزادی و قدرت قانونی منتهی می گردد. خرد سیاسی می خواهد که ناسازگاری های میان حقوق آزادی و قدرت را از میان بردارد، یا دست کم به حد معقول قابل قبول برساند. جامعه ای که در گذشته اش نه تجربه دموکراتی داشته و نه آموزش سیاسی صحیح - این مسئولیت برگردن رهبران او بود که معیارهای دموکراتی را مشخص دارند و همراه تدابیر اجرایی به کار بندند. این خود یکی از عوامل تربیت سیاسی عامه است. امام جمعه خوبی به این قضیه نزدیک شد و گفت: پیش از این «مثل عبد زنگبار و حبشه بودیم و ما را صاحب هیچ حقوق بشری نمی دانستند». از پارسال که دولت مشروطه گشت مردم صاحب حقوق شدند، اما «این هرج و مرج که امروزه داریم مانع پیشرفت کار شده». از اینرو تعیین «حقوق و حدود» واجب است تا هیچکس از آن تجاوز ننماید.

اینجاریاست مجلس مورد اهانت و تهدید عناصر افراطی قرار گرفت. صنیع الدوله به کناره گیری بر آمد. آن قضیه در جلسه خصوصی مجلس مطرح گشت. درباره گفتگوی جلسه سری در صورت مذاکرات به اجمال اشاره گردیده که آزرده گی او و پافشاری اش در کناره جویی از ریاست بدین سبب بوده که «بعضی اقدامات و مذاکرات ناشایسته ای در خارج می کنند که با وجود آن پیشرفت کار مشکل است». مجلس مقرر داشت که باید تحقیق شود و آن کسان به «مجازات» برسند. در گزارش خصوصی یکی از نمایندگان تصریح رفته که صنیع الدوله را تهدید به قتل کرده بودند. این روایت درست است و آن تهدید به دنبال مشاجره تندی بود که میان رئیس مجلس و صادق طاهباز نماینده انجمن آذربایجان (که هویت او را پیشتر شناساندیم) در گرفت. تهدید تکرار شد. بار دوم

۱. نامه مستشار الدوله به ثقة الاسلام، ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۲۵، زندگی نامه ثقة الاسلام، ص ۱۶۹.

صنیع الدوله به مجلس نوشت: نه فقط «علناً در معبرها بد گفتند بلکه تهدید به قتل کردند». اما از جانب دستگاه قضایی ناتوان هیچ رسیدگی و بازجست و کیفری در کار نبود. تنها مجلس با تجدید انتخاب صنیع الدوله به ریاست، اعتماد خویش را نسبت به او اعلام کرد.<sup>۱</sup> اما در تئوری و منطق سیاست عملی آن چاره اندیشی درست و موثری در برخورد با خشونت رفتار نبود. چنانکه همان روش بار دیگر و با حدت بیشتر در مورد رئیس بعدی مجلس به کار گرفته شد. به جای خود خواهیم خواند که عاملان مسلح افراطی شبانه به خانه احتشام السلطنه هجوم بردند که او را به استعفا وادارند. بیگمان این شیوه ماجراجویانه درباره ریاست مجلس برای نظام مشروطه ما نویدبخش نبود.

\* \* \*

در برابر اعتراض مجلس تظاهرات جنجالی به مدتی فرو نشست و صحن مجلس از آن نوع تظاهرات پاک شد. به مرحله بعد که آهنگ تبلیغ خشونت تیزتر گشت، واکنش مجلس سخت تر و تندتر گردید. به دنبال آن فکر تصفیه مجلس از عناصر افراطی و انحلال انجمن های آشوب طلب پدید آمد. به علاوه، دو انجمن (انجمن اصناف و انجمن هواخواهان مجلس) در برابر جبهه افراطی موضع گرفتند، گرچه برای مقابله عملی مجهز نبودند.

وجه نظر مجلس را از دو لایحه ای که عرضه گردید (یکی انفرادی و دومی لایحه جمعی نمایندگان) باید شناخت. در این دو سند فعالیت جبهه افراطی در تحریک و توطئه و ایجاد فضای ترور، تشریح گشته. به گمان نزدیک به یقین متن آنها با مشورت رهبران مجلس (خاصه بهبهانی و طباطبایی) نوشته شده بود. مکمل آن دو لایحه، گفتگوی مجلس است که نکته های ظریفی از آن می ترابد. لایحه نخستین از جانب محمد تقی هروی نماینده اصناف پایتخت، به صورت خطابه ایراد گردید. (۲۶ جمادی الثانی ۱۳۲۵). در آن پای یحیی میرزا و سلیمان میرزا اسکندری به میان کشیده شد و مجلس محاکمه هردو را

۱. نتیجه رأی گیری این بود: صنیع الدوله ۷۵ رأی، وثوق الدوله ۱۳ رأی، مستشار الدوله یک رأی. لابد نفر سوم به خودش رأی داده بود.

خواست. زبده اش این است:

نشر اوراق ژلاتینی در شهر از جانب مردمانی دور از «انصاف و انسانیت» کار روزمره گشته، اوراقی سراپا اهانت و ناسزاگویی به بزرگان ملت و دولت. هر وقت گفته شد که باید جلو این کار را ببندند «نسبت استبداد و ضد مشروطیت به مانعین آن می دادند». چون ناشران اوراق مسامحه و ملاحظه دیدند به مقام «هتاک و بعضی عنوانات سوء» برآمدند، و اگر کسی خواست به منع آن برآید «خوفاً للتهمت خودداری نمود». هر چه گفته شد که مفسدان باید به مجازات برسند که تولید فتنه دیگر نشود، کسی به مواخذه برنیامد. حال کار به جایی رسیده که جلو مجلس افراد «غو غا طلب فتنه جو که اسم خود را وطن پرست و ملت خواه گذارده اند... مردم را ترغیب و تحریض به آشوب و فتنه کرده»، رجال و وکلا و علما را «متهم و متهتك» ساخته، و در اذهان مردم «به حيله خیر خواهی و وطن پرستی که بهترین حیل است» القای شبهه می نمایند. یکی از آنها یحیی میرزا است که در خطابه اش گفت: رئیس دولت «به وکلای مجلس از رئیس و مرنوس رشوه داده، و نمی گذارد امور این مملکت پیشرفت نماید». البته وکیل مرتشی «خائن است و صلاحیت نمایندگی ملت و عضویت مجلس را ندارد». آن اتهام بزرگی است، تکلیف مجلس است که سخنان را به محاکمه بکشد تا «علناً بگوید کدام يك از اهل مجلس رشوه گرفته». اگر ثابت گردید او را از وکالت مجلس ملی منفصل کنند، وگرنه آن شخص به مجازات سخت برسد. باید حقیقت روشن شود و مردم آگاه گردند که گوش به القانات «این شیاطین مجسم و ابالیس معمم ندهند» و به علاوه «مفسدین و خائنین به حيله وطن پرستی و نطق های عوام فریب در جلو مجلس و محافل نتوانند فتنه و آشوبی در مملکت بنمایند».

محمدتقی هروی به عنوان نماینده مجلس اصالة و از جانب علما و سایر نمایندگان وکالة، علیه یحیی میرزا اعلام جرم کرد. او بر سهل گیری در برابر عوامل تحریک و توطئه انتقاد نمود. اشاره اش به خطابه های «ابالیس معمم» بازمی گشت به سخنانی های

۱. مذاکرات، ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۲۵. «ابالیس معمم» اشاره به حاجی ملک و سید جمال اصفهانی

است.

حاجی ملك و سيد جمال در انجمن ها و میدان بهارستان. اینکه در مجلس یحیی میرزا را «آلت کار» محرکان اصلی شمردند، شاید وصف دقیقی نباشد. او نماینده عقاید رادیکال و در دانش سیاسی برتر از همه اعضای جبهه افراطی بود. او عضو انجمن حقوق بود. اگر روایت یکی از ناظران دقیق باشد، یحیی میرزا در سخنرانی اش گفته بود: تمام خرابی کارها از امین السلطان است - «اگر مشروطه و آزادی می خواهید باید دفع شر او را بنمایید». ندای خشونت لخت با مضمون تندتر در شبنامه های چند انجمن هر روز منتشر می گردید. در درشتگویی و پرده دری هم حدی نمی شناختند که در واقع منعکس کننده رشد فرهنگ لومپنیسم بود. پیش از این انجمن هواخواهان مجلس اعتراض نامه ای به مجلس فرستاد مبنی بر لزوم «منع و جلوگیری اشخاص صاحبان اوراق ژلاتینی که این فرومایه مردمان جز فساد و فتنه جویی و عناد و بدخویی شغل دیگر ندارند، و همیشه در صدد فتنه انگیزی و فراهم کردن اسباب خونریزی شده اند». بهبهانی هم که از این قضیه دلتنگ بود اعلام کرد: «بعد از تشکیل مجلس محترم شورای ملی که بنایش بر آزادی افکار و آرا است، دیگر فایده این اوراق لاطائل در پرده که جز اسباب معاندت و مخاصمت... نیست چیست؟ اگر حرفی و سخنی دارند بنویسند و بیاورند در مجلس، و با استدلال گفتگو نمایند». او به دانایی و عقل عرفی دریافت تا به آزادی و مشروطگی نرسیده بودیم نشر آن نوع نوشته ها و آن شیوه رفتار دلیل موجه داشت؛ حال که عصر «آزادی افکار و آرا» است مکلف به رعایت آداب مشروطه هستیم. اما آن سفارش ها به خرج معتقدان خشونت رفتار نمی رفت مگر اینکه مجلس به مقابله جدی برمی آمد.

لایحه مزبور که خوانده شد مجلس به اعتراض برخاست. میرزا حسین بروجردی گواهی داد که: یحیی میرزا و سلیمان میرزا هر دو مردم را به آشوب تهییج می کردند. اما «باید دانست که اینها يك محرك بزرگ دارند. امروز باید این مطلب تمام شود و محاکمه و مجازات آنها را خواست». وکیل التجار گفت: تهمت به وکلاتهام بزرگی است و «این

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۲۸. او می افزاید: «بدیهی است این تحریک هم از انجمن آذربایجانی است».

مسأله‌ای نیست که چشم پوشید. اگر بخواهید به همین گفتن مجازات به امروز و فردا بگذرد، توهین بزرگی به خودمان کرده‌ایم». میرزا فضلعلی آقابتبریزی ضمن همدلی با مردم بر شورش طلبان تاخت: «مدعی عاقل مطالب را القاء می‌کند به دوستان نادان و آنها را آلت کار قرار می‌دهد». مردمی که به بهارستان می‌آیند اغلب «مشروطه طلب و دوستدار مجلس هستند. اما مفسدین آنها را محرك می‌شوند که بلکه آشوبی نمایند، چنانکه از هر حرفی که می‌زنند بوی آشوب می‌آید». محمداسماعیل آقامغازه در تأیید آن افزود: «مفسدین و مفرضین» در کاراند اما مردم حقایق را «درست ملتفت هستند» - چنانکه دیروز همین کسان خواستند بازار را ببندند، مردم آنها را رد و منع کردند و مانع تعطیل بازار گشتند. معین‌التجار روش افراطیان را در کل سیاست مشروطگی مورد انتقاد قرار داد و تأکیدش بر مسأله آشوب طلبی بود نه بر قضیه اتهام ارتشاء: این تحریکات تا به حال در پرده بوده و حالا علنی گشته، ولی اهل بازار عوامل تحریک را می‌شناسند. آنان می‌خواهند «کاری نمایند که مملکت را مغشوش کنند... اینها خودشان کسی نبودند، محرك دارند». بار دیگر متذکر شد: «مقصود از این محاکمه نه این است که نسبت رشوه به و کلا داده‌اند» بلکه باید تحقیق در این باشد که از زمان تأسیس مجلس ملی این دسته «محرکین و مفسدین» قلب شاه را برگردانده و نمی‌گذارند با مجلس همراه باشند؛ چنانکه برهم خوردگی ولایات از اینهاست. «باید رسیدگی کرد و معلوم نمود که این اشخاص کی و چه می‌باشند تا همه مردم بشناسند». فلك المعالی درباره حمله یحیی میرزا بردولت خاطر نشان کرد: قانون مشروطه می‌گوید «وزیری که معین می‌کنند مادامی که سلب اطمینان مجلس از او نشده باشد به حال خود باقی است، نه اینکه هر کس اجتماع نماید که ما فلان وزیر را نمی‌خواهیم». به عقیده نصرالله تقوی: «این مردم ما را طرف اعتماد خود قرار داده‌اند» و حالا این چند نفر را نمی‌رسد که اخلاص کنند - «باید فرد فرد آنها را دفع نمایند». وکیل‌الرعا یا هم در شناسایی حلقه افراطیان صریح تر سخن گفت و هم به نقص کار مجلس در تصمیم‌گیری‌هایش توجه داد: «همه شما می‌دانید و می‌شناسید که اینها محرك دارند و اصل محرکشان پنج نفراند، و هر کدام از آنها تبعه و نوکری برای این کارها دارند. اگر چنین قدرتی دارید که بتوانید آنها را دفع نمایید، و دیگر بعد از تحقیق تردید



رأی و واسطه پیدا نشود، خیلی خوب است». او پیشنهاد محاکمه جزایی آنان را تأیید کرد.<sup>۱</sup>

رأی کلی مجلس بر محاکمه یحیی میرزا و سلیمان میرزا قرار گرفت. ایشان متهم بودند به اهانت به مجلس ملی و تبلیغ آشوب و خشونت که دو اتهام جزایی مجزا بود. در آیین محاکمات اختلاف نظر پیش آمد. گفته شد: چون «به تمام هیأت ملت توهین شده» محاکمه باید در مجلس انجام گیرد. احسن الدوله ایراد گرفت: از آنجا که «مجلس مدعی است نمی تواند حکم واقع شود» بلکه قضیه باید به عدلیه ارجاع گردد. در ضمن تأکید رفت که: «قاضی باید کسی باشد که با این پنج نفر همراه نباشد» - یعنی با سران گروه افراطیان دسته بندی و تبانی نداشته باشد. توافق شد که محاکمه متهمان به هیأت «فوق العاده» ای از جانب مجلس احاله گردد. دستور محاکمه در مورد اهانت به پارلمان ملی، با سنت کهن نظام پارلمانی کاملاً سازگار بود. بدین معنی که پارلمان صلاحیت عالی داشت که در مورد هر گونه اهانت و نقض حقوق پارلمانی از جانب هر کس (حتی نمایندگان پارلمان) به بازجست و محاکمه و قضاوت برآید. این دستور از اینجا برمی خاست که مقام پارلمان و استقلال آن در معرض اهانت و رفتار خودسرانه هیچ شخص و هیچ دستگاهی قرار نگیرد.

هنوز هیأت فوق العاده برای رسیدگی و محاکمه متهمان تعیین نشده بود که نامه ای از یحیی میرزا و سلیمان میرزا به مجلس رسید (۲۸ جمادی الثانی) به صورت در رد اتهام و در معنی در تکذیب خویش. نوشتند: «این بندگان به شهادت هیأت نظارت بهیچ وجه من الوجوه اطاله لسان نسبت به وکلای دارالشورا نکرده ایم... نسبت رشوه گرفتن به وکلای عظام نداده ایم»؛ آنچه گفته شده «از راه خیر خواهی» بوده است. به علاوه این «دخل و تصرف» در امور عدلیه است که ما در مجلس «برای حرف های نزدنی در تحت محاکمه در آییم» و بخواهند برای «کلمات اختراعی» وقت حجج اسلام کثر الله امثالهم را تلف نمایند. دو شاهزاده دروغ مرقوم داشتند، گرچه طبعاً هر متهمی به دفاع خویشتن

۱. مذاکرات، ۲۶ و ۲۸ جمادی الثانی ۱۳۲۵.

برمی آید. در واقع، از مجلس پوزش خواستند و به تملق گویی هم روی آوردند. در ضمن، به زیرکی اتهام دیگر یعنی تبلیغ خشونت رفتار را که مجلس بر آن تأکید نهاده بود، به روی خویش نیاوردند.

با آن پوزش نامه چنانکه وکیل الرعایا پیش بینی کرده بود، تردید عارض گشت و به شیوه متعارف چند واسطه هم تراشیدند. برخی نمایندگان همچنان در کار محاکمه پافشاری داشتند. بعضی گفتند به همین عذر خواهی کفایت شود. دکتر ولی الله خان پیشنهاد مدارا کرد. گاهی این اتفاق ها می افتد، بهتر است تعقیب نشود. نماینده افراطی تقی زاده گفت: این اشخاص با لایحه ای که نوشتند «برائت ذمه خود را حاصل کردند». تفسیر او مغالطه محض بود، زیرا آنها برائت حاصل نکرده بودند، حکم برائت می بایستی از محکمه قضایی یا هیأت منصفه صادر گردد. به عقیده میرزا محمود خوانساری: این قضیه مهم است و «نمی شود مسکوت عنه گذارد». نصرالله تقوی که روز پیش دفع «فرد فرد» عوامل اخلال را خواسته بود، اینک گفت: یحیی میرزا «خطا کرده، حالا گذشته ها گذشته... نظام نامه داخلی را مجرا دارید، همه این فتنه ها اصلاح می شود». این عین خام اندیشی بود. «فتنه» به راه افتاده بود، و تنها اجرای نظام نامه مجلس سد فتنه نمی کرد. ریاست مجلس نیز با مشورت دیگر رهبران پارلمانی از در شکیبایی و گذشت درآمد. به حقیقت، هیأت رهبری مجلس به رغم اینکه درباره توطئه جدی که در پس پرده در حال تکوین بود کمابیش هشیار بود و حتی سران پنجگانه افراطیون را می شناخت - هنر تصمیم گیری نداشت. سخن وکیل الرعایا که در لحظه آخر «تردید رأی» مانع کار خواهد گشت، راست درآمد. همان سستی و دودلی همواره سدر راه بود. پیشتر دانستیم وقتی که رئیس مجلس را تهدید به قتل کردند و مجازات محرکان آن خواسته شد، قضیه باری به هر جهت گذشت. در توضیح اوضاع عمومی شهشانی خاطر نشان کرد: دفع عاملان شرارت «قوه جبریه لازم دارد. قوای سابق دولت از میان رفته، شما [و کلا] هم نمی گذارید قوای خود را اعمال کند و الا رفع این گفتگوها می شد. دست شیطانی است که این فسادها را تولید می نماید».

همه آن ملاحظات به کنار - در مرحله کنونی تحول خیره کننده ای در موضع گیری

برخی نمایندگان مشهود گشت. وکیل التجار و فلك المعالی (از وکلای گیلان) وکیل الرعایای همدانی، میرزا محمود خوانساری و میرزا حسین بروجردی که به درجات و به موارد گوناگون با «افراطیون» مجلس همراهی بودند - به شرحی که خواندیم جملگی روش افراطیان و خشونت رفتار را در همه مظاهرش محکوم کردند و مجلس را به تصمیم گیری قاطع دعوت نمودند.

\* \* \*

آن قضیه مجمل ماند و تشنج پارلمانی حدت گرفت. هفته ای نگذشت که گروهی از نمایندگان لایحه مفصل و مستدلی به مجلس دادند در تشریح فضای خوف و ارباب که دامنه اش رو به گسترش است، بر حوزه مجلس هم استیلا یافته، وضعی که مجلس را از ایفای مسئولیتش باز داشته. آنرا ده تن از نمایندگان امضا کرده بودند و کسان دیگر نیز بدان پیوستند. امضای میرزا طاهر تنکابنی حکیم فلسفی و منشی مجلس نیز پای آن به چشم می خورد. 'زبده چند قطعه از لایحه جمعی را می آوریم:

روزگاری مدار حکومت بر ظلم و خودسری بود - تا اینکه مردم دامن همت بر کمر غیرت زدند و «دولت مستبده را به دولت مقتنه و سلطنت مستقله را به سلطنت مشروطه مبدل کردند». اکنون حکومت ملی مورد تهدید عوامل مختلف فتنه و فساد قرار گرفته، دامنه آشوب حتی به ساحت مجلس کشیده شده است. کار به اینجا رسیده که:

«اغلب و کلا با کمال خوف و خفا با جمعیت و قزاق از مجلس بیرون بروند. مسلم است که اینها خیالی ندارند جز تخریب مجلس و ضدیت با اساس مشروطیت، که به حيله وطن پرستی و مشروطه طلبی و تهمت و کلا و اهانت نمایندگان ملت این اساس مقدس را برهم بزنند... با این ترتیبی که در عمارت بهارستان پیش آمده است - از حیث ورود و خروج و اظهار رأی و عقیده در مجلس، آزادی برای ما نیست و نخواهد بود. و اگر هم

---

۱. امضای ده نفر پای لایحه ثبت شده و تصریح رفته که «چند نفر دیگر» هم آنرا امضا کرده اند. امضاکنندگان اصلی بدین قرار است: میرزا طاهر تنکابنی، محمد تقی هروی، صدرالعلما، محمد باقر تقوی، اسماعیل ریزی اصفهانی، محمد حسین، میرزا احمد خان معظم الملك، میرزا حسن کاشانی، ابراهیم اخوی، میرزا هادی جواهری.

کسی اظهار عقیده‌ای در اصلاح حال ملک و ملت بنماید که مخالف سلیقه آشوب طلبان باشد... در صحن بهارستان تهدید به ضرب و قتل و نهب اموالش می‌سازند».

آن وصف هولناکی است از فضای نایمن و هراس انگیز. نمایندگان در اعتراض نامه جمعی خود از مجلس خواستند که به چاره‌اندیشی جدی برآید. متن لایحه که در جلسه علنی خوانده شد (۷ رجب) مورد تأیید قرار گرفت. احسن الدوله گفت: مقصود این است که امنیت نیست و آیا «برای خود ما امنیت هست در خارج یا نه؟ تکلیف همه را معین کنید». اما به عقیده تقی زاده: وظیفه مجلس رسیدگی به لوایح نیست، بلکه باید «به وزارت داخله رجوع شود، هر طور صلاح می‌دانند رفتار کنند». مجلس به پیشنهاد نماینده افراطی واقعی نگذارد. از نظر هستی مجلس و مشروطگی چه مسأله‌ای مهمتر از این بود که: مصونیت مجلس و حقوق پارلمانی مورد تجاوز قرار گرفته باشد، جمعی از اهل مجلس به اعتراض برخاسته باشند که آزادی «اظهار رأی و عقیده» ندارند، و هر کس خلاف سلیقه «آشوب طلبان» سخنی براند ویرا «تهدید به ضرب و قتل» می‌کردند. به علاوه آن لایحه در شمار نامه‌هایی که هر روز به دبیرخانه مجلس می‌رسید نبود، بلکه موضع گروهی از نمایندگان را در یک مسأله اصولی و اساسی منعکس می‌داشت. بنابر آداب پارلمانی هر نماینده‌ای می‌توانست هر موضوعی را مطرح کند و رسیدگی آنرا بخواهد. بیان تقی زاده در معنی دلالت می‌یافت بر دفاع از شرارت رفتار و روش ضددموکراتی ماجراجویان. او خواست با ارجاع آن لایحه به وزارت داخله، رسیدگی به قضیه بزرگی را که از پایه‌های دموکراسی بود از دستور کار مجلس خارج کند. پیشنهاد او عاری از صداقت و شرافت سیاسی بود و بدان اعتنا نشد.

مقارن تقدیم لایحه اعتراض به مجلس، یکی از نمایندگان نوشت: «رجاله بازی در تهران شدت یافته و مجلس تهدید به اضمحلال است<sup>۱</sup>». او در نامه دیگر از نفوذ «لوطی بازی» بر مزاج مملکت سخت انتقاد کرد.<sup>۲</sup> در بیان اوضاع عمومی ندای وطن نوشت: بروز

۱. نامه مستشارالدوله به ثقه الاسلام، ۷ رجب ۱۳۲۵، زندگی نامه ثقه الاسلام، ص ۲۰۱.

۲. نامه مستشارالدوله به ناصرالملک تبریزی، ۵ جمادی الثانی ۱۳۲۵، همان مأخذ ص ۱۹۲.

«فتنه و فساد» در هر مملکت موجب سلب امنیت و راحت از جمعیت می‌شود، چنانکه امروزه بر اثر القانات و اعمال جماعت «مفسد خائن» امنیت و آسایش از سی کرور سکنه این ملک سلب گشته، و این طایفه نمی‌گذارند «امور مملکت و ملت در مجرای قانون جاری شود». سخن طنز آمیز نویسنده در آغاز مقاله در مفهوم «فتنه و فساد چیست» با معنی است: «اگر چه من جرأت نمی‌کنم درست این مسأله را توضیح دهم و جان خود را هم دوست دارم، به علاوه هرگز حاضر نخواهم شد مشهور به استبداد شوم و مسلوب الشرف و منفور ملت ساده لوح شوم، یا آنکه یکدفعه دیگر در رکاب مبارک سواران کشیکخانه به سیاحت کلات بروم... ولی برای اینکه مطلب مبهم نماند، جهات کلیه را تشریح می‌نمایم؛ دیگر تطبیق بر جزئیات و تعیین اشخاص بر عهده خودشان (خوانندگان) باشد»<sup>۱</sup>.

در جامعه مدنی که احساس نایمنی و هراس بدان پایه رسید از عوارض ناخوشایند آن غافل نمی‌توان بود. خشونت باز خودنمایی کرد. به تصریح یکی از نمایندگان با بمب گذاری در شهر و انتشار اعلامیه‌های تهدید آمیز «اعلام خطر» شده بود.<sup>۲</sup> در شرح آن قضیه خود حیدر خان می‌نویسد: تصمیم به بمب انداختن در جلسه‌ای «پس از شور زیاد» گرفته شد، و به وسیله فدائیان باد کوبه‌ای اجرا گردید. در جلسه دیگر هم «رأی داده شد» که بمب بزرگی منفجر گردد که «صدای آن به گوش اهالی برسد»<sup>۳</sup>. تصمیم‌هایی که با مشارکت اجتماع‌یون عامیون که «معاکار می‌کردیم» گرفته شد.<sup>۴</sup> هویت سیاسی حیدر خان را چنین می‌شناختند: او «آنارشیست معلوم الحال، کارش ساختن بمب و ایجاد وحشت و هراس عمومی است».<sup>۵</sup> به هر صورت، دست بردن به رفتار قهر آمیز در

۱. «فتنه و فساد چیست و مفسد و مفتن کیست» عنوان دوسر مقاله ندای وطن به قلم مجدالاسلام کرمانی است. او در دوران گذشته به جرم آزادیخواهی و انتقاد از حکومت عین الدوله با میرزا حسن رشدیه و میرزا آقا اصفهانی به کلات تبعید گردید و اشاره‌اش بدان قضیه است.

۲. نامه میرزا آقا فرشی به ثقة‌الاسلام، زندگی نامه ثقة‌الاسلام، ص ۲۰۱.

۳. سرگذشت شخصی حیدر خان، یادگار، سال سوم، شماره پنجم، ص ۷۱ - ۷۰.

۴. یادداشت‌های مستشارالدوله، ص ۷۸.

مظاهر گوناگون، عمل خودسرانه فردی و از روی هوسناکی نبود بلکه تصمیم جمعی افراطیون بود با هدف معین.

در اعتراض بر محیط ترور و روش افراطی بود که لایحه جمعی نمایندگان عرضه شد و در دستور کار مجلس قرار گرفت. در این وهله فکر تصفیه مجلس و انحلال انجمن های افراطی تبلور یافت، و در پیشنهاد طباطبایی ارائه گردید (۱۴ رجب). صداقت او در آزادیخواهی به پیشنهادش قوت می بخشید. از هفتم رجب که لایحه اعتراضی نمایندگان در مجلس خوانده شد تا دو هفته بعد از پرتشنج ترین جلسه های مجلس بود، تا آنجا که صورت مذاکرات دو جلسه آن (به تصریح روزنامه مجلس) «ناقص» انتشار یافته چنانکه به موارد معدود پیش آمده. ظاهراً مباحثان روزنامه خواستند زهر سخنان گزنده و حمله برخی نمایندگان را بگیرند. به هر صورت، نکته های عمده گفت و شنود مجلس را از قلم انداختن رویه غلطی بود.

در آن حال و هوای سیاسی، پیشنهاد طباطبایی خاصه فکر تصفیه مجلس قضیه ساده ای نبود که بشود سرسری گرفت؛ بلکه مسائلی را پیش می آورد که از نظر آداب مشروطه پارلمانی حائز اهمیت اولی است و در خور دقت و سنجش. شگفت اینکه موضوع آن پیشنهاد مانند دو لایحه اعتراضی اهل مجلس (همچون مطالب مهم متعدد دیگر) در مدونات تاریخ مشروطه مورد مطالعه قرار نگرفته، گویی چنین قضایایی وقوع نیافته اند. نخست ماهیت آن طرح را بشناسیم. مجتهد اعلام کرد:

«چند نفر از وکلا هستند که اعتبارنامه آنها از روی تقلب شده، باید رسیدگی شود. چند نفر هم هستند که مفروض هستند، تا چاره آنها نشود و تا اصلاحی در امر این انجمن ها نشود کار درست نمی شود». خطاب به اهل مجلس گفت: «در خصوص وکلا مسامحه می کنید. سابقاً گفتم که جمعی از وکلا هستند که به تقلب و کیل شده اند... جمعی دیگر هزار گونه تقلب می کنند و تمام مفاسد از این جهت در مملکت می شود». آن انجمن ها و این وکلا «طوری اسباب اختلال شده اند که نزدیک است مملکت از دست برود». باز تأکید کرد: «باید رفع مفاسد این انجمن ها را بکنید، و الا موجب هرج و مرج می شود». از او استعلام گردید: وکلای «خائن» کیستند؟ گفت: «خودتان می شناسید». سخن قبلی او که

اینجا خود بدان اشاره کرد این بود: «تمام اهل مجلس بدانند که در این شهر انجمن‌هایی برای تخریب این مجلس منعقد است و بعضی از اهل مجلس هم در آن انجمن‌ها حاضر می‌شوند.»

پیشنهاد طباطبایی در واقع شامل سه قضیه متمایز بود بدین قرار: (۱) تصفیه نمایندگان که به عقیده او به ساخته کاری و حقه بازی وکیل شده‌اند؛ (۲) تصفیه نمایندگان که آنان را به فساد و خیانت به مشروطگی می‌شناخت و با انجمن‌های آشوبگر همکاری داشتند و مجلس هم ایشان را می‌شناخت؛ (۳) انحلال انجمن‌هایی که کانون فتنه و عامل تخریب مجلس اند. قضیه اول در اصل تجربی و رسیدگی به آن ساده بود. دو قضیه دیگر بذات پیچیده و ظریف بودند، و مسأله الزامات سیاسی را در کل نظام مشروطگی به میان می‌کشید. درست روشن نیست که قضیه اول چه ارتباط منطقی با دو مسأله دیگر داشت. اما در گزارش رسمی آمده: گرچه طباطبایی به ظاهر موضوع تقلب انتخاباتی را پیش کشید ولی توجهش معطوف به دو مطلب دیگر بود. یکی بحرانی که به شدت در پایتخت گسترش می‌گرفت، دوم اخراج چندتن از نمایندگان مجلس.<sup>۱</sup> چنانکه بحث مجلس باز می‌نماید آن بحران اشاره به حرکت افراطی بود.

بر سر قضیه اول راجع به انتخاب و کلام معطل نمی‌شویم از آنکه خارج از بحث فعلی ماست. همین اندازه باید دانسته شود که رسیدگی به اصالت اعتبارنامه‌های نمایندگان در مرحله بدوی در صلاحیت انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود. به مواردی که در صحت «عمل انتخابات» شبهه می‌افتاد و در رسیدگی بدوی رفع شکایت نمی‌گردید، مجلس به موجب قانون انتخابات (ماده ۲۲) می‌بایست به رسیدگی برآید و حکم قطعی بدهد. از آنجا که گزارش و جدول آرای انتخاباتی از همه هیأت‌های نظارت به دست ما نرسیده، آگاهی ما همه‌جانبه نیست. ولی می‌دانیم که مجلس بطور کلی بر صحت انتخابات صحه گذارد، مگر در چند مورد که جای حرف باقی بود. از اینرو با توجه به سخنان طباطبایی قرار شد که

۱. انگلیس، مذاکرات یکماهه مجلس، ضمیمه گزارش اسپرینگ رایس، ۱۳ سپتامبر ۱۹۰۷ (۴ شعبان ۱۳۲۵).

کمیسیون مخصوصی برای «رسیدگی به اعتبارنامه‌ها» برپا گردد. در تأیید آن امام جمعه خویی اعلام کرد: «حکمی که از مجلس صادر شد ناقض ندارد». البته در صلاحیت عالی مجلس تردیدی نبود.

اما درباره دو قضیه اصلی یعنی تصفیه مجلس و انجمن‌ها - این دو مسأله از هم جداست و هر کدام پس از غوررسی و بنابر معیارهای خود در نظام مشروطه پارلمانی حکم خودش را دارد. در پیشنهاد طباطبایی که هدف مشخصی داشت، رفتار سیاسی چند نماینده مجلس با کارنامه چند انجمن بهم آمیخته ولی در معنی قابل تفکیک است. بحث و انتقاد فعلی ما بر سر تصفیه مجلس است، و کارنامه انجمن‌ها به دنبال خواهد آمد. در ضمن، با توجه به اینکه صورت مذاکرات دو جلسه (خاصه جلسه ۱۷ رجب) ناقص انتشار یافته، گفت و شنود نمایندگان چندان مضبوط نیست. آنچه از مجموع گفتگوی مجلس به دست می آید این است:

مجلس بر پیشنهاد طباطبایی صحنه نهاد. بهبهانی اعلام کرد: «بعضی به لباس مشروطه خواهان در انجمن‌ها تحریک کردند و می کنند که آنها را می شناسیم». میرزا علینقی افزود: «در این مملکت سه قسم آدم داریم: یکی ملتی، یکی دولتی، یک فرقه ثالثی هم هستند که در مذهب و سیاست جدا هستند، مفسده می نمایند و اسم ندارند. باید ملت و دولت متحد شده یک فکری برای آنها نمایند». مخبرالملک گفت: بعضی انجمن‌ها «اسباب مفسده شده اند». تقی زاده در دفاع از موضع اقلیت گفت: «می خواهند آزادی و مشروطه را از مردم بگیرند». بار دیگر در دفاع خودش اظهار کرد: «در عهده خود لازم می دانم از دو چیز تخطی نکنم: یکی از شرع و یکی از ترتیب مشروطیت. وقتی این دو ملاحظه را کردم اگر هر عنوانی بکنم سایرین حق اعتراض و هیا هوندارند». و به همین جهت «انجمن آزاد است مادامی که مخالف این دو نباشد». بیانات او لحن اعتراض را به حمله و پرخاش رساند. مخبرالملک آن سخنان را لفاظی خواند: «مالفاظ یاد گرفته ایم... بنده می دانم مشروطه چیست». آقا محمدجعفر اظهارات تقی زاده را غرض آلود دانست: «هر چیزی یک موضوعی دارد که شخص آنرا نزد خودش جلوه می دهد و می گوید که غیر از این نیست... بعضی از روی غرض حرف می زنند، باید این



غرض‌ها از میان برداشته شود». میرزاهدی تندتر گفت و تقی‌زاده را به فتنه و فساد متهم کرد: «آن مطلبی که آقا سید عبدالله و مخبرالملک هم فرمودند، ببینید اشخاصی هستند که به لباس مشروطیت درآمده مفسده می‌کنند». فلك المعالی رشتی که در مواردی با اقلیت هم‌رأی بود، در این قضیه بر نماینده تبریزی سخت اعتراض کرد: تقی‌زاده می‌گوید که «من ملاحظه می‌کنم که هر حرفی می‌زنم مخالف با شرع و مشروطیت نباشد. در کدام مملکت مشروطه بلکه جمهوری هست که یکنفر غیر معلوم الحال که پدرش و مادرش را نمی‌شناسیم» از خیابان چراغ‌گاز گرفته تا جلو مجلس فحاشی کند؛ اشاره فلك المعالی به رفیقان او در جبهه افراطی بود، اما تقی‌زاده مسئولیتی در کثرت‌فتری مردک چراغ‌گازی نداشت. مگر اینکه نماینده گیلان خواست به تلویح بگوید که او با عناصر آشوب طلب همدست است و در ادعایش به رعایت «ترتیب مشروطیت» صادق نیست، چنانکه اهل مجلس بر همین عقیده بودند.

چنین می‌نماید که در این وهله فکر تصفیه مجلس جدی بود. از گزارشگر سیاسی شنیدیم که انگیزه عمده طباطبایی در طرحی که ارائه داد «اخراج چندتن از نمایندگان مجلس بود». این خبر به تبریز هم رسیده بود. در گزارش خصوصی به میرزا فضلعلی آقا نماینده آذربایجان نوشتند: «به‌طور قطع ذکر می‌نمایند که تقی‌زاده و آقای حاجی میرزا ابراهیم را از مجلس معذرت خواسته‌اند». یکی از ناظران نیز درباره وجهه نظر مجلس نسبت به وکلای افراطی می‌نویسد: «کلمه این جمع پست شده» تا آنجا که نمی‌گذارند آنها نطق کنند، حتی در صدد هستند تقی‌زاده را از مجلس بیرون کنند و برای او «فرصت و احترامی باقی نگذارده‌اند». <sup>۲</sup> به شرحی که گذشت اینکه او در دفاع خویش از «اعتراض و هیاهو»ی مجلس شکایت کرد، اشاره به همان معنی است. اینجا کاملاً حق با او بود، و به‌عنوان نماینده اقلیت در بیان عقیده‌اش آزاد. همان اندازه که اتهامات سیاسی بر اقلیت افراطی مجلس سنگین است، حکم درباره

۱. اسناد میرزا فضلعلی آقا، نامه میرزا علی مولوی، ۱۹ جمادی الاول ۱۳۲۵.

۲. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۲۶ و ۱۳۸.

آن برپایه موازین دموکراتی مسأله‌ای باریک و دقیق است. پیش از آنکه به این قضیه پردازیم، از نظر تدبیر عملی در حکومت ملی سخنی داریم. قضیه منطقی این است: تصفیه مجلس از عناصر افراطی به خودی خود، در اوضاع سیاسی زمانه چه مشکلی را حل می‌کرد؟ کانون‌های تحریک و توطئه و خشونت رفتار و دیگر مظاهر فعالیت ضد دموکراتی - بیرون از مجلس بودند، با رفتاری ناهنجار که حتی مصونیت مجلس و مجلسیان مورد تهدید قرار گرفته بود. از بیرون انداختن چند نماینده افراطی چیزی عاید مجلس و مشروطگی نمی‌گشت، آنهم نمایندگان که نه در مجلس مجالی به آنها داده شد که خلاف نظامات پارلمانی عمل کنند، نه در جامعه مشروطه خواهان و افکار عمومی پایگاهی داشتند و نه آنکه قائم بالذات بودند - بلکه همه زور و پشت گرمی شان به چند دسته افراطی بیرون از مجلس خاصه به حربه خشونت همان عاملان افراطی بود. قضیه عمده که الویت عملی داشت انفصال چند نماینده مجلس از وکالت نبود، بلکه به کار گرفتن قدرت قانونی درباره همان دسته‌هایی بود که در کانون‌های تحریک و توطئه خلاف الزامات دموکراتی عمل می‌کردند و مجلس و مشروطگی را آسیب‌پذیر ساخته بودند. به هر حال، منافات نداشت که مجلس درباره اتهاماتی که بر آن چند نماینده وارد آمده بود به بازجست صحیح بر آید، قضیه‌ای که دیگر جنبه بحث و انتقاد ماست.

گفتیم که آن اتهامات بسیار سنگین بود: فساد، آشوب طلبی، خیانت. در بحث و تحلیل علمی این الفاظ فقط در ارتباط با رفتار سیاسی باید مورد سنجش قرار گیرد، یعنی با معیار تجربی و عینی بدون دخالت عنصر ذهنی. فرض اصلی این است: مشروطه پارلمانی برپایه توافق و معدل کل آرای جمعی عمل می‌کند. در چنین نظامی تا وقتی که موازین آن از جانب نماینده مجلس مراعات گردد، او در عقیده سیاسی اش آزاد و مختار است. و چنانکه در مجلس نیز اعلام گردید: مجلس ملی «بنایش بر آزادی افکار و آرا» قرار دارد. سوآلی که الزاماً مطرح می‌شود اینکه: آیا ایرادهایی که بر کردار چند نماینده وارد آوردند خلاف الزامات مشروطگی بود؟ فساد، توطئه، هرج و مرج و آشوب طلبی که در نوشته‌های سیاسی به کار می‌رفت - معانی متحقی داشت که به دلالت الزامی یا تضمینی به انحراف در رفتار و تخطی از قواعد دموکراتی و مشروطگی اطلاق می‌گشت، و

اتهام «خیانت» سیاسی را به همراه می آورد. گفت و شنود مجلس بی کم و کاست همین معنا را به دست می دهد. به عبارت دیگر، فکر تصفیه مجلس و اخراج چند نماینده بهیچ وجه ارتباطی با عقاید سیاسی رادیکال یا انقلابی یا اعتقاد شخصی ایشان نداشت. به انصاف باید گفت که مجلس در این جهت کمال شکیبایی را داشت. بحث بر سر کردار سیاسی آنان بود. چنانکه وکیل التجار نماینده رادیکال مشرب گیلان در عین اینکه از آزادی افکار و روش دموکراتی در نظام مشروطه پارلمانی دفاع کرد، رفتار عاملان فتنه و فساد و آشوب را محکوم نمود: اختلاف عقیده «لازمه تمام پارلمان های عالم» است اما «شورش طلبان و مفسدین به خیال خام نیفتند».

لاجرم، اتهامات مجلس بر رفتار چند نماینده افراطی دایر بر تخطی آنان از الزامات مشروطگی، قضیه واقعی و حقیقی بود نه آنکه از بدگمانی ذهنی مایه گرفته باشد. مشارکت ایشان در چند انجمن افراطی و همکاری شان با دسته های مخفی که به توطئه و تحریک و خشونت رفتار شناخته شده بودند، انکارناپذیر است. در تصمیم گیری های آنها نیز دخالت و مسئولیت داشتند.<sup>۱</sup> این هم نکته ای است که در گفتگوی مجلس، هیچکس حتی وکلای آذربایجان که یکی دوتای آنان با افراطیان همدلی داشتند، به دفاع آنها برنخاستند. روشن است که موقع سیاسی نمایندگان افراطی در مجلس سخت متزلزل بود. وضع دوتای آنها در حوزه انتخابی شان تبریز هم بهتر از مجلس نبود. از تبریز به یکی از وکلای آذربایجان نوشتند: «خواص و عوام امروزها از تقی زاده و اتباعش خیلی بددل» شده اند و ایشان راهمه «آشوب طلب» می دانند.<sup>۲</sup> ثقة الاسلام تبریزی هم نوشت: «من در مشروطه طلبی خودم باقی هستم و ملکه ای است که از من رفع نخواهد شد، ولی حرکات وحشیانه جزو هیچکدام نیست».<sup>۳</sup> او روش آشوب طلبان را «خواه تبریزی خواه تهرانی» طرد می کند؛ «مایه فساد» در تهران تقی زاده و محمدرضا مساوات و یاران شان هستند و در

۱. گواهی حیدرخان در سرگذشت شخصی خود در این موضوع که در همین بخش آوردیم، معتبر است.

۲. اسناد میرزا فضلعلی آقا، نامه میرزا علی مولوی به پدرش، ۸ جمادی الاول ۱۳۲۵.

۳. آثار قلمی ثقة الاسلام تبریزی، ص ۷ - ۲۲۶.

تبریز شیخ سلیم و جماعتش. دسته اول «نشر افکار بیقاعدگی» می کنند، دسته دوم «ترویج آنارشیستی».<sup>۱</sup> اشاره او به قرینه جریان سیاسی پایتخت در تبریز است که به تصفیه انجمن ایالتی و اخراج «عموم قفقازیه» به نام مجاهدین بر آمدند.<sup>۲</sup>

بنابراین، ملاحظه می شود نه فقط در مجلس برای وکلای افراطیون «احترامی باقی نگذارده اند» و از کردارشان نکوهش کردند، بلکه در حوزه انتخابی شان تبریز و همچنین در جامعه مشروطه خواهان از اعتبار و منزلت سیاسی برخوردار نبودند.

در اجرای طرحی که مورد تأیید نمایندگان قرار گرفت، مجلس می توانست هیأتی را به بازجست و رسیدگی به آن اتهامات بگمارد. اگر ثابت می گشت که رفتار نماینده ای خلاف عمل و کالت و الزامات دموکراتی است، به درجات درخور مجازات بود: ممکن بود مجلس به او اخطار کند؛ ویرا از یک یا چند جلسه مجلس اخراج کند؛ و حتی حکم بر انفصال او از وکالت دهد.<sup>۳</sup> از انتقاد احسن الدوله بر «سستی و مسامحه» مجلس

۱. همان مأخذ، ص ۸۱.

۲. چکیده ماجرا به مأخذ گزارش های خصوصی از تبریز به میرزا فضلعلی آقا نماینده آذربایجان این است: «بر اثر «حالت بحران» تبریز، اکثریت اعضای انجمن ایالتی به پشتیبانی سایر مشروطه خواهان و اصناف بر «هرج و مرجی امورات و بر مداخله رجاله» به اعتراض آمدند. گفتند: بعضی اعضای مغرض انجمن با همدستی اشخاصی بیرون از انجمن قصد فتنه و فساد دارند. از اینرو باید آن افراد از انجمن ایالتی اخراج گردند. به علاوه باید «عموم قفقازیه» یعنی مجاهدین را که در شهر تفنگ اندازی راه انداخته و هر روز به تهدید می خواهند بازار را ببندند، از شهر بیرون راند. «تا این جماعت به شهر نیامده بودند» نه آشوبی بود و نه قتل نفسی. در ضمن، عاملان استبدادی هم در کار اسباب چینی هستند و ما در غفلتیم. اعلانی هم در شهر منتشر گردیده که: «یکسره به دفع و قلع چند نفری که صورت نموده اند» اقدام شود - یعنی همان «اشخاص مجهول و معلوم الحال که متصدی کار شده اند». در واقع همه اعمال آنان «خارج از مانحن فیه است یعنی مشروطه». ولی باید دانست که اخراج آن جمع را «نه حکومت مقتدر است و نه انجمن». (اسناد میرزا فضلعلی آقا، نامه های خصوصی میرزا علی مولوی به پدرش میرزا فضلعلی آقا، از ۲۸ ربیع الثانی تا ۱۸ جمادی الثانی ۱۳۲۵).

۳. در مجلس دوم که دستگاه خشونت با مشارکت برخی از همان عناصر افراطی از نوبه کار افتاد، و با ترور مرحوم بهبهانی قضیه «اخراج» برخی نمایندگان بار دیگر مطرح گردید - مجلس با مرخصی طولانی دو نماینده افراطی (حسن تقی زاده و میرزا اسماعیل نوبری) عذرشان را خواست. آنها که خود را در خطر ترور متقابل دیدند، بیدرنگ از ایران رفتند. راجع به حرکت ترور متقابل توضیحی در پایان این بخش داده ایم.

برمی آید که به رغم همه آن اعتراض‌های تند و تیز مجلسیان، تصمیم درباره طرح پیشنهادی در مجموع مجمل ماند. پیش‌بینی وکیل‌الرعا یا راست در آمد که در لحظه آخر «واسطه» می‌تراشند و «تردید رأی» عارض می‌گردد. طباطبایی مبتکر پیشنهاد تصفیه مجلس و انحلال انجمن‌های افراطی که از سهل‌انگاری مجلس به موارد گوناگون دلخور بود، همانجا اخطار کرد: «این مجلس اگر بهم بخورد علتش خود این مجلس است و الا کس دیگر نمی‌تواند بهم بزند»<sup>۱</sup>.

دنباله این مبحث می‌رسد به کارنامه انجمن‌ها؛ و با تحلیلی از مسأله خشونت سیاسی در ربط دموکراتیسم و مشروطه پارلمانی به پایان می‌بریم.

## ۲. انجمن‌ها و مسأله خشونت سیاسی در مشروطگی

فکر اصلاح و تصفیه انجمن‌ها هیچگاه از دستور کار مجلس حذف نشد. از صفر ۱۳۲۵ که این قضیه به اجمال عنوان گردید، تا چند ماه بعد که به صورت بسیط مطرح گشت، و تا آخرین روزهای حیات سیاسی مجلس بارها مسأله انجمن‌های سیاسی به میان کشیده شد. وجه نظر اصولی مجلس همواره آزادی انجمن بود؛ سیر گفت و شنود آن جای ابهامی نمی‌گذارد که روش عده‌ای از انجمن‌ها بود که انتقادهای تند مجلس را برمی‌انگیخت. نه تنها مجلس بلکه همه کابینه‌ها بر کجروی آن انجمن‌ها اعتراض داشتند. ناخرسندی شاه نیز تقریباً در تمام نامه‌های او خطاب به مجلس منعکس است. گاه پیشنهاد انحلال برخی انجمن‌ها مد نظر مجلس قرار گرفت؛ گاه بر تدوین قانون نظامات انجمن‌ها تأکید رفت؛ گاه انجمن‌ها در نامه جمعی خود را فرمانبردار اراده مجلس خواندند. اما مسأله انجمن‌ها همچنان برجای بماند.

فکر تشکیل انجمن که گاه آنرا «اتحادیه» نامیده‌اند، ناشی از اصل آزادی

۱. مذاکرات، ۱۹ رجب ۱۳۲۵.

اجتماعات در دموکراسی پارلمانی بود. در برخی گزارش‌های رسمی خارجی به‌طور عام از «انجمن‌های سری» یا «انقلابی» عصر مشروطه سخن رفته، و یکی از نویسندگان خارجی همان عنوان را بر نوشته خود نهاده. آن تعبیر غلط تاریخی است، این نوشته‌ها بی‌مایه، و قیاس آن انجمن‌ها با انجمن‌های سری و انقلابی سده نوزدهم اروپا بکلی بی‌معنی است. و حکایت از این دارد که نه درباره آن تشکیلات سری دانش عمیقی دارند و نه انجمن‌های عصر مشروطه را می‌شناسند.<sup>۱</sup> گذشته از یک هیأت انقلابی وابسته به نهضت سوسیال دموکراسی روسی، و «حوزه مخفی اجتماعیون عامیون» تهران (به تصریح حیدرخان)، و چند حوزه قرینه آن در گیلان و آذربایجان - سایر انجمن‌ها بر رویهم سری نبودند. کارشان علنی بود. آنها در «انجمن مرکزی» یا «انجمن سیار» نماینده رسمی داشتند، و تابلوی آنها در تظاهرات خیابانی بالامی رفت. البته برخی عناصر انقلابی از اجتماعیون روسی و وطنی به علاوه افرادی با افکار رادیکال و انقلابی، در چند انجمن فعال بودند. غیر از آن هر چه درباره سری بودن یا خصلت انقلابی مجموع انجمن‌ها گفته‌اند مبتنی بر دلایل معتبر تاریخی نیست. اساسنامه بعضی انجمن‌ها هم منتشر شده است.

دستگاه انجمن‌های سیاسی پدیده محیط آزادی بود، و انجمن‌سازی به هرانگیزه‌ای باب روز شده بود. رقم انجمن‌های پایتخت را از هفتاد تا یکصد و پنجاه تا نوشته‌اند. خبرنگار روسی شمار مجموع اعضای آن انجمن‌ها را سی هزار تن بر آورد کرده است.<sup>۲</sup> (جمع نفوس تهران را در این زمان از یکصد و بیست هزار تا یکصد و پنجاه هزار نفر تخمین زده‌اند). صحت رقم اعضای انجمن‌ها را تضمین نمی‌کنیم.

ترکیب انجمن‌ها بهیچ وجه یکدست نبود: برخی را اهالی ایالات و ولایات ساکن پایتخت تشکیل دادند - مانند انجمن‌های جنوب، اصفهان، کرمان و آذربایجان (انجمن

۱. هیچ تحقیق مضبوط معتبری درباره انجمن‌های سیاسی، به قلم نویسندگان خودمانی و خارجی سراغ نداریم. هر مطالعه علمی باید بر پایه مدارک اصلی همان موضوع باشد و گرنه مطالعه علمی نیست.

۲. مامونتوف، حکومت تزار و محمد علی شاه، ترجمه شرف‌الدین میرزا قهرمانی، ص ۶۹.

آذربایجان گروه پارسیان مقیم تهران را نیز در بر می گرفت).<sup>۱</sup> برخی انجمن ها نام محله های تهران و حتی کوی و برزنی را بر خود گذاردند که بی مأخذ نبود. مانند انجمن های دروازه قزوین، شاه آباد، کوچه غربیان، و چاله میدان. برخی نمایندگی طبقات اجتماعی و رده های بالای دولت را داشتند. مانند انجمن های شاهزادگان و امرا.<sup>۲</sup> اتحادیه تلگرافخانه و انجمن اداره گمرک هم در کار بودند. مستوفیان و لشکر نويسان و محاسبان سه ناحیه آشتیان و تفرش و گرگان جمعیت خود را انجمن انسانیت خواندند.<sup>۳</sup> پیشه وران و کاسبکاران و اصناف، انجمن های صنفی خود را داشتند. مانند انجمن های کفاشان، کلاه دوزان، اهل طرب، فراشان و درشگه چی ها (به نام انجمن منصور). انجمن مرکزی اصناف از بازاریان با اسم و رسم تشکیل شد. انجمن هایی هم بودند با مرام اجتماعی و سیاسی اعلام شده. مانند انجمن هواداران مجلس، انجمن اجتماعيون، و انجمن فرهنگ. انجمن فرهنگ را گروهی از درس خواندگان جدید برپا کردند، و مراسم سوای مشروطه خواهی «ترویج معارف و نشر علوم» جدید و زبان های خارجی بود. «اتحادیه نسوان» هم داشتیم. انجمن همت آباد نیز مسلك معینی داشت، یعنی منع باده نوشیدن و ریش تراشیدن. به علاوه انجمن هایی به نام های دیگر و به درجات فعال در کار بودند از جمله غیرت، شرافت، حقیقت و مظفری (به یاد عدل مظفر). انجمن شاگردان مدارس نیز همواره آماده سرود خوانی جلو مجلس بود. محمودخان مدبرالدوله (بردار مشیرالدوله) هم مبتکر انجمن منحصر به فردی بود به نام انجمن قدس محمودی که اختصاص به خود و خویشاوندانش داشت.

دستگاه انجمن به دنبال حرکت مشروطه خواهی و به تبع سیاسی شدن محیط

- 
۱. در اعلان «انجمن اتحادیه آذربایجان» تصریح رفته که پارسیان تهران «یادگاریان ایران» به آن انجمن پیوستند (صو اسرافیل، ۱۷ محرم ۱۳۲۶). پارسیان از کمک مالی دریغ نداشتند.
  ۲. «انجمن اتحادیه شاهزادگان» در صفر ۱۳۲۵ تشکیل شد. در نظامنامه انجمن امرا به قبول عضویت خدمتگزاران دولت از لشکری و کشوری تصریح شده، و مواد آن مضبوط است.
  ۳. انجمن مستوفیان و لشکر نويسان تشکیل خود را در محرم ۱۳۲۶ اعلام کرد، این آخرین و یا یکی از آخرین انجمن هایی بود که برپا شد. حیات سیاسی اش پس از چهار ماهی با انحلال مجلس بسر آمد.

شهرنشینی پدید آمد. از نظر گاه رده بندی اجتماعی بسیاری انجمن ها معرف طبقات و رده ها و اصناف شناخته شده جامعه بودند، و برخی نماینده مرام سیاسی و اجتماعی کمابیش مشخص. انجمن ها معمولاً خود را «مشروطه خواه» خوانده اند. که می توانست خود را طرفدار نظام مطلقه بخواند؟ اما در معنی از قماش مختلف بودند: انجمن های آزادیخواه همراه حرکت مشروطه خواهی با مجلس ملی همگام بودند؛ چند انجمن به درجات گرایش افراطی و یا انقلابی داشتند که به یمن هم پستی دسته های مسلح مجاهد و فدایی عمل می کردند؛ و چند انجمن که با دستگاه استبدادی و ارتجاعی پیوند خورده نیز حضور داشتند. برخی انجمن ها فعال بودند، عده بیشتری دنباله رو بودند، و پاره ای بیکاره و هیچ بودند. در تأسیس آن انجمن های نامتجانس طبعاً انگیزه های گوناگون در کار بود: نفع گروهی و صنفی و طبقاتی، اعتقاد و شور مشروطه خواهی، قدرت طلبی عناصر بی ریشه تازه به دوران رسیده، و همرنگ جماعت شدن به اقتضای زمانه که از خلق و خوی ملی ما آب می خورد.

با افزایش شمار انجمن ها «انجمن مرکزی» به وجود آمد و قرار بود هر انجمنی دو نماینده به آن بفرستد که «روح تمام انجمن ها» آنجا حاضر باشد. در رقابت آن «انجمن رابط برپا گشت که آنرا انجمن سیار نیز خوانده اند. و مقرر بود که هر انجمنی نماینده ای در آن داشته باشد. منطق وجودی دو انجمن مرکزی و سیار تصمیم گیری جمعی در امور مشترك عمومی بود. اما هیچکدام به صورت بنیاد استوار در نیامد. بلکه شیوه عمل رایج این بود که هر انجمنی برای گفتگو در مطلب مورد نظرش از برخی انجمن ها دعوت می کرد که ظاهراً به مشورت بنشینند، و در واقع آنها را شریک رأی خویش گرداند. مصوبات این جرگه به مهر حاضران می رسید و آنرا به عنوان «رأی ملت» اعلام می کردند. این نحوه تصمیم گیری غلط و عاری از حقیقت بود. نه آرای چند انجمن نماینده افکار عمومی پایتخت بود، و نه به طریق اولی منعکس کننده آرای ملت. رأی ملی تنها در مصوبات مجلس ملی می توانست جلوه یابد.

در بحران های سیاسی کانون اجتماع انجمن ها مدرسه سپهسالار بود. انجمن ها با تابلوهای خود حاضر بودند، و هر کدام غرفه ای را به خود اختصاص می داد. تأثیر



روانشناسی جمعی در حرکت انجمن‌ها انکارناپذیر است. و طبعاً هیچ انجمنی نمی‌خواست که از قافله تظاهرات خیابانی عقب بماند.

انجمن‌ها در قلمرو تفکر اجتماعی و سیاسی به اطلاق مایه‌ای نداشتند. هیچ مقاله یا رساله‌ای درباره نظریه انجمن و مسئولیت مدنی آن از طرف هیچ انجمنی سراغ نداریم. آنچه در این موضوع نوشته شده به قلم یکی دو نویسنده مستقل است، و هر چه گفته شده از جانب اهل دولت و نمایندگان مجلس. از کل دستگاه انجمن هیچ مرد سیاسی برجسته و نیم برجسته‌ای برنخاست؛ هیچ نقشه اصلاح و ترقی که اصالتی داشته باشد از جانب انجمن‌ها عرضه نگردیده، و اگر هم چیزی بوده ما آگاهی نداریم. در همه آن جهات بنیاد انجمن ورشکسته و عقیم بود. تنها «اتحادیه نسوان» همتی به خرج داد و اندیشه بدیعی آورد دایر بر اینکه: اگر رهبری سیاست به آن تفویض شود، با اجرای سریع نقشه «چهل روزه» خود از عهده اصلاح امور این ملک بی‌سروسامان بر خواهد آمد. مخدرات نوشتند: اکابر دولت مامردمان بیکاره‌ای هستند، و مجلسیان هم زیاد ورژمی‌زنند. «ما با شاه و وزرا کاری نداریم زیرا آنها همه وقت بوده‌اند». از و کلامی خواهیم که استعفا بدهند و به مدت چهل روز اداره امور را به دست ما بسپارند «به شرط آنکه عار نداشته باشند». در این مدت «ما و کلا انتخاب می‌کنیم، وزرا انتخاب می‌کنیم... قانون را صحیح می‌کنیم، نظمی را صحیح می‌کنیم، حکام را تعیین می‌کنیم، ریشه ظلم و استبداد را از بیخ می‌کنیم، ظالمین را قتل می‌کنیم، انبارهای جو و گندم متمولین را می‌شکنیم، کمپانی برای نان قرار می‌دهیم، خزانه‌های وزرا را که از خون خلق جمع و در سرداب‌ها گرد آورده‌اند بیرون می‌آوریم، بانک ملی برپا می‌کنیم، عثمانی را عقب می‌نشانیم... قنوات شهری را صحیح می‌کنیم و آب سالم به مردم می‌خورانیم، کمپانی برای [اداره] شهر معین می‌کنیم». بعد از این اصلاحات، از خدمت استعفا کرده تا «بقیه را دیگران اصلاح کنند... زنها می‌توانند آنچه را که می‌خواهند»<sup>۱</sup>.

جمعیت سیاسی دیگری هم بود که یکی از مبلغان زمان ما عنوان «کمیته انقلاب ملی»

۱. نامه اتحادیه نسوان، روزنامه ندای وطن، ۲۳ شعبان ۱۳۲۵.

بر آن نهاده و در وصف آن گوید: این هیأت شانزده نفری که از «رشیدترین و مهمترین فرزندان انقلاب» یعنی معتقدان «خون و آهن و آتش» تشکیل می‌گردید، «رهبران مشروطه» و «قائدين انقلاب» بودند، و جملگی آماده بودند «برای حفظ آزادی و پایداری نشدن خون هزارها نفری که برای به دست آوردن مشروطیت ریخته شده بود» جان خود را فدا کنند. ایشان در جنگ با استبداد سر خود را باختند و به قیمت آن «ایران برای همیشه از قید بندگی و استبداد آزاد شد». آن وصف سربسرها لاتی است آمیخته با حماقت مضحك. تاریخ هیچکدام از آن جماعت را از رهبران و قائدان نهضت مشروطه خواهی نمی‌شناسد؛ آنان از رشیدترین و مهمترین فرزندان انقلاب هم نبودند؛ برای تحصیل فرمان مشروطیت خون پنج نفر هم ریخته نشد؛ برای همیشه از قید استبداد آزاد گشتن هم افسانه‌خنکی است؛ سیره فکری و رفتار اجتماعی همه آن کسان انقلابی نبود؛ و عنوانی که بر آن کمیته گذارده شده از مخترعات نویسنده است همچون بسیاری از دیگر مجعولات نوشته‌های او. در واقع، آن هیأت همان «حوزه مخفی اجتماعيون عاميون» است به علاوه چندتن که با آن گروه به درجات همکاری داشتند. عناصر انقلابی، رادیکال و مشروطه خواه اعتدالی را در آن فهرست می‌شناسیم. هیچ لازم نیست آدم و سواسی چون حسینقلی خان نواب را که از سایه‌اش می‌رمید، مرد انقلابی بشماریم. گویا تاریخ نویسی نه سرمایه علمی می‌خواهد و نه فهم سیاسی و تاریخی؛ هر کس هر چه خاطر خواه اوست چون خشت به قالب می‌زند، و معلم احمق هم فراوان است که بر پایه هر نوشته بی پایه‌ای به تفسیر وقایع برآید. تاریخ نهضت مشروطیت آکنده از آن نوع یاوه نویسی هاست، چه درباره

۱. مهدی ملک‌زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ص ۴۱۷، ص ۴۷۱. اعضای آن کمیته را بدین قرار آورده: ملک‌المتکلمین، سیدجمال اصفهانی، میرزا جهانگیرخان، محمدرضا مساوات، حسن تقی‌زاده، حکیم‌الملک، عبدالرحیم خلخالی، جلیل اردبیلی، معاضدالسلطنه، سلیمان خان میکده، حسینقلی خان نواب، دهخدا میرزا ابراهیم آقا تبریزی، میرزا داودخان علی‌آبادی، ادیب‌السلطنه و نصرت‌السلطان. به علاوه، سه جوان «روشنفکرو آزادیخواه» هم مأمور و رابط کمیته بودند: محسن نجم‌آبادی، حسین پرویز و محمد نجات. باید دانست که حسین پرویز و محمد نجات پادو اجتماعيون فعلی و فرقه دموکرات بعدی بودند. ما این دو نفر را به روشنفکری و آزادیخواهی نمی‌شناسیم. محمد نجات از عاملان و خبررسانان سفارت انگلیس هم بود.

جریان‌های سیاسی و چه دربارهٔ افراد. هنر نقد تاریخی همین است که بیهوده‌گویی‌ها را دور بریزد.

\* \* \*

کارنامهٔ انجمن‌ها را در کنار جریان حوادث که پیش می‌رویم مورد بررسی و سنجش قرار می‌دهیم. اینجا همین اندازه خاطر نشان کنیم که در چند حادثه انجمن‌ها همراه عامهٔ مردم به پشتیبانی مجلس آمدند و در تظاهرات عمومی مشارکت فعال داشتند. در این موارد کار انجمن‌ها سودمند و مثبت بود، چنانکه مجلس از همت مردم و انجمن‌ها قدردانی نمود. اما در بحران سیاسی بسیار مهمی چون کودتای اول که مجلس به آرایش نظامی و دفاعی برخاست و مردم به حمایت آمدند - به گواهی ناظران واقعه انجمن‌ها در حساس‌ترین لحظات تعیین‌کننده ابتدا حضور نداشتند.<sup>۱</sup> در بحران کودتای دوم نیز به استثنای انجمن‌های انگشت‌شماری که دلاورانه عمل کردند، خیل انجمن‌ها کردار شایسته‌ای نداشتند و از میدان کارزار غیب شدند. به هر حال، در بحث و انتقاد کنونی جنبهٔ عمومی مسألهٔ انجمن‌ها را می‌شکافیم.

به خلاف انتقادهای متعارف، به عقیدهٔ ما بر خصلت سیاسی انجمن‌ها فی نفسه ایراد موجهی وارد نیست، بلکه نوع رفتار سیاسی مطرح می‌باشد و تأکید ما بر همین مسأله است. در تحلیل نظری، بنیاد انجمن را می‌توان پیوند میان جامعه و دولت شناخت، و شخصیت حقوقی آنرا می‌بایستی قانون اساسی یا قانون نظامات انجمن مشخص گرداند. در آیین دموکراسی هیچ مانعی نبود که انجمن در هر قضیهٔ عمومی به بحث و نقد بنشیند، و عقیده‌اش را آزادوار اعلام بدارد. معدّل آرای انجمن‌ها می‌توانست در سنجش بخشی از افکار عمومی سودمند و موثر افتد، مشروط بر آنکه از هنر همکاری جمعی و تصمیم‌گیری واحد برخوردار بودند که در واقع چنین هنری را نداشتند. به علاوه، انجمن خواه به صورت اتحادیهٔ صنفی خواه کانون سیاسی می‌توانست در آموزش اجتماعی و سیاسی تودهٔ بی‌فرهنگ مفید باشد، خاصه اینکه رقم بیسوادی در جامعهٔ شهری خیلی زیاد بود. اما

۱. رجوع شود به بخش دهم.

انجمن‌هایی را که می‌شناسیم به فکر همه چیز بودند و به هر کاری دست بردند مگر روشنگری و پیشرفت آموزش عمومی. آن مفروضات تحقق نیافت.

بر رویهٔ انجمن‌ها به طور کلی دو انتقاد اصولی وارد آمده: اول، دخل و تصرف در کار مجلس و دولت و عدلیه. انجمن‌ها که بنا بر یک فرض باطل خود را نمایندهٔ آرا و افکار مردم می‌شمردند، به خود اجازه می‌دادند که در همهٔ امور از بهای یونجه گرفته تا وصول مالیات، عزل و نصب وزیر و حاکم، انتخاب نمایندهٔ مجلس، و حتی محاکمات قضایی مداخله نمایند. گاه به استیضاح نماینده‌ای بر آیند، گاه به مجلس اخطار کنند، و یا بخواهند جزو هیأت منصفه در محاکمات سیاسی بنشینند. برخی انجمن‌ها مدعی گشتند که «ما مطلب بزرگی را که مشروطیت باشد گرفته‌ایم...» و از مجلس خواستند که حفظ و امنیت شهر به آنها واگذار گردد، زیرا نظمی از عهدهٔ نظم پایتخت بر نمی‌آید. آن مسائل سلسلهٔ مشاجره‌های سیاسی برانگیخت. انتقاد دوم که به اعتباری جدی‌تر و مهم‌تر می‌نماید، بر روش چند انجمن افراطی و دسته‌های دنباله‌رو آنها وارد شده، آن‌انکه توطئه و تحریک و خشونت را حرفهٔ خویش قرار داده و خود را از رعایت آداب و الزامات دموکراتی فارغ می‌دانستند. در تحلیل نهایی، آن شیوهٔ رفتار انجمن‌ها معلول سستی مجلس و ناتوانی دستگاه اجرایی و محاکم قضایی (یعنی کل آنچه را که دولت می‌خوانیم) بود. چنانکه همان انجمن‌ها هر وقت به مقاومت جدی برخوردند جاز زدند، و آنگاه که کمند را سخت یافتند سپر انداختند. و سخنگوی انجمن‌ها در مجلس نیز از انفعال انجمن‌ها نسبت به روش گذشته‌شان سخن راند.<sup>۱</sup>

اینک اعتراض دولت و مجلس را بشنویم. مخبر السلطنه وزیر و سخنگوی دولت اعلام کرد: در این شهر انجمن‌های متعدد تشکیل گردیده که هر کدام به صورتی در ادارهٔ امور مملکت دخالت می‌کنند. «اجزای انجمن چه حق دارند که در کار سیاسی دخالت کرده، کاغذ بنویسند و فشار بیاورند. نزدیک است مجلس ملی در میانه گم شود. انجمن خیلی

۱. برای تفصیل رجوع شود به بخش نهم.

۲. رجوع شود به بخش چهاردهم، قسمت اول.

خوب است و از لوازم مجلس است، ولی باید وظیفه مخصوص داشته باشد - ترویج صنایع نماید، تأسیس مدارس و مکاتب کند نه اینکه در امور سیاسی حکومت دخالت کند.<sup>۱</sup> منع آن زیاده روی ها دشوار نبود. مؤتمن الملك وزیر تجارت و گمرکات جلو مداخله انجمن ها را گرفت، و به اعتراض «چرند و پرند» روزنامه صوراسرافیل که چرا آن وزیر از لفظ «انجمن» بدش می آید، وقعی نگذارد.<sup>۲</sup> همینطور مشیرالدوله وزیر امور خارجه به نمایندگان چند انجمن که با شعارهای بازاری به آن وزارتخانه رفتند، اجازه فضولی در تعیین سیاست خارجی نداد. اداره امور خارجی با بساط «هرج و مرج» نمی ساخت.<sup>۳</sup> آن دو برادر نویسندگان قانون اساسی بودند آنگاه که از اصحاب انجمن ها نام و نشانی نبود. نظام السلطنه رئیس الوزرا به ادعای خودش بر آن بود که در دفع نفوذ مخرب و «فعالیت هرج و مرج طلبانه» انجمن ها قاطعانه عمل کند.<sup>۴</sup> اما این کار از او و دیگر عاملان کهنه دوران گذشته بر نمی آمد. تصمیم جدی را مجلس می توانست بگیرد، مجلسی که از پشتیبانی ملی برخوردار بود.

پیش از آنکه طرح تصفیه مجلس و انحلال انجمن های افراطی به مجلس داده شود، راجع به وضع انجمن ها بارها صحبت شده بود گرچه بطور پراکنده. طباطبایی هشدار داد: «تمام اهل مجلس بدانند که در این شهر انجمن ها برای تخریب این مجلس منعقد است». او بار دیگر خاطر نشان کرد: «این انجمن های متعدده اسباب اغتشاش شده... چاره این کار را بنمائید. اگر این وضع باشد همه مملکت بهم خواهد خورد». <sup>۵</sup> مجلس موضع کلی خود را اعلام کرد، موضعی معقول و دموکراتی: «انجمن ها کلیه به موجب قانون اساسی آزادند مادامی که مخل مصلحت ملکی نیستند». به همین مأخذ قرار شد «انجمن هایی که باعث هرج و مرج می شوند» منحل گردند. و تصریح گشته که انجمن

۱. مذاکرات، ۲۸ جمادی الثانی ۱۳۲۵.

۲. روزنامه صوراسرافیل، ۲۷ ربیع الاول ۱۳۲۵.

۳. دو تلگراف هار تویگ به ایزولسکی، ۱۶ آوریل و اول ژوئن ۱۹۰۸، ترجمه کتاب نارنجی.

۴. تلگراف هار تویگ به ایزولسکی، ۱۸ ژانویه ۱۹۰۸ (۱۳ ذیحجه ۱۳۲۵)، ترجمه کتاب نارنجی.

۵. مذاکرات، ۱۱ و ۲۵ صفر ۱۳۲۵.

همت آباد را به سبب کارهای بیقاعده اش، به دستور مجلس برچیدند. به مرحله بعد مسأله انجمن ها به صورت خیلی جدی تر به میان کشیده شد. طباطبایی باز خطاب به مجلسیان گفت: «باید رفع مفاسد این انجمن ها را بکنید». انجمن ها به جای اینکه «اتفاق کنند و موجبات آبادی ترقی و آبادی مملکت را فراهم نمایند» کارشان مداخله در امور سیاسی است، و تا امر انجمن ها اصلاح نگردد کار درست نمی شود.<sup>۱</sup> مخبرالملک افزود: «در هیچ جای دنیا معمول نیست که انجمن در امور سیاسی مداخله نماید... اسباب مفسده شده اند». به عقیده میرزاهمدی: اغلب انجمن ها «در راه مشروطیت قدم می زنند»، مگر ده دوازده نفری که به انجمن ها رخنه کرده و عامل «فتنه و فساد و اختلال نظم داخله» هستند. بهبهانی آگاهانه اعلام کرد: «بعضی به لباس مشروطه طلبان در این انجمن ها تحریکات کردند و می کنند که آنها را می شناسیم». معین التجار در انتقاد انجمن های افراطی به اشاره گفت: بعضی انجمن ها کارهایی می کنند که «به هیچ قانون درست نیست». (اشاره او به حمله دسته فدائیان مسلح به خانه خودش بود).<sup>۲</sup> رئیس مجلس صنیع الدوله که همواره تأکیدش بر اصل آزادی انجمن ها بود - جلوگیری از فساد و رفتار بیقاعده انجمن ها را لازم شمرد، گرچه به کاری بر نیامد.

قضیه مهمی که در گفتگوی مجلس شکافته نشد اینک پراکندگی مراجع قدرت و تداخل آنها در هم به نحوی که هر کس خود را مختار در به کار بردن قدرت بشناسد، خلاف منطق جامعه سیاسی است. در آن حالت قدرت سیاسی به زورگویی خود کامه می رسد و زور آزمایان خود را فرمانبردار الزامات قانونی نمی شناسند. به همین دلیل آن روش باطل

۱. مذاکرات، ۱۴ رجب ۱۳۲۵.

۲. قضیه چنین بود: محقق الدوله نماینده مجلس و مدیر مدرسه سیاسی، دسته های افراطی را استبداد طلب و دشمن آزادی خوانده بود. شبی که چند تن از نمایندگان در خانه معین التجار بودند، شش نفر از ششلول بندان که بعضی تبریزی بودند به تصور اینکه محقق الدوله را آنجا خواهند یافت، به سرای حاجی معین هجوم بردند. حاجی از آنان پرسید: برای چه اینجا آمده اید؟ گفتند: «ما فدایی ملت هستیم» و محقق الدوله ما را مستبد خوانده است. از قضا او آنجا نبود و رنه به حسابش می رسیدند. مجلس مجازات آنها را خواست. (مذاکرات، ص ۲۰۳). اما از نظمی و عدلیه حرکتی دیده نشد.

بود. مشروطه‌پارلمانی که مأخذ توزیع قدرت سیاسی را به دقت مشخص کرده بود، برای انجمن‌های سیاسی که ذاتاً نامستول بودند مسئولیتی نمی‌شناخت.

انتقاد بر روش انجمن‌ها در مقالات سیاسی هم انعکاس دارد. روزنامه‌ندای وطن به طعنه نوشت: گرچه ما «سوسیالیست و به قول برادران قفقازی از اجتماع‌یون عامیون هستیم» ولی منافات ندارد که حاصل افکار عقلایی عالم را در تکالیف انجمن بشناسیم. وجود انجمن نیکوست و قانون اساسی ما هم تشکیل انجمن را آزاد مقرر فرموده. «اگر انجمن‌ها تکالیف معینی برای خودشان قرار بدهند و از آن قرارداد تخلف نکنند، البته اسباب آبادی مملکت خواهند شد». اما اگر قرار باشد در همه‌امور مملکتی دخل و تصرف نمایند و حتی بخواهند محاکم عدلیه تشکیل بدهند، اسباب زحمت می‌شوند. انجمن‌های ما اگر «به همان اوضاعی که تا کنون داشته‌اند باقی بمانند» - همچنان مولد فتنه و فساد خواهند بود. در يك کلمه «انجمن هم می‌تواند مملکت را به باد دهد و هم می‌تواند آباد کند». <sup>۱</sup> نویسنده آن مقاله در اثر دیگرش گوید: مداخله «در تمام امور مملکتی حتی در عدلیه و مالیه» با انجمن آذربایجان آغاز گشت و به وسیله سایر انجمن‌ها بسط یافت. به عقیده <sup>۲</sup> او «انحطاط مجلس شورای ملی ایران یکی از آثار مشنومه این اجتماعات بود». <sup>۲</sup> اینجا دو انتقاد داریم: یکی اینکه نه بر عهده انجمن‌ها و نه در صلاحیت آنها بود که «تکالیف معینی برای خودشان قرار بدهند». این وظیفه دولت بود که در تکالیف انجمن‌ها با تصویب مجلس قانون بنهد، یا مجلس به تدوین نظامات انجمن‌ها برآید و دولت بی‌چون و چرا به اجرا بگذارد. نکته دیگر آنکه انجمن‌ها وقتی به خیال سلطه بلامعارض افتادند که به مقاومت جدی دولت و مجلس برخوردند، ورنه مهار کردن چند انجمن و سران ماجراجوی آن آسان‌ترین کارها بود. علت فاعلی «انحطاط» مجلس را در خودش باید جست نه در رفتار انجمن‌ها.

در حالی که مجلس نسبت به گرفتاری سیاسی که انجمن‌ها به وجود آورده بودند

۱. دو مقاله در اصلاح انجمن‌ها، ندای وطن، ۱۰ شوال و ۱۱ شوال ۱۳۲۵.

۲. مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحلال مجلس، ص ۴۲ و ۴۴.

حساس بود، و چنانکه خود اعلام نمود هویت انجمن‌های معارض و ده دوازده تن عوامل «فتنه و فساد و اختلال» را می‌شناخت، و به‌رغم همه هشدارها در تصمیم‌گیری جدی درباره اصلاح و تصفیه و انحلال چند انجمن آشوبگر فروماند. حتی تصویب قانون نظامات انجمن‌ها که مجلس بر آن تأکید گذارد (و طرح آنرا کمیسیون قوانین مجلس آماده کرد) مجمل ماند، گرچه صرف وضع آن نظامات حل معما نمی‌کرد. به حقیقت، بی‌تصمیمی مجلس درباره آن چند انجمن جنبه‌ای است از يك مسأله کلی یعنی بی‌عملی و ترك واجب از سوی مجلس در برخورد با خشونت افراطی، مسأله‌ای که همین جا به آن خواهیم پرداخت. گرچه انجمن‌ها در آخرین مرحله از در تسلیم پیش آمدند و در انفعال از روش گذشته عریضه جمعی به مجلس نوشتند، اما به تأسف باید گفت که خیلی دیر شده بود و تأثیری در فضای سیاسی نبخشید. <sup>۲</sup> بی‌انضباطی انجمن‌ها عمده علتی بود که بنیاد انجمن در حیات سیاسی ایران موقع استواری نیافت، و رنه به مرحله آخر به يك نهیب استبدادی درهم فرو نمی‌ریخت.

\* \* \*

در نتیجه‌گیری نهایی باید گفت موضع عمومی و مشخص مجلس نسبت به انجمن‌ها، دفاع از معیارهای دموکراتی در نظام مشروطه پارلمانی بود. هر انتقاد و اعتراضی که مجلسیان وارد آوردند بر بیقاعدگی چند انجمن و افراد انگشت‌شماری بود که درون جبهه افراطیون جای گرفته بودند - انجمن‌ها و عناصری که فعالیت‌شان تنیده در حرکت افراطی بود، و جبهه‌ای که مرام و روش خویش را در منطق پر خاشگری و خشونت سیاسی یافته بود. در این تحلیل که آخرین مبحث گفتار ماست نخست سخنی داریم در اندیشه و عمل افراطی از نظر گاه فرضیه سیاسی و در ربط نظام پارلمانی و دموکراتیسم. گفتگو در قهر و پر خاشگری و خشونت از مقولات سیاسی در وجه شرطی است. ماهیت، ریشه و آرمان خشونت هر چه باشد (که البته هر کدام درخور بحث و انتقاد است) واقعیات تاریخ سیاست حکایت می‌کند که خشونت به عنوان ابزار عمل سیاسی از جانب

۱. رجوع شود به بخش چهاردهم، قسمت روزنه‌ای در بن بست.



عناصری بکلی نامتجانس به کار گرفته شده: از ناسیونالیست‌های استقلال‌طلب و آزادیخواهان در پیکار با استبداد داخلی و یا سلطه خارجی گرفته - تا ژاکوبین‌ها، نارودنیک‌ها، آنارشئیست‌ها، افراطیان چپ و راست، احزاب فاشیست مشرب، احزاب کمونیست و نوچگان آنها، فرمانروایان جبار و ماجراجویان بین‌الملل - جملگی آنرا به کار بسته‌اند. همین سلسله موارد نامتجانس با تعارض ماهوی میان اغلب آنها می‌نمایند که خشونت سیاسی نه هدف واحد دارد و نه منطق مطلق؛ و هر کدام از آن موارد الزاماً حکمش جداست.

گاه دست‌یازیدن به خشونت را به این دلیل مطرود دانسته‌اند که سیاست سرکوب را از جانب حکومت ستمگر موجه می‌گرداند، و این خود به زیان حرکت نیروهای مترقی تمام می‌شود. این برهان تفسیری در ابهامات سیاسی است، خاصه اینکه داعیان آن نظریه به اقتضای سیاست خود به خشونت دست بردند. در استبداد و اختناق که اعتراض جامعه مجال جلوه طبیعی‌اش را نیابد و هر اعتراض و مخالفتی سرکوب گردد، ستیز آشکار و نهان همچون حرکت انقلابی پدیده ناگزیر اجتماعی است. ورنه بایستی اعتقاد یافت که جامعه از حرکت بایستد و دستگاه جباری بر پایه‌اش استوار بماند. اما در دموکراتیسم است که قهر و خشونت رفتار نمی‌تواند قابل دفاع باشد.

در ایران اگر دولت مطلقه و دستگاه استبداد کهن در کار بود، ماهیت قضیه بکلی فرق می‌کرد. در جنگ میان آزادی و استبداد، قهر و خشونت اجتناب‌ناپذیر بود. اما چنین حالتی وجود نداشت. با ایجاد مشروطه پارلمانی حاکمیت به مجلس ملی تعلق گرفت و دستگاه مجلس در گردش بود. حقوق آزادی (آزادی بیان و قلم و اجتماعات و انجمن‌های سیاسی و تظاهرات) شناخته شدند و قلمرو عملی داشتند. آزادی به آنجا رسید که «اعلان» کشتن رئیس دولت را در روزنامه منتشر کردند، اما نه متعرض روزنامه‌نویس گشتند و نه انجمنی که آن اعلان به نام او انتشار یافت.<sup>۱</sup>

با تأسیس مشروطه پارلمانی و اعلام حقوق آزادی، الزامات دموکراتی و مشروطگی

۱. رجوع شود به بخش هفتم.

یعنی حکومت با اصول به وجود آمد. دموکراسی پارلمانی که بر پایه توافق جمعی و معدل کل آرای عام عمل می کند - روش آن گفت و شنود عقلانی است و ضوابطی دارد که آداب دموکراتی را می سازد. افراد و دسته ها و گروه ها و احزاب سیاسی به هر عقیده ای که باشند، مکلف هستند که معیارهای دموکراتی را بپذیرند و هر تغییری را از راه قانونی بجویند. به علاوه، از نظر گاه عقل عملی، مشروطگی که طبعاً دستگاہ اورگانیک است رشد و تکامل آنرا تنها به کار بستن بنیادهای دموکراتی در گذشت زمان می تواند تضمین کند. خاصه جامعه ای که طی قرون تاریخ فقط مفهوم مطلقیت بر حیات سیاسی و فکری اش استیلا داشته، در ترقی فلسفه حکومت سهمی نداشته، افرادی آموزش اجتماعی ندیده، حصه ای در اداره امور عمومی نداشته اند - تنها با ممارست در روش دموکراتی است که قاعدتاً عمل دموکراسی را می آموزد، ارزش های آنرا در می یابد، به آن آمخته می شود و وجه نظر ذهنی و تجربی دموکراتی را کسب می کند.

خشونت سیاسی آداب و معیارهای دموکراتی را نفی می کرد. مشروطه نوپای ما که ریشه اش استحکامی نگرفته بود، تاب قهر و خشونت افراطی را نداشت. عناصر ائتلاف افراطی - از معتقدان کمونیسم روسی تا فرقه اجتماعيون و نمایندگان آنها در مجلس و خطیبان و نویسندگان و سایرین به اطلاق - در دانش سیاسی کم مایه تر از آن بودند که بفهمند روش دموکراتی در واقع مکانیسم تحول و تغییر را به راه ترقی اجتماعی و سیاسی در اختیار جامعه قرار می دهد، تحولی که از نقطه اصلاحات عمومی تا رادیکالیسم سیاسی را دربر می گیرد؛ همچنانکه برخوردها و تعارضات اجتماعی را از طریق توافق و مسالمت حل و فسخ می کند یا به حداقل می رساند. افراطیان که عموماً در استعداد و فهم سیاسی مردمان متوسطی بودند آن مفاهیم ظریف را در نمی یافتند، بلکه افسون خشونت را باطل السحر معضلات اجتماعی و سیاسی زمانه می انگاشتند. می دانیم که منطق خشونت عربان از صادرات ماورای قفقاز بود. روشی که سران جبهه افراطی و جبهه همت خویش قرار دادند تقلیدی بود از شیوه رفتار گروه ها و احزاب انقلابی روس، گروه ها و احزابی که با استبداد و اختناق دولت روس در پیکار بودند. به حقیقت، رویه آن احزاب تا حد زیادی واکنشی بود بر خصلت استبدادی نظام سیاسی روس. اما تفاوت غیر قابل قیاس این بود

که جبهه افراطی در مشروطه پارلمانی عمل می کرد. این خود از زهر خندهای سیاست در عصر حکومت ملی است که عناصر افراطی (درون و بیرون مجلس) که سهمی در تکوین حرکت مشروطه خواهی و برپاداشتن مجلس ملی نداشتند، با استفاده یا سوء استفاده از حقوق آزادی که مشروطگی در اختیارشان نهاده بود، به خلاف الزامات دموکراتی به خشونت روی آوردند و همان حقوق آزادی را مورد تعرض قرار دادند. آزادی و خشونت ضدین هستند.

به خاطر بیاوریم که مجلس ضمن سلسله اعتراض های پی در پی خود بر اعمال افراطیون اعلام کرد: دشمنان آزادی و مشروطه محیط ارباب آفریده اند؛ سخنوران تهییج قهر و خشونت می کنند؛ «اغلب و کلا با کمال خوف و خفا با جمعیت و قزاق از مجلس بیرون می روند»؛ نه فقط «از حیث ورود و خروج و اظهار رأی و عقیده در مجلس... آزادی برای ما نیست» بلکه اگر یکی از نمایندگان عقیده ای اظهار کند که «مخالف با سلیقه آشوب طلبان باشد... تهدید به ضرب و قتل» می شود؛ این عناصر فتنه انگیز «به حيله وطن پرستی و مشروطه طلبی... خیالی ندارند جز تخریب مجلس و ضدیت با اساس مشروطیت»؛ «این فرومایه مردمان جز فساد و فتنه جویی و عناد و بدخویی شغل دیگر ندارند»؛ دسته مسلح یکی از انجمن ها به خانه یکی از نمایندگان هجوم بردند و رئیس مجلس را هم به قتل تهدید کردند؛ در مملکت «قوه مخربه» ای پیدا شده که «از حقوق مشروطیت و از حقوق مقرر انسانیّت» تخطی می کنند و باید رسید در پی چه شکل دیگر حکومت هستند؛ بر عهده مجلس و دولت است که «نگذارند این قوه خودنمایی کند... هر چه زودتر باید این قوه را دفع و رفع کنند که موجب خرابی ملت و مملکت نشود»؛ «همه شما (نمایندگان) می دانید و می شناسید که اینها محرك دارند و اصل محرکشان پنج نفر اند... اگر چنین قدرتی دارید و بتوانید آنها را دفع نمایید، و دیگر بعد از تحقیق تردید رأی و واسطه پیدا نشود خیلی خوب است»؛ و بالاخره مجازات «فرد فرد» آن جماعت واجب است. پیشنهاد مهم طباطبایی هم دایر بر اخراج چندتن از وکلای افراطیون و انحلال چند انجمن که کانون توطئه سیاسی شمرده می شدند، فقط جلوه ای بود از واکنش سخت مجلس در برخورد با روش افراطی.

هر کدام از آن اتهام‌ها قابل تعقیب جزایی بود؛ و همه کسانی که در نقشه‌ریزی یا اجرای آن مشارکت داشتند می‌بایستی به سبب تجاوز به حقوق آزادی و حقوق مشروطگی به پای محاکمه قانونی کشیده شوند، آنانکه آشوبگران هرج و مرج طلب شناخته شده خود را پای بند الزامات قانونی نمی‌دانستند.

برای مقابله با خشونت رفتار دوره عملی متصور بود: اول روش صحیح قانونی؛ دوم خشونت متقابل. عقل عملی روش قانونی را تجویز می‌کرد، همانطور که مشروطگی خود تدبیر عقلانی است. اگر منطق معقول قانونی به کار بسته نمی‌شد، چه بسا واکنش عاطفی خشونت هولناک متقابل را پدید می‌آورد (چنانکه به مرحله بعد آورد). آنجا که حقوق آزادی و مشروطگی مورد تعرض قرار گیرد، قدرت قانونی الزاماً باید به دفاع آنها به کار گرفته شود. مدارا و مجامله با خشونت و خلافتکاری‌های ضددموکراتی، نظام مشروطه پارلمانی را آسیب‌پذیر می‌گردانید. بدین معنی که باحداق قهر و پرخاشگری، هراس بر جامعه چیره می‌گشت. هراس تأثیر مهم روانی و سیاسی داشت، بردستگاه نیمه‌جان استبداد نیرو می‌بخشید و تجدید حیات استبداد را آسان می‌کرد. و جامعه به آن تن در می‌داد.

کنه مسأله سیاسی این بود: در مشروطه پارلمانی ما تا چه حد امکان داشت که نسبت به خشونت افراطیان ناشکیبا، بردبار و شکیبیا بود تا هستی مجلس و مشروطگی به مخاطره نیفتد؟ نمی‌شود گفت که مجلس ماهیت وحدت مسأله را به درستی نمی‌شناخت. به عکس، لایحه‌های اعتراضی اهل مجلس و انتقادهای تند نمایندگان از رده‌های مختلف بر رفتار عناصر افراطی روشن می‌دارد که مجلس به دقایق قضیه آگاه بود، هویت سران و دارودسته‌های افراطی را خوب می‌شناخت. مجلس به رغم آن هشیاری در تصمیم‌گیری فروماند. وکیل‌الرعا یا بر «تردید رأی» مجلس ایراد گرفت. انتقاد جدی را از احسن الدوله می‌شنویم که معتقد بود مجلس به تکلیف خویش عمل نمی‌کند و اهمال می‌ورزد. او گفت: «عیب کار اینجاست که ما در هر چیز می‌گوییم باید چنین کرد [اما] هیچوقت اقدام به کار نیست». او بار دیگر هشدار داد: «عادت کرده‌ایم که تمام مطالب را بی‌نتیجه بگذاریم. تمام خسارتی که به ملت وارد می‌شود از سستی و مسامحه مجلس است». طباطبایی هم

اخطار کرد: «این مجلس اگر بهم بخورد علتش خود این مجلس است». یکی از ناظران خارجی که همواره نسبت به حرکت مشروطه خواهی همدلی می‌ورزد، همان اوان نوشت: مجلس همچنان تشکیل می‌شود «اما هیچ کاری که ارزش عملی داشته باشد انجام نمی‌دهد. دشمن عمده مجلس خود اهل مجلس هستند، کمبود بزرگ فقدان انضباط است یا قدرت عمل جمعی یا روح فداکاری. گمان می‌رود که اگر مجلس به کار مشخص قطعی بر نیاید، اعتماد مردم را از دست بدهد»<sup>۱</sup>.

مجلس ملی که می‌خواست جلو خود کامگی سلطنت را بگیرد (چنانکه بارها گرفت) و پادشاهی را با گرایش استبداد مآبانه‌اش به رفتار صحیح قانونی وا دارد (چنانکه بارها اراده مجلس را بر او تحمیل کرد) بهیچ وجهی مجاز نبود که با کژرفتاری‌های معتقدان خشونت و سبکسری‌های چندانجمن و سران آشوب طلب آن و چند جوخه «مدهشه» به عنوان مجاهد و فدایی از آدمکشان قفقازی و اردبیلی و تبریزی مدارا کند. روش مدارا خیلی کندتر از آن بود که بتواند با حربه تیز خشونت مقابله نماید. به عقیده ما ناتوانی مجلس بدین سبب بود که خود از حربه خشونت عریان می‌هراسید و تأثیر روانی خشونت در ذهن اغلب مجلسیان کم نبود. خطابه و لایحه‌های جمعی نمایندگان بیانگر همان معنی است. در مجلس اعلام داشتند که از جانب عناصر افراطی «تهدید به ضرب و قتل» می‌شوند، و در «کمال خوف و خفا» با جمعیت و قزاق از مجلس بیرون می‌روند. رئیس مجلس هم که مسئولیت رهبری سیاسی مجلس را بر عهده داشت از تهدید به قتل بی‌نصیب نمانده بود. آن وحشت و هراس باطنی (هرچند تا حد زیادی وهمی بود) عامل اصلی بود که مجلس را در لحظه تصمیم‌گیری باز داشت. این یکی از چند مورد مهمی است که رویه مجلس به سبب «فقدان انضباط یا قدرت عمل جمعی» در خور انتقاد جدی است.

توجه داریم که حراست آزادی و مشروطگی، عمل قاطع قانونی را در مقابله با خشونت رفتار الزام آور می‌ساخت. مجلس در ایفای مسئولیت خویش قصور ورزید و ترك واجب کرد. در سیاست، گناه ترك واجب اغلب مصیبت بار است و گاه مصیبت بارتر از

۱. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۱۵ اوت ۱۹۰۷ (۵ رجب ۱۳۲۵).

ارتکاب جرم. لاجرم، در این دوره جبهه افراطی در شبکه‌ای از توطئه و دسته‌بندی و ترور، در خلا مقاومت و در حالت «سستی و مسامحه» مجلس عمل کرد، و آن همه دردسر برای مجلس و مشروطگی فراهم آورد. اما به دوره دیگر که حرکت افراطی با خشونت متقابل روبرو گردید، اوضاع دگرگون گشت.<sup>۱</sup> معیاری که حریفان حالا به کار گرفتند این بود: زدی ضربتی ضربتی نوش کن. برخی عناصر افراطی در همان معرکه‌ای که خود به راه انداخته بودند اعدام شدند، برخی که زرننگ بودند فرار کردند. آنجا که معیارهای عقلی و دموکراتی طرد گردد خشونت دیوانه جایش نشیند.

جبهه افراطیون نه خدمتی به آزادی و دموکراتیسم کرد؛ نه بصیرت و خرد سیاسی داشت که در سیر حوادث روش منطقی پیش گیرد؛ به همین سبب در مجلس ملی و جامعه آزادخواه از منزلت و اعتبار سیاسی برخوردار نبود. سهم افراطیون به کتاب مشروطیت خشونت عریان بود، عاملی که در حد خود در انهدام مجلس مسئولیت داشت. و آن مبحث دیگری است.

---

۱. به دنبال ترور مرحوم سید عبدالله بهبهانی (۸ رجب ۱۳۲۸) به دست چهارتن از تروریست‌های حیدرخانی، گروه مخالف با همان حربه خشونت به میدان آمد. بیدرنگ برادر حیدرخان و محمدعلی خان تبریزی و عبدالرزاق خان را کشتند. حیدرخان خود به مخفی‌گاه رفت. در مجلس، فرقه دموکرات که به مسئولیت در ترور بهبهانی شناخته شد مورد تندترین حمله قرار گرفت. گفتند: اعضای مرکزی که مأمور می‌فرستند و مرتکب جنایت می‌شوند، باید به مجازات برسند. و این عفریت «مدهش تراز استبداد و ارتجاع» را باید نابود کرد. دو تن از نمایندگان فرقه دموکرات (حسن تقی‌زاده و میرزا اسماعیل نوبری) که خطر ترور انتقامجویانه را احساس کردند، از ایران رفتند. حکمی در «اخراج» اولی هم به مجلس رسیده بود.

شگفت‌اینکه باقرخان سالار ملی اخطار کرد که: خودش می‌رود، دست آن وکلارا می‌گیرد و از مجلس بیرون می‌اندازد. تهدید زشت ناهنجاری بود از همان مقوله خشونت رفتار. (از آن قضیه ضمن کارنامه فرقه دموکرات در کتاب فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، بخش پنجم بحث کرده‌ایم).

## مجلس در کشمکش دولت و سلطنت

مجلس در مقام دفاع از قانون مشروطگی در دو جهت متمایز در معارضة بود: از یکسو با شاه و گرایش ارتجاعی اش؛ از دیگر سو با جبهه افراطیون و روش خلاف الزامات دموکراتی و خشونت رفتارش. موضع مجلس را در مقابله با مجموع عناصر افراطی (تا مرحله کنونی) در گفتاری که گذشت بررسی کردیم. اینجا از نظرگاه مجلس در کشمکش میان دولت و سلطنت بر سر مشروطگی سخن می‌گوییم.

سیاست دولت در راه بردن پادشاه با مجلس در محك تجربه بود. واقعه اینک مناسبات امین السلطان با محمد علی شاه پایه چندان استواری نداشت. اسپرینگ رایس که با شاه و رئیس الوزرا گفتگوی طولانی داشت می‌نویسد: اتابك که «بادشواری های عظیم روبرو گشت زود دریافت که از شاه چشم‌یاری داشتن بیجاست. سیاست شاه ساده بود: اظهار وفاداری کردن به مشروطگی و در نهان دسیسه کردن». او می‌افزاید: حتی از صحبت اتابك بر می‌آمد که او شاه را عامل آشفتگی خیلی کارها می‌دانست. در این وضع «توانایی بی‌همتای اتابك در گردش امور به کار افتاد»، نیرویش را در مجلس متمرکز ساخت، رهبران معتدل پارلمان به او گرویدند، همکاری و همدلی اکثریت مجلسیان را به دست آورد.<sup>۱</sup> به عقیده اسپرینگ رایس: اتابك به عنوان سیاستمداری که «موضع میانه بین شاه و مردم دارد سودمند است، مردی که تجربه بزرگ و درباره مملکت آگاهی دارد». <sup>۲</sup> موضع اتابك میان مجلس و شاه کاملاً مشخص بود. اما در توانایی امین السلطان

۱. انگلیس، گزارش سالانه ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸، قسمت اول به قلم اسپرینگ رایس.

۲. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۱۵ اوت ۱۹۰۷ (۵ رجب ۱۳۲۵).

در اداره سیاست عصر حکومت ملی نباید مبالغه کرد. آنگاه که جریان پیچیده حوادث بر دولت تحمیل گردید، او نتوانست کنترل کامل امور را به دست آورد. البته فلج قدرت سیاسی بر اثر پراکندگی بیقاعدگی مراجع قدرت و تداخل آنها در هم - در این دوره عمده مسأله همه دولت ها بود. به هر حال، در قضیه حساس رابطه با سلطنت، امین السلطان این قدرت و سخت پایی را داشت که در برابر شاه بایستند. او در اخطار کتبی الزام سلطنت را در حرمت «کنستی توسیون» متذکر گردید، همکاری شاه را با پارلمان خواست، و در بر حذر داشتن از هر عمل غیرقانونی به شاه هشدار داد: «به هر وسیله ای غیر از اتحاد دولت و ملت بخواهیم امروز رفع این پریشانی و تدارک این بی سامانی بشود، تازه امور پریشان تر و مملکت بی سامان تر خواهد شد...»<sup>۱</sup>. ریاست مجلس عقیده متشابهی داشت. صنیع الدوله در صحبت خصوصی گفت:

«با وجود آنکه در کار ما نقص زیاد هست، مردم به ما اعتقاد دارند و نمی گذارند مغلوب [شاه] گردیم. ما میل داریم با شاه همکاری کنیم به شرط آنکه او بگذارد. اگر شاه بپذیرد به اتفاق مملکت را نجات خواهیم داد. و اگر همکاری ما را رد کند، گرچه ممکن است ما را مغلوب نماید ولی در چنین حالتی آینده خودش و ایران را برباد خواهد داد»<sup>۲</sup>.

اختلاف میان دولت و دربار بالا گرفت و در گفت و شنود مجلس انعکاس یافت (اواخر جمادی الثانی). آهنگ انتقاد رفته رفته تند شد و به اعتراض بر شاه رسید. نمایندگان از رده های مختلف، نخبگان و میانروان به درجات موضع آشکار و رادیکال گرفتند - مگر تندروان که فقط حمله بر دولت بردند و خواستار استعفای آن بودند. بحث و انتقاد مجلس همیشه منظم نبود، قضایای گوناگون و برخی حادثه های جزئی تداخل داشت. به هر حال، گفتگو درباره اختلاف دولت و شاه در ربط مسأله اصلی یعنی مشروطگی امتداد پیدا کرد، و موضوع مطالعه ما همین است. زبده سخنان اهل مجلس را

۱. درباره متن اتمام حجت دولت صحبت خواهیم کرد.

۲. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۲۴ آوریل ۱۹۰۷ (۱۰ ربیع الاول ۱۳۲۵). آن سخن را وزیر مختار از زبان صنیع الدوله آورده. صنیع الدوله همان معنی را به بیان سخت تر در جلسه علنی مجلس اعلام کرد که خواهد آمد.



با توجه به موضع نمایندگان از رده‌های مختلف بشنویم:

طباطبایی اعلام کرد: چند نفر از درباریان «نمی‌گذارند خاطر شاه آسوده باشد و فعلاً با اساس مشروطیت همراهی نمایند». وکیل‌التجار گفت: خوبست دولت به هر طوری که مصلحت می‌داند اعلام دارد که «شاه با ملت همراهی دارند و چند نفری هم که مخالفت کرده‌اند به مجازات برسند». فلك المعالی به مانع و گرفتاری دولت اشاره کرد: رئیس‌الوزرا «خوب از عهده کار برمی‌آید. در این موقع که پای شرف در میان است، باید هر گونه محذوری که در بین هست اظهار نماید تا رفع شود». محمداسماعیل مغازه پای دربار را به میان کشید: دولت همه جا همراهی کرده، اما همراهی دولت «مثمر ثمری نیست و نباید وزرا هم ملتفت نباشند. عیب عمده در جای دیگر است». احسن الدوله گفت: بیدلیل نیست که وزارت داخله «از جوش و خروش افتاده، نمی‌دانیم آب سرد ریخته‌اند یا آتش زیر دیگ را کشیده‌اند». به عقیده میرزا جعفر: «مادامی که میانۀ وکلا و وزرا و شاه اتفاق حقیقی نباشد، کار از پیش نخواهد رفت. باید محذورات را رفع کرد». حسام‌الاسلام از تعارض دو قدرت سخن گفت: «امروزه دو قوه در مملکت موجود است. يك قوه در دست مجلس است... يك قوه هم در دست دیگری است. مجلس باید قوه خود را زیادتر کند و براو غلبه حاصل نماید». چاره‌جویی دیگرش این بود: دولت را بخواهیم و ببینیم اگر نمی‌تواند به رفع موانع برآید «و کلاً کلاً استعفا بدهند و تکلیف را به خود ملت واگذار نمایند». وکیل‌الرعا یا و دو نماینده دیگر استعفای دولت را خواستند. به عقیده وکیل‌الرعا یا: اگر رئیس‌الوزرا «از عهده بر نمی‌آید استعفا دهد تا ملت هر که را می‌داند انتخاب کند». میرزا محمود اصفهانی افزود: «مردم مفاسد را از وزرا می‌دانند». تقی‌زاده در تأیید پیشنهاد استعفای هیأت دولت گفت: باید تمام کارها را به گردن وزرا بیندازیم. «اولیای دولت در این موقع خیانت می‌کنند... تکلیف مجلس نیست که اصلاح مملکت را بکند یا اطراف شاه را صحیح نماید، باید فقط وزرا را مسئول بداند» و اگر از عهده بر نمی‌آیند معزول شوند. نظر اقلیت را نصرالله تقوی و امام جمعه خوبی طرد کردند: اولی

---

۱. یعنی از روی فعل و عمل.

اوضاع عمومی را چنین تشریح کرد: «حرفی نیست که تمام مسئولیت با و زراست. ولی باید اتفاقی در میانه باشد. آن هم نمی شود مگر رفع سوء ظن شاه از مردم که اتصالاً معدودی دور او جمع شده القاء شبهه می نمایند که این مردم با شما کار دارند... و این و کلا فقط با شاه کار دارند». دومی به عقل عرفی برهان آورد: تنها عزل وزیران مشکل ما را حل نمی کند. «بر فرض این هشت وزیر را معزول کردیم و باز حیات زیاد هشت وزیر دیگر به جای اینها بگذارند، باز همین ترتیب خواهد بود». او بار دیگر به بیانی صریح تر از سایر نمایندگان اعلام کرد: عمده علت «اختلافی است که بین ما و اعلیحضرت پادشاه می باشد» و باید در پی چاره جویی صحیح باشیم. پیشنهاد دستوری و نهایی از صدیق حضرت و مخبر الملک بود. گفتند: در این مسأله باریک و مهم باید پیش از هر چیز هیأت دولت در مجلس توضیح بدهد، و به همان توضیح هم نباید قناعت کرد بلکه باید کار را تمام کرد.

در این مرحله مجلس در بحث و انتقاد خود بر رویهم خویشتن دار بود، محمد علی شاه را هدف حمله مستقیم قرار نداد. برخی پیشنهادهای نمایندگان دلالت بر واقع شناسی داشت، برخی دیگر خلاف واقع یا مغایر تدبیر سیاسی بود. این استدلال که اگر دولت از عهده مسئولیت بر نمی آید بایستی از کار کناره گیری کند، و همچنین بایستی مانع و گرفتاری اش را به آگاهی مجلس برساند - صحیح و موجه بود. سخن حسام الاسلام رشتی در تعارض میان دو قدرت، و اشاره اش به کج تابی سلطنت راست بود. اما چاره اندیشی ساده دلانه اش که اگر دولت بر محذورات فائق نگشت مجلسیان «کلاً استعفا دهند»، خطا و خطرناک بود. آن دلالت می یافت بر انحلال مجلس به دست مجلس، و حال آنکه در مجموع احتمالات سیاسی زمانه فرض بر انداختن محمد علی شاه یا برپا داشتن پارلمانی نوقابل تضمین نبود. پیشنهاد وکیل الرعایا که دولت باید استعفا دهد تا ملت خود به انتخاب رئیس الوزرا بر آید، شعار سیاسی پوچ بود. متهم کردن دولت به «خیانت» از جانب تقی زاده کینه توزانه بود. هر دو جز «سخن دیگر این نماینده تبریزی دایر بر اینکه تکلیف مجلس نیست که «اصلاح مملکت» کند یا «اطراف شاه را صحیح نماید» - بی معنی و خلاف خرد سیاسی بود. برای دولتیان و مجلسیان و هر بیننده داخلی و خارجی که اندک

هشیاری و بصیرت سیاسی داشت، تردید نبود که قسمتی از گرفتاری های دولت و مجلس از کارشکنی شاه و دشمنی نزدیکان سلطنت آب می خورد. سخنگوی افراطیون از این واقعیت سیاسی روی برتافت و از انتقاد روش دربار پرهیز جست. به خاطر بیاوریم که در آغاز روی کار آمدن دولت امین السلطان، همان نماینده تبریزی از این مقوله گفت که: «اعلیحضرت پادشاه با ما همراه و روح و جسم مبارکش مال ماست... باید جسم و روح مبارک او را محفوظ بداریم و نگذاریم شیاطین انسی» (در اشاره مستقیم به امین السلطان) به آن وجود آزار برساند! خالی از نیشخند نیست که صنیع الدوله رئیس اعیان منش مجلس در برابر سلطنت موضع بگیرد و خصومت شاه را با مجلس در جلسه رسمی اعلام دارد - و مشهدی باقر بقال هم تبعید عاملان تحریک و فساد را از دربار بخواهد<sup>۱</sup> - اما سخنگوی افراطی فرقه اجتماعیهون عامیون که بالومپن های بی ریشه تجانس صنفی و معنوی داشت، به سود دربار ارتجاعی محمدعلی شاه سخن گوید و تکلیف مجلس نداند که «اطراف شاه را صحیح نماید». آن بیانات هیچ توجیه و تفسیری ندارد مگر ابن الوقتی در رفتار آمیخته با ناهمی و بی شرافتی سیاسی.

در گرماگرم گفت و شنود مجلس (۲۵ جمادی الاول) رئیس الوزرا برای شرکت در مذاکرات به مجلس آمد. بخشی از مباحثه پارلمانی به مسأله نظم و امنیت عمومی اختصاص داشت که پیش از این ضمن گفتار دیگر بررسی کردیم. در قضیه حساس و ظریف تری یعنی اختلاف دولت و دربار بر سر مجلس و مشروطگی، فقط دوسه سوال شد. در جواب نصرالله تقوی که «سوئ ظن» شاه را نسبت به مجلس به میان کشید، امین السلطان همین اندازه گفت: «گمان ندارم چنین چیزی باشد. اگر هم باشد اصلاحش آسان است، طریق اصلاحش را عرض می کنم». او که هنوز در پی التیام روابط مجلس و سلطنت بود و آنرا ناممکن نمی دانست، در این جلسه علنی توضیح بیشتری نداد. مجلس هم ویرا در

۱. نگاه کنید به بخش دوم.

۲. سخن صنیع الدوله و مشهدی باقر را در مذاکرات جلسه دیگر مجلس، ضمن همین بخش خواهیم

آورد.

تنگنا نگذارد. باز در جواب همان نماینده که گفت: مجلس مقصودی ندارد «جز اصلاح مملکت» - امین السلطان ضمن اشاره به مسائل عمومی خاطر نشان کرد: توقع نباید داشت که یکباره «تمام کارها اصلاح شود و اینقدر وقتی نگذشته» یعنی دو ماهه همه امور را قابل اصلاح بدانیم. میرزا علی آقا به بیان فلسفی گفت: دولت مثل انسان است و هر دو در کارها از عقل شور می کنند. و به مأخذ عقل می خواهیم بدانیم «این مشروطیت را که گرفته ایم» آیا باید در تکمیل لوازم و رفع موانع آن کوشش نماییم یا نه؟ امین السلطان با تأیید آن معنا همکاری مجلس را به عنوان مجمع نمایندگان سی کرور نفوس خواست تا «هر چه موانع هست» از پیش پا برداشته شود. محمداسماعیل آقا مغازه قضیه عزل وزیران را در ربط با قانون اساسی مطرح کرد، و در مورد کامران میرزا وزیر جنگ پیشین پرسید: «هر گاه یکی از وزرا به وظیفه خود عمل نکرد و مجلس عزل او را خواست و نتیجه نبخشید چه باید کرد؟... وزیر جنگی که مخالف مجلس باشد چطور می شود مملکت آسوده باشد؟» رئیس الوزرا تصریح نمود که جانشین وزیر معزول تعیین خواهد شد و نتیجه به اطلاع مجلس خواهد رسید. می دانیم شاه از برکنار کردن کامران میرزا سخت دلخور بود و می خواست وزارت جنگ را زیر نگین خویش داشته باشد، و یکی از عاملان خود را به آن مقام بگمارد. این موضوع مورد اختلاف با شاه بود. مجلس به پشتیبانی رئیس دولت آمد. مخبر الملك تأکید کرد: «انتخاب وزرا باید موافق رأی رئیس الوزرا باشد». حسنعلی خان افزود: چون مسئولیت عمده بر عهده رئیس الوزرا می باشد «باید سایر وزرا به تصویب او انتخاب شوند».

آن سوال و جواب های کوتاه و بریده نه تصویر روشنی از مشکلات کار دولت به دست داد، و نه از ماهیت اختلاف دولت و دربار پرده برداشت اختلافی که امتداد یافت. بار دیگر سخنگوی دولت مخبر السلطنه (وزیر علوم) ضمن گفتار همه جانبه، موقع سیاسی دولت را بهتر و روشن تر تشریح کرد. او که در مناظره پارلمانی توانا تر از امین السلطان بود کارنامه دولت را عرضه داشت، گرفتاری های آنرا بر شمرد، به اعتراض های نمایندگان قاطعانه پاسخ داد، و اعلام کرد که اگر دولت بر موانع فائق نگردد رأساً به استعفا بر خواهد آمد. به چند قطعه آن که مربوط به بحث فعلی ما می شود توجه می دهیم.

مخبر السلطنه موقع سیاسی دولت را چنین تشریح کرد: در گذشته هر وزیری که مصدر امور مملکتی می‌گردید بایستی فقط از يك سواز خود مدافعه نماید. «اما حالا از دو طرف باید مشغول مدافعه باشند. یکجا مدافعه سابقه، یکجا مدافعه از سوءظنی که نسبت به آنها هست». این حقیقت ندارد که دولت در ادای مسئولیت خویش و سروسامان دادن به امور قصور ورزیده یا خود ما «راضی به اینطورها هستیم. بلکه [نقص] کار علل دارد و این علل هم از سنین عدیده فراهم آمده». امروزه بیش از این اسباب کار مهیا نیست و «به عکس موانع هم از برای پیشرفت کار حاصل است». به یقین یکی دو سال دیگر. برای هر کس که جای ما باشد، اسباب کار آماده‌تر خواهد بود. و حتی ثابت می‌کنیم که «یکدرجه بیشتر از قوه خودمان اقدام کرده‌ایم». او پس از مروری به کارنامه مثبت دولت به تعریض افزود: به جای اینکه نمایندگان «به ما قوه بدهند اتصالاً تکلیف استعفا می‌کنند و به خیالشان امروزه وزارت آتش دهن سوزی است. در این حالت انقلاب و هیجان مملکت که شب و روز آرام و قرار از ما مسلوب است - چرا به قول عوام این آتش دهن سوز را دو دستی گرفته می‌خوریم، به جهت این است که نگویند: شما در زمان راحت و نعمت وزارت می‌کردید، و حال که زمان سختی و شدت است استعفا می‌دهید. وانگهی، آخر ما هم افراد این ملت هستیم، تکلیف وطنی ماست که حاضر باشیم و اقدام کنیم... اما از مجلس غیر از چماق استعفا چیزی شنیده نمی‌شود. اگر استعفای ما مثل گوش میرزا موسی مملکت را اصلاح می‌نماید، ما حاضریم که استعفا بدهیم و شاید در همین خیال هم باشیم... عجاله باید کاری کرد که موانع مرتفع شود». و در این راه مجلس و دولت به اتفاق به اصلاحات پردازند - «آن هم هر روز يك مقداری و البته تا تمام امور مملکت اصلاح شود طول خواهد کشید». در ممالک دیگر هم با وجود جمع اسباب کار، سالیانی طول کشید زیرا اصلاحات زمان می‌خواهد.<sup>۱</sup>

جوهر سخنرانی آن وزیر این بود: دولت در اوضاع نامساعد کنونی و در حد امکان به تکالیف ملی اش عمل کرده؛ امتیاز وطن پرستی در انحصار مخالفان و مدعیان نیست و

۱. مذاکرات، ۲۸ جمادی الثانی ۱۳۲۵.

بدگمانی ایشان بیجاست؛ دولت از «چماق استعفا» نمی‌هراسد و از فکر کناره‌گیری هم غافل نمی‌باشد؛ اما هنوز امید دارد که پاره‌ای موانع را از پیش پا بردارد و در این راه پشتیبانی مجلس را می‌طلبد. نطق وزیر علوم در محیط مجلس تأثیر کرد. حسام‌الاسلام گفت: مقصود مجلس معارضه نیست بلکه مذاکره است. او از مخبرالسلطنه خواست که آن موانع و آن «مدافعه‌اولی را بگویند تا رفع کنیم». تنها در این نکته حساس بود که مجلس جواب صریح نشنید. آن وزیر گفت: شما و کلا خودتان «از همه بهتر می‌دانید».

دنباله مباحثه مجلس که به جلسه بعد (۳۰ جمادی الثانی) کشید، شاه مورد اعتراض قرار گرفت. وکیل‌الرعا یا بی‌پرده گفت: گرچه دولت ما مشروطه شده اما «این پادشاهان جزو مشروطه را قبول ندارند و نمی‌گذارند». میرزا علی آقا افزود: از قدیم گفته‌اند: گرچه تیراز کمان همی گذرد، از کماندار بیند اهل خرد. مصدر همه کارها «اگرچه جسارت است ولی می‌گویم که آن قلب اعلیحضرت شاه است». این قضیه باید معلوم شود که آیا قلب پادشاه «همراه است که مملکت مشروطه باشد... و دولت ما مشروطه شده است» یا نه؟ «اگر واقعاً همراه نیستند بیخود ما خود را معطل می‌نماییم، باید فکر دیگر کرد». رئیس مجلس صنیع‌الدوله در برابر شاه موضع گرفت و متذکر شد: «مطلب همین است که آقا گفتید». او بیدرنگ جلسه سرب‌تشکیل داد که مجلس تصمیم بگیرد.

بدین قرار هیأت شش نفری نمایندگان برای گفتگو با محمدعلی شاه و تسلیم نامه مجلس به دربار رفت، تدبیری که همیشه در بحران سیاسی به کار بسته می‌شد. این تنها نامه مجلس به شاه است که متن آن در صورت مذاکرات انتشار نیافته و دلیلش را نمی‌دانیم. به روایت مستشارالدوله مضمون نامه به شیوه نصایح الملوك نگاشته شده بود. اگر وصف او دقیق باشد خلاف روش متعارف است؛ همه نامه‌های مجلس به شاه به درجات خصلت اعتراض نامه داشته نه اندرزنامه. از جواب شاه نیز برمی‌آید که مجلس بر رویه سلطنت و دربار ایراد جدی گرفته بود. به هر حال، پندنامه‌های پیشینیان هیچگاه مزاج سلطنت و سیاست را تغییر نداده بود و به کار روزگار ما نمی‌خورد. راجع به گفتگوی مجلسیان با شاه، میرزا علی آقا گفت: «حضوراً به زبان ترکی به عرض همایونی رسانیدیم که اشخاصی که حال آنها معلوم است در صدد افساد بین دولت و ملت هستند».

آقا محمدجعفر تذکر داد: «بنده هم استفسار کردم. قسم یاد فرمودند که: من نهایت همراهی را با ملت دارم، چطور می شود که شخص سلطان رفاهیت و ترقی رعیت را نخواهد؟» نکته جویی رئیس مجلس صنیع الدوله حکایت از ناراضماندی باطنی او دارد: «همچه فرض کردید که این هیأت حضور شاه رفته اند، هرچه به نظرشان می رسد خواهند گفت. اینطور نیست» بلکه همان لایحه مجلس را خوانده اند و صحبتی هم شده بود. تنها سخن روشن و صریح را از میرزا طاهر تنکابنی می شنویم. آنگاه که مجلس در انتظار بازگشت نمایندگان از دربار بود که چه جوابی می آورند، آن حکیم روشن بین متذکر گشت: «ابدأ جواب صحیح صریح داده نخواهد شد جز طفره و تعلل».

جواب شاه رسید (۱۲ رجب) بدین مضمون: لایحه مجلس ملی را با عین رضا در مدلول آن مطالعه کردیم. «مجلس ملی و وکلای عزیز خودمان را قویاً» متذکر می شویم که شخص ما «رعیت را بزرگ ترین ودایع... و افراد رعیت را اولاد عزیز خودمان» می شماریم. همچنانکه «راعی محتاج به رعیت است و دولت ناگزیر از ملت» - بهترین وقت ما صرف آسایش عباد است. با تأسیس مجلس ملی امید می رفت که وکلای ملت مساعی خویش را «در تکریم سلطنت و قوام دولت و ترقی ملت» مبذول دارند. گمان می کنیم حصول این نیتات «جز به صیانت مقام سلطنت، و وفاق و کلا با وزرا» و جلوگیری از مواد فساد، و بستن راه طغیان، و دلالت افراد رعیت به عادات حسنه، و نگاهداری زبان و قلم از بیانات غیرمرضیه راهی نباشد». از اینرو بروکلای ملت فرض است که به چاره جویی و «جلوگیری از انقلاب» بر آیند - نه اینکه به مجرد القاء شبهه و سوءظنی از وظایف خویش کناره جویند و «رفع شبهات را از عوام که به اندک چیزی متمایل می شود، نمایند». مجلس ملی بهیچ وجه توجه ما را در حق خود آلوده به شبهات اهل غرض نداند و از مساعدت ما تردیدی ننماید، چنانکه قوانینی که تا امروز از مجلس صادر گشته به موقع اجرا گذارده شده اند. شایسته است که مجلس ملی وظیفه اش را در وضع قوانین مفید

۱. در متن چاپ شده لفظ «متمایل» آمده. بنا به سیاق عبارت و مضمون مطلب شاید در اصل کلمه «مشتمل» بوده است چنانکه در نامه دیگر شاه همین معنی تکرار گردیده.

متروک نگذارد و در «پاک کردن رنگ شبهه از خیال ملت» تهاون نورزد.<sup>۱</sup>

اما انتقاد ما بر آن دستخط و بر رویه مجلس: در جواب شاه، گرچه به قوانین موضوعه مجلس ملی تأکید گردیده لکن به قانون مشروطگی و کنستی توسیون تصریح نرفته است. به شرحی که همین جا خواهد آمد، کشمکش میان دولت و سلطنت بر سر کنستی توسیون دقیقاً همین زمان به حد رسیده بود، تا آنجا که به اتمام حجت دولت به شاه انجامید. در آغاز آن دستخط به مضامین کهنه‌ای استناد گشته که در تفکر سیاسی جدید محلی نداشت. حالی محمد علی شاه نمی‌شد که فلسفه دولت جدید، شخص پادشاه را نه راعی می‌شناخت، نه گوسفند چران، نه مدبر کل جامعه مدنی، و نه برای او حقوق سیاسی پدری قائل بود. بلکه مردم را منشأ قدرت سیاسی و قانونی دولت می‌دانست. بدین مأخذ، در نظام مشروطگی الزاماً پادشاه باید تابع نظم و نسق قانون اساسی باشد. هستی او و مشروعیت مقام او ناشی از همان قانون موضوعه عمومی بود نه به اعتبار قانون ازلی. و باز به همان مأخذ اگر او خلاف آن قواعد عمل می‌کرد، مشروعیت مقامش را از دست می‌داد.

در قسمت دوم دستخط شاه از «نگاهداری زبان و قلم از بیانات غیر مرضیه» و «بستن راه طغیان» و «جلوگیری از انقلاب» سخن رفته. اما هیچکدام از آن مضامین قضیه یکوجهی نیست و بدون قید و شرط درباره اش حکم نمی‌توان کرد. شگفت است که مجلس به بحث و انتقاد نپرداخت. حتی میرزا محمود خوانساری گفت: با آن دستخط «ما فوق آنچه در خاطر می‌پنداشتیم به طور اکمل نائل گردیدیم». این تفسیر اندیشیده‌ای نبود. مجلس به چیزی دست نیافته بود مگر «طفره و تعلق» ملوکانه.

باید توجه داشت که مجلس در این مرحله هم بر کژ رفتاری شاه معترض بود، و هم با جبهه افراطی در معارضه بود. به خاطر بیاوریم درست همان ایام مسأله خشونت سیاسی و تصفیه مجلس و انحلال انجمن‌های افراطی مورد مطالعه جدی مجلس بود. خالی از نیشخند نیست که مقام سلطنت و دار و دسته افراطی هر دو خود را از الزامات مشروطگی فارغ می‌دانستند. از دوازدهم رجب که دستخط شاه به مجلس رسید تا هفته بعد، جریان

۱. مذاکرات، دستخط محمد علی شاه، رجب ۱۳۲۵. متن دستخط در جلسه ۱۲ رجب خوانده شد.



سیاسی سه مسیر متقاطع را پیمود: (۱) کشمکش دولت و سلطنت به باریک‌ترین لحظات بحرانی اش رسید. رئیس‌الوزرا در بگو مگوهای «بیواسطه و باواسطه» اش با محمدعلی شاه، «رعایت اصول مشروطیت» را خواست. هیأت دولت تصمیم گرفت که اگر شاه تسلیم نگردد بیدرنگ استعفا بدهد. (۲) همزمان، مجلس مباحثه مهم و گسترده‌ای در سرنوشت مجلس و مشروطگی داشت، بحثی آمیخته با نگرانی و گاه با سردرگمی. رأی نهایی مجلس این بود که اگر بن بست کنونی در مناسبات دولت و شاه نشکست، کابینه باید استعفا بدهد. (۳) گروه افراطی فقط در کار توطئه چینی بود و ترور امین‌السلطان را تدارک می‌دید.

مباحثه مجلس از جلسه پانزدهم تا نوزدهم رجب به علاوه مذاکرات جلسه سوری نوزدهم رجب شایان اهمیت است. قضیه اختلاف با سلطنت را فلك المعالی چنین مطرح کرد: «ملت هنوز اطمینان حاصل نکرده است که کارش با طرف مقابل تمام شده است یا نه». آقا محمدجعفر پیشنهاد کرد: اول باید سراغ دولت مسئول برویم. «اگر اصلاح کار در مدتی از زمان شد خیلی خوب، و اگر موانع را اظهار کردند باید رفع نمود، والا اگر اصلاح نشد باید به ملت اطلاع داد». شیخ حسین شهیدی تذکر داد: «حقوقی که مسلمانی بر مسلمانی دارد این است که اگر قسمی را مسلمان خورد باید قبول کرد. اعلیحضرت قسم یاد فرموده که با اساس مشروطیت همراه است. در این صورت باید او را همراه بدانیم». از اینرو، تصحیح هر امری را باید از دولت خواست - «اگر نمی‌تواند استعفا بدهد تا هر کس که می‌تواند روی کار بیاید». حسام‌الاسلام رشتی گفت: «این کابینه چند ماه است که شما را معطل کرده... یکپول کار صورت نداده و باید استعفا دهد». به اعتقاد مهدی باقر بقال: بعضی درباریان مانع پیشرفت کار هستند و «حال شاه را منقلب می‌سازند. باید به ملت گفت، اینجا نشست و خواست تا آنها تبعید شوند». به عقیده تقی زاده: «ما از قلوب نمی‌توانیم شکایت کنیم» بلکه از وزیرای مسئول شکایت داریم - «من ثابت می‌کنم که تمام اینها مقصراند و حداقل تقصیر آنها این است که چرا استعفا نمی‌دهند». بار دیگر افزود: «تقصیر کابینه‌ای است که امروز اکثریت آرا با آنهاست... این حداقل درجه است که باید استعفا بدهند». اعتراض میرزا مهدی بر عناصری بود که در لباس مشروطه خواهی

مفسده می کنند و «نمی گذارند وزیری که همراه است همراه باشد». احسن الدوله خاطر نشان کرد: «مجلس به هر چه رأی داده مجرا شده» یعنی از مصوبات مجلس چیزی بلا اجرا نمانده است، و مواردش را بر شمرد. میرزا فضلعلی آقا صریحا گفت: «تمام کارها را نباید به گردن وزرا انداخت در صورتیکه نمی توانند اظهار نمایند و محذور دارند. پس باید آنچه صلاح است بگویم». شهشهایی آرای مختلف را بهم آمیخت: «آنچه نشدنی است عقلا نباید بگویند؛ اینکه می گویند اعلیحضرت همراه نیست لغواست؛ اینکه بگویند دیگران که وسائط هستند نمی گذارند معلوم است که استبداد در بنیان تمام ما جا گرفته است؛ اگر بگویم درست شدیم غلط است... اما باید به موجب مشروطه با وزرا طرف باشیم» و اصلاح امور را از قوه مجریه بخواهیم - «اگر می توانند بکنند و الا استعفا بدهند». دکتر ولی الله خان در منطق حکومت انتخابی سخن راند و کار مجلس را در ربط قانون مشروطه پارلمانی مورد انتقاد قرار داد: در نظام مطلقه «حاکمیت» با شخص است که «جبر صرف» است. در مقابل آن ترتیب دیگری هست که ملت «قانون وضع می کند و خودش هم مجرا می سازد که تفویض صرف است». اما در مشروطه پارلمانی «نه جبر صرف است و نه تفویض صرف» بلکه حکومت انتخابی است گرچه «اصل ملت است» و چیزهای دیگر فروع. اما مجلس ما بر آیین «پارلمان» نیست. زیرا از یکسو «ما قضاوت می کنیم، اجرا می خواهیم بکنیم، همه کار می کنیم جز آنچه تکلیف ماست». از سوی دیگر خبر رسیده که این روزها «کابینه وزرا تغییر کرده اما به مجلس معرفی نمی شوند». همان ایراد را مخبر الملک وارد آورد: به قرار معلوم «هیأت وزرا تغییر خواهد کرد و ما از هیچ جا خبر نداریم». از اینرو کلیات مشروطگی ما هنوز «خراب» است، باید امور جزئی را کنار نهاد و در اصول و «کلیات حرف زد و درست کرد». بهبهانی به عقل عملی متذکر گردید: «گمان کردیم که امروز مجلس ما کامل العیار و جامع الشرایط شده است مثل مجلسی که دیگران در عرض پانصد ششصد سال تحصیل کرده اند». همین اندازه هست که مجلس ما «کارهای بزرگ کرده و می کند... البته در چنین امر بزرگی دچار همه قسم اشکالات خواهید شد». خاطر جمع باشید «این مجلس برهم خوردنی نیست، شما هم مثل سدّ سکندر باشید». در واقع آن اخطار به شاه بود.

اما کابینه دولت تغییر نکرده بود. از مخبرالملک که در امور پارلمانی از صاحب نظران بود استعلام گردید که: «چه باید کرد؟» او گفت: در این وضع بحرانی «علاج این است که وزرا را بخواهند، اگر مانع را اظهار کردند رفع نمایند، والا استعفا بدهند». طباطبایی افزود: «بنده يك حرفی بود که می خواستم نگویم ولی حالا می گویم. این ترتیباتی است که اتفاق کرده اند مجلس را بهم بزنند و مملکت را برهم بزنند». صنیع الدوله رئیس مجلس که از ماهیت کشمکش دولت و دربار آگاهی درست داشت و اندیشناک بود، مذاکرات جلسه علنی را با این عبارت به پایان رساند: گرچه در اوضاع فعلی «مصلحت وزرا اینست که استعفا بدهند، ولی ملت هم باید تکلیف خود را بدانند که بعد از این هیأت، هیأتی خواهد آمد که بعد از سه روز مجلس را بهم خواهند زد». این اعلام خطر و دعوت مردم به مقاومت بود در برابر تهدیدی که نسبت به هستی مجلس احساس می گشت. به نظر نمی آید که هشدار ریاست مجلس مبالغه آمیز باشد، بدین دلیل که هیأت دولت نیز در اتمام حجت خود محمدعلی شاه را از انحلال مجلس و عواقب سوء آن بر حذر داشت.

جلسه سوری مجلس منعقد گشت (۱۹ رجب). گزارشی که به دست ما رسیده کامل نیست و شاید چندان دقیق هم نباشد، اما زمینه کلی مذاکرات را باز می نماید. در آن می خوانیم: رئیس مجلس صاف و پوست کنده دشمنی شاه را نسبت به مجلس به آگاهی نمایندگان رساند. سخنان صنیع الدوله هیجان برانگیزت و او به زحمت مجلس را آرام کرد. به راه چاره اندیشی، برخی نمایندگان خواهان انحلال مجلس و تجدید انتخابات عمومی شدند؛ برخی استعفای دولت را خواستند؛ و برخی معتقد بودند که تغییر کابینه وضع را تغییر نخواهد داد. یکی گفت شاه می خواهد مملکت را به روس بدهد و امین السلطان همدست اوست، یکی تبانی محمدعلی شاه و امین السلطان را مایه خرابی کارها شمرد، و دیگری به دفاع رئیس الوزرا آمد و به جداز دولت پشتیبانی کرد. صنیع الدوله موضع خویش و شناخت خود را از برخورد سخت دولت و دربار، بدین بیان

۱. تنها مأخذ آگاهی ما از آن جلسه سوری گزارش دبیر سیاسی سفارت انگلیس است که بیگمان بر پایه اطلاعات خبررسانان سفارت تهیه شده (انگلیس، گزارش یکماهه مجلس، جلسه سوری ۲۹ اوت ۱۹۱۰ رجب) ضمیمه گزارش اسپرینگ رایس، ۱۳ سپتامبر ۱۹۰۷).

تکرار کرد: هرگاه کار دولت به استعفا انجامد او نیز استعفا خواهد و «منتظر انحلال مجلس به دست دشمنان نخواهد گشت».

گفت و شنود نمایندگان حکایت از نوعی سرگیجی مجلس دارد، دور افتاده از محور مسأله اصلی. مسأله اصلی آینده مجلس بود، و ماده اختلاف دولت و شاه همان بود. صنیع الدوله خطر انحلال مجلس را آشکارا اعلام کرد و مردم را به پایداری خواند که نشانه شها متمندی سیاسی اوست. این اندیشه قوت داشت که اگر دولت نتواند شاه را به تسلیم وادارد، مجلس با بحران جدی مواجه خواهد گشت. از مجموع مناظره پارلمانی بر نمی آید که مجلس در برخورد با آن مسأله بزرگ موضع متشکلی گرفته باشد، یا دولت را در جدال با مدعی یاری داده باشد. این اتهام که امین السلطان و محمد علی شاه همدست شده که مملکت را به پریشانی بکشانند یا به دولت روس بسپارند، به رد کردن هم نمی ارزد. نکته صحیح تأکید بر مسئولیت دولت بود که اگر بر موانع فائق نشود، استعفایش الزامی بود. از مذاکرات جلسه سری چیزی عاید نگردید مگر تشنج پارلمانی.<sup>۱</sup>

دولت در آخرین تلاش خود تصمیم گرفت به شاه اخطار کتبی کند، و اگر پیشنهادش پذیرفته نشود استعفایش را تقدیم دارد. و آن موضوع گفتار دیگر ماست.

---

۱. گفتنی است که در این روزهای بحرانی، فقط يك چهارم جمع نمایندگان در جلسه های رسمی حضور می یافتند. در سه جلسه پی در پی چهاردهم و پانزدهم و هفدهم رجب، به ترتیب ۲۴ نفر و ۲۵ نفر و ۲۷ نفر از وکلا حاضر بودند. آقا محمد تقی تذکر داد: باید فهرست غایبان به اسم در روزنامه مجلس درج گردد و «بطور مبهم نوشتن فایده ای ندارد». در این تنبلی جمعی اهل مجلس چه عذری موجه بود!

## بخش هفتم

## دولت بدفرجام در آخرین تکاپو

تحقیق ما روشن نمود که پایه مناسبات دولت امین السلطان و محمدعلی شاه از آغاز لرزان بود؛ پیوسته کشمکشانی داشتند. آن اختلاف که از دو وجه نظر سیاسی سرچشمه می گرفت زود عیان گشت، هر روز در قضیه تازه‌ای (داخلی یا خارجی) ظاهر شد تا در مباحثه پارلمانی جلوه یافت.

اکنون تکلیف دولت روشن بود: یا محمدعلی شاه را به تسلیم وادارد یا استعفا بدهد. مستشارالدوله می نویسد: با «مباینت عقیده» که میان دولت و شاه پیدا شد - امین السلطان دریافت که «قبل از هر چیز لازم است شاه را به رعایت اصول مشروطیت متقاعد کند، و در این باب مذاکره بیواسطه یا با واسطه» بین او و شاه امتداد یافت.<sup>۱</sup> وزیر مختار انگلیس که همین اوان به دیدار امین السلطان رفت گوید: او «سخت افسرده دل است، برجان خود می هراسد، به پادشاه بی اعتماد است». <sup>۲</sup> دوگانگی میان دولت و سلطنت باقی بود و شاه به آسانی تسلیم نمی گردید. امین السلطان به نشانه اعتراض به دربار نمی رفت، و به احساس ناایمنی پا به مجلس نمی گذارد. از رئیس مجلس استعلام گردید: علت چیست که رئیس الوزرا نه به دربار می رود و نه به مجلس می آید؟ صنیع الدوله جواب صریحی نداد. مجلس جواب روشن را از محمداسماعیل آقا مغازه شنید: «اینکه وزرا نیامده اند از این است که در آمدن به این مجلس اطمینان ندارند و از اشرازی که شرارت می کنند خائف اند»! اشاره<sup>۳</sup> او به تروریست‌هایی بود که پیوسته جلو

۱. یادداشت‌های تاریخی مستشارالدوله، ص ۲۴.

۲. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۱۵ اوت ۱۹۰۷ (۵ رجب ۱۳۲۵).

مجلس و میدان بهارستان پرسه می زدند. دولتی که با سلطنت در زور آزمایی بود، مگر توان مقابله با چند ششلول بند قفقازی و آذربایجانی را نداشت. در عین حال، برخی از مجلسیان به خیرخواهی سفارش می کردند که: رئیس الوزرا «هرطور شده است مراده با مجلس را ترك نکند». در این باره از مجلس با امین السلطان تلفنی صحبت شد. او گفت: «با این جوان (شاه) در مذاکره هستم. اگر با عقیده من موافقت کرد بدون تأخیر به مجلس خواهیم رفت. اگر نکرد آمدن به مجلس چه فایده دارد، بدون تأمل از ایران می روم».<sup>۱</sup>

لاجرم، به گواهی وزیر دولت: قرار شد هیأت وزیران به دربار برود و با شاه اتمام حجت کند. اگر محمدعلی شاه «جواب مساعد داد و دانستیم با او می توانیم بر آییم... دستخطی بگیریم و شروع به کار کنیم. و اگر نشد و شاه واقعاً همراه نیست همه استعفا بدهیم».<sup>۲</sup> این تصمیم در جلسه هیأت دولت پیش از جلسه عمومی مجلس (۱۹ رجب) که خبر استعفای کابینه سرزبانها افتاد، گرفته شد. نامه ای هم خطاب به شاه نوشته شد.

صبح بیست و یکم رجب، هیأت وزیران برای اتمام حجت و یا استعفا رفت به دربار. از وزیر دولت می شنویم که: «شاه فوق العاده متغیر است». گویا وزیر همایون مذاکره جلسه کابینه را وارونه نقل کرده بود. شاه به وزیران گفت: «آمده اید دستخط عزل مرا بخواهید». امین السلطان گفت: ملاحظه خواهید فرمود؛ و نامه دولت را به او داد. شاه خواند و آرام گرفت. اما مضمون نامه را که می بایستی یارد کند یا بپذیرد «بر ضرر خود می دانست... چند کلمه آنرا تغییر داد». و پذیرفت. نامه دولت همانجا پا کنویس شد، شاه بر آن صحنه گذارد و دستخطی هم در حاشیه افزود. این گفتگو تا عصر طول کشید.

متن آن دو نامه ارزشمند و مهم به دست ما رسیده است. ضمن بررسی و مقایسه دو نامه، اختلاف معانی آنها را می شناسانیم. هیأت دولت در نامه اصلی خود به شاه نوشت: وزیران دولت درباره اوضاع مملکت مذاکره و مشورت کردند. پس از ملاحظه و

۱. مستشارالدوله، به مأخذ قبلی، ص ۲۵-۲۴.

۲. این مضمون بیانات مخبر السلطنه است که دولت آبادی از زبان او شنیده و نقل کرده (حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۱۲۹).

۳. مخبر السلطنه، گزارش ایران، بخش چهارم، ص ۳۶.

مداقه در خیر و شر امور، مصلحت مملکت را در این می بینند که «دولت و ملت دست به دست هم داده به قوت یکدیگر معایب و مفساد موجوده در مملکت را اصلاح» نمایند. ملت که حاضر است جان و مال بدهد «البته در عوض امنیت و آسایش می خواهد».

«مسلم است که به هر وسیله ای غیر از اتحاد دولت با ملت بخواهیم امروز رفع این پریشانی و تدارك این بی سامانی بشود، تازه امور پریشان تر و مملکت بی سامان تر خواهد شد. پس از مدتی زد و خورد و تولید فساد که دور نیست موجب بعضی مداخلات [خارجی] بشود، بالاخره باز چاره ای جز موافقت و قلع و قمع مواد مخالفه نخواهد بود».

«اهالی مملکت اساس کنستی توسیون را دامن معدلت پادشاه دانسته اند»، و با توسل به آن و به «قوت اجتماع آراء» از پادشاه می خواهند که «منتها درجه حمایت و تقویت را از پارلمنت بفرمایند». وظیفه اولیای دولت هم این است که «به اتفاق و کلامی ملت از روی قانون، مرمت شکستگی ها را و عمارت خرابی ها را بکنند». کمال امیدواری هست که با حمایت اعلیحضرت، وسایل اجرای اصلاحات «ظاهر تر و همه اختلاف به موافقت مبدل شود».

مضمون نامه هیأت وزیران روشن و قاطع است. با معنی ترین جزء آن بند دوم است که شاه را از هر عملی علیه مجلس و مشروطگی بر حذر داشته، هشدار می دهد به عوارض هلاکت بار خطر جنگ داخلی و احتمال مداخله خارجی. دولت تأکید را بر حرمت کنستی توسیون گذارده، همراهی سلطنت را با پارلمان خواسته، و اعلام کرده به هر حال پادشاه ناگزیر است که ماده اختلاف را از میان بردارد، و با مجلس راه توافق جوید. جوهر این اخطار سیاسی که در آخرین لحظات حیات امین السلطان به محمدعلی شاه ابلاغ گردید، با پیام او که نزدیک پنج ماه پیش از اروپا به شاه فرستاده بود (و در گزارش های رسمی خواندیم) بی کم و کاست یکی است.

چون شاه از در تسلیم و رضا در آمد و خواست بر آن نامه صحه بگذارد، در متن آن قلم برد. حك و اصلاح در عبارات آن بیش از تغییر «چند کلمه» است. در این سند تازه وزیران بنا به تعهد وجدانی و «مصلحت ملك و دولت و ملت» اعلام می دارند:

«پریشانی خلق، آشفته گی امور، اختلال اوضاع مملکت از این بیشتر نمی شود. مردم

تسویهٔ امور را از مجلس می‌خواهند، مجلس موافق حقی که در قوانین اساسی به او داده شده است، به وزیرای مسئول رجوع می‌کند و جداً اجرای قوانین اساسی را می‌خواهد». این معنی مبرهن است که «تا صدور احکام برونق قانون اساسی مقرر نگردد - شکایت مجلس، توحش مردم، اختلال امور رفع نخواهد شد و در سوء عاقبت این وضع هیچ شبهه‌ای نیست». یقین داریم که نیات ملوکانه با این عرایض تبیینی ندارد. بنابراین، استدعا می‌شود که: «موکداً دستخط ملوکانه صادر شود که قوانین اساسی باید جداً به موقع اجرا گذارده شود» تا از هر جهت از دولت رفع محذور گردد.

شاه ضمن دستخطی که در حاشیه نوشت، «اجرای قوانین و تقویت مجلس» و همراهی خویش را با مجلس و دولت اعلام کرد. «مخصوصاً می‌نویسیم که وزرا قانون اساسی را از طرف ما از مجلس بخواهند که زودتر نوشته و تمام شود».<sup>۱</sup>

بدین قرار، بند دوم نامهٔ اصلی هیأت وزیران (در هشدار به خطر جنگ داخلی) که به مذاق شاه خوشایند نبود حذف گردید. به جای آن عبارت کلی گنجانده شد مبنی بر اینکه: «... در سوء عاقبت این وضع شبهه‌ای نیست». و نکته‌ای هم افزوده گردید در تدوین متمم قانون اساسی که خاصه شاه بر آن تأکید نهاد، و مطلوب خاطر دولت و مجلس بود... در بیانات امین السلطان در مجلس نیز اشاره‌هایی به صحبت او با شاه و مسئولیت دولت رفته که خواهیم شنید.

جلسهٔ تابستانی مجلس در فضای آزاد، در محوطهٔ شمال باغ بهارستان که فرش کرده بودند تشکیل شد (عصر شنبه ۲۱ رجب). صف تماشاچیان هم که سرپا ایستاده بودند پر بود. وزیران یکسره از دربار آمدند. امین السلطان دو وزیر تازه را معرفی کرد.<sup>۲</sup> و به اجمال به آگاهی مجلس رساند: هیأت دولت حضور شاه رفت و «آنچه لازم بود در

۱. متن نامهٔ اصلی را مخبر السلطنه در گزارش ایران (بخش چهارم، ص ۳۸-۳۶) نقل کرده، و تصویر نامهٔ دوم را در خاطرات و خطرات (ص ۱۵۶) آورده است. متن نامهٔ دوم در صورت مذاکرات مجلس نیز منتشر گردیده.

۲. میرزا احسن مستوفی الممالک به جای کامران میرزا به وزارت جنگ معرفی شد، و محمود خان علاء الملك به وزارت عدلیه به جای فرمانفرما که به حکومت آذربایجان منصوب گردیده بود.



اصلاح کلیه کارها عرض شد» و دستخطی صادر گردید مبنی بر «تأکید در اجرای قوانین مشروطیت و اتمام قانون اساسی و سایر قوانین». او نیست دولت را به کناره گیری، در جواب یکی از نمایندگان فاش نمود. محمداسماعیل آقا مغازه گفت: امروز «اسباب انتظاری بین وزرا و وکلا بود که در واقع نمی توانستند به تکالیف خود عمل نمایند». گویا آن مانع از میان برداشته شد، و امید است همه کارها رو به اصلاح برود. «اما اگر در بین کار سخته ای رخ بدهد، دیگر مجلس قبول نخواهد کرد». امین السلطان در جواب آن تذکر درست، تعهد دولت را به آیین مشروطگی بار دیگر اعلام کرد:

«من معنی مسئولیت و مشروطیت را می دانم که اگر موانع باشد باید خودمان رفع کنیم، والا باید استعفا بدهیم. و به همین جهت بود که هیأت وزرا می خواست استعفا بدهد؛ و ترتیب مشروطیت و مسئولیت را حضور همایونی عرض کردند، و بر طبق آن من باب تأکید دستخط صادر شد. امیدواریم که بعدها کارها بکلی اصلاح شود».

از نظر آداب مشروطه پارلمانی، دکتر ولی الله خان خطاب به رئیس الوزرا پرسید: «آیا این هشت وزیر موافق میل حضرت اشرف هست یا نیست؟» و آیا علاوه بر مسئولیت «خاص» هر وزیر، «مسئولیت عام را قبول دارید یا نه؟» دیگر آنکه «پروگرام این هیأت در آتیه چیست؟»

رئیس الوزرا در پاسخ سوال اول و دوم گفت: «من از وزرایی که معرفی کردم البته اطمینان دارم»، و در همه چیز باید «بر وفق مشروطیت رفتار کرد». یعنی در عین آنکه هر وزیری مسئولیت خاص دارد و هیچ وزیری «مسئول کار وزیر دیگر نیست»، در سیاست عمومی دولت و «امور پلیتیکی مملکتی... البته تماماً مسئول هستند». از نظر دستور کار، کابینه وزیران هفته ای دوبار تشکیل می شود که به امور برسند و تصمیم بگیرند. در مطلب سوم او وعده داد که پروگرام جامع دولت را در جلسه بعد به مجلس عرضه دارد.

اما تشریح امین السلطان از سیاست دولت، مواد اصلی پروگرام کابینه او را دربر می گرفت که از جهتی مکمل دستور کار او در آغاز زمامداری اش بود. او بر چهار موضوع تأکید نمود: امنیت عمومی؛ اصلاح مالیه و ایجاد بانک ملی؛ تدوین متمم قانون اساسی و سایر قوانین؛ و همکاری جمعی میان دولت و مجلس و مردم. او اعلام کرد:

نظم و امنیت طبعاً مورد نظر همه است، اکنون «انقلاب کلی جایی نیست که موجب اختلال حواس باشد». این «فی الجمله آشوب» هم تا زمانی است که قانون دستورالعمل حکام به دولت برسد تا به اجرا گذارد. پس از آن «خواهید دید که بهیچ وجه آشوبی در هیچ جا نیست» و اگر هم جزیی حادثه‌ای پیش آید رفع خواهد گشت. اما مقدم بر همه امور تقویت بنیه مالی است که دولت دست اندر کار آن می باشد، واحداث بانک ملی از واجبات است. «تا این بانک تأسیس نشود در حقیقت عمل مالیه ما درست نخواهد شد. سایر دول اینجا بانک دارند، ما از خود يك بانک ملی نداریم». اینکه گمان برده اند تأسیس بانک برای این است که «فی الفور ما یحتاج دولت را به دولت قرض بدهد» اشتباه است. بانک برای «وسعت تجارت و ترقی و آبادی» مملکت احداث می گردد، و با افزایش سرمایه اش دولت هم می تواند «از بانک داخله ملی خودش» قرض بگیرد.

اما راجع به دو مطلب دیگر رئیس الوزرا گفت: «وزرا در میان دو قوه هستند: سلطنت و مجلس. همچنانکه پادشاه تقویت فرمودند باید و کلام همراهی نمایند». در این جهت از مجلس به جد خواست که در «اتمام قانون اساسی و سایر قوانین» همتی به خرج دهد. اگر تا کنون نمایندگان به سبب «کثرت مشاغل» نتوانسته اند قوانین را بنویسند، ولی بعدها باید اقدامات مجدانه خود را مرعی فرمایند». به علاوه، با وضع قوانین از جانب مجلس، و اجرا و اعلام احکام قانونی از جانب دولت – «باید ملت هم همراهی نمایند». یعنی «تمام بدانند که این ترتیب فقط از جانب وزرا نیست، از جانب تمام ملت است. البته آنها هم [احکام را] خواهند شنید، و چنانچه سوالی داشته باشند از مجلس خواهند خواست»<sup>۱</sup>.

پس از یک ماهی مباحثه پرشور مجلس – آن گفتگوی آرام و منظمی بود در چند قضیه اساسی مشروطگی، و سخنان سرراست رئیس الوزرا در مناسبات با سلطنت، در سیاست عمومی دولت، و در همکاری با مجلس. به علاوه او همکاری مردم را خواست. درباره همه آن موضوع ها ضمن بخش های پیشین بحث کرده ایم و تکرار نمی کنیم.

۱. مذاکرات، ۲۱ رجب ۱۳۲۵.

شامگاه بود که مجلس تمام گشت. عمر دولت، چهار ماهی سنگین از حادثه و ماجرا نیز به سر آمد. امین السلطان را در بازگشت از مجلس همانجا کشتند. ترور امین السلطان نه قضیه تاریخی پیچیده‌ای است، نه ابهامی دارد، نه سیاست شاه و دربار در آن دخالتی داشته، و نه عامل سیاست خارجی در آن دخیل بوده. فقط فهم و سنجش تاریخی به علاوه آشنایی در بهره‌برداری از اسناد و مدارک تاریخی می‌خواهد که حقیقت درک شود. آنجا که این خصوصیات نباشد، الزاماً ولنگاری تاریخی خواهد بود و قصه‌پردازی و روده‌درازی و حدس و قیاس مضحك و سرهم کردن روایات بی پایه.

فرجام دولت امین السلطان از دو جهت عمومی شایان دقت است: به عنوان يك حادثه سیاسی مهم تاریخ این دوره؛ از جهت تأیید شناسایی عناصر و دسته‌ها و انجمن‌هایی که خشونت رفتار را مرام عملی خویش قرار داده بودند - مسأله‌ای که از پیش بحث و انتقاد تند مجلس را برانگیخته بود و در گفتار دیگر آنرا غوررسی کردیم.

شرح کشتن امین السلطان را دو مأخذ اصلی باز می‌نماید: اول، سرگذشت شخصی حیدرخان که ماهیت این قتل سیاسی را از مرحله تصمیم‌گیری و فراهم کردن مقدمات تا لحظه اجرای آن نقشه صادقانه بیان می‌کند.<sup>۱</sup> دوم، خاطرات میرزا فضلعلی آقا نماینده آذربایجان که شرح قضیه را آنطور که وقوع یافته بود، همان زمان ثبت نموده است.<sup>۲</sup> او شب حادثه و هنگام وقوع آن در مجلس بود. یادداشت‌های میرزا فضلعلی آقا که توضیحی نیز در سابقه قضیه دارد، مکمل خاطرات حیدرخان است. علاوه بر این دو منبع عمده، از سایر نوشته‌ها و نامه‌های خصوصی هم نکته‌هایی می‌آوریم گرچه کاشف راز تاریخی مهمی نباشند. به مذاکرات مجلس هم توجه می‌دهیم.

۱. سرگذشت شخصی حیدرخان، مجله یادگار، سال سوم، شماره چهارم و شماره پنجم.

۲. مجموعه خطی شامل خاطرات و یادداشت‌ها و مکاتبات تاریخی میرزا فضلعلی آقا مولوی در اختیار ما قرار گرفت. (رجوع کنید به منابع کتاب). گزارش او درباره قتل امین السلطان، منهای قسمت آخرش که مربوط به دیدار هیات نمایندگان مجلس با شاه می‌باشد - در مجله یادگار (سال سوم، شماره ششم و هفتم) انتشار یافته، اما به عمد يك جمله از متن اصلی حذف گردیده که به آن توجه داده‌ایم. مأخذ ما نسخه معتبر خطی آن نوشته‌هاست.

## سرگذشت شخصی حیدرخان گوید:

«... حوزه مخفی اجتماعيون عاميون طهران که مرحوم حاج ملك المتکلمين و آقاسيد جمال واعظ نیز در آن حوزه عضویت داشتند، اعدام اتابك را رأی داده به کمیته مجری حکم اعدام اتابك را فرستادند. کمیته مجری هم حکم را به هیأت مدهشه که عبارت از دوازده نفر تروریست، تقسیم به سه جوقه چهار نفری و تحت ریاست من بودند فرستادند». کمیسیون مخصوص برای تعیین اسلحه، پس از مشورت «به اکثریت آرا» مقرر داشت که عمل ترور با رولور انجام پذیرد نه با بمب یا اسلحه دیگر. در هیأت مدهشه قرعه کشیده شد، و به نام عباس آقا بیرون آمد. دو تن «محافظ» برای او تعیین گردید. خبر آوردند که اتابك به پارلمان خواهد آمد. روز مقرر به مجلس رفتیم. عباس آقا «جزو تماشاچیان به پارلمان رفت، ولی ما در حیاط و در مجلس راه رفته صحبت می کردیم». تا اینکه اتابك با سید عبدالله به سوی در از مجلس بیرون می آمدند. سیدی برای تظلم سید عبدالله را نگاه داشت، و اتابك جلو آمد. همینکه دو قدم و نیم... (متن منتشر شده آن خاطرات همین جا قطع می شود).

اما در چگونگی ارتباط حیدرخان با حوزه اجتماعيون عاميون پایتخت، پیشتر در خاطرات او خواندیم: پس از آنکه «در طهران فرقه اجتماعيون عاميون تشکیل داده شد... چند نفر از وکلا که با فرقه اجتماعيون عاميون مسلمان های قفقاز رابطه داشتند، با هم ارتباط پیدا کرده معاً کار می کردیم...».

زبده گزارش میرزا فضلعلی آقا تبریزی را هم می آوریم:  
چهارشنبه هجدهم رجب روز انجمن آذربایجان بود. «آنجا عنوان کردند که اتابك و صنیع الدوله رئیس [مجلس] هر دو برای برهم زدن مجلس همخیال اند». دو نفر نطق کردند و برای دفع آن وزیر و رئیس قسم خوردند و قسم داده بودند. قرار بود جمعیتی را به قدر دوست سیصد تن آماده کرده، و به اعتراض عصر روز بعد (۱۹ رجب) به مجلس بیایند. اما از آن منصرف گشتند. این مطلب هم معروف بود که انجمن آذربایجان «مؤسس این کارهاست، و تقی زاده هم با آنها همخیال و در کار است، و حاجی میرزا ابراهیم در اغلب

مجالس آنها هست». <sup>۱</sup> اتابك روز آخر عمرش با عریضه‌ای که به شاه نوشته بود و جواب شاه که «با اساس مشروطیت سازگار بود» - با شوق تمام به مجلس آمد. او پای پلکان «با کمال شعف گفته بود که دیگر باید جد کار را بیشتر نمود». پس از ختم جلسه مجلس، شب هنگام اتابك و سید عبدالله صحبت کنان از مجلس بیرون می آمدند که یکباره در گوشه بهارستان هیاو برخواست. سید عبدالله را که همراه اتابك بود نگاه داشتند - «نگاهدارنده علی روایت شخصی بوده متظلم که برای تظلم خود او را نگاه داشته بود، و علی روایت از همراهان قاتل بود... برای اینکه آقا را قدری عقب نگاه دارد». همان لحظه اتابك هدف دو گلوله طپانچه قرار گرفت. قاتل را عباس آقا صراف تبریزی دانستند که بلیط عضویت انجمن آذربایجان و بلیط دیگری از جیش بیرون آمد، با مقداری فشنگ و يك كارد خنجرى. <sup>۲</sup> هنگام تعاقب قراول، او خود را کشت. «بعد با نظر اطبا و غیرهم معین شد که او خود با گلوله خود را کشته است». چند نکته هم از سابقه امر بیاوریم: «میرزا ابراهیم آقا را می گویند که به فاصله کمی از ورود وزرا، از مجلس برخاسته با دو نفر بیرون رفته و خودش در بهارستان ماند، و به مجرد انقضای مجلس از بهارستان بیرون رفت. و اینها را برای اطلاع از سوابق مطلب و غیره قرینه می گیرند». <sup>۳</sup> دیگر آنکه: «از جمله متهمین که هنوز به آنها پرداخته نشده و [دستگیری شان را] مذاکره می نمایند، جمعی از اهل انجمن آذربایجان اند که به هیأت متفقه در جلو خان خانه حاجی صدرالسلطنه که جنب بهارستان است نشسته بودند مدتی متمادی، مثل اینکه منتظر امری» بوده اند در همان شب حادثه. از

۱. در متن منتشر شده در مجله یادگار (به مأخذ قبلی) این جمله که: «و تقی زاده هم با آنها همخیال و در کار است» - از آن عبارت حذف گردیده. این خود خلاف صداقت علمی از جانب آن مجله است. به تأسف باید گفت اغلب مباشران نشر اسناد و مدارك تاریخ مشروطه، کمتر پای بند صداقت علمی هستند.

۲. میرزا آقا فرشی نماینده دیگر آذربایجان نیز در نامه خصوصی که به ثقة الاسلام نوشته، گواهی می دهد که تعرفه عضویت انجمن آذربایجان و بلیط دیگری به شماره ۴۱ از جیب عباس آقا قاتل امین السلطان بیرون آمد. (زندگی نامه ثقة الاسلام، ص ۲۰۷-۲۰۶).

۳. مستشارالدوله هم به عنوان شاهد عینی، به اصل آن مطلب گواهی داده است. یادداشت او را همین جا خواهیم خواند. مخبرالسلطنه نیز قول يك شاهد عینی را آورده که «خودش به من گفت: میرزا ابراهیم آقا را دیدم که به حواشی اشاراتی می کرد». (گذارش ایران، بخش چهارم، ص ۴۰).

آن جمله اند: شجاع لشکر خلخالی، میرزانی اورمیهای و امین الشرع. اتابک که احساس خطر می کرد گویا چیزی فهمیده بود که هر وقت به مجلس می آمد، می گفته: «می رویم منتظر برگشتن نباید شد».

در حاشیه آن دو نوشته، نکته ای هم از یادداشت های مستشارالدوله اضافه کنیم تا به نتیجه گیری عمومی برسیم. گرچه او در شرح واقعه صداقت فکری و دقت بیان میرزا فضلعلی آقارانداز و به اقرار خودش پرده پوشی می کند، اما این مطلب را آورده که: چند روزی پیش از آمدن وزیران به مجلس، دو تن از «افراطیون» که «البته اسمشان را نخواهم نوشت» سراغش رفتند، و درباره اتابک به صحبت خصوصی نشستند. «آنچه لازم بود گفتم. ولی فهمیدم که قلباً متقاعد نشده، رفتند. من همچنان از عاقبت امر نگران ماندم. دوسه روز بعد اتابک اطلاع داد که چون اختلاف با شاه رفع شده است به مجلس خواهد آمد». در جلسه عمومی، نویسنده روبروی صف تماشاچیان نشسته نظاره می کرد. «از پاره ای رفت و آمدها وزیرگوشی ها که صحبت می کردند، احساس وضعیت غیرعادی می کردم». او از حرفهای آن دو نفر که در ضمیر ناهشیارش تأثیر گذارده و بعدها تن «افراطیون» که با نویسنده رفاقتی داشتند و خلوت کردند از وکلای تبریزی همشهری خودش بودند از «افراطیون مجلس» که مستشارالدوله همانجا به آنان اشاره نموده، و آنها «بکلی طرفدار امتناع» و از مخالفان جدی امین السلطان بودند. آبه هر حال، این نکته فرعی است، ما با مدارک دقیق تر و حقایق مهم تر کار داریم.

همان دو منبع اصلی (اعترافات حیدرخان و گزارش میرزا فضلعلی آقا) روشنگر توطئه قتل امین السلطان است بدون گزافه گویی و افسانه پردازی؛ عناصر مهم این حادثه جنایی را تا حدی که می تواند مورد توجه تاریخ باشد (از مرحله تصمیم گیری تا چگونگی اجرای آن) به دست می دهد. واضح است که نقشه کشتن امین السلطان يك تصمیم جمعی

۱. یادداشتهای مستشارالدوله، ص ۳۵.

۲. همان مأخذ، ص ۳۳.

بود، حتی در تعیین حربه قتل به گفتگو نشستند و به رأی جمعی تصویب کردند. حوزه اجتماعيون عاميون و گروه انقلابی و انجمن آذربایجان در آن قضیه مشارکت مستقیم داشتند. حوزه اجتماعيون بر اعدام امین السلطان رأی داد، گروه انقلابی به رهبری حیدرخان نقشه عملی آنرا ریخت و به اجرا گذارد، و انجمن آذربایجان نیز همکاری و معاونت داشت. هويت اعضای اجتماعيون عاميون که در تصمیم گیری ترور امین السلطان فعال بودند شناخته شده از آن جمله: ملك المتكلمين و سيد جمال اصفهانی (که حیدرخان نیز به اسم و رسم از آنها نام برده) و دو نماینده افراطيون مجلس حسن تقی زاده و میرزا ابراهیم آقا تبریزی. آنها از کسانی بودند که حیدرخان در توضیح همکاری اش با ایشان نوشته: «چند نفر از وکلا که با فرقه اجتماعيون عاميون مسلمان های قفقاز رابطه داشتند، با هم ارتباط پیدا کرده معاً کار می کردیم». بیگمان کسان دیگری هم در آن تصمیم مشارکت داشته اند، از آنکه به هر حال آن تصمیم جمعی گروه اجتماعيون عاميون بود. هويت برخی کارکنان انجمن آذربایجان را هم که مورد اتهام بودند و قرار بود دستگیر شوند، شناختیم. قاتل هم عضو انجمن آذربایجان بود گرچه این واقعیت به خودی خود اهمیت خاصی ندارد، زیرا به هر صورت او از هیأت «مدهشه» حیدرخانی بود. در آرایش صحنه آخر، چنانکه شاهدان عینی گواهی دادند به اشاره همان میرزا ابراهیم آقا تبریزی بود که مرد صراف (قاتل) از صف تماشاچیان مجلس بیرون رفت، در حالی که حیدرخان و همیارانش در بهارستان حاضر بودند، و تا آخرین لحظه که در گوشه بهارستان هیاهوی ساختگی به راه انداختند بر اجرای نقشه خویش نظارت داشتند. قراول مجلس ضارب را دید، ویرا تعقیب کرد، و او خود را کشت. پزشکان و ناظران هم بر خود کشی ضارب گواهی

۱. پنجاه و هشت سال بعد، تقی زاده در جواب سؤال راجع به کشتن امین السلطان نوشت: «من اگرچه حیدرخان را می شناختم ولی این حرفها که من از اعمال و نيات او اطلاع داشتم... بی اساس است» (مجله سخن، بهمن ۱۳۴۴، ص ۴۷). او دروغ می گوید، و در اینگونه موارد که پای خودش به میان کشیده شده شرافت راست گفتاری نداشت. او در تصمیم گیری جمعی حوزه اجتماعيون درباره قتل اتابك مشارکت داشت. حرف یکی از تبلیغگران هم که شاید او در آن جلسه تصمیم گیری حضور نداشته، بی معنی ترو ابلهانه تراز حرف خود اوست.

دادند.

بنابراین، تمام اجزای مهم آن ترور سیاسی که به کار تاریخ می خورد روشن است. اگر کسانی از عهده شان بر نیاید که به استناد مدارک اصلی حقیقت تاریخی را دریابند، یا بخواهند از قضیه ای که ابهامی ندارد داستان پلیسی بسازند، یا اخبار و روایات نامعتبر را بهم آمیزند و خلط مبحث کنند - این مسأله ناهمگی تاریخی خود آنهاست نه مسأله تاریخ. نیکوتر اینکه نخست روش مطالعه تاریخ را بیاموزند.<sup>۱</sup> در تحقیق ما آن قضیه تمام است.

ترور امین السلطان در حال و هوای خشونت که بر اثر تبلیغات دامنه دار و شایعه پراکنی های مسموم پدید آمده بود - انجام گرفت. افراطیون ناشر این فکر بودند که: امین السلطان «اتصالاً بدون آنی استراحت در کار انهدام مشروطیت» است.<sup>۲</sup> سخنوران انجمن آذربایجان تبلیغ می کردند که: «اتابک و صنیع الدوله رئیس [مجلس] هردو برای برهم زدن مجلس همخیال اند».<sup>۳</sup> روزنامه نویس ناشر عقاید همان دارودسته نوشت: امین السلطان که «چهار سال در فرنگستان مشغول تهیه به باد دادن ایران بود» به ایران آمد که «به آن عهدها که باروس و انگلیس و آلمان کرده بود، وفا نماید».<sup>۴</sup> گزارش آن شایعه های زهر آگین دقیقاً به آگاهی وزیر مختار انگلیس رسیده بود از جمله اینکه: امین السلطان می خواهد مجلس را در اجرای سیاست «ضد ملی» با خود هم دست کند؛ او و شاه «مواضعه سری» دارند که مجلس را براندازند؛ و به یاری صنیع الدوله زمینه گرفتن قرض تازه ای را از روس فراهم گرداند.<sup>۵</sup> اسپرینگ رایس در پیام خصوصی اش،

۱. سؤال هایی که یکی از چیز نویسان طرح کرده از این قماش است: آیا ضارب امین السلطان همان عباس آقای تبریزی بوده؟ یا اینکه عاملان محمد علی شاه و عناصر انقلابی هردو قصد جان ویرا داشتند، یکی به مقصود رسیده و طرف دیگر آنرا به خود بسته است! مقاله نویس به این پاسخ ساده دست نیافته که اگر قاتل همان مردک تبریزی نبوده چرا او بر اثر تعقیب قراول مجلس پا به فرار گذارد، و چرا سراسیمه و هیجان زده دست به خود کشی برد. وانگهی، نام و نشان ویرا حیدرخان دقیقاً ثبت کرده است. این مطلب بحثی ندارد.

۲. سرگذشت شخصی حیدرخان، به مأخذ سابق.

۳. خاطرات میرزا فضلعلی آقا، خطی. پیشتر هم از این مطلب صحبت کردیم.

۴. روزنامه روح القدس، ۲۲ رجب ۱۳۲۵، ص ۲.

۵. انگلیس، اسپرینگ رایس به گری، ۱۳ سپتامبر ۱۹۰۷ (۴ شعبان ۱۳۲۵).



امین السلطان را از مضمون همه آن شایعه‌ها که به تصریح او به وسیلهٔ عاملانی در شهر پخش می‌شد، بی‌گانه‌انید. و با اعلام اینکه البته به صحت آن اخبار اعتقاد ندارد، در پیام خود نگرانی‌اش را پنهان نداشت که جان او در مخاطره است. در آخرین دیدار وزیر مختار و رئیس الوزرا (شامگاه بیستم رجب) دربارهٔ همان شایعه‌های شهری باز صحبت شد. امین السلطان با پوزخند گفت: «به زودی ثابت خواهد شد که آن شایعه‌ها چه اندازه عاری از حقیقت است». این اشاره به تصمیم خود بود که برای اتمام حجت با شاه، صبح روز بعد با وزیران به دربار خواهد رفت. اما از این مطلب چیزی به وزیر مختار نگفت.

روشن است که دستگاه شایعه‌پراکنی به منظور برانگیزاندن اذهان عمومی به کار بود. خبر نقشهٔ ترور هم در پایتخت پیچیده بود. دو روز پیش از آنکه هیأت وزیران برای اتمام حجت با شاه به دربار برود، یکی از کارکنان سیاسی که با هر محفل و انجمنی راه داشت ظاهراً به مخبر السلطنه وزیر دولت هشدار داده بود که: اگر اخطار نهایی به شاه مؤثر افتاد و میان دولت و دربار توافقی حاصل گردید، باز هم مصلحت نیست که فعلاً امین السلطان به مجلس بیاید. چرا؟ برای اینکه او در معرض خطر سوء قصد می‌باشد و نمی‌تواند دستخط موافقت شاه را «به پیشانی خود بچسباند و یا جار بزند و بیاید». چه باید کرد؟ اول موضوع توافق دولت و شاه را «به بعضی انجمن‌ها که مورد ملاحظه‌اند حالی می‌کنیم. آنوقت اگر صلاح شد، خودش (امین السلطان) بیاید به شهر و به مجلس، و گرنه وزرا بیایند و دستخط را بیاورند، و اتابک بعد از رفع غائله و حصول اطمینان به مجلس بیاید!»<sup>۱</sup> البته «رفع غائله» و به حساب چند انجمن رسیدن راه دیگری داشت. اما دولتی هم که می‌بایست دستخط شاه را «به پیشانی خود بچسباند و جار بزند» و مضمونش را بیشتر به سردمداران چند گروه و انجمن حالی نماید تا مگر از خطر ترور ایمن بماند، از اقتدار سیاسی‌اش چیزی به جای نمانده بود. به هر حال، به آن صوابدید اعتنایی نشد. امین السلطان به اتکای کامیابی سیاسی که به دست آورده بود به مجلس آمد، و همانجا

---

۱. همان مأخذ.

۲. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۳۹. آن راهنمایی از خود نویسنده است.

کارش را بساختند.

سوآلی که مطرح است اینکه: قتل امین‌السلطان حتی در منطق قهر و خشونت رادیکالیسم چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟ در محاکمه و نقد عقلانی تاریخ تصدیق بلا تصور راه ندارد. در یک فرض شرطی، حتی اگر عنصری از مجموع اتهام‌هایی که به دقت بر شمردیم راست و درست می‌بود، کشتن او می‌توانست توجیه‌پذیر باشد. اما اگر نه فقط یک جز بلکه همه اجزای آن اتهام‌نامه خلاف واقع باشد - پایه کل مفروضات مدعیان او درهم فرو می‌ریزد. انبوه اسناد و مدارک اصلی تاریخ که به دست ما رسیده، کارنامه چهار ماهه دولت امین‌السلطان را روشن می‌نماید و نکته مبهمی به نظر نمی‌آید که جای حدس و گمان باشد. تاریخ هیچ مدرکی را ارائه نمی‌دهد که او در سفر چهار ساله فرنگستان نقشه «به باد دادن ایران» را می‌ریخت؛ یا در بازگشت «در کارانهدام مشروطیت» بود؛ یا می‌خواست مجلس را به «سیاست ضد ملی» بکشاند؛ یا او و صنیع الدوله «همخیال» بودند که مجلس را براندازند و به گرفتن قرض تازه‌ای از خزانه روس برآیند؛ یا او و شاه «مواضعه سری» داشتند. واقعش اینکه همه مواد آن اتهام‌نامه در برابر نقد تاریخ بهتان و باطل است؛ و جماعت افراطیون به راه مقصد خویش به هر وسیله‌ای دست می‌بردند که ساده‌ترین آن جعل و نشر اکاذیب و حربه خشونت عربان بود.

امین‌السلطان از میان برداشته شد، اما دستگاه خشونت از گردش نیفتاد. هدف این بود مانع گردند که نظمیه و عدلیه به بازجست درستی درباره عواملان اصلی آن جنایت سیاسی بر نیایند، و قضیه ماست مالی شود چنانکه شد. به صنیع الدوله چند نامه تهدید آمیز فرستادند که از ریاست مجلس استعفا بدهد ورنه جانش در خطر است. او یک جلسه دیگر به مجلس رفت، و به دنبالش از ریاست کناره گرفت. در استعفا نامه اش نوشت: «علناً در معبرها بد گفتند بلکه تهدید به قتل کردند». او زود و داد. به حاکم پایتخت هم نامه‌های تهدید آمیز بدون امضا رسید که مبادا به دستگیری کسی برآید. او هم پا از خانه بیرون نگذارد! پولاکواز کارکنان اداره پلیس به دبیر سفارت گفت: عدلیه و حکومت شهر هر دو از تحقیقات طفره می‌زنند.<sup>۱</sup> چنین بود حد کار آبی دستگاه قضایی و امنیت شهر. به علاوه،

۱. انگلیس، گزارش چرچیل، ضمیمه نامه اسپرینگ ریس به گری، ۱۲ سپتامبر ۱۹۰۷ (۴ شعبان ۱۳۲۵).

کاغذهای تعرض آمیز به خانه وزیر مقتول انداختند دایر بر اینکه اگر تشییع جنازه عمومی نمایند، آنجا را با بمب منفجر خواهند کرد. اما بمب سازان و بمب اندازان مجال نیافتند که هنرشان را بیازمایند، زیرا تشییع رسمی صورت نگرفت. متفکران آن رجاله بازی سران دو انجمن آذربایجان و دروازه قزوین بودند. در ضمن، چند تن از همان عاملان به مجلس آمدند، خود را اهل بازار معرفی کرده گفتند: چون این آدم یعنی عباس آقا تبریزی از بازاریان بوده، مرده اش را بدهند که «اهل بازار او را دفن کنند». مجلس اعلام کرد: نمایندگان بازار و انجمن اصناف اینجا حاضرند و چنین تقاضایی ندارند، معلوم شد اینها که آمده اند «از جاهای دیگر و انجمن های دیگر بوده اند و اهل بازار نبودند». نظمی هم جسد مرد صراف را شبانه «مثل مرده مقصرین» به خاک سپرد. یکبار هم انجمن ها خبر گشتند و خواستند به نظمی هجوم ببرند. اجلال السلطنه رئیس کل نظمی مملکت یاری یکی از دلایان سیاست را طلبید. به میانجیگری او قرار بر این گرفت که آن جماعت دست از هو و جنجال بردارند، و نظمی هم قبر را نشان بدهد. یک معمای سیاسی حل شد. انجمن آذربایجان گور مرد تبریزی را گل ریزان کرد، ویرا «شهید راه وطن» خواند، ملك المتكلمين و آقا جمال اصفهانی هم آنجا داد سخن دادند. پس از کودتا، گور آن مرد را شکافتند و استخوانش را به آتش کشیدند. شیوه دیگری بود از رفتار آدمی در خشم و کینه کشیدن و دیوانگی.

روزنامه های سخنگوی افراطیون نیز طبعاً موضع آن گروه را منعکس داشتند. در «اعلان» خاصی که صور اسرافیل منتشر کرد گفته شد: با اعدام «میرزا علی اصفرخان خائن سلطان... رفع شر آن خائن ملك و ملت را نمودند». روح القدس نوشت: اعدام امین السلطان که چند سال مشغول نقشه «به باد دادن ایران» بود و همه «اغتشاشات بلاد و

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۴۳. خود نویسنده واسطه بود.

۲. روزنامه صور اسرافیل، دهم شعبان ۱۳۲۵، ص ۸ (به نقل مجله یادگار، سال سوم، شماره واحد ششم و هفتم). آن اعلان فقط در برخی از نسخه های آن روزنامه منتشر گردید، و ضمن چاپ از نسخه های دیگر حذف شد. دلیل آن به درستی روشن نیست. در نسخه ای که در تصرف آن مجله بوده، متن اعلان به چاپ رسیده.

این قتل و غارت‌ها به واسطه تحریکات او شده است» - لازم افتاد. و در این کار «قضا هم خنده زد هم آفرین گفت». روح القدس در سرمقاله دیگر خود به روزنامه‌ای تاخت که به مناسبت کشتن امین السلطان شماره مخصوص خود را «سیاه پوش» کرده، مردم را به مجلس فاتحه خوانی خوانده، و نوشته بود که آن مرد به دست یکی از «اشرار» تبریزی کشته شد. به علاوه، او دلخور بود که عکاس شهر تصویر وزیر مقتول را روی قالیچه با گل و بلبل به آب و رنگ آراسته، وسط خیابان آویخته، در حالی که قاتل یعنی «فدایی ملت را تحقیراً» جلوه داده است.<sup>۱</sup>

برویم سراغ مجلس و اعتراض بازار. موضع گیری مجلس و لایحه اعتراض اصناف و تجار درباره کشتن امین السلطان از دو نظر شایان دقت است: از لحاظ وجهه نظر سیاسی مجلس، از نظر سنجش افکار عمومی. و اکنون مجلس در مراسم فاتحه خوانی جلوه خاصی داشت. قرار و مدار این بود که هیأت کلی و کلادر آن مراسم حضور یابد تا عموم مردم بدانند که مجلس ملی «آن مرحوم را مشروطه طلب و مجلس خواه دانسته، و قتل او را به اغراض مفسدین می دانند». بدین قرار مجتهدان آمدند با همراهان و «وکلاهم با هیأت جامعه».<sup>۲</sup>

مجلس آنگاه به گفتگو نشست که هراس بر حال و هوای سیاسی استیلا داشت، و از حادثه سوء قصد هنوز بیست و چهار نگذشته بود. در جلسه رسمی (۲۲ رجب) نمایندگان بازار آمدند با لایحه اعتراض بدین مضمون: «هیأت اصناف و تجار و کسبه» اعلام می کند که «قتل این شخص که صدراعظم مملکت و مشروطه خواه و خدمتگذار دولت و ملت بوده است، به ظلم و طغیان واقع شده». و ما از مجلس و دولت می خواهیم که محرکان این جنایت را «مجازات قانونی بدهند، والا ما اصناف، وکلای محترم را آسوده نخواهیم گذاشت».

گفت و شنود این جلسه مجلس مجمل و بریده انتشار یافته که نشانه ملاحظه کاری

۱. روزنامه روح القدس، شماره های ۲۲ رجب و اول شعبان ۱۳۲۵.

۲. خاطرات میرزا فضلعلی آقا، خطی.

ناموجه روزنامه مجلس است. مقایسه متن سخنان محقق الدوله در صورت مذاکرات با آنچه در روزنامه دیگر مستقل منتشر گردیده، روشنگر این نکته است. محقق الدوله مدیر مدرسه سیاسی گزنده ترین حمله را بر توطئه گران و عاملان سوء قصد کرد: «هر وقت دولت خواست با ملت همراهی کند، چهار دزد خائن باید باعث اینگونه افسادات و اتفاقات بشوند. هر گاه رشته امور دست آنهاست، پس برای چه اینجا جمع شده ایم؟»<sup>۱</sup> آن عبارت در روزنامه مجلس بدین صورت آمده: «این خائنین نمی گذارند، در این صورت تکلیف ما امنای ملت چیست؟» امام جمعه خویی مثل همیشه آن نوع سبکسری ها را نتیجه ناتوانی دستگاه اجرایی و نبودن حکومت قانون در مملکت شمرد. او گفت: «باید خوب دانست این امر شخصی نبوده بلکه امر نوعی است. اگر تمام این دوره و کلا و وزرا از میانه بروند، هیأتی دیگر پیش آمده تقویم این بنیان را خواهند نمود... این اتفاقات به واسطه این رخ می دهد که از پارسال تا کنون بالمره مجازات از این مملکت برداشته شده».

سیدالحکما افزود: وقتی که در مملکت «مجازات قانونی» نبود این وقایع سوء رخ می دهد. حاج محمد تقی بنکدار و میرزا محمود کتابفروش هر دو تأکید کردند که جد و جهد و کلا این است که محرکان این عمل ناگوار شناخته شوند و به مجازات برسند.

پیشنهاد عملی از جانب محقق الدوله عرضه شد دایر بر اینکه: از طرف مجلس کمیسیون شش نفری برای رسیدگی و نظارت در تحقیقات قضایی گمارده شود تا معلوم گردد «محرک این کار کی بوده، به مجازات قانونی برسد». میرزا طاهر تنکابنی هم «نظارت» مجلس را لازم شمرد. صدیق حضرت در تأیید آن پیشنهاد برهان آورد: «چون این مطلب مهم و پولیتیکی است و امروزه ما عدلیه صحیح و منظم نداریم، باید از طرف مجلس کاملاً به این امر رسیدگی و تحقیق شود». با این فکر دو نماینده به مخالفت برخاستند: امین الضرب گفت: «تحقیقات این کار راجع به عدلیه و از امورات عادی است که اتفاق می افتد، چه ربطی به مجلس دارد». مستشار الدوله افزود: تعیین کمیسیونی از طرف مجلس «اول سکتہ ای است که ما به عدلیه وارد می آوریم» و تعیین این کمیسیون

۱. اخبار مجلس، جلسه ۲۲ رجب، به نقل روزنامه صبح صادق، ۲۴ رجب ۱۳۲۵.

صحیح نیست. او حتی پیشنهاد «اخطار» مجلس را به حکومت شهر و نظمی که نتیجه بازجست خود را به مجلس گزارش دهند، ضروری ندانست. گویا او از آداب پارلمانی و اختیار مجلس آگاهی درستی نداشت. تعیین کمیسیون پارلمانی بهیچ وجه با مسئولیت محکمه قضایی منافات نداشت. مجلس مختار بود که کمیسیون رسیدگی بگمارد. این کمیسیون می توانست عاملان اجرایی، حاکم شهر و رئیس نظمی و حتی وزیر دولت را احضار کند، درباره کشف توطئه توضیح بخواهد. همینطور به طریق اولی مجلس می توانست به دستگاه اجرایی اخطار نماید، و آنرا در خصوص نتیجه تحقیقات و اقدامی که به عمل آورده استیضاح نماید. واقعه اینک مستشارالدوله با آن برهان مغالطه آمیز، عقیده باطنی رفقای تبریزی اش همان «افراطیون» مجلس را (که در یادداشت های خود از آنها صحبت داشته و شمه ای از آنرا شنیدیم) منعکس نمود. لوٹ کردن اصل قضیه ترور و هرگونه بازجویی و محاکمه صحیح قانونی، جزو توطئه چینی موزیانه گروه افراطیون بود. احسن الدوله که همواره مجلس را به عمل قاطع در برابر عاملان خشونت و ماجراجویان می خواند - ضمن تأیید تشکیل کمیسیون رسیدگی مجلس خاطر نشان کرد: «آخر خود حکومت و نظمی هم در این خصوص تکلیفی دارند. از دیروز تا حال چه اقدامی کرده اند، اطلاع بدهند. همگی کارها را به مسامحه می گذرانند». احسن الدوله در جلسه بعد تأکید نمود: چون کمیسیون خاص مجلس «موقوف شد و رأی ندادند»، لازم است به حکومت اخطار گردد که تعقیب جدی نمایند و نتیجه اش را روزانه به آگاهی مجلس برسانند. رأی مجلس بر همان قرار گرفت.<sup>۱</sup>

اما درباره جواب مجلس به اعتراض بازار، سید محمد تقی تذکر داد: اگر به لایحه جمعی اصناف و تجار جواب صحیحی راجع به مجازات مجرمین داده نشود «نمی گذارند ما از اینجا بیرون برویم». پاسخ مجلس بدین مضمون تصویب گردید: «عدلیه و حکومت و نظمی اقدامات خودشان را خواهند نمود، و مجلس هم نظارت تامه دارد، و هرروز هم راپرت آنرا از ایشان می خواهد تا به طور صحیح رسیدگی شده و مجازات شوند». اما هیچ

۱. مذاکرات، ۲۲ و ۲۴ رجب ۱۳۲۵.

نشانه‌ای نیست که بر این تصمیم مجلس اثر عملی مشهودی مترتب بوده باشد. وجهه نظر مجلس و بازار از جهت دیگر یعنی سنجش افکار عمومی نیز درخور توجه است. در فرض کلی، شناخت افکار عمومی که طیف وسیع جامعه را دربر می‌گیرد، در هر قضیه‌ای همیشه ساده و آسان نیست. به علاوه، نباید انتظار داشت که افکار عام در هر مسأله‌ای پایه عقلانی داشته باشد. خاصه اگر شور و جذبه و هیجان در کار باشد، واکنش عقاید عمومی هم به درجات کلاً یا بعضاً عاطفی خواهد بود. به هر صورت، مجلس که قطب اصلی سیاست ملی بود، از نظر سرشت طبقاتی اش عمده طبقات جامعه را دربر می‌گرفت، و از نظر عقاید و آرا مهمترین جناح‌های فکری در حوزه شمول نسبتاً گسترده اش جای گرفته بود - بذات مهمترین منبع سنجش افکار عمومی بود. بعد از مجلس، دستگاه معتبر بازار منبع اصلی شناخت عقاید عمومی به شمار می‌رود. دانستیم مجلس هشیاران به موضع گیری بر آمد که: عموم مردم آگاه باشند که وزیر مقتول «مشروطه خواه و مجلس طلب» بود و کشتن او به اغراض و توطئه «مفسدین» انجام گرفت. مجلسیان از رده‌های مختلف آنرا محکوم کردند. گزنده ترین حمله را از نماینده نخبگان درس خوانده، مدیر مدرسه سیاسی شنیدیم که توطئه گران را راهزنان خائن خواند. نمایندگان علما و تجار و اصناف محاکمه و مجازات آن عناصر شرانگیز را خواستند. بازار در اعلام موضع خویش استقلال رأی و شهامتمندی خاصی نشان داد. نمایندگان اصناف و کسبه که به مجلس آمدند در واقع نمی‌گذارند و کلا از بهارستان بیرون بروند، مگر تکلیف مجازات یاغیان را روشن کنند. به یاد بیاوریم که انجمن اصناف و انجمن هواداران مجلس دو انجمنی بودند که از آغاز با مجلس همکاری داشتند، از روش جبهه افراطیون نکوهش می‌کردند - «این فرومایه مردمان جز فساد و فتنه جویی و عناد و بدخویی شغل دیگر ندارند» - و از قصور مجلس در تصمیم گیری در برابر عوامل خشونت ناخرسند بودند. با این سابقه کار بود که اکنون نمایندگان بازار مجلس را زیر فشار قرار داده به جد خواستند که در مجازات عاملان توطئه (که هویت آنها شناخته شده بود) به تصمیم قاطع بر آید «والا ما اصناف، وکلای محترم را آسوده نخواهیم گذاشت». مجلسی که رهبر نداشت و رئیس آن بر اثر تهدید به قتل هر اسان استعفا داده بود، تصمیم نیم بندی گرفت و آنرا هم پی

نگرفت. تکلیف یا بی تکلیفی حکومت و دستگاه قضایی هم از اول روشن بود. سخن نغز احسن الدوله در ایراد به مجلس بار دیگر راست در آمد: «عیب کار اینجاست که ما در هر کاری می گوئیم باید چنین کرد، اما هیچوقت اقدام به کار نیست». واقعیت اینکه تقریباً همه عواملان تصمیم گیرنده و مؤثر در آن قتل سیاسی، سرنوشت شوم و نامبارکی یافتند. اینهم زهرخند تاریخ.

آخرین نکته: فاصله زمانی بین گفت و شنود پارلمانی درباره طرح تصفیه مجلس و انجمن ها و ترور امین السلطان، بیش از ده روز نبود. بیشتر خواندیم که انحلال چند انجمن که کانون توطئه بودند و اخراج دو نماینده افراطیون که از عناصر آشوب طلب شناخته شده - قضیه بسیار جدی و مدنظر مجلس بود. همچنین به گواهی یکی از ناظران سیاسی که با گروه افراطیون نوعی همکاری داشت، دانستیم که در مجلس «کلمه این جمع پست شده» و حتی برای آنها «فرصت و احترامی» باقی نگذارند.<sup>۱</sup> اکنون پس از یکی دو هفته از همان گزارشگر می شنویم: افراطیون مجلس که پیش از این «ناتوان مانده بودند» پس از کشتن امین السلطان غروری آنها را گرفته بود.<sup>۲</sup> گویی امر بر خودشان مشتبه گشته بود؛ باد در آستین انداختن حضرات همان حکایت کار کردن خرو خوردن یا بوست. آنها نه هنری از خود داشتند، نه قائم بذات بودند، نه در میان اهل مجلس و بازار از اعتبار سیاسی برخوردار بودند، و نه حتی در حوزه انتخابی شان منزلتی داشتند چنانکه «خواص و عوام» تبریز از آنان بددل شده آنها را «آشوب طلب» می شناختند.<sup>۳</sup> تنها پشت گرمی شان به ششولوبندان حیدرخانی و مجاهد و فدایی تبریزی و اردبیلی بود. در این مورد هم به تجربه عینی می دانیم که هر وقت با تصمیم قاطع و قهر متقابل روبرو گشتند - چون موش به سفارتخانه بیگانه خزیدند یا از مهلکه گریختند. آن غرور مصنوعی نتیجه بی تصمیمی و درماندگی مجلس و حکومت بود که در به کار بستن قدرت قانونی در دفع آن گروه فتنه و آشوب فروماندند، در حالی که مجلس رفتارشان را به شدیدترین لحنی محکوم کرده بود.

۱. برای تفصیل رجوع شود به بخش پنجم.

۲. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۵۴.

۳. رجوع شود به بخش پنجم.



در قضاوت نهایی سخن مستوفی الممالک که صاحب عقل سلیم و متعادل بود درست است: «اگر اتابک را پانزده سال قبل می‌زدند محملی داشت، در این موقع حق نبود».<sup>۱</sup> میرزا فضلعلی آقا در خاطر ایش نوشت: حال که اتابک از میان رفت «در مماتش اگر نگویم آنچه را که صحیح عقیده خودم است، انصاف نکرده‌ام. او بعد از مراجعت از سفر فرنگستان... تمام همتش این بود که خدمتی به ملت و ایران نماید که تلافی کارهای وزارت ایام استبدادش بشود». اما در وقت لزوم وجودش چنین پیش آمد.<sup>۲</sup> اسپرینگ رایش در گزارش رسمی خود گفت: گرچه اتابک در کار اصلاحات به چندان خدماتی دست نیافت، اما با کاردانی و آگاهی که در امور مملکت داشت اگر زنده می‌ماند کاملاً ممکن بود به ایجاد دستگاه حکومت توانایی کامیاب گردد، و شاه را «به همکاری با دولت و مجلس وادارد». با از میان رفتن او، در پهنه سیاست کسی نیست که شخصیت برجسته‌ای داشته باشد، و آینده‌ای آشفته و نامعلوم در پیش است.<sup>۳</sup> البته شرط اول اصلاحات نقشه اصلاحات بود. آخرین بار که امین السلطان به مجلس آمد، از اصلاحات سخن گفت و قرار بود پروگرام آنرا به مجلس بدهد. درباره آنچه تحقق نیافت نمی‌شود حکم کرد، گرچه در کار تأسیس بانک ملی که بر آن خیلی تأکید می‌ورزید، قاعدتاً کامیاب می‌گشت خاصه اینکه از پشتیبانی بازار و طبقه تجار برخوردار بود. اما مسأله اصلی که خصلت سیاسی داشت مناسبات شاه با دولت و مجلس و اساس مشروطگی بود. کفایت امین السلطان را در ایستادگی در برابر سلطنت دیگر رئیس الوزراهای دوره اول مجلس به اطلاق نداشتند. اکنون هم او شاه را به تسلیم در برابر مجلس و قانون مشروطگی واداشت. اما افراطیون افراطی‌تر و کوتاه‌بین‌تر از این بودند که در آن مسأله بسیار مهم و باریک بیندیشند، و روشی پیش گیرند که مصلحت مجلس ملی و عقل و تدبیر عملی حکم می‌کرد. امین السلطان را از میان برداشتند که احمدخان مشیرالسلطنه نوکر شخصی شاه جایش نشیند و به تمشیت امور مملکت پردازد.

۱. آن عبارت را مخبرالسلطنه از زبان مستوفی الممالک آورده (گزارش ایران، بخش چهارم، ص ۴۰).

۲. خاطرات میرزا فضلعلی آقا، خطی.

۳. انگلیس، اسپرینگ رایش به گری، ۱۳ سپتامبر ۱۹۰۷ (۴ شعبان ۱۳۲۵).

# اعتلای مجلس ملی

## تحول در مجلس و هیأت دولت

ترور رئیس دولت حادثه مهمی در سیاست دوران مشروطه بود. خشونت که به عنوان ابزار سیاسی از پیش خودنمایی کرده بود برای افراطیون جاذبه داشت؛ برای دولت و دربار هراس انگیز بود؛ و مجلس که بارها آنرا محکوم کرد و دفع محرکان و عاملان آنرا واجب شمرده به مقابله و عمل جدی برنیامد. خشونت رفتار هنوز بیش از اندازه وحشت زای بود و تأثیر روانی زیاد داشت، روشی که فعلاً تنها از جانب دارودسته افراطیون به کار گرفته می شد و خشونت متقابل پدید نیامده بود.

اکنون رهبری سیاسی مجلس تغییر کرد و کابینه تازه ای هم روی کار آمد. به بررسی هر دو می پردازیم. با استعفای صنیع الدوله از ریاست مجلس، محمودخان احتشام السلطنه به جای او برگزیده شد. او یکی از سه رئیس برجسته و کاردانی است که در سیر تاریخ مجلس ملی ما تأثیر مثبت و مهم و یا بسیار مهم گذاردند. دو تن دیگر، یکی همان صنیع الدوله اولین رئیس مجلس بود که پایه نظم پارلمانی را ریخت، و دیگری مؤتمن الملك آخرین رئیس مجلس پیش از تغییر سلطنت و آغاز دیکتاتوری سیاسی بود. در مطالعه تطبیقی کارنامه ریاست احتشام السلطنه بدون تردید درخشان تر از دیگران است. از آن سه تن بگذریم، سایر کسانی که آن مقام را در تاریخ پارلمان ما احراز کردند یا مردمان متوسط معمولی بودند یا حقیر و بیمقدار و ابزار حکومت دیکتاتوری.

احتشام السلطنه هفت ماهی ریاست مجلس را به عهده داشت، از اول شعبان ۱۳۲۵ تا بیست و پنجم صفر ۱۳۲۶. در این دوره مجلس به کامیابی های خیره کننده ای دست یافت، در عین آنکه نا کامیابی های هم داشت. مجلس کودتای اول را درهم شکست و به اعتلای قدرت سیاسی اش رسید؛ نظام پارلمانی ترقی شگرف کرد به حدی که اعجاب ناظران را

برانگیخت؛ تدوین متمم قانون اساسی (که مبتکر و متفکر اصلی اش سعدالدوله بود) به رغم همه مخالفت‌های ارتجاعی، انجام گرفت و به امضا رسید، کاری که ساده و آسان نگذشت.<sup>۱</sup>

کارنامه سیاسی آن دوره هفت ماهه مجلس اول در قیاس سه ماهه آخر عمر مجلس که به انحلال آن انجامید، بازنمای تأثیر شخصیت فردی در جریان حوادث و سیاست زمانه است، بدون اینکه دیگر عوامل مؤثر نادیده گرفته شوند. سابقه آزادیخواهی احتشام السلطنه پشتوانه دوران خدمت پارلمانی اش بود.<sup>۲</sup> به یاد بیاوریم که پیش از تشکل حرکت مشروطه خواهی و صدور فرمان مشروطیت، در جلسه فوق العاده دربار که به دستور مظفرالدین شاه مسأله بحران سیاسی مورد گفتگو قرار گرفت، احتشام السلطنه موضوع تأسیس «پارلمان ملی»، قانون «کنستی توسیون» و نقشه اصلاحات عمومی را مطرح کرد - تدابیری که برای «نجات مملکت از خطری که هستی آنرا تهدید می کند» ضرورت دارد. و همانجا اعلام کرد که «پادشاه هم باید از رأی مجلس ملی متابعت فرماید». به گواهی کاردار انگلیس: او بر سر این مسائل که «هرگز چنین آشکارا ادا نشده بود» با معتقدان سلطنت مطلقه در افتاد، و افکار عمومی را در جهت حکومت ملی برانگیخت.<sup>۳</sup> در تکمیل گفت و شنود آن جلسه دربار، حالا می دانیم که احتشام السلطنه فکر تشکیل «عدالتخانه» را هم که وعده داده شده بود، باطل شمرد و گفت: معنای «حکومت قانون» با صدور احکام دلخواه و خارج از مجرای قانون و عدالت منافات دارد. چه مناسبت دارد که سلطنت در دستگاه عدالتخانه که در آن «فقط قضات صالح و مستقل باید حکومت کنند مداخله نماید؟ ابداً چنین امتیازی در هیچ مملکتی به هیچیک از سلاطین نداده اند، و نمی دهند». همانجا به خطاب به داعی استبداد سلطنت که «هرچه بود عقیده اش را با

۱. رجوع شود به بخش اول.

۲. او پیش از این یعنی در دوره رواج مدارس جدید، مؤسس مدرسه علمیه و رئیس انجمن معارف به عنوان «حوزه ملی تجدد پرور» بود.

۳. انگلیس، گرانت داف به گری، ۲۳ مه ۱۹۰۶ (۸ ربیع الاول ۱۳۲۴). برای تفصیل رجوع شود به ایدئولوژی نهضت مشروطیت، ج ۱، ص ۱۶۱-۱۵۸.

صراحت بیان کرد و به آنچه گفت اعتقاد داشت» - به اعتراض تند گفت: چطور ممکن است «چنانکه خودتان می گوئید»، برای «اصلاح مملکت» شما را مختار کنند که مردم را گوشمال دهید و سیاست کنید و «احدی حق چون و چرا نباید داشته باشد»؟ «تمام شکایات و هیاهو برای این است که اینگونه احکام کیفی و خودخواهانه دیگر صادر نشود. والا اگر اینطور که می فرمایید اصلاح می شد، که حالا هم هست». دستگاه دولتی که پایه اش بر آب است اصلاح نخواهد گشت «مگر وقتی که حکومت قانون در این مملکت به روی کار بیاید، و شاه و مردم از حقوقی که قانون برای هر يك تعیین نماید برخوردار باشند». مدعی دیگر پاسخ داد: «نه، نه، این مشروطیت است و ما زیر بار آن نمی رویم». آنجا صدراعظم گفت: «احتشام السلطنه، تو خیلی درست و درشت می گویی». جواب او به عین الدوله صدراعظم این بود: بهتر است آنچه را که «فردا به زور مجبور به انجام آن خواهید شد، امروز خودتان پیشقدم شوید» و به رغبت انجام بدهید.<sup>۱</sup>

به انصاف باید گفت در میان اهل دولت، قدرت نفسانی و استقلال رأی احتشام السلطنه را سراغ نداریم و هیچکدام از نمایندگان مجلس به اطلاق از چنان پشتوانه سیاسی برخوردار نبود. او در مأموریت کمیسیون سرحدی ایران و عثمانی بود که به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. امین السلطان ویرا برای نقشه اصلاحات به تهران فراخواند و تلگراف فرستاد که: «هر قدر زود حرکت نمایید دیر است». او شبی به پایتخت رسید که امین السلطان را کشتند. حالا تصمیم گرفت که به خدمت مجلس در آید. با استعفای صنیع الدوله از ریاست مجلس، احتشام السلطنه به آن مقام انتخاب گردید. باید دانست که سعدالدوله نیز کاندیدای ریاست مجلس بود. او بعدها پشیمان شد که چرا ریاست را پذیرفت و سعدالدوله محروم گشت. می نویسد: «باید اقرار کنم که اگر من به عدم قبول ریاست مجلس بیشتر پافشاری می کردم و با همه اصرار دوستان زیر بار نمی رفتم، چه بسا سعدالدوله... از مسند رفیع ابوالمله گی و سرکردگی مشروطه خواهان» سقوط

۱. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۵۳۸ - ۵۳۵. بازمینه ای که از نوشته های او داریم، روایت او صحیح و موثق است حتی دقیق تر از روایاتی که در دیگر منابع آمده از جمله در تاریخ بیداری ایرانیان.

نمی‌کرد.<sup>۱</sup>

رهبری احتشام السلطنه ظاهراً خیلی زود در ادارهٔ مجلس تأثیر گذارد. «از همین سه چهار جلسهٔ مجلس که تحت ریاست ایشان منعقد شده خیالات عالیّهٔ او به خوبی معلوم می‌شود... مثل سابق نیست که هر کس به میل خودش هر چه می‌خواهد مربوط و نامربوط بهم بیاورد». <sup>۲</sup> اسپرینگ ریس در آغاز کار او می‌نویسد: «بدون تردید او مرد دلیر و صاحب عزمی است؛ رهبری اش در مجلس عامل مهمی در اوضاع فعلی خواهد بود و به کارایی پارلمان خیلی خدمت خواهد کرد». <sup>۳</sup> پس از او، چارلز مارلینگ (کاردار) ضمن مروری بر کارنامهٔ پارلمانی احتشام السلطنه نوشت: «پشتیبانی جدی او از اصول مشروطگی، خیلی زود حمایت ملی را به خود جلب کرد». ویرا به «کارا کتر استوار»<sup>۴</sup> و درستی می‌ستاید، خصلتی که «در ایران بینهایت نادر است». مارلینگ همانجا در اشاره به شکست کودتای دسامبر (ذیقعهٔ ۱۳۲۵) و پیروزی مجلس می‌افزاید: «در میان همهٔ شخصیت‌هایی که در حوادث اخیر نقش داشتند، احتشام السلطنه حد عالی خصائل دولتمداری<sup>۵</sup> را بروز داد». <sup>۶</sup> در سنجش کلی مارلینگ: در حال حاضر رئیس مجلس «مقتدرترین شخصیت سیاسی» ایران است، و حال آنکه رئیس الوزرا ناصر الملک «نمونهٔ جبن و دودلی» است. <sup>۷</sup> ترقی آداب پارلمانی در دورهٔ ریاست احتشام السلطنه مبحث دیگری است. والتر اسمارت که در جلسه‌های مجلس حاضر می‌شد، در گزارش خود دربارهٔ برخورد عقاید و تحول پارلمانی می‌نویسد: نحوهٔ مباحثات مجلس حالا خیلی ترقی کرده و «از نظر گاه نظم پارلمانی، مجلس ایران از اکثر پارلمان‌های اروپا برتر است، و از

۱. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۵۹۲ - ۵۹۱.

۲. ندای وطن، ۸ شعبان ۱۳۲۵.

۳. انگلیس، اسپرینگ ریس به گری، ۱۳ سپتامبر ۱۹۰۷ (۴ شعبان ۱۳۲۵).

۴. Firmness of Chracter.

۵. Statesmanlike.

۶. انگلیس، مارلینگ به گری، ۳۰ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۵ ذیحجه ۱۳۲۵). رجوع شود به بخش دهم.

۷. انگلیس، مارلینگ به گری، ۸ نوامبر ۱۹۰۷ (اول شوال ۱۳۲۵).

این نظر با ما در پارلمان های جهان درخور قیاس می باشد.<sup>۱</sup>  
هر کس از توانایی فکری برخوردار باشد که در آن معانی بیندیشد و در سیر تاریخ مجلس ما و فراز و نشیب آن نظری بیفکند - جایگاه ستوده احتشام السلطنه را تمیز می دهد. و اگر هم تمیز نداد این مسأله خود او و نشانه ناهمپی اوست. پایه تفکر سیاسی آن مرد را که در مقام دولتمدار و رهبر مجلس، تحسین ناظران را بدان حد برانگیخت باید بهتر بشناسیم. برداشت عمومی او این است:

«مشروطیت يك تحول اجتماعی است». مللی که «مدارج ترقی را سیر می نمایند قهراً به آن درجه خواهند رسید، اعم از اینکه مطابق با میل افراد باشد یا مخالف آن». به عبارت دیگر «هر ملتی دیر یا زود بر ضد رژیم های استبدادی قیام نموده و نظام مشروطه را جانشین آن می نماید». در سایر جاها برای تغییر وضع سیاسی و تأسیس حکومت انتخابی و تحصیل حقوق مردم - دست به انقلاب های وسیع برده اند «تا ملت توانسته بر ارکان حکومت استبدادی مسلط شود». اما در ایران ما - اگر بدون انقلاب و خون ریزی، پادشاه به قبول مشروطیت تن داد - «نه اینکه اعتقادی به آن داشته و واقعاً افکار آزادیخواهی محرك و مشوقش باشد». آن پادشاه شیفته آزادی نبود و پسران شاه هم «هریک زین عصر خویش بودند». اما ترس و ضعف مفرط که بر مزاج سلطنت مستولی بود، و ناتوانی دستگاه دولت و «فساد بی اندازه که در جمیع ارکان حکومت رخنه داشت» و دلایلی از این قبیل - عواملی بودند که تبدیل «رژیم استبداد سلطنتی را به مشروطه» با مختصر مقاومتی از جانب مردم - میسر گردانید. شبهه ای نیست که حیات مملکت منوط به «بقای مشروطه» است؛ و حال که «به هدف خود رسیده ایم» باید حافظ آن باشیم و به تحکیم مبانی آن بر آییم. در این جهت، مجلس اول که «در حکم مجلس مدیره بود»،<sup>۲</sup> قوانین مهمی وضع کرد و در واقع مشروطیت را فعلیت بخشید. قانون اساسی و خاصه متمم آن که «با ملاحظه و تلفیق قوانین اساسی ممالک مشروطه متمدن، و با حوصله و دقت کامل تدوین گردید»

۱. درباره گزارش مهم والتراسمارت رجوع شود به جلد اول، ص ۳۸۲ - ۳۸۰.

۲. اشاره اش به دستگاه «دیرکتوار» و مجلس قانونگذاری در انقلاب فرانسه است.

مشروطه پارلمانی را تأسیس کرد؛ و همه حقوق آزادی را که مردم ممالک متمدن به آن رسیده‌اند، تأمین نمود. آن بزرگترین خدمت مجلس اول است، و بر عهده مورخان آینده است که به اهمیت آن توجه دهند. دیگر، اصلاح دستگاه مالیه و تمرکز کل عواید و مخارج مملکت بر اساس بودجه واحد عمومی، از مهمترین کارها بود. در گذشته، سررشته «فعل و انفعالات [مالی] در دست مستوفیان و مستوفی زادگان بود که نسل بعد نسل، دفاتر استیفا را در تصرف داشتند و با هیچ قدرتی هم نظارت و دخالت در کارشان میسر نبود». پارلمان ملی طبعاً دشمنان جدی داشت: جمعی از شاهزادگان، رجال کهنه، ملاکین و خوانین، برخی علما و ذاکرین هر کدام «به نوبه خود برای امحای نظام جدید و تجدید رژیم استبدادی از هیچ کوششی مضایقه نمی کردند». به علاوه، آشوب و هرج و مرج آفت آزادی و مشروطیت بود. اما هر کاری چاره داشت، و مسئولیت بزرگ مجلس این بود که «نظام نوزاد مشروطه» را در برابر آن مخاطرات حراست کند. روشی که ریاست مجلس «وجه همت» خویش قرار داد این بود: «اداره امور مجلس را تا جایی که میسر است در تحت قاعده و ضابطه معقولی» در آورد؛ با تحرك بخشیدن به دستگاه قانونگذاری اداره امور مملکت بر پایه حکومت قانون تثبیت گردد؛ ارکان قانونگذاری و اجرایی و دربار را «مکلف به رعایت حقوق هر يك در مقابل دیگری» نماید و از زیاده روی هر کدام نسبت به حقوق و حدود سایر ارکان ممانعت نماید.<sup>۱</sup>

آن برداشت عمومی رئیس مجلس است، در برگیرنده سلسله مسائل پیچیده و مهم و بسیار مهم که آنها را در متن تحولات سیاسی غوررسی می کنیم. اینجا فقط چند نکته در اداره امور مجلس می آوریم که در واقع ضمیمه‌ای است بر تحول آداب پارلمانی که پیش از این به دست داده ایم.<sup>۲</sup> جامعه‌ای که در دوران کهن حیات سیاسی اش تجربه حکومت انتخابی نداشت، طبعاً با آداب پارلمانی بیگانه بود. اما جامعه همچون آدمیزاده تعلیم پذیر

۱. آن مضامین را احتشام السلطنه در خاطرات سیاسی اش آورده، و هر مطلب تفصیلی دارد.

۲. مراجعه شود به جلد اول، ص ۳۸۲-۳۶۹.



است، فقط تربیت اجتماعی می خواهد. با به کار بستن چند تدبیر درست، ادارهٔ مجلس نظم نوبی گرفت:

با تعیین دستور روز نحوهٔ گفت و شنود مجلس منظم تر شد، گرچه به عقیدهٔ ما هیچگاه کمال مطلوب نبود. رئیس مجلس به نمایندگان علما نیز حالی کرد که دستورنامهٔ مجلس را رعایت کنند. پذیرفتند، و به گواهی اسمازت مذاکرات آنان «به سیرهٔ آداب پارلمانی» درآمد. ابتکار دیگر روش کمیسیون های پارلمانی بود. از آنجا که گفتگوی مجلس کمتر به مرحلهٔ قطعی و تصمیم گیری می رسید، احتشام السلطنه کارهای عمده را در کمیسیون های هفت گانه متمرکز نمود. علاوه بر آنکه هر کمیسیونی نسبت به شعبه ای از دستگاه اجرایی نظارت داشت، مصوبات آن برای گفتگو و تصویب نهایی به جلسهٔ عمومی ارجاع می گشت. او در مجلس توضیح داد که: «خود این ترتیب کمیسیون اسباب ازدیاد بصیرت و تجربه و کلامی شود و کارها پیشرفت می کند». در خاطرات خود گوید: «همهٔ امید من به وجود این کمیسیون ها بود، و در تشکیل به موقع و انجام وظیفهٔ آنها خیلی مراقبت و سختگیری داشتم... والا ممکن نبود از چنان مجلسی حتی يك مادهٔ قانون بگذرد». به اقتضا و ضرورت سیاسی ممکن بود کمیسیون موقتی دیگری هم برپا گردد، مانند کمیسیون دفاع مجلس که زیر نظر مستقیم ریاست مجلس تشکیل شد. مهمترین «آثار وجودی» مجلس اول حاصل کار مجموع آن کمیسیون ها بود. (به تأسف باید گفت خلاصهٔ صورت مذاکرات آن کمیسیون ها در حادثه بمباران مجلس از میان رفت).

آداب پارلمانی به کنار، برخی بیقاعدگی های دیگر هم اصلاح شد. تماشاگران (معمولاً از جانب انجمن ها) در مذاکرات مجلس مداخله می کردند، نمایندگان را مورد پرخاش و بازخواست قرار می دادند، گاه یکی از آن میان صلوات می فرستاد و دیگران به او تأسی می جستند. این صحنه ممکن بود روزانه چند بار تکرار گردد. روز اول ریاست مجلس اخطار کرد که هرگونه مداخله و تظاهری از جانب تماشاگران ممنوع است، و

---

۱. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۳۵.

هر کس سکوت را بشکند اخراج خواهد شد.<sup>۱</sup> وضع سرطویله<sup>۲</sup> مجلس هم از صف تماشائیان بهتر نبود. باغ بهارستان سرطویله<sup>۳</sup> همگانی بود. هر کس با کالسکه یا درشکه وارد بهارستان می شد، تا مدخل عمارت پارلمان می آمد. سروصدای آنها در تالار جلسه طنین می انداخت، و شیهه کشیدن اسبان از مقوله<sup>۴</sup> دیگر بود. رئیس مجلس دستور داد که: هیچکس مأذون نیست سواره داخل باغ بهارستان گردد. او خود نخستین کسی بود که این قاعده را مرعی داشت. برخی حضرات از این تصمیم دلخور گشتند و اصرار ورزیدند که آنان از این دستور مستثنی گردند. برخی پیشنهاد کردند که به در باغ زنجیر بسته شود. رئیس گفت: زنجیر انداختن لازم نیست، اگر ما نتوانیم به آقایان و به مبعوثان ملت حالی کنیم که اسب و شتر خود را یکصد متر دورتر نگاه دارند «چگونه می توانیم شاه و وزرا... را وادار به اطاعت از تصمیمات مجلس و رعایت حریم این ساحت مقدس بنماییم؟!»<sup>۵</sup> سرانجام آن مسأله اجتماعی هم به نظم درآمد.<sup>۶</sup> ماورای آن نظامات عمومی، کاری که جنبه سیاسی داشت تشکیل «گارد مستقل» مجلس به ریاست یک صاحب منصب ارشد و سه افسر جزء بود که به عنوان نیروی «نظامی و انتظامی» زیر دستور مستقیم ریاست مجلس خدمت می کرد. بدین قرار، قوای دولتی حق مداخله در نظم مجلس و حریم مجلس را نداشت. به شرحی که خواهد آمد، گارد مستقل در آرایش دفاعی مجلس (در کودتای ذیقعه) مشارکت نمود.

مجلس که نظم نوی یافت، اعتبار سیاسی و اقتدار عملی اش افزایش گرفت - تحولی که در کیفیت دستگاه اجرایی و ترکیب کابینه مستقیماً تأثیر گذارد. رئیس الوزرای که مجلس به او نظر مساعد نداشت، به ابتکار و اعلام عدم اعتماد مجلس برکنار گشت و

۱. به دستور رئیس مجلس این عبارت را روی ورقه ورودی تماشائیان چاپ زدند: «تماشاجی حق ندارد در مذاکرات دخالت کرده حرفی بزند. بدگویی به وکلا و مجلس یا هرگونه تظاهری در حین انعقاد مجلس ممنوع بوده و مرتکب مجازات می شود». یکبار که داودخان علی آبادی مدیرانجمن دروازه قزوین به یکی از نمایندگان اهانتی کرد، از جلسه مجلس اخراج و توقیف گردید (خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۰۴ و ۶۴۲).

۲. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۰۴ - ۶۰۳.

کابینه‌ای روی کار آمد که در معنی منتخب مجلس بود، تجربه‌ای که در دوران مجلس اول تکرار نشد.

پیش از آن برای تشکیل کابینه تازه (بعد از قتل امین السلطان) شاه از میرزا نصرالله خان دعوت کرد. او فهمیده بود که به کار عصر حکومت ملی نمی‌خورد. و پذیرفت. شاه سراغ ناصرالملک فرستاد. او از جبن و تردید جبلی از قبول ریاست دولت تن زد. یک هفته‌ای بدون هیأت دولت گذشت تا شاه مشیرالسلطنه را به رئیس‌الوزرای گماشت (۲۹ رجب ۱۳۲۵). این بدترین انتصاب بود. او مردی بی‌خرد و نادان و از کهنه درباریان بود، رئیس‌الوزرای او مطلوب مجلس نبود. اما بر انتصاب او اعتراضی نشد مگر از صدیق حضرت که گفت: این همان «مشیرالسلطنه‌ای بود که در بدو تأسیس مجلس وزیر عدلیه بود و همه وضع کار او را دیده‌اند... خوب است آن هیأتی که دو سه ماه دیگر انتخاب می‌شود حالا انتخاب کنند». از اقلیت اپوزیسیون که به همه چیز شباهت داشت جز اپوزیسیون پارلمانی، اعتراضی شنیده نشد. ایراد صدیق حضرت بر شخص رئیس دولت بود. از او که بگذریم، دو سه تن از شایسته‌ترین مردان سیاسی این دوره به کابینه پیوستند. سعدالدوله وزارت امور خارجه را به عهده گرفت، و مشیرالملک پیرنیا (مشیرالدوله بعدی) وزیر عدلیه بود.<sup>۱</sup>

تغییر مهمی که در این کابینه پیش آمد بر کنار شدن سعدالدوله از وزارت امور خارجه بود، قضیه‌ای که هم از نظر عزل و استعفای وزیر مسئول در آئین مشروطگی درخور توجه است، هم از نظر سنجش کارنامه سیاسی آن مرد. در این باره گزارش راست و درستی منتشر نشده، و آنچه نوشته‌اند مطالب مسخ شده و نامستند است که به کار ما نمی‌خورد. مذاکرات مجلس حقیقت ماجرا را باز می‌نماید. سعدالدوله در هر مسئولیت سیاسی (خواه اجرایی خواه پارلمانی) که به عهده گرفت به درستی و کاردانی عمل کرده بود.<sup>۲</sup> روش او

۱. سایر وزیران عبارت بودند از: مستوفی‌الممالک وزیر جنگ، مجدالملک وزیر تجارت، نیرالملک هدایت وزیر علوم، مهندس‌الممالک وزیر فواید عامه، قوام‌الدوله وزیر مالیه.

۲. از اصلاحات سعدالدوله در وزارت تجارت ضمن تشکیلات جدید آن وزارتخانه (بخش اول) صحبت داشتیم.

در وزارت امور خارجه بر همان منوال بود، چنانکه مجلس از سیاست پخته<sup>۱</sup> او در التیام روابط ایران و عثمانی (که به صورت مسأله<sup>۲</sup> حاد سیاسی در آمده بود) تقدیر کرد. سخن او در مجلس نه خودستایی بود و نه تواضع کاذب: «گویا امتحان هم داده ام در کاری که به من رجوع شود تا آنرا بوجه صحت انجام ندهم، خورد و خواب را بر خود حرام می کنم». او نقشه<sup>۳</sup> اصلاح دستگاه وزرات امور خارجه را ریخت؛ و ماجرا از همین جا برخاست. سعدالدوله به وضع نظامات جدیدی بر آمد: یکی در تنظیم بودجه<sup>۴</sup> صحیح که به تعبیر خودش «سرمشق سایر وزارتخانه ها بشود»؛ دیگر اصلاح امر تذکره که بازار فروش آن به وسیله<sup>۵</sup> مأموران این وزارتخانه رایج بود؛ و بالاخره تغییر وضع کارگذاری ها که بر مدار بی قاعدگی می گشت.<sup>۶</sup> او برای اصلاح این امور، عده ای از کارکنان دولت را که آنرا می شناخت به خدمت وزارت امور خارجه در آورد، تصمیمی که خلاف سنت اداری آن دستگاه بود. گروهی از اعضا و در واقع میرزا بنویسان کهنه کار به اعتراض آمده گفتند: «این اجزایی که او آورده در وزارت امور خارجه هیچیک داخل کار نبوده اند». سعدالدوله وقتی نهاد. گروه دیگر تدابیر تازه<sup>۷</sup> وزیر را تأیید نمودند. دسته ناراضیان اعتصاب کردند و عرض حال به مجلس نوشتند. وزیر امور خارجه پیشنهاد رسیدگی کرد. اما شاه از بیم اینکه مبادا اعتصاب بالا بگیرد، عجلولانه پیش از گفتگوی مجلس دستخطی به صورت قبول «استعفا» سعدالدوله، و در معنی عزل او از وزارت، صادر کرد (۲۴ شعبان). و باز علاء السلطنه به وزارت امور خارجه گمارده شد. مجلس هم بر نحوه<sup>۸</sup> عزل سعدالدوله ایراد گرفت و هم رفتار اعتصاب کنندگان را که به «دسته بندی» دست از کار کشیده بودند نکوهش کرد. وکیل التجار معترضان<sup>۹</sup> گفت: «اختلاف بین اعضای وزارت خارجه چیزی است که اهمیت نباید گذاشت. و در باب عزل وزیر هم نمی شود به میل اجزاء قبول کرد» مگر اینکه وزیر خود رسماً استعفا داده باشد. امام جمعه<sup>۱۰</sup> خوبی افزود: «اجزای وزارتخانه نباید اینطور

۱. نگاه کنید به بخش چهارم، قسمت دوم در روابط ایران و عثمانی.

۲. تاپیش از تشکیلات جدید وزارت امور خارجه، امر تذکره و وضع کارگذاری ها مایه<sup>۱۱</sup> رسوایی بود، همه گونه بی حسابی و شلتاق رواج داشت. شمه ای از اوضاع این وزارتخانه در خاطرات احتشام السلطنه آمده است.

رفتار کنند، اگر نمی‌خواهند کار کنند استعفا بدهند». به نظر میرزا محمود اصفهانی: «اینها تمام دسته بندی است. باید در کمیسیون تحقیق شود که جهت عزل چه بوده؟ به این دسته بندی‌ها باید گوش نداد». از اقلیت تقی زاده گفت: «مجلس هیچوقت دسته بندی نمی‌شناسد» و از آن گذشته «این تغییر بد نبود». اما مجلس در رأی جمعی اش عقیده‌آوراً طرد کرد و تأیید نمود که دسته بندی در کار است. در صورت مذاکرات آمده: در جواب این سؤال که آیا باید عرضحال اعتصاب کنندگان مورد رسیدگی قرار گیرد یا نه - «اکثر گفتند خیر، دسته بندی و غرض است».<sup>۱</sup> حرف نماینده اقلیت در مرجع شمردن وزارت علماء السلطنه<sup>۲</sup> ابله بر سعدالدوله<sup>۳</sup> دانا و کاردان، از عناد شخصی و احساس حقارت باطنی اش آب می‌خورد. می‌دانیم پیش از این که سعدالدوله ریاست کمیسیون تدوین متمم قانون اساسی را به عهده داشت، تقی زاده را داخل آدم حساب نمی‌کرد. بدگویی او از «متنفذین و متشخصین» مجلس که «تحصیل علم کرده افاده عالمی و حقوقدانی» می‌فروشد<sup>۲</sup> - اشاره مستقیم به سعدالدوله بود که نسبت به او رفتاری تحقیر آمیز داشت و همان مایه عناد شخصی گشت. البته رفتار ظاهری سعدالدوله ناپسندیده بود؛ اما ملاحظات خصوصی را بر مصالح عمومی مرجع شمردن نشانه پستی در کردار سیاسی است.

باری، مجلس در آن رأی جمعی نه فقط عرضحال اعتصاب کنندگان را رد کرد، بلکه مهمتر از آن اعتماد خود را نسبت به وزارت سعدالدوله تأیید نمود که در معنی بی‌اعتنایی به حکم شاه در عزل آن وزیر بود. گفتنی است که گروه دیگر اعضای وزارت امور خارجه نیز نحوه عزل سعدالدوله را خلاف نظامات مشروطه شمرده به مجلس نوشتند: «عزل وزرا مطابق قانون مشروطیت باید از روی تحقیق باشد. خوب است کمیسینی تشکیل شود که معلوم شود تقصیر وزیر امور خارجه چه بوده که عزل شد». این قضیه در مطبوعات نیز مطرح گردید. ندای وطن نوشت: انفصال وزیر بدون دلیل و رسیدگی «خلاف قانون

۱. مذاکرات، ۲۶ شعبان ۱۳۲۵.

۲. مذاکرات، ۶ ذیقعد ۱۳۲۴.

مشروطه» است. «تا سلب اطمینان مجلس از وزیر نشود، و در مجلس مطرح مباحثه نگردد و اغلیت آرا بر عزل او استقرار نیابد، کسی حق ندارد او را معزول نماید». چنانکه حبل‌المتین می‌نویسد «و کلاً به سعدالدوله اظهار اعتماد کرده‌اند... اگر اعتماد دارند عزل یعنی چه؟ این «گرو» راه‌انداختن و «تعطیل و بلوا» از جانب جمعی اعضای وزارت خارجه، ناموجه است. اگر شکایت صحیحی دارند باید به آن رسید. همینطور، این روش انفصال «اسباب هرج و مرج» در دستگاه وزارتخانه‌ها می‌گردد. وانگهی، سعدالدوله «بر این ملت خیلی حق دارد» و در این «تنگنای ظلمت» باید شرافت و حیثیت او محفوظ بماند.<sup>۱</sup> شاه طبعاً نخواست تصمیمی در بطلان دو دستخط خویش بگیرد.

اینک مجلس مترصد بود که کابینه‌مشیرالسلطنه را برکنار کند. احتشام‌السلطنه اعلام کرد: دولت فعلی را «روز اول مجلس حاضر نبود برای پذیرفتن، تأدباً پذیرفته شد». به شاه هم خاطر نشان کرد دولتی که طرف اعتماد نباشد به هر حال مجبور به استعفا خواهد گشت. در نامه‌خصوصی مستشارالدوله آمده: رئیس مجلس در صحبت طولانی با شاه پیشنهاد نمود هیأت وزیرانی مرکب از عناصر تحصیل کرده که از عهدۀ اصلاحات برآیند (به تعبیر نویسنده «ژن پرسان» قرینه‌گروه «ترکان جوان») تشکیل گردد، و فهرستی نیز ارائه داد.<sup>۲</sup> سرانجام شاه پذیرفت. اما ناصرالملک که برای ریاست دولت «ژن پرسان» ما در نظر گرفته شده بود، هراسناک از مسئولیت می‌گریخت. احتشام‌السلطنه یک شبانه‌روز به گوش آن بیچاره خواند، ویرا از حمایت مجلس مطمئن کرد تا او به ریاست وزرایی تن داد.<sup>۳</sup> چنان وزیر به چه کار می‌خورد؟ و آن همه اصرار چرا؟ شایسته این بود که صنیع‌الدوله (که حالا پست وزارت را پذیرفت) به جای او در نظر گرفته می‌شد. لاجرم، موضوع «عدم اطمینان» مجلس به کابینه‌مشیرالسلطنه به‌رأی گذارده شد، و به تأیید

---

۱. Greve.

۲. آن مضامین سه سرمقاله روزنامه‌ندای وطن است، شماره‌های ۲۳ شعبان و ۲۸ شعبان و ۵ رمضان ۱۳۲۵.

۳. نامه‌مستشارالدوله به ثقة‌الاسلام، زندگی‌نامه‌ثقه‌الاسلام، ص ۲۱۳.

۴. خاطرات احتشام‌السلطنه، ص ۶۱۲.

اکثریت مطلق سقوط کرد. بیدرنگ نخستین کابینهٔ منتخب مجلس به ریاست ناصرالملک روی کار آمد (۱۸ رمضان ۱۳۲۵) تجربهٔ منحصری که در دورهٔ اول تکرار نگردید. نفوذ ریاست مجلس در روی کار آوردن دولت تازه عامل تعیین کننده بود. از ردهٔ تربیت یافتگان جدیدشش تن در این کابینه شرکت داشتند که سه‌تای ایشان به سابقهٔ آزادیخواهی شناخته شده.<sup>۱</sup> از رجال قدیمی رضاعلی خان آصف‌الدوله وزیر داخله بود که در کاردانی و ارادهٔ نفس او تردید نیست. به روایت یکی از نمایندگان او در همراهی سلطنت با مشروطگی خطاب به محمدعلی شاه گفته بود:

«همراهی اعلیحضرت این است که هیچ دستخطی در هیچ امری صادر نفرمایند؛ پادشاه مملکت مشروطه دستخط نمی‌فرمایند بلکه امضای می‌فرمایند. یعنی تمامی امورات دولتی و مملکتی را وزیرای مسئول خودشان فیصل داده و حاضر کرده، شاه امضای می‌فرمایند - نه اینکه هر کسی برای خود کاری انجام دهد، و اعلیحضرت نیز به هر چیزی که میل فرموده دستخط صادر فرمایند».<sup>۲</sup>

اینکه آن کابینه از پشتیبانی مجلس و افکار عمومی برخوردار بود، به اعتبار هیأت مجموع وزیرانش بود ورنه آن رئیس دولت خودش منزلتی نداشت. مارلینگ نوشت: «مجلس منحصراً مسئول برسر کار آمدن کابینهٔ تازه است، و آن از شایسته‌ترین وزیرانی که از آغاز تأسیس دولت مشروطه مصدر امور مهمی بوده‌اند تشکیل یافته». گرچه همه چشم امید بدان دارند، اما ناصرالملک رئیس‌الوزرا «فاقد خصائصی است که لازمهٔ مقابله با اوضاع پیچیدهٔ مملکت می‌باشد... او نمی‌خواهد کمترین مسئولیتی را به گردن گیرد مگر از حمایت مجلس دربارهٔ هر کار دولت اطمینان داشته باشد».<sup>۳</sup> معلوم است حیات اجتماعی و سیاسی خاصه در آن مرحلهٔ بحرانی و انتقالی - قدرت تصمیم‌گیری بر پایهٔ

۱. فهرست وزیران: صنیع‌الدوله وزیر فواید عامه و علوم، مشیرالدوله پیرنیا وزیر امور خارجه، مؤتمن‌الملک پیرنیا وزیر تجارت، مستوفی‌الممالک وزیر جنگ، مخبرالسلطنه وزیر عدلیه و آصف‌الدوله وزیر داخله. وزارت مالیه را خود ناصرالملک به عهده گرفت.

۲. نامهٔ میرزا آقا فرشی به ثقة‌الاسلام، زندگی نامهٔ ثقة‌الاسلام، ص ۲۱۸.

۳. انگلیس، مارلینگ به گری، ۸ نوامبر ۱۹۰۷ (اول شوال ۱۳۲۵).

اصول و اعتقاد روشن می خواست، خصلتی که ناصرالملک از آن عاری بود. این کاستی را رئیس مجلس که توانا ترین دولتمدار این زمان شناخته شده، از جهتی جبران می کرد. اینکه گفتند احتشام السلطنه علاوه بر ریاست مجلس «در باطن کار صدارت» را هم می کند<sup>۱</sup> - بیان مبالغه آمیز همان معناست.

در دستور کار مجلس چند موضوع اصلی بود: متمم قانون اساسی؛ طرح قانون بانک ملی؛ بودجه عمومی و عمل مالیه. به علاوه قانون عدلیه و اصول محاکمات پس از این بر آنها افزوده شد. هر کدام از آنها در حیات حکومت ملی حایز اهمیت اولی بود. از متمم قانون اساسی به تفصیل سخن گفته ایم. شرح بگومگویی رئیس مجلس و محمدعلی شاه را بر سر امضای آن نیز پیشتر خواندیم.<sup>۲</sup> احتشام السلطنه امید فراوان بسته بود که مجلس بتواند سایر کارهای معوق را از میان بردارد. او اعلام کرد: «همان طور که قانون اساسی را شب و روز نشستیم و تمام کردیم» قانون بانک ملی و عمل مالیه را به انجام خواهیم رساند. در خصوص قانون عدلیه متذکر شد: اینکه گفته شد یکسال و نیم طول خواهد کشید این طور نیست، «کمتر از یکماه بلکه بیست روزه از مجلس خواهد گذشت».

در کار تنظیم بودجه عمومی و تعدیل جمع و خرج نیز مجلس به شایستگی عمل کرد. و قانون اصلاح نظام مالیاتی را صنیع الدوله در طرح بسیار مهم رفورم عمومی گنجانده به مجلس داد. اما تصویب آن مجمل ماند.<sup>۳</sup> در امر برپا داشتن بانک ملی یکی از مسائل عمده تأمین سرمایه بود. رئیس مجلس که در این باره سخت می کوشید، خواست روشی را که در قضیه «اعانه ملی» پیش گرفت و کامیاب گردید، به کار بندد. بدین معنی که ثروتمندان و ملاکان را ترغیب به مشارکت در سرمایه گذاری بانک نمود. اما این تدبیر چندان مؤثر نیفتاد و ملاکان روی خوش نشان ندادند. نمونه اش گفت و شنود احتشام السلطنه و حسینقلی خان ضیاءالملک قراگوزلو از عمده ملاکان همدانی است که

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۴۸.

۲. رجوع شود به بخش اول.

۳. رجوع شود به ضمام، طرح رفورم صنیع الدوله.



اعتلای مجلس ملی ۲۰۱

شرحش را یکی از شاهدان، محمد مصدق، ثبت کرده. او می‌نویسد: احتشام السلطنه که جمع‌آوری وجوهی را برای سرمایه‌بانک «با کمال شدت و سختی مطالبه می‌نمود» خطاب به ضیاءالملک گفت: «شما یک‌عمر از این مملکت استفاده کرده‌اید، و اکنون موقع آن رسیده که برای تأسیس بانک ملی کمک کنید و گره از کار مملکت بگشایید». جواب ضیاءالملک این بود: «با اینکه یک‌عمر به نان رعیتی قناعت کرده و از مال مملکت استفاده نامشروعی نکرده‌ام، اکنون حاضرم فوج همدان را که ریاستش با من است با خرج خود هر کجا بفرمائید حاضر کنم». اینگونه مشاجره‌های لفظی میان احتشام السلطنه و دیگران هم در گرفت و بدون نتیجه ماند.<sup>۱</sup> اگر آن روایت به دقت نقل شده باشد حکایت از این دارد که ملاک همدانی خود را به موش‌مردگی زده بود، مفهوم سرمایه‌گذاری را در اقتصاد جدید نمی‌فهمید؛ خیال می‌کرد مشارکت در سرمایه‌بانک با احسان و صدقه یکی است. وانگهی، نه احتشام السلطنه فرمانده سپاهی بود و نه مجلس با کسی سرجنگ داشت که او فوج همدان را بسیج کند. آن وجه نظر کلی طبقه ملاکان بود. ناصرالملک وزیر مالیه هم که در تأسیس بانک ملی ایرادهای ناموجه می‌گرفت، از همان رده و از طایفه قراگوزلو بود. البته، اینکه کار بانک ملی سرنگرفت علل سیاسی مهمتری داشت که به جای خود بررسی کرده‌ایم.<sup>۲</sup>

تداخل بحران‌های پی‌درپی خاصه در چند ماهه آخر، همواره مجلس را از دستورکار خود باز می‌داشت و نقشه‌های اصلاحی را ناتمام گذاشت.

۱. خاطرات مصدق، ص ۹۷.

۲. رجوع شود به بخش سوم، قسمت دوم در بحران مالی.

بخش نهم

## پیش در آمد بر خورد سلطنت و مجلس

پس از امضای متمم قانون اساسی محمد علی شاه به مجلس آمد (دوم شوال). او سوگند وفاداری خورد، حمایت خویش را «در پیشرفت اساس مشروطیت» بار دیگر اعلام کرد، و کوشش نمایندگان را در اصلاح امور مملکت ستود. حضور شاه در مجلس تأثیر نیکو بخشید، ظاهراً حال و هوای تفاهم میان مجلس و دربار پدید آمد. یکچند نگذشت که ندای اعتراض از سوی شاه برخاست. طرفه اینکه این بار او مدعی بود، و اتکای شاه به آیین مشروطه و قانون اساسی بود. شاه دو ایراد داشت: اول آنکه مجلس از حدود اختیارات قانونی اش تجاوز می کند. اعتراض دوم که جدی تر و سخت تر بود اینکه برخی انجمن ها قاعده و قانون نمی شناسند و مایه اختلال امور دولت و هرج و مرج مملکت گشته اند.

آن ایرادها در دستخط شاه (۲۰ شوال) که در مجلس خوانده شد آمده. مضامین آن با همه دستخط هایی که تا به حال خواندیم و پس از این خواهیم خواند، تفاوت دارد. بدین معنی که مأخذ استناد او تنها به قانون مشروطگی است. در این باره نوشت: در دولت های مشروطه دو قوه در کار اند: «یکی قوه قانونیه و یکی قوه اجرائیه». آن دولت ها انتظام امور را در این دیدند که «این دو قوه همیشه از هم جدا باشد». آنکه قوه قانونگذاری است در «مجلس پارلمنت» می باشد، و آنکه قوه اجرائیه است با هیأت دولت. و حدود و حقوق هر کدام نیز مقرر گشته. اما ملاحظه می کنیم که اینجا «هیچیک از این دو حقوق در میان نیست». برای اینکه اداره امور نظمی بگیرد «این حقوق باید منفصل شود... و این دو قوه قانونیه و اجرائیه باید منفک شود» و هر مقام یعنی مجلس و هیأت دولت به وظیفه خویش عمل کند.

راجع به انجمن‌ها گفت:

«اشارار تماماً هريك به اسم انجمن برای خودشان محلی معین کرده، و مخل آسایش اهالی و نظم شهر شده، و سایر انجمن‌های صحیح را بدنام کرده، امروز مداخله به تمام امورات سیاسی و دولتی و مجلس و پارلمنت می‌نمایند. از شما سؤال می‌کنم: در کدام دولت مشروطه، سهل است در کدام دولت جمهوری این قسم مداخلات می‌نمایند؟... علت اینکه در این شهر به واسطه این چند انجمنی که مخل هستند، هر روز يك اغتشاشکاری و يك بی‌نظمی واقع می‌شود و کسی جلوگیری نمی‌کند چیست؟... تا قانون این انجمن‌ها نوشته نشده و از روی دقت ملاحظه نشود، نباید اجتماعی نمایند که سلب آسایش از ملت و اسباب بی‌نظمی مملکت بشود». شاه معترضانه پرسید: بالاخره، «تا کی باید صبر کرد و تا کی باید سکوت نمود و رفع این انقلابات را نکرد»؟

آن دستخط سیاسی مهمی است. مفاد و سبک آن کاملاً متمایز از دستخط‌های متعارفی درباری است. سخنی از حقوق‌الاهی سلطنت و دیگر مفاهیم کهنه و باطل نرفته؛ بلکه شاه به قانون مشروطگی و قاعده انفصال قوا استناد جسته. اینجا ضرورتی ندارد که از نازک‌کاری‌های اصل تفکیک قوا، تفسیر و یا سوءتفسیر آن گفتگو کنیم. بحث بر سر اصل مهم کلی است که قانون اساسی ما بر آن نهاده شده. انتقاد شاه موجه به نظر می‌آید، گرچه ایراد او هیچ مسأله مهمی در روابط دستگاه اجرایی و قانونگذاری به میان نیاورده بود. اما قضیه دوم یعنی حمله شاه بر بی‌انضباطی چند انجمن مسأله سیاسی بسیار جدی بود، و نمی‌شد به سادگی از آن گذشت. انگیزه محمدعلی شاه در آن اعتراض سخت هر چه باشد – ماده این اختلاف و تعرض می‌بایستی از میان برداشته شود – تدبیری که هم برای رفع بهانه‌جویی پادشاه و هم قوام حکومت ملی ضرورت مطلق داشت. سه ماه پیش بود که مجلس نسبت به اعمال آشوب‌طلبی و رفتار ضددموکراتی همان چند انجمن برانگیخت، و انحلال آنها را خواست. و در ربط همین قضیه پیشنهاد اخراج و کلایی که متهم به مشارکت در توطئه‌چینی آن انجمن‌ها بودند، مطرح گشت. چون مجلس تصمیم قاطعی در کار انجمن‌ها نگرفت، آن ماده مزمن الزاماً عود کرد. نیکوتر این بود که مجلس به ابتکار خویش قواعدی با ضوابط اجرایی می‌نهاد که باب اعتراض سد گردد. به هر صورت.

اعتلای مجلس ملی ۲۰۵

گرچه دستخط شاه عتاب آمیز بود اما از مجلس خواست که رأساً در کار انجمن‌ها به مذاکره بنشینند و به چاره‌اندیشی برآید.

اما در گفت و شنود مجلس: راجع به اصل انفصال قوا بحثی وارد نبود، و گفته شد که مجلس قصد دخل و تصرف در امور اجرایی را نداشته و ندارد. ضمن تأکید بر حق آزادی اجتماعات، لزوم تدوین قانون انجمن‌های سیاسی اعلام گردید، قانونی که برای دفع انجمن‌های «مخرب مشروطیت» واجب است. به علاوه، بر سلطنت و مشاورانش ایرادهایی گرفته شد که پس از این شدت یافت.

در آن مباحثه محمد اسماعیل آقا مغازه هوشمندانه گفت: «ما هم از وقتی که اینجا نشسته‌ایم از برای همین مطلب است که این دو قوه از هم جدا باشد. خوب بود اعلیحضرت این خطابه را به قوه مجریه بفرمایند که چرا آنها از کار خود باز می‌مانند؟ در خصوص انجمن‌ها این عده مردم بر حسب آزادی اجتماعات حاضر شده‌اند که هرگاه مانعی برای پیشرفت مشروطیت پیش آمد، آنها مدافعه نمایند. حال باید معلوم شود که کدام يك از آنها مانع پیشرفت کار قوه مجریه است». صدیق حضرت ایراد را متوجه شاه کرد: «در اینکه ما از وظیفه خودمان تجاوز نکرده‌ایم هیچ شبهه‌ای نیست... ولی يك مطلب در این دستخط فراموش شده، و آن وظیفه رئیس قوه مجریه است که خود اعلیحضرت باشد. بعد از رسیدن قانون اساسی به صحنه، هر امری که رئیس قوه مجریه اقدام می‌فرماید باید به اطلاع و تصویب وزرا باشد. ولی می‌بینیم که بعضی کارها می‌گذرد بدون اطلاع آنها... اعلیحضرت خوب است این ملاحظه را بفرمایند که رفع شود». میرزا ابوالحسن خان افزود: «مجلس هیچوقت از وظایف خود خارج نشده... و علاوه مجلس حق نظارت در اجرا را دارد، و اجرای [قوانین] را باید از وزرا بخواهد. در این صورت مجلس از تکلیف خود تجاوز نکرده است». نصرالله تقوی توضیح داد: تردید نیست که در دولت مشروطه «قوه مقننه باید از قوه مجریه جدا باشد... مجلس ما هم از وضع خود تخلف نکرده... بلکه بر حسب نظارتی که در اجرای قانون دارد يك اندازه هم تسامح کرده است». اما در قضیه انجمن‌ها «صحیح است، انجمنی که مولد فتنه باشد البته باید رفع کرد». به همین مأخذ انجمن‌هایی را که از حد خود خارج گشته یعنی «مخرب اساس مشروطیت» هستند باید با

تمام قوا دفع کرد. به عقیده میرزا محمود: علاوه بر قوه قانونگذاری و اجرایی «یک قوه دیگر هم پیدا شده که از قلم افتاده، آنرا باید از میان برداشت» و آن «قوه مفسده» است. سید مهدی به طعنه گفت: در این دستخط «مژده بزرگی فرموده اند که خودم حافظ امنیت هستم. ولی اعلیحضرت به قوه نفس باید ذکاوت چهل مرد کامل را داشته باشند، و یقین بهتر می دانند که در این مملکت یک کارخانه فتنه سازی است، تا آن خراب نشود امنیت حاصل نمی شود»<sup>۱</sup>.

احتشام السلطنه در دفاع از نظام پارلمانی، موضع کلی مجلس را چنین اعلام کرد: دو مطلب است که باید جواب عرض شود. یکی «دخالت قوه مقننه است در اجراییه. برحسب اتفاق تمام وکلای کنون چنین کاری نشده» و اگر چند تلگراف از مجلس به ولایات فرستاده شده بنا بر پیشنهاد هیأت وزرا بوده، و گرنه «هیچوقت مجلس مداخله در کار آنها نکرده است». دوم راجع به انجمن ها: «برحسب قانون اساسی اجتماعات آزاد است، و اگر یک نفر از اهل انجمن خلاف رفتار کرده البته باید مجازات شود. دیگر غیر از این چیزی نیست». رئیس مجلس بار دیگر توضیح داد که نمی شود «ایرادی بگیرند که انجمن ها موقوف باشند تا نظامنامه آنها نوشته شود. این اسباب اشکال است». یعنی مغایر قانون اساسی است. اما اینکه کسانی «مطلبی پیشنهاد مجلس نمودند، آن هم همه افراد حق این گونه اظهارات را دارند، از قبیل نظام جدید و غیره». نکته آخر او اشاره به لایحه ها و پیشنهادهایی بود که از افراد یا انجمن ها به مجلس می رسید، و گاه مجلس آنها را مورد توجه و حتی رسیدگی قرار می داد. نمونه اش لایحه بعضی انجمن ها بود که خواهان تشکیل دسته های سرباز داوطلب شدند. و بحث آن همین جا خواهد آمد.

طرح جواب مجلس به دستخط شاه نوشته شد بدین مضمون: در امر «تفکیک دو قوه و لزوم تجزیه این دو... هیچ حرف نیست: در قانون اساسی نیز همین نحو مقرر است و مجلس هیچوقت تخطی از حد خود نکرده. البته دولت هم نباید در اجرائیات تسامح و تعلل ورزیده و از حدود قانون تجاوز نمایند». در امر انجمن ها چنانکه خاطر پادشاه مستحضر می باشد،

۱. مذاکرات، ۲۱، ۲۳ و ۲۴ شوال ۱۳۲۵.

اعتلای مجلس ملی ۲۰۷

به موجب قانون اساسی «اجتماعات آزاد است»، و برای نظم کار انجمن‌ها که مورد نظر مجلس نیز هست «نظامنامه‌ای نوشته می‌شود که عملاً قریب از صحنه‌های یونی خواهد گذشت». به موجب آن هر انجمن که «موافق با قانون است فبها، هر کدام مخالف با قانون شد مجازات و جلوگیری خواهد شد».

آن جواب وافی به مقصود بود و مورد تأیید مجلس قرار گرفت. تنها یکی از نمایندگان اقلیت نسبت به بند دوم آن درباره وضع نظامات انجمن‌ها ایراد داشت. تقی‌زاده برهان آورد: در خصوص انجمن‌ها «نوشتن نظامنامه لازم نیست» زیرا اصول آن در قانون اساسی آمده. به علاوه «می‌توانم ادعا کنم که اجتماعات در ممالک اسلام در زمان استبداد هم زیادتر از سایر ممالک مشروطه و حتی ممالک جمهوری بوده، و آزادتر هم بوده است». امام جمعه خوبی بر او اعتراض کرد و جواب معقولی داد: «انسان همه وقت می‌تواند مطلب حق خود را به یک عبارتی لباس باطل بپوشاند و همچنین باطل را لباس حق... اگر این انجمن‌ها هم مخالف قانون نیستند، همین قدر که گفته شود انجمن‌ها نظامنامه لازم ندارند این حرف خودش زننده است، و همچو می‌نمایاند که اینها می‌خواهند انجمن‌ها بی‌نظم باشند». به علاوه، این اشتباه است که می‌گویند «نظامنامه اساسی کافی است، و حال آنکه اینطور نیست. هر یک از مواد نظامنامه اساسی شرح و تفصیل جداگانه لازم دارد». از آن ملاحظات گذشته «طرف را لباس مظلومیت نپوشانید... همینکه نوشته شود که اجتماعات هر گاه مولد فتنه دینی و دنیوی باشند - بر مجلس و دولت لازم است که جلوگیری شود، رفع ایرادات می‌شود». میرزا طاهر تنکابنی و ابوالحسن خان بانکی هم وضع نظامات مشخصی را برای تمیز میان انجمن‌های «صحیح و فاسد» واجب شمردند. مستشارالدوله این نکته را آورد: قانونی که نوشته می‌شود مقرر خواهد کرد که انجمن‌ها «مولد فتنه دنیوی و دینی و مخل نظم و دارای سلاح نباشند... یعنی خارج از قانون نمی‌شود باشد». اندیشیده‌ترین استدلال حقوقی و سیاسی را از امام جمعه خوبی شنیدیم. حرف تقی‌زاده دایر بر اینکه در دوران استبداد، اجتماعات زیادتر و حتی آزادتر از

۱. مذاکرات، ۲۴ شوال ۱۳۲۵.

جامعه‌های آزاد و دولت‌های جمهوری بوده است - مغالطه محض بود. انگیزه اش در مخالفت با وضع نظامات انجمن‌ها این بود که آنها در کردار خود سرانه و آشوب طلبانه خویش مختار باشند - که خود بیانگر سوءنیت و روش او بود. یا مگر از مقدمات حقوق سیاسی باید بکلی بی بهره باشیم که نفهمیم شرط لازم در تحقق آزادی‌های مدنی، نظم قانونی است. واضح است هر نوع نظم قانونی تضمین کننده حقوق آزادی نمی باشد، اما بهره برداری از آزادی‌های مدنی و سیاسی بدون حکومت قانون امکان پذیر نیست.

باری، طرح جواب مجلس به دستخط شاه، به صورتی که نوشته شده بود به تصویب رسید. هیأت چهار نفری منتخب مجلس آنرا به شاه تسلیم کرد. بدین قرار، مجلس در دفاع از اصول مشروطگی و حقوق اساسی باز نایستاد، و تدوین نظامنامه انجمن‌ها را وعده داد.

اما چه قضیه حادی پیش آمده بود که یکبارہ محمدعلی شاه علیه چند انجمن برانگیخت، و تعطیل آنها را تا وضع نظامنامه انجمن‌ها خواست؟ دستخط شاه و جواب مجلس هیچکدام به اصل قضیه تصریحی ندارد. تنها احتشام السلطنه ضمن اعلام موضع کلی مجلس اشاره مبهمی به آن نمود. او از مطالبی «از قبیل نظام جدید و غیره» صحبت داشت، و از کنارش گذشت. اما مسأله مهمی در کار بود که حالا مطالعه می کنیم.

برخی انجمن‌ها در اوایل شوال در صحن مجلس متحصن گشتند، و سه پیشنهاد عرضه داشتند: (۱) از آنجا که نظمی از عهده نظم و امنیت شهر به درستی بر نمی آید، حفظ و حراست شهر را «به انجمن‌ها محول دارند». (۲) اگر مجلس نمی تواند پولی را که مقرر بود شاهزادگان و امرا بدهند، تماماً دریافت کند - «به عهده انجمن‌ها محول فرمایند تا آنها بگیرند». (۳) انجمن‌ها آماده اند که برای حفظ مشروطیت قشون ملی را و طلب ترتیب دهند که هرگاه مانعی پیش آمد به مقام مدافعه برآیند.

اگر کار بر مدار انقلاب می گشت، آن پیشنهادها و تدابیری از آن قبیل ربایش سیاسی داشت و شاید به کار گرفته می شد. اما در اوضاع حاضر که تازه متمم قانون اساسی به صحنه رسیده بود؛ و شاه در مجلس همراهی خود را با آیین مشروطگی اعلام داشته بود؛ و دولت مسئول متکی به اعتماد کامل مجلس بر سر کار بود - آن طرح

سبکسرانه‌ای بود که امنیت شهر به سرکردگان ماجراجوی چند انجمن نامسئول سپرده شود، و آنها را در رفتارشان مختار بگذارند. نقشه انجمن‌ها بدگمانی شاه را برانگیزاند و آنانرا «اشرار» خواند که قصدشان هرج و مرج است. او طبعاً درباره تشکیل قشون داوطلب بینهایت حساس بود. به شرحی که خواهد آمد، رئیس الوزرا نیز آنرا «خطرناک» شمرد و بدون تأمل رد کرد. اما وجهه نظر مجلس متمایز از موضع سلطنت و هیأت دولت بود. نظر مجلس بدین قرار به انجمن‌های متخصص ابلاغ گردید: درباره ماده اول یعنی امنیت شهر اطمینان دارد که حکومت رأساً اقدام خواهد کرد؛ راجع به ماده دوم وجوه مقرر ریاست مجلس وصول می‌نماید و فهرست آن منتشر خواهد شد؛ و پیشنهاد سوم راجع به قشون داوطلب مورد رسیدگی مجلس می‌باشد. بنابراین «حاجت نیست که در این هوای سرد» انجمن‌ها متخصص باشند. یعنی بهتر است زحمت را کم کنند و تشریف ببرند تا مجلس و دولت به کارها برسند.

مجلس به بررسی مسأله «قشون ملی داوطلب» یا «سرباز داوطلب» پرداخت. این دو اصطلاح دقیقاً به معنای «گارد ناسیونال» بود، گرچه این لفظ در مذاکرات به کار نرفته و شاید به عمد از آن پرهیز شده است، اما در روزنامه‌ها آمده. باید دانست فکری که در درجه اول در میان رهبران و نخبگان مجلس همواره قوت داشت اصلاح نظام جدید و تشکیل قشون ملی مجهز و منظم بود. پیشنهاد نظام وظیفه عمومی که نخستین بار از جانب ابوالحسن خان بانکی و سیدالحکما مطرح گشت، در ربط با همان فکر بود. به علاوه، تصفیه قزاقخانه مورد نظر ریاست مجلس بود. بدین معنی که بایستی قزاقخانه را با «اخراج فرماندهان روسی آن تصفیه» کرد، و افراد تعلیم یافته آن جذب تشکیلات قشون ملی شوند. هدف این بود که قوای قزاق یعنی «آلت دست شاه را از پیش پا برداریم» و حربه مقابله با مجلس و مشروطیت را از دست او بگیریم. گفته شد که در پروگرام مدارس جدید نیز تعلیم نظامی گنجانده شود تا هر کس به مدرسه می‌رود با فنون نظامی آشنا گردد،

---

۱. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۲۳ - ۶۲۲.



و به کار بردن اسلحه گرم را بیاموزد.<sup>۱</sup> از نظر تدبیر عملی آنی، اندیشه درست این بود که دسته‌های مسلح داوطلب که فرماندهی آنها به صاحب‌منصبان تربیت یافته جدید و مسئول سپرده شوند، تشکیل گردند تا به گاه اضطرار بتوانند «حافظ مجلس و مشروطه» باشند.<sup>۲</sup> از قضا همین تدبیر که مبتکرش احتشام السلطنه بود، در کودتای اول به کار بسته شد و بسیار کارساز افتاد. در آن نقشه‌ریزی‌ها - احتمال تصفیه قزاقخانه از همه کمتر به نظر می‌آمد، گرچه کمال مطلوب بود. خواهیم دید که در پیمان صلح شانزدهم ذیقعد به دربار، مجلس ماده‌ای گنجانده که به موجب آن قزاقخانه زیر فرمان مستقیم وزارت جنگ قرار می‌گرفت. اما به اجرا در نیامد.

پیشنهاد انجمن‌هایی که خواستند دسته‌های سرباز داوطلب را در اختیار و در مسئولیت خویش داشته باشند، مورد قبول مجلس واقع نشد. نظر مجلس هم از بدگمانی نسبت به رفتار آن انجمن‌ها برمی‌خاست، و هم اینکه مفاد آن پیشنهاد تعارض ماهوی با مسئولیت دولت داشت. گفت و شنود بسیار مهم مجلس در خور بحث و انتقاد است.

دکتر ولی‌الله خان که با نمایندگان انجمن‌ها صحبت داشته بود گفت: حرف آنان این است: «زمام امور ما که به دست چند نفری است که در حقیقت آمروناهی ما می‌باشند، شاید بعضی از آنها طرف سوءظن ما هستند و ما کاملاً به آنها اطمینان نداریم». به علاوه انجمن‌ها می‌گویند: «ما مطلب بزرگی را که مشروطیت باشد گرفته‌ایم، در حفظ و استقرار آن هم همه‌طور حاضر بوده و بیداریم». میرزا علینقی توضیح داد: «مقصود آنها تجاسر نیست» ولی اظهار می‌دارند که اگر مجلس با پیشنهاد ایشان موافقت نکند «ما به يك ظن مقطوعی وارد خواهیم شد». میرزا محمود خوانساری بر روش آنها ایراد گرفت: «نباید این حرف را انجمن‌ها بگویند و بنویسند، زیرا آنها تابع حکم مجلس هستند». میرزا علی‌آقا به تعدیل برآمد: مقصودشان این است که «مجلس را فرمانفرمای خود می‌دانیم

۱. مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحلال مجلس، ص ۸۲. او چند مقاله هم درباره گارد ملی در روزنامه ندای وطن نوشت.

۲. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۲۳.

که هر چه فرمان بدهد اطاعت کنیم». و عقیده خودش را آورد که البته نظام داوطلب «بی قانون نخواهد بود، همه اطراف آنرا [مجلس] ملاحظه نموده آنوقت قانونی می کند». بیان میرزا ابوالحسن خان بانکی احتیاط آمیز بود: در مسأله «سرباز داوطلب» اهل انجمن می گویند: «چون ما هم از افراد ملت هستیم حاضریم در موقعی که لازم باشد خدمت به ملت نماییم... این صلاح اندیشی است، و مجلس هم بدو یکدفعه نمی تواند رأی بدهد و هم نمی تواند رد کند». بلکه لایحه آن باید در کمیسیون نظام مورد مطالعه قرار گیرد، هر گاه مصلحت بود اقدام شود. به عقیده وکیل التجار: عنوان قشون ملی «در اذهان بعضی خیالات خلجان می کند... به ملاحظات دور نباید کار را به عقب انداخت. خوب است قشون ملی گرفته شود ولی تحت نظارت دولت و با اسلحه دولت که در مدت مشق نظامی پیش خود نگاه دارند و بعد مسترد دارند». امام جمعه خوبی هم تأیید نیم بند مشروطی کرد: سرباز داوطلب نظم صحیح می خواهد - یعنی «اشخاص معین صحیح، با شرایط صحت، از روی نظم و قانون درست، به ریاست یکنفر سر کرده صحیح... بدون سر کرده امین درست این مطلب صحیح نیست». حسنعلی خان بدگمانی انجمن ها را نسبت به اولیای امور و وزیران ناموجه شمرد: «ملت به این هیأت مجریه اطمینان دارند... اسم قشون ملی یکنوع اسباب جدایی می شود یعنی به این اسم، و الا به ترتیب صحیح خیلی خوب است» و باید رأی کمیسیون نظام را هم پیرسیم. فلك المعالی گفت: «گرفتن سرباز داوطلب باید طوری باشد که اسباب هرج و مرج نشود». پیشنهاد آخر از اسدالله میرزا بود: در مسأله قشون داوطلب که بعضی انجمن ها به آن اصرار دارند «اگر می خواهید ترتیب صحیحی داشته باشد، اذن بدهید خود انجمن ها لایحه ای در این خصوص بنویسند که این نوع سرباز داوطلب به چه نوع حاضر خدمت هستند؟ یعنی «پروگرام» آنرا بنویسند، بینیم منحصر به پایتخت است یا شامل همه ولایات می گردد - تا مجلس در آن بیندیشد و تصمیم بگیرد.<sup>۱</sup> يك فكر صحیح که اگر بدون آرایش ارائه می گردید می توانست سودمند و موثر باشد، به نظم قانونی در نیامد. اتمام حجت آن چند انجمن که «به ظن مقطوعی» مصمم هستند

---

۱. مذاکرات، ۱۲ و ۱۶ شوال ۱۳۲۵.

نقشه خود را پیش ببرند، ابلهانه بود. بهم آمیختن چند پیشنهاد که هم خواستند در کار دسته‌های سرباز داوطلب استقلال داشته باشند و هم امنیت شهر را به دست گیرند، بذات بدگمانی مجلسیان را برانگیخت. حتی وکیل التجار و ابوالحسن خان بانکی که در اصل با آن «صلاح اندیشی» همراه بودند، جانب احتیاط را نگاه داشتند. رئیس مجلس که نظر کلی نمایندگان را استعلام کرد که پیشنهاد انجمن‌ها را برای رسیدگی به کمیسیون نظام ارجاع نماید، گفتند: «صحیح نیست نباید رجوع شود». در واقع، مجلس درباره تشکیل قشون ملی حکم منفی نداد، تنها پیشنهاد آن انجمن‌ها را رد کرد.

اما درباره ادعای تاریخی و سیاسی انجمن‌ها: چنانکه گذشت انجمن‌ها از این مقوله گفتند که: «ما مطلب بزرگی را که مشروطیت باشد گرفته‌ایم، در حفظ اساس و استقرار آن هم همه طور حاضر بوده و بیداریم». نماینده اقلیت مجلس نیز همان مطلب را در تأسیس نظام مشروطه به بیانی دیگر ادا کرد. تقی زاده گفت: «این کار را همین اشخاص که در کوچه و بازار راه می‌روند و اینجا نشسته‌اند، درست کرده‌اند» (اشاره‌اش به تماشاگران مجلس و اهل انجمن‌ها بود). ادعای انجمن‌ها و حرف نماینده اقلیت خیلی آب برمی‌دارد؛ تاحدی که بحث فعلی گنجایش دارد آنرا می‌شکافیم:

حرکت مشروطه خواهی را مردم «کوچه و بازار» به وجود نیاوردند، و نظام مشروطه پارلمانی ابتکار عوام سرگذر نبود. آن نهضت با مشارکت همه رده‌ها و طبقات در یک امتزاج کامل شهری پدید آمد، و رهبران آن هم شناخته شده‌اند. هر نهضت فکری مترقی به هر دوره تاریخ - حاصل کار اقلیت هوشمند صاحب دانش و فکر بوده است، یعنی آنانکه منشأ تحول افکار و حرکت اجتماعی گشته‌اند. هیچ لازم نیست از توده عوام تصویری شاعرانه و رمانتیک بیا فرینیم، توده‌ای که تجسم ابتدال و معیارهای ابتدایی و شور و هیجان غیر عقلانی است. از مغز عوام چه می‌تراپید که در جهت ترقی جامعه به کار آید. مردمانی که خود از دانش و روشن اندیشی و استدلال منطقی بهره‌ای نداشتند، بذات نمی‌توانستند مبتکر رفرم سیاسی و اجتماعی باشند. در آن نهضت عمومی، مردم کوچه و بازار در بهترین صورتش دنباله‌رو رهبران هوشمند بودند و به حرکت اجتماعی نیرو دادند؛ در بدترین حالتش پر خاشگرو ابزار خشونت و کردار جنون آمیز بودند. این روانشناسی

اجتماعی توده است. نظام مشروطه پارلمانی ما به زمانی تأسیس یافت که توده بی فرهنگ و بی سروپایان شهری خبر نداشتند که در جهان هستی چیزی هم به عنوان حقوق انسانی و آزادی سیاسی و حکومت انتخابی هست. ادعای آن انجمن ها در بانی مشروطیت بودن و تأیید آن از جانب وکیل مدافع لومپنیسم، نماینده اقلیت، عوام فریبی بود و از شعارهای فداییان و مجاهدین باد کوبه ای آب می خورد. جواب آنرا از همان دیار طالبوف تبریزی به یکی از دیگر نمایندگان آذربایجان فرستاده بود. طالبوف نوشت: «از رجاله یا جهله و فعله در هیچ نقطه دنیا اصلاح امور جمهور به عمل نیامده مگر هرج و مرج» - و این جماعت «مجاهدین باروئسای حاجی الله یاریا قاری اوغلی محمدیار» فقط عامل استبداد تازه ای خواهند بود.<sup>۱</sup>

ادعای دیگر انجمن ها نیز باطل از کار درآمد. آنها مدعی شدند که «در حفظ اساس و استقرار» مشروطیت آماده همه گونه فداکاری هستند. از قضا یک ماهی نگذشت که کودتای اول وقوع یافت. بنا به گزارش های شهودی در حساس ترین دقایق آن بحران سیاسی، هیچ «آثار حیات» از انجمن ها دیده نشد. و همه آرایش دفاعی ابتکار خاص مجلس بود.<sup>۲</sup> محک تجربه بر آن ادعا هم خط بطلان کشید.

در این میانه تکلیف نظامات انجمن ها چه شد؟ دانستیم که مجلس تقاضای شاه را دایر بر اینکه «تا قانون انجمن ها نوشته نشده... نباید اجتماعی داشته باشند»، رد کرد به دلیل اینکه آزادی انجمن ها را قانون اساسی شناخته بود. مجلس در جواب قاطع خویش به اعتراض کتبی شاه، متعهد به وضع قانون انجمن های سیاسی گشت. قانون نهادن در کار انجمن ها - هم به ماهیت فعالیت آنها نظم قانونی می بخشید، هم راه بهانه جویی را بر مدعی می بست که به تعبیری یکی از نمایندگان «لباس مظلومیت» نپوشد. از تصریح مجلس که متن قانون انجمن ها «عماً قریب» آماده خواهد شد و برای امضا تقدیم می گردد بر می آید که کمیسیون طرح قوانین در کار تدوین آن بود. حتی مفاد آن اعلام

۱. مجموعه اسناد میرزا فضلعلی آقا، نامه طالبوف به او، ۲ ربیع الثانی ۱۳۲۵.

۲. رجوع شود به بخش دهم.

گردید. با وجود آنکه اعتراض شاه بر رویه انجمن‌ها همچنان ادامه یافت - و مجلس و دولت هر دو از روش انجمن‌ها ناخرسند بودند - نشانی نیست که متن آن نظامات مورد مطالعه مجلس قرار گرفته باشد. عقل عملی حکم می‌کرد که این ماده اعتراض‌های موجه و ناموجه از سر راه برداشته شود، گرچه راهگشای همه مشکلات در مناسبات سلطنت و مجلس نباشد.

شاه بر مجلس و دولت فشار می‌آورد. از مجلس خواست که تکلیف نظامنامه انجمن‌ها را روشن کند، و از دولت انحلال چند انجمن را خواست. به گواهی هارتویگ وزیر مختار روس: سعدالدوله قانون مجامع سیاسی فرانسه را که زمان ناپلئون سوم وضع شده بود، در اختیار شاه گذارد.<sup>۱</sup> می‌دانیم سعدالدوله از معتقدان مهار کردن رفتار بیقاعدۀ انجمن‌ها بود، و آن نظامنامه فعالیت مجامع سیاسی را محدود می‌کرد. این قضیه مایه تبلیغات جنجالی گردید. انجمن‌ها بر سعدالدوله حمله بردند تا «این دشمن خطرناک را از سر راه خویش بردارند».<sup>۲</sup> ملك المتكلمين نیز در سخنرانی‌اش به او تاخت که با ارائه ترجمه قانون مجامع سیاسی فرانسه، دربار را به انحلال انجمن‌ها ترغیب می‌کند.<sup>۳</sup> روزنامه مساوات هم ضمن سرمقاله‌اش نوشت: قانون موضوعه پارلمان فرانسه را می‌خواهند «برای جلوگیری از هواخواهان مشروطیت و ترویج استبداد و برچیدن انجمن‌های ملی» در ایران جاری نمایند.<sup>۴</sup>

آن تبلیغات نه محل اعتنا بود و نه ربطی با دستور کار مجلس داشت. برای اینکه مجلس ابتکار سیاسی را در دست خود نگاه دارد، می‌بایستی به استقلال رأی عمل کند و نوشتن قانون انجمن‌ها را به انجام برساند. و این در درجه اول در مسئولیت رهبری مجلس بود. درست است که حوادث تند سیاسی سرعت گرفت - و دولت و مجلس را سخت به خود

۱. تلگراف هارتویگ به ایزولسکی، ۲۴ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۸ ذیقعدۀ ۱۳۲۵)، ترجمه کتاب نارنجی.

۲. همان مأخذ.

۳. همان مأخذ.

۴. روزنامه مساوات، ۲۷ شوال ۱۳۲۵.

۲۱۵ اعتلای مجلس ملی

مشغول داشته بود. اما این علت نمی تواند به تعویق انداختن آن کار مهم را موجه نماید، خاصه اینکه مجلس تا آخرین روز حیات سیاسی اش بر سر مسأله انجمن ها با شاه درگیر بود. ماجرا امتداد یافت.

بخش دهم

## شکست کودتای ذیقعه: مجلس در قدرت

از اواخر شوال مناسبات محمد علی شاه با مجلس و هیأت دولت به تیرگی گرایید. پاسخ مجلس به دستخط بیستم شوال ظاهر آشاه را متقاعد نساخت به دلیل اینکه او از تکرار ایرادهایش باز نایستاد. قضیه معوق ماندن نظامات انجمن‌ها و انحلال چند انجمن که خواسته شاه بود، علت فاعلی بحران سیاسی تازه نبود بلکه فقط یکی از علل آن بود. اینکه رئیس مجلس نمایندگان را به جلسه‌های سری پی‌درپی (حتی روز تعطیل رسمی) دعوت کرد و اصرار می‌ورزید که حتماً حضور یابند، حکایت از شدت حالت اضطراری داشت. از آن مذاکرات به درستی خبر نداریم. اما گفت و شنود علنی (خاصه جلسه بسیار مهم ششم ذیقعه با حضور رئیس الوزرا) روشن می‌نماید که بحث پیرامون توطئه‌ای بود که علیه مجلس در حال تکوین بود. از گزارش‌های نمایندگان انگلیس و روس هم نکته‌های سودمندی به دست می‌آید.

ناصر الملك رئیس الوزرا در گفتگوی رسمی خود با نماینده انگلیس در اواخر شوال، این مسأله را پیش کشید که: «ما در معرض کودتا قرار گرفته‌ایم». برداشت کلی او از اوضاع سیاسی به تقریر خودش این بود: شاه در پی آن است که مجلس را مورد حمله نظامی قرار دهد؛ در چنین حادثه‌ای قزاقخانه بیطرف نخواهد ماند بلکه فرمانده روسی آن بدون تردید از امر شاه فرمانبرداری خواهد کرد؛ دولت برای مقابله با نقشه کودتا قوای مجهزی در اختیار ندارد؛ اقدام به وسیله «قشون داوطلب» هم بسیار خطرناک است؛ بالاخره دولت مایل می‌باشد که قوای نظامی محدود ولی مجهزی از افراد شایسته قشون فعلی بسیج کند اما امید ندارد که با این تنگدستی مالی و در این فرصت کوتاه به انجام آن

توفیق یابد.<sup>۱</sup>

شارژ دافرانگلیس که مضمون سخنان ناصرالملک را آورده، می نویسد: رئیس الوزرا به دشواری ها آگاه است بدون آنکه بتواند بر آنها چیره گردد. شاید ترس و کم دلی که بدان خصلت شناخته شده، موجب گشته که در تشریح خطر فعلی مبالغه کرده باشد. او پس از مشورت با وزیران استعفانامه اش را به شاه داده بود، ولی پذیرفته نشد.<sup>۲</sup> ناصرالملک جریزه ایستادگی در برابر محمدعلی شاه و مقابله با کودتا یا هر بحران سیاسی را نداشت. در جهت تدابیر عملی هم هر چه گفته منفی بافی است. او سخنی از آن مقولات که شنیدیم در مجلس به زبان نیاورد. ولی رئیس مجلس در جلسه سری نمایندگان را از توطئه ای که در کار بود بیاگاهانید. مجلس حتی اطلاع یافته بود که هنگ سواران آذربایجانی به دستور امیربهدادر به پایتخت فراخوانده شده. این خود مایه تشویش خاطر مجلس گشت. به روایت وزیرمختار روس، شاه تلاش کرد که علاوه بر سواران آذربایجانی چند هنگ شاهسون و بختیاری را به تهران بیاورد.<sup>۳</sup> با توجه به روابط نزدیک او با دربار روایتش معتبر است.

مجلس مباحثه خود را با استیضاح از دولت آغاز کرد. فلك المعالی گفت: باید وزیران مسئول را که مورد اعتماد ما هستند بخواهیم بیایند، پرسیم و توضیح دهند - تا مجلس تکلیف خود را بدانند. وکیل الرعایا به اشاره، شاه را مقصر خواند: «همه می دانید که تقصیر از کیست... خوبست نتیجه سیزده ماهه مجلس را این قرار بدهیم که مانع را بشناسیم و معلوم شود مانع کیست. تاکی در پرده می گذارید؟» تقی زاده بر نزدیکان سلطنت تاخت: دربار سلطنت از وسوسه بدخواهان مصون نیست و همه اطلاع دارند. «چنانچه حفظ وجود اعلیحضرت بر ما واجب و لازم است... همینطور لازم است که روح مبارک اعلیحضرت را از وساوس بعضی ها حفظ نمایم... آن اشخاص را باید بیرون کرد،

۱. انگلیس، مارلینگ به گری، ۵ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۸ شوال ۱۳۲۵).

۲. همان مأخذ.

۳. تلگراف هارتویگ به ایزولسکی، ۲۰ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۴ ذیقعد ۱۳۲۵)، ترجمه کتاب نارنجی.



و از آن ساحت قدس که جایگاه کیان و پیشدادیان بوده است طرد و منع نمود، و آنها را سوزانید تا موجب اختلال این مملکت نشوند». 'فلك المعالی بار دیگر خطاب به ناصر الملك گفت: «شما رئیس الوزرا هستید، چرا عذرتان را نمی گوید؟» «یکروز به مرحوم اتابك گفتم: چرا موانع خودتان را علنی نمی گوید؟ حالا هم عرض می کنم... باید مانع و علت علنی گفته شود». میرزا آقا فرشی به کنایه پرسید: چگونه است که دولت در مدت پنج شش ماه نتوانست لشکر به سرحد آذربایجان بفرستد - «اما به يك تلگراف خشك و خالی امیربهادر در مدت کمی هشتصد سوار احضار کرده که اکثر آنها وارد شده اند، و من صورت آنرا دارم که در تحت ریاست کدام سرکرده هستند. پس خوبست که وزارت جنگ را هم امیربهادر ضبط نماید. علت این مسأله چیست، نباید فهمید؟» میرزا ابراهیم آقا به تأیید افزود: «ملاحظه می شود که در پس پرده يك چیزی است و يك معمای لاینحلی است... ما باید آخر این معما را بدانیم که چیست». آقا حسین چراغچی در استیضاح خود گفت: «اعتماد به این کابینه نه برای قدس و تقوی است، اگر اینطور بود مقدس تر هم در این شهر بود. بلکه اعتماد به این هیأت برای این است که مشروطه خواه هستند، و اگر دستی بخواهد کاری کند اطلاع می دادند... و همینطور اگر مانعی در کار بود اطلاع می دادند». اما این سواران که از آذربایجان می آیند «اگر هیأت کابینه بگوید اطلاع نداشتم که نمی شود. و اگر به تمام آنها اخطار می کردند که هیچکس از جای خود حرکت نکند و آنها اطاعت نمی کردند، اطلاع می دادند». حالا هم لازم است تلگراف بفرستند که حرکت نفرمایند - «تهران سوار و سرباز لازم ندارد».

ناصر الملك زیر فشار مجلس در جواب معنی دار و اندیشیده ای اعلام کرد:

«این يك مسأله را انشاء الله هیچوقت از ما نخواهید دید که به شما بگویم آسوده باشید، و بخواهیم شما را اغفال کنیم. بلکه هر وقت هنگام آسودگی است، خودمان آسوده هستیم و به شما می گویم آسوده باشید، و هر جا که باید آسوده ننشست اطلاع داده می شود. و اینکه گفتید سوار از آذربایجان خواسته اند، نباید چنین باشد، وزیر جنگ

اطلاع ندارد».<sup>۱</sup>

در حد خود آن معقول‌ترین سخنی بود که از ناصرالملک شنیدیم، و برحدت تیرگی افق سیاسی دلالت می‌کرد. او بهیچ وجه نگفت که اوضاع سیاسی مایه آسودگی خاطر اوست، بلکه قصد «اغفال» مجلس را ندارد. قرار گذاشت آنجا که باید آسوده دل نشست بگوید، اما چنین اطمینانی به مجلس نداد. مفهوم مخالفتش این بود که جای آسودگی خاطر نیست. جزء دوم بیانات او در تکذیب فراخواندن سپاهیان به پایتخت، خلاف واقع بود. می‌دانیم که شاه دستور پرداخت سیصد هزار تومان مخارج همان سواران آذربایجانی (ابواب جمعی امیربهادر) را داده بود. ولی ناصرالملک به عنوان وزیر مالیه از پرداخت آن تن می‌زد. بنابراین، او خود از آن قضیه آگاه بود. درخور توجه اینکه آن وزیر از ترس مجلس حواله شاه را نپرداخت، و از ترس شاه سخنی از آن بابت در مجلس به زبان نیاورد.

از پس استیضاح مجلس «طوفان» برخاست. سلسله حوادثی که از نهم ذیقعه آغاز گردید - در آثار وقایع نگاران همزمان به عنوان ساده «واقعه میدان توپخانه» ثبت شده، اما در گزارش‌های رسمی خارجی مسأله «کودتای دسامبر» و نقشه عملیات نظامی علیه مجلس مطرح است. در این باره دستخط شاه به فرمانده قزاقخانه هم صادر شده بود. عنوانی که وقایع نویسان بر آن حادثه بسیار مهم نهاده اند نارساست و بیشتر مطالبشان آشفته. نه ترتب وقایع به دقت رعایت گردیده، نه دامنه آن بحران شناخته گشته، نه ماهیت سیاست خارجی و تحول آن دانسته شده، و نه کل حادثه مورد سنجش درست تاریخی قرار گرفته است. وقایع نامه‌ها بر رویهم زمینه عمومی آنچه گذشته را باز می‌نمایند، و برخی مدارک گوناگون را در بردارند. چند گزارش خصوصی که از نمایندگان مجلس منتشر شده پرمایه نیست؛ اما خاطرات رئیس مجلس و یکی از وزیران سودمند و گرانبهاست. صورت مذاکرات مجلس در اوج بحران (از نهم تا چهاردهم ذیقعه) انتشار نیافته. در آن ایام همه جلسات مجلس و کمیسیون فوق العاده آن که هر روز و گاه شب هنگام منعقد می‌شد، سری

۱. مذاکرات، ۶ ذیقعه ۱۳۲۵.

بود. صورت مذاکرات پس از تجدید انتشارش روشن‌گر مهمترین وقایع همان مدت می‌باشد. خاصه رئیس مجلس هشیاران از نظر ثبت تاریخ، به تدریج به توضیح وقایع مهم گذشته برآمده. متن اسناد اصلی را هم در صورت مذاکرات می‌یابیم. در آن روزهای پرحادثه روزنامه‌ها نیز تعطیل شدند. پس از آنکه نشر خود را از سر گرفتند، به مقاله‌نویسی پرداختند و کمتر مطلب تازه و مهمی به دست می‌دهند. گزارشگران سفارت انگلیس وقایع روزانه را نوشته‌اند که در گزارش‌های رسمی منعکس است. از اسناد وزارت امور خارجه روس هم آنچه منتشر شده حاوی نکته‌های شایان توجه است. کوشش ما این است که به مأخذ مجموع آن منابع، تصویری هرچه دقیق‌تر از آنچه به وقوع پیوست به دست دهیم، به علاوه دیگر جنبه‌های آن حادثه بسیار مهم تاریخی را که بدان اشاره رفت بشناسانیم. مأخذ ما در تحلیل سیاست انگلیس و روس و تحول آن اسناد دیپلماتیک است، یگانه منبع معتبر به شرحی که گذشت استیضاح مجلس و پاسخ رئیس الوزرا جای ابهامی در حدت تشنج سیاسی و نگرانی عمیق دولت نگذارد. ناصرالملک پیش از آن هم در گفتگوی رسمی استنباط خویش را پنهان نداشت که مجلس در معرض «کودتا»ی نظامی می‌باشد. این معنی که در گزارش نماینده انگلیس آمده، با مضمون خبر وزیرمختار روس دقیقاً می‌خواند. به گفته هارتویگ: شاه پیشتر چند فوج شاهسون و بختیاری و سواران آذربایجانی امیربهادر جنگ را فراخواند «تا به کمک آنان بتواند کار انقلاب را یکسره کند».<sup>۱</sup> گواهی وزیرمختار روس که با محمدعلی شاه رابطه خصوصی نزدیک داشت معتبر است. ناصرالملک هم آگاهی درست داشت. از آن چند فوج فقط هنگ سواران امیربهادر به پایتخت رسیده بود که اعتراض سخت مجلس را برانگیخت. اینک شاه از هیأت دولت خواست که: «سریعاً اقداماتی علیه انجمن‌ها که مردم را به شورش و بلوا تحریک می‌کنند به عمل آورد... در غیر اینصورت ناگزیر او خود برقراری نظم و آرامش را برعهده خواهد گرفت». و افزود که: «دستور او مطابق قانون اساسی است».<sup>۲</sup>

۱. تلگراف هارتویگ به ایزولسکی، ۲۰ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۴ ذیقعد ۱۳۲۵)، ترجمه کتاب نارنجی.  
 ۲. دو تلگراف هارتویگ به ایزولسکی، هر دو مورخ ۱۵ دسامبر ۱۹۰۷ (۹ ذیقعد ۱۳۲۵) ترجمه کتاب نارنجی.

دولت نتوانست شاه را متقاعد گرداند که از تصمیم خویش انصراف حاصل کند. رئیس‌الوزرا به استعفا برآمد. رئیس مجلس کوشید که ناصرالملک را از کناره‌گیری باز دارد. و از او خواست که دو ساعتی صبر کند تا جلسهٔ مجلس را تشکیل دهد و تکلیف دولت معین شود. از آنجا که ناصرالملک بیشتر از جانش می‌هراسید (که توهم ناموجهی بود) احتشام السلطنه به او اطمینان داد که در «حفظ جان و حیثیت» او نیز تدبیری خواهد اندیشید.<sup>۱</sup> ناصرالملک که به دربار احضار گشت، نخست سفارت انگلیس را بیا گاهانید و پیغام فرستاد که برای حفظ جان او اقدام فوری به عمل آید. اما هیچ خطری جان آن مرد را تهدید نمی‌کرد. شاه فقط برای عزل ناصرالملک و سه تن از وزیران دیگر استخاره کرده بود. جواب استخاره گفت: «برای اظهار قدرت و گرفت و گیر... گویا بد نباشد با زحمت فوق‌العاده».<sup>۲</sup>

بامداد نهم ذیقعد سربازان هنگ امیربهادر در میدان توپخانه مستقر گشتند، و کاخ گلستان را تیپ قزاق زیر فرمان سرهنگ لیاخوف نگهبانی می‌کرد. مجلس از صبح تشکیل گردید و نخست بر آن شد پیامی به محمدعلی شاه بفرستد مگر او را از ستیزگی باز دارد. بدین منظور از عضدالملک و علاءالدوله دعوت شد. عضدالملک نیامد. علاءالدوله را شاه به دربار فراخواند، خشم آلود و مصروع وار با عصای خود چند ضربه بر سر و روی او کوفت، و دشنام ناهنجار داد. او به جرم همکاری با مجلس همانجا توقیف شد. رفتار شاه نسبت به برادر رئیس مجلس هیجانی میان نمایندگان برانگیخت، هیجانی آمیخته به هراس. مجلس در جلسهٔ عصر تصمیم گرفت هیأتی را روانهٔ دربار کند، و تا بازگشت آن

۱. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۲۵. او از روش ناصرالملک وجبن و «ضعف جبلی» او سخت دلخور بود.

۲. آن سه وزیر دیگر که نامشان در همان استخاره آمده عبارت بودند از: آصف‌الدوله وزیر داخله، مشیرالدوله وزیر امور خارجه، و مخیر السلطنه وزیر عدلیه (استخاره‌های محمدعلی شاه، یادگار، سال پنجم، شماره ۸ و ۹). محمدعلی شاه در آن اوضاع سیاسی نه قصد کشتن وزیر را داشت و نه جرأت آنرا. او که از دیلماج سفارت حساب می‌برد - به مخیلیه اش خطور نمی‌کرد به اعدام رئیس‌الوزرای برآید که مستظهر به دولت انگلیس بود.

جلسهٔ مجلس برقرار باشد. هنوز هیأت منتخب به دربار نرفته، خبر توقیف وزیران به مجلس رسید. شاه همان روز عصر هیأت وزیران را فراخوانده بود. آنان را مورد عتاب قرار داد و به روایت یکی از وزیران (مخبر السلطنه) گفت: «بروید پی کارتان». در واقع ناصرالملک و دیگر وزیران در دفتر امیربها در، رئیس کشیکخانه، توقیف شدند، و علاءالدوله در آبدارخانهٔ دربار محبوس ماند. شاه هیأت مجلسیان را نپذیرفت، مایوس باز گشتند. مسلم شد که شاه سرپیکار دارد. از این لحظه مقابلهٔ مجلس با شاه آغاز گردید.

از بازداشت ناصرالملک دو ساعتی نگذشت که چرچیل صاحب دبیر امور شرقی سفارت انگلیس، خود را به قصر گلستان رساند. او مأموریت داشت که از محمدعلی شاه تضمین بگیرد که جان ناصرالملک در امان است. به علاوه، چرچیل مجاز بود اخطار رسمی کند که: اگر آن تضمین بدون تأمل داده نشود، شارژ دافر انگلیس شخصاً به دربار خواهد آمد. اما چنین اخطاری ضرورت نیافت. شاه به چرچیل اطمینان داد که او قصد آزار رئیس الوزرا و سایر وزیران را ندارد، بلکه خودشان «ترسیده اند». دستخط شاه همانجا شب هنگام صادر گردید: اعلیحضرت استعفای ناصرالملک را پذیرفتند، او و سایر وزرا آزاد هستند که هر کجا می خواهند بروند. حضرات مرخص گشتند. ناصرالملک که نزدیک بود قالب تهی کند حالاً نفس راحتی کشید، و آن شب غلام سفارت را در خانه اش نگاه داشت که آسوده بخوابد. رئیس الوزرای معزول، آن مرد حقیر خوار و ذلیل، بامداد روز بعد همراه غلام سفارت و درپناه اورهسپار انزلی گردید. از آنجاری فرنگ گشت. علاءالدوله و معین الدوله برادران رئیس مجلس، به دستور شاه به گیلان تبعید شدند.

شاه با آرایش نظامی در میدان توپخانه و توقیف وزیران دست به کودتا برد. قرار بر این بود که به دنبال بازداشت هیأت دولت، شب هنگام احتشام السلطنه رئیس مجلس را

۱. رفتار ناصرالملک در دورهٔ نایب السلطنگی پست تراز کردار زمان رئیس الوزرای اش بود. او در مدت نیابت سلطنت حقوق هنگفت می گرفت و تمام مخارجش از خزانهٔ دولت پرداخت می شد. او که خود را همیشه طلبکار می دانست، مطالبات مورد ادعایش را به زور وزارت امور خارجهٔ انگلیس و سفارتخانهٔ آن دولت گرفت. این کارها هیچ قبیحی برای ملاک ثروتمند و نایب السلطنهٔ مملکت نداشت (رجوع شود به خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۶۶).

هم دستگیر کنند. به علاوه، نیروی قزاق ساختمان مجلس را به اشغال خویش در آورد.<sup>۱</sup> دستخط شاه دایر بر اشغال مجلس به عنوان لیاخوف فرمانده تیپ قزاق نیز صادر شده بود.<sup>۲</sup> مارلینگ در تلگراف شانزدهم دسامبر (۱۰ ذیقعه) که به لندن فرستاد، اعلام کرد: «کودتای شاه به قرار معلوم قرین کامیابی پیش می‌رود».<sup>۳</sup> او پیروزی شاه را امر قطعی می‌شمرد. کاردار انگلیس در گزارش تفصیلی خود نوشت: پس از برانداختن دولت و تسلط شاه بر اوضاع سیاسی، اگر قوای قزاق مجلس و میدان بهارستان را اشغال می‌کرد و رئیس مجلس را هم دستگیر می‌نمودند - «کار کودتا تمام بود».<sup>۴</sup> اما به عقیده<sup>۵</sup> او «نقشه<sup>۶</sup> کودتا بد طرح ریزی شده بود» بلکه در واقع آن نقشه<sup>۶</sup> «ناپخته» بود.<sup>۵</sup> هارتویگ وزیر مختار روس نیز در تلگراف‌های خود به ایزولسکی، همان معنی را دقیق‌تر تأیید می‌کند: «در لحظه<sup>۶</sup> بحرانی اگر قشون برای تصرف مسجد [سپهسالار] و بستن موقت ساختمان پارلمان حرکت کرده بود، پیروزی کامل از آن شاه بود». اما شاه که «از خود قاطعیت نشان نداده بود، با بر آورد نادرست از نیروهایش فرصت مساعدی را از دست داد». او تصریح دارد که قرار بود مقر برخی انجمن‌ها نیز به تصرف قوای نظامی در آید. تأکید هارتویگ بر این نکته<sup>۶</sup> بسیار ظریف است: «شاه و اطرافیان‌ش به تدریج و هر چه بیشتر روحیه<sup>۶</sup> خود را از دست می‌دادند؛ برای آنان درگیری با نیروی مسلح مخالف خطر بسیار جدی به همراه داشت».<sup>۶</sup>

۱. انگلیس، گزارش سالانه<sup>۶</sup> ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵)، قسمت دوم بقلم مارلینگ.

۲. چند روز بعد یعنی پس از شکست کودتا - «ناسخ» دستخط شاه به عنوان لیاخوف صادر گردید. مخبر السلطنه شاهد صحبت محمد علی شاه و امیر بهادر راجع به صدور دستخط ناسخ بود (خاطرات و خطرات، ص ۱۶۲).

۳. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۱۶ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۰ ذیقعه ۱۳۲۵).

۴. انگلیس، مارلینگ به گری، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذیقعه ۱۳۲۵).

۵. انگلیس، گزارش سالانه<sup>۶</sup> ۱۹۰۷، به‌ماخذ قبلی.

۶. آن مطالب از دو تلگراف پی در پی هارتویگ به ایزولسکی نقل شد که هر دو مورخ ۲۰ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۴ ذیقعه ۱۳۲۵) می‌باشد، ترجمه کتاب نارنجی.

جوهر برداشت نمایندگان سیاسی انگلیس و روس یکی است. هر دو تأیید کردند که شاه با دست بردن به قدرت عریان به کودتای نظامی برآمد. و هر دو معتقدند اگر به دنبال بازداشت اعضای کابینه، نیروی قزاق مجلس را اشغال می‌کرد (چنانکه در اصل قرار بر این بود) کار کودتا تمام بود. در ربط این قضیه از مارلینگ شنیدیم که نخست مقرر بود رئیس مجلس هم توقیف گردد. در این باره هارتویگ ساکت است. مارلینگ از خامی و ناپختگی نقشه کودتا سخن رانده. و حال آنکه در منطق صرف کودتا، نقشه آن به طور کامل طرح ریزی شده بود: توقیف هیأت دولت، بازداشت رئیس مجلس، اشغال مجلس و میدان بهارستان به عنوان کانون اجتماع مردم، و تصرف مقربعضی انجمن‌ها را دربر می‌گرفت. خواهیم دید که تلگرافخانه را هم بستند. و شاه دو روز اول بر اوضاع تسلط داشت. در سنجش مجموع معادلات سیاسی و عامل روانی، هارتویگ تیزبین‌تر است: برای شاه و نزدیکانش که روحیه خود را باختند «درگیری با نیروی مسلح مخالف خطر بسیار جدی به همراه داشت». این معنی را از مطالعه سیر وقایع و بسیج ملیون دقیق‌تر خواهیم شناخت.

گفتیم مقابله مجلس با محمدعلی شاه از لحظه‌ای آغاز شد که هیأت منتخب نمایندگان ناامید از دربار بازگشت. صبح روز بعد، دهم ذیقعه مجلس جلسه رسمی خود را به خلاف انتظار در حالت «بهت و شگفت زدگی عمومی» (به تعبیر مارلینگ) اعلام کرد. مردم به سوی میدان بهارستان روی آوردند؛ شمار آنها تا شامگاهان سه هزار تن بر آورد کرده‌اند. رئیس مجلس به مدرسه سپهسالار رفت، در آنرا که بسته بودند باز کرد تا مردم در آنجا جای گیرند. شب هنگام افراد مسلح در پشت بام مدرسه و مجلس و خانه‌های اطراف سنگر گرفتند. در گزارش رسمی تصریح رفته که در این لحظات حساس انجمن‌ها «فلج» بودند و هیچ «آثار حیات» از آنها دیده نشد. تظاهرات ضدسلطنت در میدان بهارستان آغاز شده بود. شاه از مجلس خواست که جلسات خود را تا برقرار شدن

۱. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۱۶ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۰ ذیقعه ۱۳۲۵) و گزارش تفصیلی او،

۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذیقعه).

نظم شهر تعطیل کند. امر شاه را مجلس به «طعن و استهزا» گرفت، نمایندگان به تندترین لحنی بر محمدعلی شاه تاختند. مجلس بیدرنگ سه تصمیم عمده گرفت: آرایش دفاعی در نگهبانی مجلس و مقابله با حملهٔ محتمل قزاقان؛ فرستادن نامهٔ اعتراض به محمدعلی شاه؛ و صدور بیانیه به سفارتخانه‌های خارجی. هر کدام تفصیلی دارد:

۱. «کمیسیون فوق‌العاده» ثابت برای «ادارهٔ تمامی اوضاع» به ریاست احتشام السلطنه تشکیل گردید. این کمیسیون آرایش نظامی را به هیأت دوازده نفری از صاحب‌منصبان به فرماندهی اللهیارخان آجودان نظام سپرد. همگی از ردهٔ بالای جامعه و اکثرشان از تربیت‌یافتگان نظام جدید اتریشی بودند، و یکی از ایشان تحصیل کردهٔ مدرسهٔ نظامی پترزبورگ بود.<sup>۱</sup> دربارهٔ مسئولیت آنان طباطبایی در مجلس گفت: «آن امیرزادگان محترم که دوازده نفر هستند ریاست و ضمانت تفنگداران ملی» را به عهده گرفتند. فرمانده آنان در مجلس اعلام کرد: «ما به سربازی مجلس افتخار می‌کنیم». افراد مسلح شبانه‌روز مجلس را نگهبانی کردند، کشیک منظم با اسم شب برقرار بود که مراقب حرکت قزاقان از میدان توپخانه باشند. انضباط کامل نظامی در کار بود که در برابر هیچ رفتار تحریک‌آمیزی خودسرانه عمل نشود، انضباطی که مجلس آنرا استود. به روایتی نیروی مسلح مجلس در روز سوم، دوهزار و هفتصد تن بود.<sup>۲</sup> به روایتی دیگر در وهله‌ای به شش هزار تا هفت هزار تن رسید.<sup>۳</sup> رقم روایت اول شاید قریب به صحت باشد. تا کنیک نظامی مجلس دفاعی محض بود. دو نفر از آزادیخواهان در دیدار با مارلینگ (دهم ذیقعه) گفتند: «ملیون قصد حمله ندارند، اما اگر قشون شاه دست به تعرض نظامی ببرد

۱. از گروه فرماندهان این کسان را می‌شناسیم: اللهیارخان پسر حسن خان وزیر نظام، عین السلطنه پسر عبدالصمد میرزا، محمد حسن میرزا پسر مغرور میرزا، ظهیر السلطان پسر رضا خان ظهیر الدوله، غلامرضا خان پسر محسن جان مظفر الملک، مصطفی خان پسر قوام الدوله، عبدالحسین خان معزز الملک (سردار معظم و تیمورتاش بعدی) که در چند دوره بعد نماینده مجلس بود. او تحصیل کردهٔ روسیه بود.

۲. مکتوب از طهران، روزنامهٔ انجمن، تبریز، ۱۷ ذیحجه ۱۳۲۵. نویسنده از مردمان مطلع است و با رهبری مجلس ارتباط مستقیم داشته.

۳. انگلیس، گزارش سالانه ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵) قسمت دوم، به قلم مارلینگ. او ظاهر آرقم جمعیت مردم در بهارستان را با شمار نیروی مسلح ملیون خلط کرده.



«می ایستند و تا نفس آخر می جنگند».<sup>۱</sup>

۲. مجلس ضمن نامه‌ای که به محمدعلی شاه نوشت (۱۱ ذی‌قعدة) بر نقض قانون اساسی و عزل و توقیف رئیس‌الوزرا اعتراض کرد؛ و اعلام نمود با تدارکات نظامی که در میدان توپخانه دیده‌اند مجلس در مخاطره است، و برچیدن آن تدارکات را خواست. (دستخط شاه در جواب نامه مجلس خواهد آمد).

۳. مجلس در «بیان نامه» عمومی خود (۱۱ ذی‌قعدة) اعلام داشت که برای «انهدام اساس مشروطیت» توطئه‌ای در کار است. در توضیح آن احتشام السلطنه گفت: «در زمان انقلاب که معلوم نبود حال ما با دولت چه خواهد بود» مجلس بیان نامه‌ای به سفارتخانه‌های خارجی فرستاد. و تصریح نمود که آن بیانیه عمومی بودن نه «مراسله رسمی». مضمون بیانیه با توجه به اوضاع عمومی بسیار خوب نوشته شد، همدلی همگانی را نسبت به حرکت آزادی ملت ایران خواست: «ملت ایران بعد از اینکه کار مملکت به آخرین درجه خرابی رسید، سعادت و راه تصفیه و ترقی و تمدن خود را در این دید که اصول اداره دولتی تبدیل به مشروطیت شود». پادشاه مغفور فرمان «حریت» را صادر نمود، و پادشاه فعلی قانون اساسی را تکمیل کرد. اکنون «بعضی از رجال دولت که عادت به دوره استبداد و آشامیدن خون فقرا نموده‌اند، با القای شبهه و فساد صرف مساعی در انهدام اساس مشروطیت نموده‌اند. البته به اقتضای حس وجدانی و انسانیت راضی به تزییع حقوق مشروع ما نخواهند شد».

همه ناظران هر لحظه وقوع جنگ را می‌دیدند. صف آراییی در دو سنگر متقابل ادامه داشت. بر نیروی نظامی مستقر در میدان توپخانه افزوده شد، قزاقان با چند توپ موضع گرفتند. از وضع میدان و تجهیزات نظامی آنجا «پیدا است که تشر نیست» بلکه جدی است.<sup>۲</sup> اما یکی از وزیران به طعنه خطاب به امیربها در گفت: «اگر مقصود حاصل می‌شود

۱. انگلیس، گزارش مارلینگ به گری، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذی‌قعدة ۱۳۲۵). آن ملاقات سیاسی در دهم ذی‌قعدة انجام گرفت، و به احتمال زیاد آن دو نفر خود از اهل مجلس بودند. (در توضیح سیاست انگلیس رجوع شود به بخش بعدی).

۲. مخبر السلطنه، خاطرات و خطرات، ص ۱۶۲.

مرا دار بزنید».<sup>۱</sup> لومپنیسم هم در میدان توپخانه نمایش کامل داشت. گروه‌های شهری از دو محله اوباش پرور سنگلج و چال میدان به سرکردگی خسروخان مقتدر نظام و محمدخان صنیع حضرت (از افسران توپخانه) آمدند. قداره‌بندان و قمه‌کشان و قاطرچیان به علاوه چماق بدستان و رامینی (رعایای اقبال‌الدوله) به ایشان پیوستند. خیمه و خرگاه برپا داشتند و سفره گسترده کردند. دسته روسپیان شهر هم فی‌الجمله جلوه‌گری می‌کردند. گویا بساط عرق‌خوری هم از مضافات سیاست ضد مشروطگی بود. گفتند: هر شب اقبال‌الدوله دو خروار عرق برای اوباش میدان می‌فرستاد که مست کنند و عربده بکشند.<sup>۲</sup> یکی از مشروطه‌چیان گفت: حالا یکطرف مایکطرف عرق‌خورهای میدان. سیدعلی یزدی سوار توپ شد، در دشنام بر مجلس و مشروطگی داد سخن داد. جوان نگون بختی که به زبان اعتراض چیزی گفت جانش را باخت.<sup>۳</sup> در جنون رفتار، جسد نیمه برهنه‌اش را به درخت آویزان کردند، چشمانش را به عنوان «چشم مشروطیت» با چاقواز کاسه در آوردند. شمار جمعیت میدان توپخانه را یکهزار و پانصد تن نوشته‌اند. (دهم و یازدهم ذیقعه).

در این میان قضیه غریبی رخ داد. همان صنیع حضرت با چندین تن به مجلس آمد. مجلس جلسه رسمی داشت و در آنرا بسته بودند. او که به ملاقات بهبهانی آمده بود، اجازه ورود یافت. کنار بهبهانی نشست، مدتی نجوا کرد و رفت. پس از چند لحظه صدای تیراندازی شنیده شد. چه خبر است؟ خبر آوردند که صنیع حضرت طپانچه کشیده. معلوم شد او به در مجلس گلوله انداخت و یارانش به هوا تیر خالی کردند. احتشام السلطنه از بهبهانی پرسید: این شخص که مدتی با آقا نجوا کرد، حرفش چه بود؟ گفت: او از سوء قصدش گفت و «من او را نصیحت می‌کردم». رئیس مجلس متغیر شد: «آقا، ممکن بود فوراً به من بگویند تا دستور دستگیری و جلوگیری از سوء قصد او را بدهم». آن مرد و

۱. همان مأخذ. آن وزیر غلامرضاخان آصف‌الدوله بود.

۲. نامه میرزا آقا فرشی، ۲۵ ذیقعه ۱۳۲۵، زندگی‌نامه ثقة‌الاسلام، ص ۲۵۱.

۳. او عنایت‌الله نام از گماشتگان عزیزخان خواجه بود.

۴. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۲۶. احتشام السلطنه نام آن مرد را به اشتباه ذهنی یا قلمی معین

حضرت نوشته.

یارانش قصد اهانت به مجلس را داشتند. به دنبال آن، صنیع حضرت و مقتدر نظام به هم - پستی دیگران زمینه بلوای شهر را از میدان توپخانه فراهم می‌دیدند. در تقابل آن، تظاهرات همگانی در مدرسه سپهسالار و میدان بهارستان و باغ نگارستان اوج گرفت. از نیمروز دهم ذیقعه مردم پیرامون مجلس گرد آمده، رفته رفته انبوه جمعیت افزایش یافت. رقم آنرا در اوج تظاهرات پنج شش هزار تن (و به گفته امام جمعه خویی در مجلس تاده هزار نفر) برآورد کرده‌اند. سخنوران کلاهی و معمم سخنرانی‌های پرشور نمودند. انجمن‌ها که در دو روز اول خبری از آنها نبود و چنانکه ملاحظه شد به گواهی ناظران «آثار حیات» از آنان دیده نشد، حالا با تابلوهای خود آمدند و در غرفه‌های مدرسه سپهسالار جای گرفتند و در تظاهرات مردم مشارکت جستند.<sup>۱</sup> تنها گروه مسلح که از ولایات رسید دسته چند صد نفری از قزوین بود که به قول میرزا حسین طبیب پیشقدم ولایات بودند. بازار بسته شد و کسبه دست از کار کشیدند. انجمن اصناف بازار که همیشه با مجلس همکاری داشت، در تأمین خوراک افراد مسلحی که در مجلس استقرار گرفته بودند دریغ نداشت. از کسانی که با پول و اسلحه به یاری آمدند آرباب جمشید و فریدون پاریسی بودند. ظل السلطان هم که داعیه سلطنت و دست کم نایب السلطنگی داشت (و شرحش را خواهیم شنید) به صندوق انجمن‌ها کمک رساند. با وجود آنکه تلگرافخانه را بستند و مدیر تلگرافخانه هندی و اروپایی هم اجازه نداد که از سیم آن استفاده کنند، اخبار پایتخت به ولایات رسید. پس از آزاد گشتن سیم تلگرافخانه، نمایندگان ولایات به محل انتخاباتی شان تلگراف فرستادند و با اعلام خطر جواب‌های سخت خواستند. جواب ولایات در پشتیبانی از مجلس رسید (از سیزدهم ذیقعه به بعد) و برخی خلع محمد علی شاه را خواستند. به علاوه، اوراق سیاسی در پایتخت منتشر شد.<sup>۲</sup>

۱. برخی از همان انجمن‌ها پیش از این به مجلس گفتند: «... در حفظ اساس و استقرار آن [مشروطیت] همه طور حاضر بوده و بیداریم». و تقاضا کردند که امر امنیت شهر به آنها سپرده شود. (رجوع شود به بخش نهم).

۲. متن برخی تلگراف‌های ولایات و اوراق سیاسی شهر را میرزا مهدی شریف کاشانی آورده، و اثر او سودمندترین منبع این گونه اسناد است.

در سنجش دقیق تاریخی باید دانسته شود که آن خروش همگانی متفرع براستقامت اولیه مجلس بود؛ در آن لحظات حساس هیچ حرکت دیگری حتی از انجمن‌ها و دسته‌های انقلابی دیده نشد. در خور تحسین سرعت تصمیم‌گیری رهبری مجلس است؛ مهمترین تدبیر عملی کمیسیون فوق‌العاده مجلس آرایش دفاعی بود. (این تجربه بزرگ در کودتای دوم به کار گرفته نشد). اقدام شاه را در دست بردن به کودتا و نوسان روش او را باید در روانشناسی شخصیت محمدعلی شاه جست که آمیزه‌ای بود از پرخاشگری و ترس، و قلدری و تزلزل رأی. گاه به قهر و تعرض دست به شمشیر می‌برد، و اگر با مقاومت روبرو می‌گشت وامی‌داد. اینکه شاه در مرحله تدارک کودتای دوم به عضدالملک نوشت «این دفعه اگر از میدان در رفتیم باید یکدفعه برویم»<sup>۱</sup> - اشاره مستقیم او به کودتای ذیقعه بود. تقویت صف آرای میدان توپخانه گواهی می‌دهد که نقشه کودتا هنوز برجای بود. سخن احتشام السلطنه در مجلس مؤید آن است. او اعلام کرد: «بیانیه عمومی مجلس در زمان انقلاب که معلوم نبود حال ما با دولت چه خواهد بود» صادر گردید، یعنی به زمانی که احتمال جنگ جدی بود. کما اینکه «ناسخ» دستخط شاه در عملیات نظامی علیه مجلس هنوز صدور نیافته بود. عامل تعیین‌کننده، بسیج دفاعی مضبوط مجلس بود که بستر حوادث را تغییر داد. خروش مردم و تظاهرات پرشور خیابانی را هم به دنبال آورد. جان کلام را هارتویگ وزیر مختار روس آورده: برای شاه و اطرافیان «درگیری با نیروی مسلح مخالف خطر بسیار جدی به همراه داشت». <sup>۲</sup> این توهم نبود، خطر واقعی بود. نه فقط مجلس آماده دفاع نظامی گردیده بود، سه گزارش تأیید می‌کند که کاخ سلطنتی هر آن ممکن بود مورد حمله مسلحانه قرار گیرد. خبرنگار نظامی روسی می‌نویسد: در حادثه دسامبر که مجلس به بسیج نظامی پرداخت و «خطر مستقیماً متوجه شاه بود... افراد مسلح مثل گربه از پشت بام‌ها به طرف قصر سلطنتی می‌رفتند که ناگهان حمله

---

۱. رجوع شود به بخش چهاردهم.

۲. تلگراف هارتویگ را پیشتر آوردیم.

نمایند». <sup>۱</sup> گزارش شهودی نیز مؤید آن خبر است. یکی از نمایندگان که در دومین هیأت برگزیده مجلس برای مذاکره به دربار رفت (۱۳ ذیقعه) - در بازگشت افراد مسلحی را دیده بود که جسورانه خودشان را به پشت دیوار محوطه قصر گلستان رسانده بودند. و هر لحظه امکان داشت که «حین ضرورت [افراد] مسلح و غیر مسلح به قصر سلطنتی بریزند». <sup>۲</sup> وزیر مختار روس و کاردار انگلیس هم که در بررسی اوضاع به تبادل رأی نشستند، هر دو احتمال حمله مردم به کاخ سلطنتی را جدی شمردند. <sup>۳</sup> اینک محمد علی شاه از در تسلیم و آشتی درآمد.

ماهیت گفتگوی صلح و شرایط آن تحول یافت. محرك اصلاح در دربار همیشه عضد الملك بود، و واسطه مذاکره با مجلس معمولاً مخبر السلطنه. دستخط شاه در جواب نامه مجلس که پیشتر از آن سخن گفتیم، رسید. شاه اعلام کرد: «مراقبت تامه در اجرای قوانین موضوعه مجلس شورای ملی از تکالیف فریضه است و معمول خواهد شد». راجع به عزل رئیس الوزرا که مجلس توضیح خواسته بود، گفت: ناصر الملك «بر حسب استدعای خود او مرخص شد. حالا هم دستخط تلگرافی صادر شد که در این مسافرت مجاز است». همینطور علاء الدوله و معین الدوله «مرخص و به اختیار خودشان هستند». در مطلب سوم یعنی نگرهبانی مجلس، گماردن «مستحفظ مجلس مقدس از لوازم است» و قرار آنرا مجلس بدهد. آنجا دو نکته دیگر هم افزوده شده که در واقع تکرار معانی دستخط بیستم شوال است. دستخط فعلی گوید:

«در این موقع لازم است توضیح نمایم: بعضی مذاکرات که از قانون اساسی خارج است اگر واقع شود - آنچه راجع به مجلس شورای ملی است خود مجلس اصلاح خواهد

۱. مامونتوف، حکومت تزارو محمد علی میرزا، ترجمه قهرمانی، ص ۷۰. آن خبرنگار در این زمان در ایران نبود. بیگمان آن خبر را از منابع رسمی روسی کسب کرده بود. او پیش از کودتای دوم به ایران آمد و رفیق لیاخوف بود. آن مطلب توجیه می کند که چرا محمد علی شاه در کودتای بعدی از کاخ گلستان به باغشاه نقل مکان کرد.

۲. یادداشت های تاریخی مستشار الدوله، ص ۵۰.

۳. انگلیس، گزارش مارلینگ به گری، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذیقعه ۱۳۲۵).

نمود، و رفع مفساد خواهد شد که تولید اشکالی نشود. و آنچه راجع به انجمن‌ها و روزنامه‌جات و مطبوعات است که برخلاف قانون اساسی رفتار نمایند که مستلزم فتنه باشد - مطابق قوانین مقرر و در کمال سختی جلوگیری خواهد گردید»<sup>۱</sup>.

گویی هیچ قضیه‌ای که خلاف آداب مشروطگی باشد روی نداده؛ نه وزیران دولت توقیف گشتند و نه هستی مجلس مورد تهدید و مخاطره قرار گرفته بود. لابد در میدان توپخانه هم مانور نظامی و نمایش بوده. در توضیح آن دو نکته دیگر به دستخط بیستم شوال (که پیش از این بررسی کردیم) توجه می‌دهیم. آنجا شاه رعایت تفکیک مسئولیت دو دستگاه قانونگذاری و اجرایی را خواسته بود. در دستخط فعلی همان معنی به اشاره و به بیانی ملایم‌تر آمده، و انتظار دارد که مجلس خود به اصلاح برآید تا «تولید اشکالی نشود». اما درباره‌ی روش برخی انجمن‌ها و روزنامه‌ها که «خلاف قانون اساسی رفتار نمایند» و «فتنه» برمی‌انگیزند - همچنان سخت معترض است و «مطابق قوانین مقرر و در کمال سختی جلوگیری خواهد گردید». همین اوان شاه در صحبت با نمایندگان انگلیس و روس گفت: «هیچوقت با مجلس خصومت نداشته... فقط می‌خواهد انجمن‌هایی که نسبت به او و خانواده‌اش هتاک‌ها می‌کنند و مردم را علنی تحریک می‌نمایند، منحل گرداند»<sup>۲</sup>.

دستخط فعلی به دنبال گفتگوی نمایندگان مجلس که برای آغاز مذاکره شرایط صلح به دربار روانه گشته بودند، صادر گردید.<sup>۳</sup> در این باره گزارشی از مستشارالدوله که خود در زمره آن هیأت مجلسیان بود داریم که سالیان بعد نگاشته است.<sup>۴</sup> ضمن اینکه چند

۱. دستخط محمد علی شاه [۱۳] ذیقعد ۱۲۲۵. متن آنرا مخبرالسلطنه که واسطه گفتگو بود ثبت کرده است (خاطرات و خطرات، ص ۱۶۰).

۲. رجوع شود به بخش بعدی در تحول سیاست خارجی.

۳. هیأت شش نفری عبارت بودند از: امام جمعه خویی، نصرالله تقوی، شیخ علی نوری، شهشانی، میرزا محسن و مستشارالدوله.

۴. یادداشت‌های تاریخی مستشارالدوله، ص ۳۹ و بعد. نویسنده تأییدنامه‌ای هم از غلامحسین خان صاحب اختیار آورده که به عقیده ما بر ارزش مطلب اصلی این یادداشت چیزی نمی‌افزاید.

نکته سودمند به دست می دهد، مطلب اصلی اش مغشوش است. نویسنده نه فهرستی از تقاضاهای مجلس را آورده و نه مضمون دستخط را. از آن برمی آید که شاه بر سر صلح و مدارا بود، دلتنگی خویش را از خشونت رفتار عناصر آشوب طلب پنهان نکرد و به قضیه ترور امین السلطان اشاره نمود. مستشارالدوله در شرح آن جلسه دربار روایت غریبی دارد که مورد تأیید ما نیست. می نویسد: مخبر السلطنه که واسطه گفتگو و اصلاح بود «با روح استبدادپرستی که دارد خواسته است از موقع استفاده کرده، به اعتقاد خودش بر متمم قانون اساسی که همیشه طرف عداوت او بوده است شکست بزرگی وارد کند». بدین معنی که خواست چند اصل قانون اساسی را در خصوص «آزادی مطبوعات» باطل کند. «تفرس» نویسنده این است: از آنجا که «امر اکمال قانون اساسی» یعنی تدوین متمم قانون اساسی خدمت سعدالدوله بود، و دشمنی دیرین میان خانواده هدایت و او در کار بود - حالا مخبر السلطنه «قصد ابطال قانونی» متمم قانون اساسی را داشت. یا دست کم با گنجاندن الغای اصول آزادی مطبوعات در دستخط شاه، خواست «لطمه ای به متمم قانون اساسی وارد نسازد»! اما مقاومت نویسنده، تلاش مخبر السلطنه را باطل کرد و متن دستخط به نحو مطلوب صادر گشت.

آن روایت آغشته به اشتباه سیاسی و بدگمانی ذهنی و خودنمایی است. گویا دانش سیاسی مستشارالدوله به این حد نبود که بفهمد مفاد دستخط هر چه می بود، بذات نمی توانست منشأ هیچ تغییری و مأخذ «ابطال قانونی» هیچ اصل قانون اساسی باشد. دستخط سلطنت به اطلاق از چنان نفاذ حقوقی برخوردار نبود. کما اینکه در دستخط های متعدد شاه برخی معانی که مغایر قانون اساسی است آمده - و ارزش و اعتبار قانونی بر آنها مترتب نبوده است. و مخبر السلطنه این اندازه از حقوق سیاسی آگاه بود که آن معنی را بداند. دیگر آنکه: هر انتقادی بر کارنامه سیاسی مخبر السلطنه وارد باشد - «روح استبدادپرستی» در آن مرد نبود، و هیچ دلیلی نداریم که نسبت به متمم قانون اساسی خصومت ورزیده باشد. وانگهی، در این لحظات خطیر و کشاکش میان مجلس و سلطنت معقول و پذیرفتنی نیست که او به خیال برهم زدن و «ابطال» بخشی از قانون اساسی افتاده باشد. مگر دیوانه بود؟ از آن ملاحظات گذشته، در وزارت علوم مخبر السلطنه بود که طرح

قانون مطبوعات به مجلس داده شد و اکنون مورد بررسی بود. این طرح که با توجه به قانون مطبوعات جمهوری فرانسه نوشته شد، دموکراتی و مترقی بود. و از قوانین خوب این دوره است. امر مطبوعات و انجمن‌ها را به نظم قانونی در آوردن یکی از مواد اصلاح میان سلطنت و مجلس بود، و در دستخط شاه نیز بر آن تأکید رفته است. بنابراین، کل آن «تفرس» نویسنده دوران فراست سیاسی و حقیقت تاریخی است. در خاطرات اهل سیاست اغلب از این کژئی‌ها و اشتباه‌کاری‌ها هست. انتقاد تاریخی آنها را تصحیح می‌کند.

لاجرم، با دستخط سیزدهم ذیقعه و تعهدات شاه، مقدمه صلح میان مجلس و سلطنت فراهم آمد. مجلس از دو روز بعد جلسه علنی خود را از نو آغاز کرد. پس از هفته‌ای فترت که کابینه‌ای در کار نبود، هیأت دولت جدید به ریاست نظام السلطنه به مجلس آمد، و گفتگوی با دربار برای تکمیل و تنظیم پیمان آشتی امتداد یافت. از جلسه پانزدهم ذیقعه تا مدتی پس از قرار و مدار صلح، بارها نمایندگان از ماجرای کودتا سخن راندند. زبده آنرا یکجای می‌آوریم تا به مواد قرارنامه صلح و دیگر مسائل برسیم.

احتشام السلطنه گفت: «این ماه ذیقعه برای تاریخ ایران ماه منحوس بدی بود». او نظرگاه عمومی مجلس را به دقت و به صراحت اعلام کرد: وقایعی که در هفته گذشته رخ داد کلاً «مخالف با قانون اساسی» بوده است. هیأت وزیرانی که به مجلس آمده برای این است که «بینند مجلس به چه قسم اطمینان حاصل می‌کند که بعدها اینطور وقایع مخالف قانون روی ندهد». بدین منظور، کمیسیون فوق العاده مجلس همه موارد نقض قانون را «یکی یکی حالی کردند، آنها هم تصدیق نموده رفتند که حضوراً عرض کرده و طوری اطمینان بدهند که باعث امیدواری باشد». بار دیگر به آگاهی مجلس رساند که شاه «شروطی که قرار شده بود تمام را پذیرفته‌اند» - اما باید طوری اطمینان بدهند که «هم قولی و هم فعلی باشد که دیگر اینگونه واقعات اتفاق نیفتد». رئیس مجلس از فرماندهان نظامی هم که در روزهای پرمخاطره مسئولیت دفاع مجلس را پذیرفتند، قدردانی کرد. آن امیران که «برای جانبازی حاضر شدند اسمشان در تواریخ ثبت خواهد شد». او به علاوه از مجاهدان قزوین که به سرکردگی میرزا سید حسن به هواخواهی مجلس آمدند



سپاسگزاری کرد. طباطبایی نیز از خدمت امیرزادگان که دوازده تن بودند و فرماندهی تفنگداران ملی را به عهده گرفتند، یاد کرد. تقدیر و تشکر بهبهانی از عاملان صلح و اصلاح خاصه از مخبرالسلطنه بود. مخبرالملک گفت: «طوفانی از سرما گذشت... گمان می‌کنم که این امتحان آخری بود». به عقیده مجتهد میرزا فضلعلی آقا: ملت قوه‌اش را معلوم کرد و با متانت و شجاعت رفتار کرد و «این فایده‌ای بود که عاید گردید». به علاوه، طرف مقابل کوشید شاید «به قوه تکفیر بعضی‌ها صدمه به این اساس مقدس بزنند... اما اثری نبخشید. این هم فایده‌ای بود که عاید شد». وکیل‌التجار افزود: معلوم عالم گشت که افراد ملت «به سرعت روبه ترقی و تمدن گذاشتند و در کمال صحت و سلامت و نجابت رفتار کردند». امام جمعه خوبی انضباط انبوه جمعیت را که جلو مجلس گرد آمدند ستود، «الحق جا دارد که بگوییم ملت ایران خیلی متمدن و قابل همه قسم سعادت هستند». تقی‌زاده دعای خیر کرد: «امیدواریم که این اتفاق و اتحاد تا ظهور حضرت حجت عجل‌الله‌فرجه باقی بماند». شهشهبانی تذکر داد: این حادثه نقض «قانون مشروطه» بود، و معنی توبه بازگشت از اعمال سابق است. باید کسانی را که تبعید کرده‌اند بازگردانند، و هرچه خلاف قانون شده جبران کنند. وکیل‌الرعا یا در تأیید او گفت: از جمله «مردمان صحیحی» که این زمانه پیدا شدند علاءالدوله است که در حکومت فارس هم به کارهای خوبی دست برد که «بوی تمدن» می‌داد. این قبیل مردمان «مالیه مملکت» هستند، و نباید گذارد آنها فدای هوای نفس دیگران گردند. معین‌التجار به عقل عملی هشدار داد: به این «جنگ داخلی» باید خاتمه داد و «اختلافات را رفع کرد، و پادشاه را هم به میل و رغبت همراه کرد، و الا اجباراً که همراه بودند فایده‌ای نداد». حسنعلی خان مثل همیشه بر لومپنیسم و همه‌مظاهرش تاخت، خطاب به مجلس و دولت گفت: از پارسال تا به حال هرچه او باش شهر کردند صرف نظر کردیم تا کار به اینجا کشید. اگر بخواهید «این اشرار را مجازات ننمایید و به مسامحه بگذرانید، مشروطه نیستید و مجلس ندارید... بنده این وزرا را تا مجازات این اشرار را ندهند به سمت وزارت نمی‌شناسم». برداشت کلی مجلس این بود که مشروطگی تجدید حیات یافت.

مضمون دستخط سیزدهم ذیقعه (که شرحش گذشت) در شرایط پیمان صلح میان

مجلس و سلطنت که سه روز بعد اعلام گشت، تکمیل گردید. به علاوه تفاهم نامه ای بین محمدعلی شاه و مجلس به امضا رسید (۱۶ ذیقعدة). مواد صلح بدین قرار بود: تعهد و سوگند پادشاه در حرمت مشروطیت و قانون اساسی؛ اینکه «تمام ادارات قشون از قزاقخانه و کشیکخانه و غیره در تحت ریاست وزارت جنگ باشد»؛ استقرار گروه دوست نفری سرباز برای نگهبانی مجلس که «در تحت حکم مجلس باشد»؛ «مجازات اشراری که شرارت کردند»؛ مسئولیت امیربها در منحصر به امور کشیکخانه سلطنتی باشد، یعنی «شغل دیگر نداشته باشد» و سوارهایش تحت امر وزارت جنگ باشد؛ و تبعید سعدالدوله از پایتخت.<sup>۱</sup>

محمدعلی شاه در سوگندنامه اش که عضدالملک آنرا به مجلس آورد نوشت: «چون به واسطه انقلاباتی که این چند روزه در طهران و سایر ولایات ایران واقع شده - برای ملت سوءظنی حاصل شده بود که خدای نخواسته ما در مقام نقض عهد و مخالفت از قانون اساسی هستیم، لهذا برای رفع این سوءظن و اطمینان خاطر عموم به این کلام الله مجید قسم یاد می کنیم که: اساس مشروطیت و قوانین اساسی را کلیه در کمال مواظبت حمایت و رعایت کرده و اجرای آنرا بهیچ وجه غفلت نکنیم، و هر کس برخلاف مشروطیت رفتار کرد مجازات سخت بدهیم. و هرگاه نقض عهد و مخالفت از ما بروز کند، در نزد صاحب قرآن مجید مطابق عهد و شروط و قسمی که از وکلای ملت گرفته ایم، مسئول خواهیم بود. لیله ۱۷ ذیقعدة ۱۳۲۵».

در برابر آن در «قسم نامه وکلای ملت» آمده: در این موقع که اعلیحضرت برای رفع سوءظن ملت سوگند یاد فرمودند که حافظ قوانین اساسی مشروطیت باشند - «ما وکلای ملت امضاکنندگان ذیل نیز به این کلام الله مجید قسم یاد می کنیم: مادامی که قوانین اساسی و حدود مشروطیت را اعلیحضرت حامی و مجری و نگهبان باشند بهیچ وجه من الوجوه خیانت به اساس سلطنت ایشان نکنیم، و حدود و حقوق پادشاه متبوع عادل خودمان را موافق قانون اساسی محفوظ و محترم بداریم».

۱. مذاکرات، ۱۶ ذیقعدة ۱۳۲۵.

در تاریخ پارلمان ما آن تنها موردی است که توافق نامه‌ای میان مجلس و شاه به امضا رسید. یکی از مهمترین مواد پیمان صلح این بود که تمام تشکیلات نظامی از جمله قزاقخانه زیر فرمان وزارت جنگ قرار می گرفت. این همیشه وجهه نظر احتشام السلطنه رئیس مجلس بود که «قوای قزاق تحت فرمان افسران روسی و آلت دست شاه را از پیش پا برمی داریم، و حربه مقابله با مجلس و سرکوبی مشروطیت را از دست او می گیریم».<sup>۱</sup> به علاوه، گارد مستقل مجلس اکنون به وجود آمد. فرماندهی آن به يك صاحب منصب ارشد و سه افسر سپرده شد که تحت دستور مستقیم ریاست مجلس خدمت می کردند. روشن است که گنجاندن آن شرایط در پیمان آشتی برای جلوگیری از تکرار حوادثی از نوع کودتای نظامی بود، قضیه‌ای که طبعاً ذهن مجلس را روبرو بود چنانکه رئیس مجلس آشکارا گفت: باید طوری باشد «که دیگر اینگونه واقعات اتفاق نیفتد». درباره قرارنامه صلح و مفاد سوگندنامه و کیل التجار تفسیر اندیشیده‌ای دارد. او خاطر نشان نمود: آنچه در این «عهدنامه» نوشته شده که هر کس خلاف قواعد مشروطیت رفتار کرد به مجازات برسد، تعهدی است که اگر «همه وقت اعلیحضرت و وزرا و وکلادر نظر داشته باشند مملکت به زودی منظم و امن خواهد شد». یعنی قول و قرار سه جانبه است که سلطنت و مجلس و دولت مکلف به رعایت آن هستند.

تحقیق ما روشن نمود که حرکت مقابله با کودتار را رأساً مجلس آغاز کرد. سیاست مصمم مجلس در بسیج دفاعی که ناظران خارجی را شگفت زده کرد، عامل تعیین کننده در پیروزی ملی بود. این تجربه تاریخی را هیچکدام از حکومت های ملی بعدی مادر کودتاهای نظامی که دوره های دیکتاتوری را در پی داشت - به کار نبستند. در واقع، این رهبران ملی کاردانی و کفایت مقابله با آن حوادث را نداشتند. در کودتای ذیقعد، آمادگی و جوش و خروش مردم در دفاع از مجلس و مشروطگی خیره کننده بود. مشارکت رده های مختلف اجتماعی در آن حرکت حکایت از دلبستگی عمومی به آرمان های آزادی و حکومت مشروطه دارد. دستگاه بازار در همراهی با مجلس بسیار

۱. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۲۳.

فعال بود. افسران جوانی که مسئولیت دفاع مجلس و فرماندهی «تفنگداران ملی» را به گردن گرفتند، اغلب به رده اعیان تعلق داشتند. و آن تفنگداران برویهم از طبقه متوسط و اهل کسب و کار بودند.

رهبری مجلس چه در تصمیم به جنگ و چه در کار صلح از پختگی سیاسی برخوردار بود؛ شایستگی اش به تجربه و کار آزمایی رسید. مارلینگ می نویسد: «از همه شخصیت هایی که در حوادث اخیر نقش داشتند، احتشام السلطنه حد عالی خصائل دولتمداری را بروز داد».<sup>۱</sup> یکی دیگر از ناظران در قیاس تاریخی می گوید: در دوران ریاست احتشام السلطنه و بحران سیاسی ذیقعه «مجلس در چشم داخله و خارجه عظمت و اهمیت داشت».<sup>۲</sup> این وصف کلی از رهبری پارلمانی آن مرد است. او صاحب اراده و اعتماد به نفس بود، خصلتی که در سخنان خطابی اش به شاه و در مجلس جلوه دارد. گذشته از شخصیت فردی، پایگاه اجتماعی و طبقاتی او به رهبری اش در مجلس قوت بخشید.

گفتنی است که استقامت مجلس در نگرهبانی حکومت ملی انعکاس خارجی هم داشت. مجمع ترکان جوان که با سلطان عبدالحمید در ستیز بود - از پاریس پیام گرمی به مجلس فرستاد و ضمن آن گفت: «همراهی قلبی و احساسات باطنی خود را به وکلای ملت ایران که برای آزادی ایران مقاومت و مجاهده می نمایند، تقدیم می کند... زنده باد پارلمان ایران».<sup>۳</sup> متن آن پیام در مجلس خوانده شد.

کابینه جدید که به ریاست نظام السلطنه به مجلس معرفی گردید (۱۶ ذیقعه) مسئول اجرای شرایط صلح بود. نظام السلطنه از رده رجال قدیمی و کنسرواتو بود، اما مرتجع نبود و خواهان همکاری با مجلس بود. برخی وزیران کابینه سابق که به کاردانی و آزادیخواهی شناخته شده بودند در مقام خویش ماندند، به علاوه ظفر السلطنه وزیر جنگ

۱. انگلیس، مارلینگ به گری، ۳۰ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۵ ذیحجه ۱۳۲۵).

۲. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۷۳.

۳. آن پیام به امضای پرنس صباح الدین رئیس مجمع و چهارتن دیگر رسیده بود. مطالعه مستقلی راجع به انعکاس کودتای ذیقعه در مطبوعات خارجی نداریم.

تازه که او نیز از تربیت یافتگان جدید بود.<sup>۱</sup> تا چند روز پس از اعلام آشتی میان مجلس و دربار، مردم همچنان به بهارستان می آمدند که اخبار صحیح را بشنوند. رئیس مجلس در سخنرانی خود به مردم اطمینان خاطر داد و در مجلس تکرار کرد: کارها روبراه است و «اگر هم فی الجمله نواقصی باشد» همین یکی دو روزه اصلاح خواهد شد. او در توضیح واقعیت سخن به گزاف نمی راند.

محاكمه عاملان کودتا از شرایط پیمان صلح بود. متهمان که شش تن بودند در محکمه جزا به محاکمه کشیده شدند. حکم محکومیت از جانب علما و محکمه جزا مشترکاً درباره چهار نفر که «فتنه عظیمه را مدیر بوده اند» صادر گشت (۲۸ ذیحجه ۱۳۲۵). محاکمه سیاسی مهمی بود و متن آن در روزنامه محاکمات انتشار یافته.<sup>۲</sup> مضمون حکم قضایی که روشن و گویاست نقل می شود. محکمه جزا در حکم خود اعلام کرد:

در تاریخ نهم ذیقعدة الحرام ۱۳۲۵ جماعتی مفسدین و اشرار و عوام «در مقام شورش و طغیان و مخالفت اساس مقدس مشروطیت» بر آمده، به خلاف میل اولیای دولت و رؤسای ملت به مجلس شورای ملی حمله برده، استعمال اسلحه و شلیک کردند. و از آنجا به میدان توپخانه رفته بعضی «معمین شورش طلب» را به معاونت و «انتداب جهاد<sup>۳</sup>» دعوت نموده، به حرکات وحشیانه دست برده علی آقای صراف و اسماعیل خیاط را بی موجبی مجروح و عنایت الله مظلوم را در اسوء احوال مقتول و آویزه درخت کردند. اشخاص ذیل: خسروخان مقتدر نظام، اسماعیل خان، محمدخان صنیع حضرت و سید کمال منشأ مخاطرات و «اسباب انقلاب مملکت و به مفسدی و مخالفت مشروطیت

۱. اعضای کابینه عبارت بودند از: نظام السلطنه رئیس الوزرا و وزیر مالیه، آصف الدوله وزیر داخله، مشیر الدوله وزیر امور خارجه، صنیع الدوله وزیر علوم و فواید عامه، مخبر السلطنه وزیر عدلیه، قایم مقام وزیر تجارت، عزیز الله میرزا ظفر السلطنه وزیر جنگ.

۲. درباره شیخ محمود ورامینی و سید علی آقای یزدی که صورت محاکمه آنها نیز در روزنامه محاکمات منتشر گردیده، حکمی در برائت یا محکومیت صادر نشد.

۳. انتداب به معنای قائم شدن به کاری است.

معرفی و شکایت عموم مردم را موجب شدند». از جانب اعلیحضرت پادشاه «مشروطه خواه» و به حکم عدل و نصفت مقرر گردید که آن اشخاص در محکمه جزا محاکمه شوند، و پس از ثبوت تقصیر به قانون شرع انور به مجازات برسند. در استنطاق «اعم از اقرارات آنها در حق خود یا اظهارات و اخبارات در حق یکدیگر، بر محکمه جزا ثابت و مسلم شد که مشارالیهم آموهای اراذل و اوباش و پیشرو و قائد اجامر و الواط و مباشر امور و مهیج و محرک شورش طلبان و مفسدین و مصدر امور وحشیانه بوده، خلاف نظم و امنیت و مخالفت قوانین مقدسه مشروطیت را مرتکب و فتنه عظیمه را مدیر بوده اند». بدین مراتب، حکم مجازات از جانب حجج اسلام آقایان سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی و امام جمعه درباره آنها صادر گردید که پس از «ضرب و تعذب» به کلات برده شوند و مدت ده سال آنجا محبوس بمانند. محکمه جزا نیز «تصدیقاً و امثالاً» مقرر می دارد که این حکم به اجرا گذارده شود. علاوه بر آن، محکمه جزا اعلام می دارد که هر یک از آن اشخاص که به شئون و امتیازات نظامی نایل هستند، از آن شئون و امتیازات «انفکاک ابدی خواهند داشت»<sup>۱</sup>.

آخرین مطلب قضیه سعدالدوله است که خالی از ابهام سیاسی نیست. جهات گوناگون این قضیه را بررسی می کنیم. این نکته مهم دانسته نشده که پیش از تشکیل کابینه نظام السلطنه، شاه بر آن بود که سعدالدوله را به ریاست وزرایی برگزیند. مارلینگ تصریح دارد که: «به صوابدید سفارت بریتانیا» شاه از فکر این انتصاب منصرف گردید.<sup>۲</sup> گواهی کاردار انگلیس در این قضیه که خود در آن دخالت داشته، نمی تواند بی پایه باشد. در فضای سیاسی پرهیجان زمانه رئیس الوزرایی سعدالدوله شاید مطلوب نبود. در عین حال، او در سیاست ضد مشروطگی دخالتی نداشت که تبعیدش را موجه نماید. شگفت

۱. روزنامه محاکمات، ۵ محرم ۱۳۲۶. پای حکم محکمه را صدق الملك رئیس محکمه جزا، اعضای محکمه، و هیأت منصفه از جمله مجدالاسلام کرمانی و قاضی ارداقی و محقق نظمی و امیرپنجه امضا کرده اند.

۲. انگلیس، گزارش سالانه ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵) قسمت دوم به قلم مارلینگ.

اینکه تبعید اقبال الدوله و امیربها در که هر دو در توطئه و نقشه کودتا دخالت مستقیم داشتند، به میان نیامد. اولی رعایا و چماق داران خود را به میدان آورده بود، دیگری هنگ سوارانش را برای حمله نظامی آماده کرده بود. البته، سعدالدوله مخالف سرسخت مداخله سیاسی انجمن ها بود، و دشمنی آنها را برانگیخته بود. به علاوه به شرحی که پیشتر گذشت، او بارفتار متفرعن مآب و تحقیر آمیزش نسبت به برخی افراطیون مجلس، دشمن تراشی کرده بود.<sup>۱</sup> اما آن انجمن ها و آن نمایندگان افراطی در تصمیم گیری های مربوط به حادثه کودتا، سهمی نداشته و محل اعتنا نبودند. البته تحریک و شایعه پراکنی در کار بود - تا این حد که روزنامه ارگان افراطیون نوشت: سعدالدوله «به هوای تخریب مشروطیت صندوق دینامیت وارد می کند».<sup>۲</sup> در عرضحالی که سعدالدوله به عدلیه فرستاد، با تصریح به دشمنی بداندیشان محاکمه آن روزنامه را خواست که «خرافات جراید» و افتراهای آنها بر عموم مردم معلوم گردد.<sup>۳</sup> نشانی از آن محاکمه نیست.

سعدالدوله جایگاه سیاسی معتبری داشت و دولت در پی تبعید رسمی او نبود. نظام السلطنه به او نوشت: در چنین موقعی مناسب است به فرنگستان سفر کند و سفارت و مأموریت مخصوص را بپذیرد. سعدالدوله گردن فراز پاسخی فرستاد بدین مضمون: «من خاشاک نیستم که هرروز با جارو از این طرف به آن طرف رانده شوم، و ابداً از تهران نخواهم رفت».<sup>۴</sup> او عجلولانه به سفارت هلند پناهنده شد؛ پناهندگی سیاسی را بر سفر و سفارت غیر دلخواه مرجع شمرد. در مجلس تقی زاده ایراد گرفت که: کارها بی نتیجه می ماند مثل مسأله سعدالدوله. مشیرالدوله وزیر امور خارجه جواب تندی به او داد: «گفتم اقدامات می شود. بعضی مطالب است که طول می کشد، مذاکره لازم دارد و توضیح آن به تأخیر می افتد. دیگر شما غیر از این کاری ندارید». قضاوت احتشام السلطنه این است:

۱. رجوع شود به بخش هشتم.

۲. روزنامه روح القدس، ۲۸ محرم ۱۳۲۶.

۳. متن نامه سعدالدوله به وزارت عدلیه در روزنامه محاکمات (۱۶ صفر ۱۳۲۶) انتشار یافته.

۴. مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحلال مجلس، ص ۸۷. نویسنده با سعدالدوله آشنایی شخصی و

آگاهی درست داشت.

گرچه سعدالدوله «بدمحضر و خشن و بدزبان» است ولی اهل مداهنه نیست، و اینکه «نسبت به مملکت خیانت کرده و یا خائن باشد تصور نمی‌کنم درست باشد و مورد تصدیق و قبول من نیست». احتشام السلطنه با اشاره به خصومت‌های شخصی از جانب عناصر مختلف از جمله خانواده مخبرالدوله که می‌کوشیدند دست سعدالدوله را از کارها کوتاه کنند، می‌افزاید: خودخواهی و اغراض شخصی «چه بسیار از این نیروهای کارآمد را مایوس کرد» در حالی که او در اوایل کار رهبری مجلس و مشروطه خواهان را داشت.<sup>۱</sup> وزیر مختار انگلیس هم که از قضا میانه خوبی با او نداشت، به مرحله بعد می‌نویسد: گذشته سعدالدوله «بدون آلودگی نیست، ولی تصور می‌کنم بیشتر چیزهای ناستوده‌ای که به او نسبت می‌دهند از عناد دشمنان اوست». او با عوامل «نفوذ ارتجاعی» که شاه را احاطه کرده‌اند مخالف است، و این شهامت را دارد که با دسته درباریان آشکارا مبارزه کند. او در این حالت بحرانی، قبول مسئولیت تشکیل کابینه را مشروط به احیای نظام مشروطگی می‌داند و «تنها اقدامی که می‌تواند مملکت را نجات بخشد».<sup>۲</sup>

در قضاوت و انتقاد تاریخی، فکر تبعید سعدالدوله ناموجه و خطای سیاسی بود، خطایی که زیانش در درجه اول به مجلس وارد آمد گرچه به او هم لطمه زد. اما سعدالدوله از این حد شرافت سیاسی برخوردار بود که در برابر سلطنت بایستد و در دفاع از مشروطگی با ارتجاع دربار به مبارزه برخیزد.

باری، در هفته‌ای که از امضای پیمان صلح گذشت - حال و هوای سیاسی همچنان متشنج باقی ماند. رأی ناظران خارجی بر این پایه بود که هرگاه باردیگر بحران داخلی حدت پذیرد، چه بسا محمدعلی شاه مجبور به استعفا گردد. در چنین وضعی احتمالات و مسائل گوناگون در گفتگوهای سیاسی به جد مطرح گشت: پناهندگی شاه به سفارت خارجی، قضیه جانشینی او، تعیین نایب السلطنه یا شورای نیابت سلطنت. مجموع این

۱. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۱۴-۶۱۳.

۲. انگلیس، بارکلی به گری، ۲۹ سپتامبر ۱۹۰۸ (۵ ذیحجه ۱۳۲۵). در قیاس با آن قضاوت، درست همان اوان شبنامه‌هایی علیه سعدالدوله در شهر منتشر می‌گشت که سربر بهتان و دشنام گویی بود، ناهنجارتر از نوشته روزنامه روح القدس که باز نمای اخلاق اجتماعی سیاست بازان ماست.



۲۴۳ اعتلای مجلس ملی

قضایا که پیچیده در دیپلماسی انگلیس و روس است - در متن سیاست خارجی باید مورد  
غوررسی قرار گیرد. این مبحث را به گفتار بعد جا می گذاریم.

## بخش یازدهم

## سیاست خارجی در کودتا: از «بیطرفی محض» تا «حسن توسط»

این گفتار را به مطالعه سیاست انگلیس و روس از کودتای ذیقعه تا پیمان صلح میان شاه و مجلس، و پیامدهای آن اختصاص می‌دهیم. سیاست روس و انگلیس در سیر حوادث تحول یافت؛ از نقطه «بیطرفی محض» انگلیس و «عدم مداخله کامل» روس - به میانجیگری مشترک و فعال دو دولت تغییر پذیرفت. به حقیقت، شکست کودتا بود که سیاست فعلی عدم دخالت را یکباره به سیاست انفعالی «حسن توسط» و «اعمال نفوذ صلح جویانه» مبدل ساخت. وقتی شاه دست به کودتا برد، روس و انگلیس رویه عدم مداخله مطلق را اعلام کردند. با شکست کودتا معادلات سیاسی برهم خورد، و به ضرورت دو دولت نمی‌توانستند بیطرف بمانند، خاصه اینکه احتمال سقوط شاه و مسأله نایب‌السلطنگی و پناهندگی محمدعلی شاه به سفارت خارجی به میان آمد. به عبارت دیگر، فشار حوادث سیاسی نامنتظر روس و انگلیس را به تغییر موضع شان واداشت. به مطالعه ماهیت این تحول و برخی ریزه کاری دیپلماسی دو دولت در سیر حوادث می‌پردازیم.

نخست به برداشت عمومی مقامات مسئول ایران توجه می‌دهیم. عقیده مشیرالدوله وزیر امور خارجه این بود: «شاه نخواهد توانست که علیه مردم زور به کار ببرد مگر با پول و سلاح خارجی. وضع آینده ایران عمدتاً بستگی به وجهه نظر روس دارد که رویه اش خاصه پس از انحلال دوماً دوم، سخت مشکوک است». این سخنان مشیرالدوله است در

۱. انگلیس، گزارش سالانه ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵)، قسمت اول به قلم اسپرینگ رایس.

بازگشت از پترزبورگ به اسپرینگ رایس، مدتها پیش از کودتا. به نظر ناصر الملك رئیس الوزرا: قضیه در نهایت منوط به این است که «آیا روس آماده می باشد که شاه را تا آخر کار در برابر مجلس حمایت کند»؟ مارلینگ که آن عبارت را از زبان رئیس الوزرا آورده، همانجا می افزاید: «لحن بیان و نیز رفتار کارگذاران روس این عقیده را منعکس می نماید که آن دولت همین کار را خواهد کرد. اگر چنین باشد، به احتمال جدی دولت با بحرانی روبرو خواهد گشت که مشکل به نظر می آید قدرت مقابله با آنرا داشته باشد».<sup>۱</sup> پیشتر هم دانستیم که ناصر الملك کاملاً واداد، و ناتوانی دولت را به مارلینگ خاطر نشان کرد.<sup>۲</sup> لزومی نداشت که شاه با پول و اسلحه روس به زور آزمایی بر آید، از آنکه قزاقخانه فرماندهان روسی اش را در اختیار خویش داشت. اما این عقیده راست و درست بود که شاه بدون پشت گرمی روس، دست به قوه قهریه نمی برد. در مجموع آن احتمالات از جمله رأی مارلینگ، فرض مقاومت مجلس و مردم منظور نشده بود - فرضی که ممکن بود همه آن احتمالات ظاهراً منطقی را درهم فروریزد. در آغاز کودتا پیروزی شاه تقریباً امر قطعی به نظر می آمد. مارلینگ در تلگراف دهم ذیقعه خبر داد که: «کودتای شاه به قرار معلوم قرین کامیابی پیش می رود».<sup>۳</sup> و همانجا تأکید دارد که «اطمینان کامل» شاه به پشتیبانی دولت روس است.

سیاست روس و انگلیس در کار کودتا ابهامی نداشت. ایزولسکی وزیر امور خارجه روس در گفتگوی با سفیر انگلیس، سیاست دولت خود را «عدم مداخله کامل» اعلام کرد.<sup>۴</sup> همچنین ادوارد گری وزیر امور خارجه انگلیس در صحبت با سفیر روس گفت: با توجه به اخبار بدی که از ایران می رسد «تنها راه درست و مطمئن پرهیز ما از مداخله می باشد».<sup>۵</sup> ادوارد گری در دستوره های مکرر خود به مارلینگ کاردار انگلیس تأکید

۱. انگلیس، مارلینگ به گری، ۸ نوامبر ۱۹۰۷ (۱۱ شوال ۱۳۲۵).

۲. رجوع شود به بخش دهم.

۳. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۱۶ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۰ ذیقعه ۱۳۲۵).

۴. انگلیس، تلگراف نیکلسون به گری، ۲۲ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۶ ذیقعه ۱۳۲۵).

۵. انگلیس، تلگراف گری به نیکلسون، ۱۷ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۱ ذیقعه ۱۳۲۵).

ورزید که: رویه‌او «در کشمکش میان شاه و مردم بطور کلی بر مبنای بیطرفی محض خواهد بود».<sup>۱</sup>

«بیطرفی» و «عدم دخالت» در عرف کلی بین ملل دو اصطلاح مترادف است. و آنچه بامعنی می‌باشد دلالت سیاسی آن است در هر قضیه مشخص. اگر این فرض درست باشد که محمدعلی شاه بدون پشتیبانی روس دست به قوه قهریه نمی‌برد (چنانکه مجموع اسناد بر آن گواهی می‌دهد) عنوان عدم مداخله روس به دلالت تضمینی اش مساوی بود با تأیید سیاست کودتا. اگر فرض دوم هم درست باشد که انگلیس از هدف شاه و حمایت روس واقف بود (چنانکه گزارش‌های رسمی بر آن صراحت دارد) سیاست او در بیطرفی صرف چیزی نبود مگر اعلام سکوت و قبول اقدام شاه به کودتا. توضیح ادوارد گری (پس از شکست کودتا) ماهیت قضیه را تغییر نمی‌دهد. او در تلگراف خود گفت: هیچکس نباید تصور کند که «شاه در اقدام خود علیه مجلس از پشتیبانی ما برخوردار بوده است».<sup>۲</sup> هیچکس چنین گمانی نبرده بود که انگلیس در توطئه کودتا حامی محمدعلی شاه بوده باشد. اما تفسیر ما در مفهوم سیاست بیطرفی آن دولت به جای خود محفوظ است.

همینطور دستور ایزولسکی تأثیر فعلی در خط مشی وزیر مختار دولت روس نداشت. ایزولسکی در تلگراف خود به هارتویگ اعلام کرد: وزیر امور خارجه انگلیس «مایل است شما به اتفاق مارلینگ قدم‌های ممکن را در جهت جلوگیری از بلوا و آشوبی که ممکن است بواسطه اقدامات خطرناکی که شاه در مورد رئیس الوزرا و مجلس اتخاذ کرده است، بردارید. با هماهنگی نماینده انگلیس که دستور مشابهی دریافت خواهد نمود از کلیه امکانات در جهت هدف‌های مزبور استفاده کنید».<sup>۳</sup> در زبان دیپلماسی بر این دستور نیم‌بند هیچ اثری مترتب نبود. نه ادوارد گری تقاضای جدی داشت، نه به طریق اولی ایزولسکی دستور قاطعی فرستاد. وانگهی، حکایت بی‌نظمی و آشوب نبود؛ شاه دست به کودتا برده بود و منطق کودتا روشن بود. هر موضع‌گیری جدی، دستور صریح می‌طلبید.

۱. انگلیس، تلگراف گری به مارلینگ، ۲۵ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۹ ذیقعد ۱۳۲۵).

۲. انگلیس، تلگراف گری به مارلینگ، ۲۵ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۹ ذیقعد ۱۳۲۵).

۳. تلگراف ایزولسکی به هارتویگ، ۱۶ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۰ ذیقعد ۱۳۲۵)، کتاب نارنجی.

به کار گرفتن «امکانات» دلالت بر هیچ ابتکار مشخصی نداشت، چنانکه هر گام تازه‌ای در انحراف از روش عدم مداخله برداشته شد - پس از ناکامیابی کودتا بود.

ماهیت سیاست بیطرفی را از بکار بستن آن یعنی به تجربه بهتر می‌توان شناخت. در نخستین لحظات که شاه رئیس‌الوزرا و وزیران را توقیف کرد، مارلینگ اعلام نمود که: خود را از کشاکش میان مجلس و دربار «دور نگاه خواهد داشت»؛ اجازه نخواهد داد که آن سفارتخانه به عنوان «ابزار سیاسی» به کار گرفته شود؛ و اینکه برای رهایی ناصرالملک مداخله کرد فقط به اقتضا و ضرورت بود، زیرا «حیثیت» مقام سفارت در میان بود.<sup>۱</sup> روز بعد، دو تن از مشروطه خواهان (به قرار معلوم از نمایندگان مجلس) سراغ مارلینگ رفتند (۱۰ ذیقعه). او با تأکید قاطع به سیاست عدم مداخله به ایشان خاطر نشان نمود: «نهایت کوشش را خواهد کرد که سفارت بهیچ وجه در این نبرد مجبور به مداخله نشود». و در بیاناتش جای هیچ ابهامی نگذارد که مایه سوء تفاهم گردد. آنان گفتند: «میلیون قصد حمله ندارند، اما اگر قشون شاه دست به تعرض ببرد «می‌ایستند و تا آخرین نفس می‌جنگند».<sup>۲</sup>

دو روز بعد (۱۲ ذیقعه) چون به دستور شاه تلگرافخانه دولتی تعطیل شده بود، چند تن از پیشوایان مذهبی از کاردار تقاضا کردند تلگراف‌هایی که در تشریح حوادث نوشته بودند، به وسیله خط تلگرافی انگلیس به شهرها و علمای نجف و کربلا مخابره گردد. متن تلگراف‌ها را هم ارائه دادند. مارلینگ درخواست آنان را رد کرد. مدیر تلگرافخانه هند و اروپایی هم تقاضای ایشان را نپذیرفت.<sup>۳</sup>

تا این مرحله که پیروزی شاه امر حتمی به نظر می‌آمد - نه فکر میانجیگری روس و انگلیس در میان بود، و نه به طریق اولی از جانب دو دولت اقدام انفرادی یا مشترکی در منع شاه از دست بردن به خشونت به عمل آمده بود. تکلیف روس روشن بود. انگلیس هم کمترین همدلی با مجلس و میلیون نوزید، حتی اجازه نداد که از طریق تلگرافخانه انگلیسی چند خبر ساده از پایتخت به شهرها فرستاده شود.

۱. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۱۶ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۰ ذیقعه ۱۳۲۵).

۲. انگلیس، گزارش مارلینگ به گری، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذیقعه ۱۳۲۵).

۳. همان مأخذ.

حرکت مقاومت مجلس و مردم، اوضاع سیاسی را بکلی تغییر داد. دربار را وحشت فرا گرفت، و سلطنت محمد علی شاه در معرض تهدید واقع شد. اینک شاه اخطار مجلس را پذیرفت و بر شرایط آن گردن نهاد. از سوی دیگر نمایندگان انگلیس و روس پای به میان نهادند. مارلینگ می نویسد:

«به حقیقت، موقع او [محمد علی شاه] به حدی متزلزل گشت که وزیر مختار روس که تا آن زمان از هر اقدام مشترکی با من، در جهت اصلاح کشمکش میان شاه و پارلمان طفره می زد، اکنون مرا به مشورت خواند که چه باید کرد»<sup>۱</sup>

مارلینگ می افزاید:

«بدیهی است هارتویگ نیروی حرکت مشروطه خواهی را سبک گرفته بود. و خیال می کرد تأثیر روانی این اعتقاد مردم که روس در حمایت شاه ایستاده، سبب خواهد شد که اعلیحضرت از این نبرد به سلامت بیرون آید. همین تصور باطل اوست از اوضاع که بیخردانه شاه را به راه بی آبرو شدن انداخت»<sup>۲</sup>.

کاردار انگلیس آن معانی را پس از شکست کودتا نوشته. پیش از آن خود او هم پیروزی کودتا را امر قطعی می انگاشت، و روش خود را در همان جهت تنظیم کرد. نکته دیگر آنکه در نوشته های رسمی مارلینگ نشانی نیافتیم که پیش از این مرحله حساس او مبتکر صلح و آشتی میان مجلس و سلطنت شده باشد. فقط از نظر روش عملی این وجه تمایز بود که هارتویگ در سیاست کودتا و رسوایی شاه مسئولیت داشت و مارلینگ مبرا از آن بود.

اما در اینکه در برابر فشار حوادث «چه باید کرد» - هارتویگ و مارلینگ به گفتگو نشستند (۱۵ ذی قعدة). این مذاکرات در سفارت فرانسه با مشارکت لامارتی وزیر مختار فعال فرانسه که از معتقدان هماهنگ کردن سیاسی و اقدام مشترك آن دو دولت بود، انجام گرفت. بر سر سه قضیه به توافق رسیدند: (۱) نمایندگان سیاسی انگلیس و روس

۱. انگلیس، گزارش سالانه ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵) قسمت دوم به قلم چارلز مارلینگ.

۲. همان مأخذ.

حضور شاه برسند و از او بخواهند اطمینان دهد که قصد الغای مشروطیت را ندارد، بلکه با مجلس همکاری خواهد کرد؛ ۲) به منظور تجدید اعتماد میان مجلس و سلطنت، آن قول و قرار و تعهد شاه را به آگاهی مجلس برسانند؛ ۳) به ظل السلطان اخطار کنند که نمی توانند هدف او را در احراز تاج و تخت بپذیرند از آنکه ولیعهد (احمد میرزا) را به جانشینی رسمی سلطنت شناخته اند. (ماده سوم توضیحی دارد که خواهد آمد).

آن توافق بر اثر تلاش وزیر مختار فرانسه به دست آمد. عامل دیگری که در اقدام مشترک روس و انگلیس مؤثر افتاد و فرانسه نیز نسبت به آن حساس بود، سیاست فعال آلمان بود. کاردار آلمان می کوشید که برای اصلاح میان سلطنت و مجلس، نمایندگان سیاسی در تهران به اقدام جمعی بر آیند - سیاستی که طبعاً به افزایش اعتبار آلمان می انجامید. انگلیس و روس که خود را متولی امور ایران می شمردند، البته مخالف «بین المللی کردن» مسائل داخلی ایران بودند. خنثی کردن سیاست آلمان وجهه نظر هر دو دولت خاصه هارتویگ بود. مارلینگ می نویسد: «شکست کودتای دسامبر و مظاهر گرایش آلمان به دخالت در امور داخلی ایران، وجهه نظر هارتویگ را نسبت به این سفارت کلاً تغییر داد. و از آن پس، او همواره آماده گفتگوی روباز و دوستانه در اموری است که منافع مشترک در میان باشد... او تمایلات ضد آلمانی شدید دارد»<sup>۱</sup>.

وزیر مختار روس و کاردار انگلیس بر پایه توافق سه ماده ای حضور شاه باریافتند (۱۶ ذیقعه). هارتویگ ضمن تشریح وخامت اوضاع سیاسی پیشنهاد کرد: «اعلیحضرت اطمینان بدهند که نیت خصمانه ای نسبت به مشروطیت ندارند». شاه بدون درنگ سخن همیشگی اش را بازگو کرد بدین مضمون: «هیچوقت با مجلس خصومت نداشته... او خود قانون اساسی را امضا کرده و به توشیح پدرش رسانده. فقط می خواهد انجمن هایی که نسبت به او و خانواده اش هتاکی و اهانت می کنند و مردم را علنی تحریک می نمایند، منحل گرداند». مارلینگ هم گفت: «اینکه اعلیحضرت اطمینان می دهند نیت خصومت آمیزی نسبت به مجلس ندارند، و صلاح مملکت را در همراهی با آن می دانند، مایه کمال

۱. انگلیس، مارلینگ به گری، ۱۴ آوریل ۱۹۰۸ (۱۴ ربیع الاول ۱۳۲۶).

خوشحالی ماست».<sup>۱</sup>

نمایندگان روس و انگلیس نتیجه مطلوب صحبت با شاه را به آگاهی وزیرمختار فرانسه رساندند. لامارتی پیشنهاد کرد که از مشیرالدوله وزیر امور خارجه و احتشام السلطنه و دو نایب رئیس مجلس دعوت شود در سفارت فرانسه حضور یابند تا نمایندگان دو دولت قول و قرار خود را با شاه رسماً اعلام دارند. به عقیده مشیرالدوله نیکوتر اینکه آن جلسه رسمی در وزارت امور خارجه ایران منعقد گردد. او اقدام مشترک آن نمایندگان را به تضمین مقام مجلس تفسیر کرد. مارلینگ هم از تضمین ثبات پارلمان از جانب دو سفارت سخن می گوید که به عقیده ما تعبیر دقیقی نیست. اما رئیس مجلس نه با آن نحوه عمل منظور وزیرمختار فرانسه موافق بود، نه از اصل به آنچه تضمین ثبات پارلمان از جانب روس و انگلیس گفته شد اعتقاد داشت. به پیشنهاد احتشام السلطنه قرار شد نمایندگان روس و انگلیس جداگانه هر کدام نامه ای در جواب بیانیه عمومی مجلس بنویسد، و مراتب اطمینانی که شاه داده اعلام نماید. نامه های هارتویگ و مارلینگ که بی کم و کاست به یک مضمون نوشته شده، به مجلس رسید (۲۳ ذیقعه). مارلینگ درست می نویسد که: پاسخ های دو دولت اثر مهمی در اوضاع عمومی ندارد گرچه «به منظور مقابله با دخالت های کاردار آلمان ضرورت داشت». در نامه هارتویگ به ریاست مجلس آمده:<sup>۲</sup>

«به مقتضای حسیات وجدانی و انسانیت، مفساسدی که از امتداد چنین اوضاع حاصل است در پیشگاه همایونی به طریق دوستانه عرضه داشتم. و اطمینان کامل به جهت خویش حاصل نمودم که اعلیحضرت نسبت به پارلمان [سوء] احساساتی نداشتند، مگر کاملاً موافق بوده است با سعادتتی که ما برای این مملکت آرزو مندیم. و نظر به فرمایشات اعلیحضرت... معلوم شد عزم ایشان جزم است بر اینکه موافق اساس مشروطیت و اتحاد با مجلس ملی و مطابق قانون اساسی عمل و رفتار فرمایند».<sup>۳</sup>

۱. انگلیس، مارلینگ به گری، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذیقعه ۱۳۲۵).

۲. انگلیس، مارلینگ به گری، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذیقعه ۱۳۲۵).

۳. مذاکرات، ۲۵ ذیقعه ۱۳۲۵. جواب مارلینگ نیز به همان مضمون بوده است. از سفیر عثمانی به عنوان شیخ السفرا و همچنین کاردار سفارت آلمان نامه هایی در همدلی با مجلس رسید که منتشر شد.



اشاره به «مقتضیات حسیات وجدانی و انسانیت»، دقیقاً تعبیر بیان نامه اصلی مجلس است. به عقیده مارلینگ به موجب دو نامه مزبور به مجلس «دو سفارتخانه ثبات پارلمان را در معنی تضمین کردند».<sup>۱</sup> به علاوه، از آنجا که شاه «اطمینان کامل داد که مشروطیت را حفظ و رعایت خواهد کرد»، می‌کوشیم مجلس را قانع کنیم که دو دولت برعهده خویش می‌شناسند که مراقب انجام تعهد شاه باشند.<sup>۲</sup> وزیرمختار روس هم به رئیس‌الوزرا نظام السلطنه خاطر نشان کرد: اطمینان‌های رسمی پادشاه به نمایندگان دو دولت «قاعدتاً بایستی برای مجلس تضمین کافی در ثبات نظام جدید مملکت باشد».<sup>۳</sup> هیچکدام از آن تفسیرهای سیاسی درست و دقیق نیست. در زبان دیپلماسی «اطمینان کامل به جهت خویش» حاصل نمودن که پادشاه نسبت به پارلمان سوءنیتی ندارند بلکه عزم دارند که به آئین مشروطگی عمل نمایند، بهیچ وجه دلالت بر «تضمین» مجلس و مشروطگی ندارد. و کسی تعهد نسپرد که احياناً مانع پیمان شکنی شاه گردد، تعهدی که خلاف عرف دیپلماسی بین ملل بود. چنانکه از مضمون نامه‌های هارتویگ و مارلینگ به مجلس برمی‌آید، هر دو به آن معنی توجه داشتند. مجلس هم این اندازه خام‌اندیش نبود که از ایشان انتظار داشته باشد چنان تعهدی به گردن گیرند. مارلینگ در گزارش بعدی خود تفسیر درستی کرد و گفت: نامه‌ای که به مجلس نوشته شد اعلام مطلب ساده‌ای است و «هیچ تعهدی بر آن مترتب نمی‌باشد».<sup>۴</sup>

اطمینانی که محمدعلی شاه به نمایندگان روس و انگلیس داد چیز تازه‌ای نبود، بلکه قرینه و مؤید توافق نامه مجلس و شاه در شانزدهم ذی‌قعدة بود. و به شرحی که گذشت مضمون آن توافق نامه پیشتر در دستخط سیزدهم ذی‌قعدة گنجانده شده بود، آنگاه که شاه تسلیم اراده مجلس گردید. بدین قرار، سیاست حسن‌توسط و میانجیگری روس و انگلیس بهیچ وجه تأثیری در تحول وضع سیاسی و تصمیم‌گیری مجلس و ماهیت پیمان آشتی میان

۱. گزارش سالانه ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵) قسمت دوم به قلم مارلینگ.

۲. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۲۲ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۶ ذی‌قعدة ۱۳۲۵).

۳. تلگراف هارتویگ به ایزولسکی، ۱۸ ژانویه ۱۹۰۸ (۱۳ ذیحجه ۱۳۲۵)، ترجمه کتاب نارنجی.

۴. انگلیس، گزارش مارلینگ به گری، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذی‌قعدة ۱۳۲۵).

مجلس و دربار نداشت، گرچه اثر روانی بعدی اش را نباید انکار نمود. اما قضیه بسیار مهم و شایان دقت اینکه در این مرحله، بر اثر فشار اوضاع داخلی - احتمالات تازه‌ای در سیاست دو دولت میانجی مطرح گردید. يك هفته‌ای پس از پیمان صلح مجلس و شاه، تشنج سیاسی کمابیش امتداد یافت. برداشت کلی نمایندگان روس و انگلیس این بود که هرگاه بار دیگر بحران داخلی حدت پذیرد، چه بسا شاه مجبور به استعفا گردد. در این وضع سقوط شاه را حتمی می‌شمردند و به تبع آن دو قضیه متمایز را که در عین حال درهم تداخل داشت، مورد سنجش قرار دادند: احتمال پناهندگی محمد علی شاه به یکی از سفارتخانه‌های روس و انگلیس؛ و دیگر مسأله جانشینی او و نایب‌السلطنگی.

کاری نداریم که سنجش آنان از اوضاع سیاسی فعلی مبالغه آمیز و آن احتمالات بسیار ضعیف بود. گفتگوی ما در شناخت سیاست خارجی است. وزیر مختار روس و کاردار انگلیس در بررسی احتمالات و تعیین رویه مشترک به کنکاش نشستند (۱۸ ذیقعه). مارلینگ در شرح آن جلسه می‌نویسد: «عقیده ما برای این قرار گرفت که قضیه مهم در وضع کنونی این است که شاه را در مقام سلطنت حفظ کنیم». و همانجا توجیه می‌کند: برای جلوگیری «از سقوط ایران در هرج و مرجی عمیق تر از حالت فعلی اش، می‌بایستی سلطنت شاه حفظ شود». 'ملاحظه دیگری هم در کار بود. به عقیده او در وضع متشنج فعلی، با سقوط شاه قضیه نایب‌السلطنگی ظل السلطان به میان کشیده می‌شد. چنانکه خواهد آمد، مارلینگ مخالفت آمیخته با نفرت خود را نسبت به ظل السلطان به عنوان نایب‌السلطنه دولت مشروطه، کتمان نمی‌کند. از این نظر، او را مرجح بر محمد علی شاه نمی‌دانست بلکه به مراتب فرومایه تر می‌شمرد. از اینرو باز تأکید دارد که: «در اوضاع فعلی حفظ سلطنت شاه امر اساسی و مهم است».<sup>۲</sup> اینکه مجلس با روی کار آمدن ظل السلطان به هر صورتی مخالفت جدی داشت، مقوله دیگری است.

۱. انگلیس، گزارش مارلینگ به گری، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذیقعه ۱۳۲۵).

۲. همان مأخذ.

وزیر مختار روس و کاردار انگلیس در پیش اندیشی‌های خود، احتمال پناهندگی شاه را به سفارتخانه روس یا انگلیس از مد نظر دور نداشتند. در این قضیه بسیار باریک، به صوابدید لامارتی وزیر مختار زیرک فرانسه (که در همه این قضایا مورد مشورت آنان بود) تصمیم گرفتند که هر کدام از دولت خویش کسب تکلیف کند. ادوارد گری به مارلینگ دستور فرستاد: پناهندگی شاه به سفارت انگلستان مانعی ندارد، و سایر افرادی هم که در وضع مشابهی قرار گیرند، متساویاً از حق پناهندگی به سفارت انگلستان بهره‌مند می‌باشند. زیرا نباید به خاطر کسی خطور کند که شاه «در اقدام خویش علیه مجلس از پشتیبانی ما برخوردار بوده است». ادوارد گری تصریح کرد: ما باید آماده تسلیم شاه به مقامات دولت ایران باشیم به شرط آنکه تضمین دهند جان شاه در امان است و او می‌تواند به سلامت از ایران برود.<sup>۱</sup>

ماده آخر طبعاً مورد تأیید دولت روس نبود. ایزولسکی در دستور خود به هارتویگ گفت: با دولت انگلیس مشغول مذاکره و تغییر آن ماده به این نحو هستیم که: هرگاه ضرورت ایجاب کند شاه را نگهبانان مشترک روس و انگلیس تا مرز ایران همراهی کنند، زیرا بر این عقیده هستیم که تضمین مقامات دولت ایران نمی‌تواند کافی باشد. وزیر امور خارجه انگلیس پیشنهاد ایزولسکی را بدین قرار پذیرفت: «موافقت می‌شود که حفاظت شاه توسط محافظان مشترک و زیر پرچم روس و انگلیس انجام شود. و در صورتیکه شاه مجبور به ترک ایران گردد، حفاظت مشترکی تا مرز در اختیار او قرار داده شود».<sup>۲</sup>

با توجه به آن احتمالات گوناگون بود که مسأله جانشینی محمد علی شاه، نایب السلطنگی ظل السلطان، و شورای نیابت سلطنت به میان آمد. اما باید دانسته شود که این مسائل عمدتاً در ارتباط با سیاست روس و انگلیس مورد گفتگو و سنجش قرار گرفت؛ در متن سیاست داخلی هیچگاه جدی نبود.

۱. انگلیس، تلگراف گری به مارلینگ، ۲۵ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۹ ذی‌قعدة ۱۳۲۵).  
 ۲. تلگراف ایزولسکی به هارتویگ، ۵ ژانویه ۱۹۰۸ (۳۰ ذی‌قعدة ۱۳۲۵)، ترجمه کتاب نارنجی.

مسعود میرزا ظل السلطان (عموی شاه) همیشه داعیه تاجداری داشت. او که به سبب ستمگری هایش از اصفهان رانده شده بود و به همان علت از فارس گریخت که جان به سلامت ببرد - حالا از در آزادیخواهی در آمد. به مجلس آمد و خلعت مشروطه خواهی پوشید، «کانه منتهای آمال و آرزوی خود را امروز دیده». و گفته شد که: «حضرت والا را از دیر زمانی این اشتیاق بود که... عقاید خالصانه خود را در پیشرفت این اساس اظهار دارند... و از برای احدی شبهه باقی نماند». اما آن شبهه بر لوح تاریخ حک شده بود؛ مجلس حتی پیشنهاد بازگشت او را به اصفهان رد کرده بود. با این وجود، عاملان شاهزاده در برخی انجمن های پایتخت فعال بودند.<sup>۲</sup> تا آنجا که در تظاهرات خیابانی بهارستان شعار: «ظل السلطان رئیس جمهوری» سردادند.<sup>۳</sup> او خود نیز در صحبت با انجمن ها سوگند خورد که: از معتقدان مشروطگی است و اگر به سلطنت برسد آماده است جانش را فدای راه «مساوات و برادری و آزادی» کند!<sup>۴</sup> پیشکار کل تبلیغاتی اش ملک المتکلمین سخنور میدان بهارستان و چند انجمن بود.

هر حادثه مهم یا بحران سیاسی به عموی شاه مجال خودنمایی می داد. کودتا که به شکست انجامید ظل السلطان پسرش جلال الدوله را سراغ کاردار انگلیس فرستاد، و تجدید حمایت گذشته آن دولت را خواست (۱۵ ذی قعدة). اما پاسخ دلگرم کننده ای نشنید.

۱. مذاکرات مجلس، ۲۴ شعبان ۱۳۲۵.

۲. یکی با امضای «د. م. ی.» که به گفته خودش «این روزها به هر انجمنی می رود شرحی به صورت «آرتیکل» به روزنامه ندای وطن فرستاد، و تحکم آمیز انتشار آنرا خواست. نوشت: «بزرگترین رجال امروزه شاهزاده ظل السلطان است... از تمام بزرگان بزرگتر». چرا باید وجود چنین شخص کافی عاقل و باطل بماند؟ چه عیبی دارد رئیس الوزرا شود یا وزیر عدلیه شود یا «اقلاً او را به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب نمایند... که هزار سال دیگر در ایران مثل ظل السلطان پیدا نمی شود». «بر فرض دولتیان از او اندیشه دارند... و ملتیان هم قدر او را نشناخته اند، اما انجمن ها ساکت نخواهند نشست تا آنکه او را به کار وادارند و از وجود او فایده ها بردارند». (روزنامه ندای وطن، ۲۸ شعبان ۱۳۲۵).

۳. مخبر السلطنه، گزارش ایران، بخش چهارم، ص ۲۵.

۴. انگلیس، ضمیمه گزارش مارلینگ به گری، ۸ نوامبر ۱۹۰۷ (۱ شوال ۱۳۲۵). آن مطلب را

ظل السلطان به دبیر سفارت گفته بود.

مارلینگ گفت: بهتر است پدرش گواهی نامه‌های سابق را مبنی بر پشتیبانی انگلستان مرور کند تا مایه «تجدید اطمینان» شاهزاده گردد.<sup>۱</sup> این جواب خالی از طعن نبود. به شرحی که پیشتر خواندیم یکی از مواد توافق نمایندگان انگلیس و روس که به میانجیگری وزیر مختار فرانسه به دست آمد این بود که به ظل السلطان ابلاغ کنند: دولت نمی‌تواند هدف او را در نیل به مقام پادشاهی بپذیرند، از آنکه ولیعهد احمد میرزا را به عنوان جانشین سلطنت ایران رسماً شناخته‌اند. هارتویگ و مارلینگ رأی مشترك خود را به ظل السلطان اعلام کردند (۱۶ ذیقعه). شگفت است که نمایندگان سیاسی روس و انگلیس در آن تصمیم‌گیری، به اصول قانون اساسی استناد نکردند، و اگر هم مورد ملاحظه آنان بوده در گزارش‌های رسمی‌شان انعکاسی ندارد. به هر حال، در مسأله جانشینی شاه بین لندن و پترزبورگ هم موافقت حاصل گردید که: اگر ظل السلطان از دسیسه‌های خویش برای تحصیل تاج و تخت دست بردارد، به او اخطار کنند که در آتیه از پشتیبانی دو دولت برخوردار نخواهد بود.<sup>۲</sup> به حقیقت، این قرار و مدار احیاناً در روش انگلستان تأثیر داشت، زیرا ظل السلطان هیچگاه مورد حمایت روس نبود. نکته ظریف و درخور توجه اینکه ادوارد گری در دستور خود بر رفتار اهانت آمیز مارلینگ نسبت به ظل السلطان ایراد گرفت و گفت: «در هیچ پیش‌آمدی نباید روش ما نسبت به ظل السلطان خصومت آمیز باشد؛ و یقین دارم که مناسبات شما با او چنین تعبیر نخواهد گشت».<sup>۳</sup> اما مارلینگ در بیان عقیده مستقل خویش مبنی بر بی‌اعتقادی ظل السلطان به مجلس و مشروطگی باز نایستاد. ضمن گزارش خود نوشت:

«گمان نمی‌رود که او (ظل السلطان) در سیرت اخلاقی‌اش به قدر خردلی بر محمد علی شاه رجحان داشته باشد، یا در احراز مقام پادشاه مشروطه مطلوب‌تر از او باشد، حتی اگر بخواهد به لباس مشروطه درآید. خیال نمی‌کنم در ایران هیچ فرد روشن بینی یافته شود که معتقد نباشد هر گاه ظل السلطان به نایب السلطنگی دست یابد،

۱. انگلیس، گزارش مارلینگ به گری، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذیقعه ۱۳۲۵).

۲. انگلیس، تلگراف گری به مارلینگ، ۲۲ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۶ ذیقعه ۱۳۲۵).

۳. انگلیس، تلگراف گری به مارلینگ، ۲۵ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۹ ذیقعه ۱۳۲۵).

در برانداختن پارلمان درنگ نماید آن هم بادیست بردن به خشن ترین روش ها. همچنین در کنار گذاردن پادشاه جوان (احمد میرزا) لحظه ای تردید نخواهد داشت... اگر قرار باشد که نظام مشروطه به تجربه صحیح در آید - برای بهترین احتمال کامیابی اش پادشاهی می بایست خوب درس خوانده که آیین مشروطگی را هم آموخته باشد.<sup>۱</sup>

مارلینگ همانجا می افزاید: به عقیده ایرانیان خیراندیش «شورای نیابت سلطنت» نیز تدبیر عملی درستی نخواهد بود. به نظر خودش هم اگر چنین تجربه ای به کار بسته شود - «رشک و غرض های شخصی که ایرانیان بدان متصف اند و نمی توانند از آن بپرهیزند - وضعی آشفته به بار خواهد آورد همراه حکومت مرکزی ناتوان، ناتوان تر از آنچه هست».

این مقوله فعلاً به کنار که قوام دموکراسی و حکومت ملی شرایط دیگر و مهمتری هم داشت؛ و تنها تربیت آن ولیعهد جوان و پای بند بودن او به آداب مشروطگی - نمی توانست ضامن آزادی و حکومت نمایندگی باشد چنانکه نشد. اما در ربط مسأله آنی مورد بحث، آن مأمور سیاسی خارجی این هوشمندی و شرافت را داشت که اعلام کند مشروطگی ایران از نایب السلطنگی ظل السلطان طرفی نمی بندد، بلکه هستی اش به مخاطره می افتد. اما برخی انجمن های پایتخت برای نایب السلطنگی او در تکاپو بودند. حضرت والا را از اصفهان رانده بودند و به آنجا راه نمی دادند، اما مبلغ آن انجمن ها در مقاله اش راهنمایی کرد او را به نمایندگی مجلس ملی بگمارند یا دستگاه عدلیه و حکومت قانون مملکت را به وی بسپارند! مارلینگ دریافته بود که هیچ ایرانی اندیشمندی را نمی توان پیدا کرد که بر حسن نیت شاهزاده صحنه بگذارد. اما آن مقاله نویس شارلاتان گفت: «دانشمندان ملت همه در این عقیده با من همراه [هستند] و موافقت دارند» که ظل السلطان بزرگترین رجال ماست. و بالاخره، اینکه رأی «ملتیان» مغایر عقیده انجمن هاست چه باک - «انجمن ها ساکت نخواهند نشست تا او را به کار وادارند».<sup>۲</sup> البته همه انجمن ها از آن قماش نبودند.

۱. انگلیس، گزارش مارلینگ به گری، ۳۱ دسامبر ۱۹۰۷ (۲۵ ذیقعد ۱۳۲۵).

۲. از این مقاله به قلم «د. م. ی.» در همین بخش صحبت داشتیم.

در نتیجه گیری و سنجش نهایی باید گفت سیاست روس و انگلیس در مرحله بی طرفی به سود سلطنت بود و از نظرگاه مجلس عامل منفی بود؛ در مرحله میانجیگری عامل نامؤثر بود؛ و به دنبال آن همه احتمالات و طالع بینی های انگلیس و روس باطل بود. نه افق سیاست داخلی به تیرگی گرایید، نه شاه و ادار به کناره گیری و پناهندگی گردید، و نه مسأله نایب السلطنگی به میان آمد. مجلس و دولت بحران را مهار کردند و فعلاً مسلط بر اوضاع سیاسی شدند. و شاه هم تسلیم مجلس بود.

# بحران آزادی

## مجلس در تزلزل و تنزل



## بخش دوازدهم

## از پیمان صلح تا خشونت رفتار

حکومت ملی بحران سیاسی خطیری را از سر گذراند؛ مجلس امیدوار بود که این آخرین تجربه باشد. با تسلیم محمدعلی شاه در برابر ارادهٔ مجلس - برداشت کلی مجلسیان این بود که مشروطگی تجدید حیات یافت و بیدرنگ باید به دستور کار اصلاحات پرداخت. وکیل التجار گفت: با «تجدید حالی و وضعی» که برای ملت و مجلس حاصل گشت، برماست که «جلو برویم و فراموشی را فراموش کنیم». به عقیدهٔ معین التجار وقت آنست که به «جنگ داخلی» پایان داد و به کارهای عمده پرداخت. وکیل الرعایا افزود: برای استحکام مجلس بدون تأخیر باید کارهای معوقه را از سر بگیریم که خیلی کارهای عقب افتاده داریم. امام جمعهٔ خوبی تأیید کرد: «باید به زودی رفع هرج و مرج بشود» زیرا با شلوغی مسألهٔ بی پولی دولت حل نخواهد شد و «هر کاری می خواهیم بکنیم پول لازم است که نداریم». حالا سه ماه به آخر سال مانده و تمام مالیات ها زمین مانده، و اگر مجلس دولت را در رفع هرج و مرج تقویت نکند، مالیات های پارساله و امساله و سال آینده همچنان لاوصول خواهد ماند. احتشام السلطنه اعلام کرد: البته مجلس در مدت ده روزهٔ انقلاب کارهای فوق العاده داشت. حال که معلوم شد ایران و اهل آن سزاوار نعمت مشروطیت می باشد، باید به برقراری نظم و کارهای معوق و امر اصلاحات پردازیم.

در جهت سیاسی روابط مجلس و سلطنت را بطور خاص، پیمان صلح شانزدهم ذی قعدة می ساخت که به گفتهٔ وکیل التجار: اگر این عهدنامه سه جانبه را «همه وقت اعلیحضرت و وزرا و وکلا در نظر داشته باشند مملکت به زودی منظم و امن خواهد شد». به رغم بدگمانی و تردیدی که ریشه اش از تجربه های گذشته آب می خورد، گزارش مجلس حکایت از این دارد که مناسبات محمدعلی شاه با مجلس و دولت همچنان بهتر

شد. او در همراهی و همکاری با مجلس گام برمی داشت. شاه به صرافت طبع چند بار نمایندگان را به دربار دعوت کرد، و بدون تکلف و رعایت آداب درباری با آنان در امور مملکت به گفتگو نشست. این خود خلاف رفتار مألوف بود.

در شرح و تفسیر حرکت تازه شاه که در واقع منعکس کننده روح قرار و مدار شانزدهم ذی قعدة بود، به گزارش های وزیر مختار روس توجه می دهیم. هارتویگ در چند گزارش پی در پی از گفت و شنود خود با برخی شخصیت های معتبر از جمله مجتهد بهبهانی و نظام السلطنه رئیس الوزرا و مشیرالدوله وزیر امور خارجه، و به علاوه از صحبت مفصلش با محمد علی شاه سخن گفته که حائز اهمیت سیاسی است. زبده آنها را یکجا می آوریم.<sup>۱</sup> ابتکار گفتگو از جانب بهبهانی بود و وزیر مختار به دیدار او رفت. هارتویگ می نویسد:

«من همیشه به رغبت به دعوت این مجتهد جواب می دهم. او متعصب کوه نظری نیست و معاشرت وسیع با خارجیان را روا می دارد... از فکر زنده و تجربه همه جانبه برخوردار است... و می داند چگونه خود را نسبت به هر اوضاعی تطبیق دهد. در حال حاضر، سید عبدالله به اصطلاح در موضع پاسداری از منافع ملت که با مشروطیت تأمین می شود، قرار دارد. اگر اتفاقاً ارتجاع پیروز می گشت، دقیقه ای هم تأخیر در تبدیل شدن به طرفدار سرسخت حکومت مطلقه روا نمی داشت». به هر حال، چه برای او و چه برای دیگر نمایندگان هوشمند مجلس این قضیه هر روز روشن تر می گردد که مملکت نمی تواند در اغتشاش و زد و خورد گروه ها، به حیات خود ادامه دهد. «گرچه آنان موقتاً بر پایه شرایط بسیار ناپایداری اسلحه را به زمین گذارده اند، ولی آماده اند تا در هر لحظه مساعد مجدداً آنها را به کف گرفته و به نبرد قاطعی با یکدیگر پردازند». پیمان میان مجلس و دربار «آستی بود، و همگان لزوم تبدیل آنها را به صلحی پایدارتر درک می کردند». درست درباره همین مطلب بود که سید عبدالله باب صحبت را گشود. او استدلال کرد: «اساس خصومت پادشاه با مجلس را سوء تفاهم ساده ای تشکیل می دهد که به آسانی قابل رفع است،

۱. چهار گزارش تلگرافی هارتویگ به ایزولسکی، یکی مورخ ۱۴ ژانویه ۱۹۰۸ (۹ ذیحجه ۱۳۲۵)، و سه تای دیگر مورخ ۱۸ ژانویه ۱۹۰۸ (۱۳ ذیحجه ۱۳۲۵) است. ترجمه کتاب نارنجی.

به شرط آنکه شاه حتی اگر شده به طور موقت گوش به تحریکات بدخواهانه و زیان بخش نزدیکان تبریزی اش ندهد؛ و کمی بیشتر نسبت به نوکران قدیمی و امتحان شده تاج و تخت که ضمناً یکی از آنها خود اوست، اعتماد بورزد». او می خواهد به شاه کمک کند تا از اوضاع غیر عادی فعلی بیرون آید. سید عبدالله با شرح افکار خویش این معنی را تفهیم کرد که وزیر مختار روس به عنوان نماینده دولت دوست می تواند «چند توصیه و نصیحت خوب» در آن موارد به پادشاه عرضه دارد. وزیر مختار با تشکر از سید عبدالله به خاطر صحبت صریح او، وعده داد که در صورت امکان موضوع آن گفتگورا به عرض شاه برساند.

به دنبال آن در مذاکره هارتویگ با رئیس الوزرا، نظام السلطنه نیز بر این تأکید نهاد که: «به خاطر اجتناب از حوادث پیچیده تر و خطرناک تر، بایستی هر چه زودتر زمینه آشتی پادشاه با نمایندگان مردم را فراهم نمود». و افزود: درباریان آذربایجانی شاه «این شایعه را دامن می زنند که مجلس می خواهد برای همیشه حکومت سلطنتی را در مملکت از میان بردارد، و مانند فرانسه رژیم حکومت جمهوری برقرار سازد». هارتویگ اینجا پرسید: «آیا واقعاً در محیط مجلس کسانی که طرفدار تأسیس جمهوری ایران باشند وجود ندارند؟ نظام السلطنه «بدون تردید و درنگ گفت: چنین افرادی واقعاً وجود دارند اما تعدادشان بیش از پنج تا شش نفر نیست، و درست از همان اختلافی که متأسفانه بین پادشاه و مجلس وجود دارد مایه و نیرو می گیرند. چنانچه شاه و وزیران و پارلمان با یکدیگر متحد شوند و به فعالیت دوستانه و مفیدی به خیر ملت که همه بار سنگین بی نظمی و بی سروسامانی کنونی را بردوش دارد بپردازند، غلبه بر نفوذ مخرب گروه مزبور، و دفع فعالیت هرج و مرج طلبانه انجمن ها کار دشواری نخواهد بود».

نظام السلطنه تأکید کرد که «اقدام قاطع» در برابر فعالیت های شورش طلبانه در صدر پروگرام کابینه او قرار دارد. هارتویگ خاطر نشان نمود: اطمینان های رسمی که پادشاه به نمایندگان سیاسی روس و انگلیس داد - «قاعدتاً بایستی برای مجلس تضمین کافی در استحکام [بخشیدن به] نظام جدید مملکت باشد. عدالت ایجاب می کند که وزیران و نمایندگان مردم به نوبه خود سعی کنند اعتماد شاه را به خود جلب نمایند». رئیس الوزرا

برای دست یافتن به تحول مطلوب، میانجیگری دوستانه وزیرمختار روس را سودمند دانست. او هم قول داد که این پیشنهاد را به دقت مطالعه خواهد کرد.

دامنه گفت و شنود نظام السلطنه با هارتویگ گسترده تر و مهم تر از صحبت بهبهانی با وزیرمختار بود. به خلاف عقیده او، اختلاف میان شاه و مجلس از «سوء تفاهم ساده ای» بر نمی خاست، بلکه ریشه اش عمیق تر بود. نظام السلطنه به کنه مسأله نزدیک شد، گرچه نتوانست در «دفع فعالیت هرج و مرج طلبانه» چند انجمن به اقدام قاطعی بر آید. این کار فقط به هم پستی مصمم مجلس و دولت امکان پذیر بود. رئیس الوزرا نگفت که آن پنج شش نماینده جمهوریخواه در عقاید سیاسی شان آزاد بودند. در اصطلاح سیاسی زمانه مفهوم «جمهوریخواه» ملازمت «انقلابی» داشت، و هارتویگ همین معنا را در نظر داشت. اما نظام السلطنه متذکر گردید که آن اقلیت معدود از اختلاف میان مجلس و شاه «مایه و نیرو» می گرفت؛ یعنی بدون اینکه در مجلس از چندان اعتبار سیاسی برخوردار باشد از آن تعارض بهره برداری می کرد.

وزیرمختار با آصف الدوله وزیر داخله و ظفر السلطنه وزیر جنگ و تنی چند از دیگر مردان سیاسی نیز مذاکره کرد. جملگی تردید خود را نسبت به ثبات توافقی که با شاه به دست آمده بود، ابراز داشتند، و خواهان روابط صمیمی تری میان مجلس و دربار بودند. هارتویگ تحت تأثیر مجموع آن گفت و شنودها بر آن شد که احتمال حسن توسط خود را با مشیرالدوله وزیر امور خارجه به میان گذارد. پس از شرح آن مذاکرات به مشیرالدوله گفت: گرچه همه آن اشخاص خواسته اند که «نقش میانجی صلح را بپذیرم، لکن فقط در صورتی با خواسته ایشان موافقت خواهم کرد که او شخصاً پس از تبادل نظر با رئیس مجلس و نمایندگان این میانجیگری را مفید بداند، و از شاه برایم تقاضای شرفیابی کند». مشیرالدوله به گرمی پذیرفت که با رئیس مجلس گفتگو کند و خاطر نشان نمود که با سید عبدالله و همکاران خود در کابینه هم عقیده می باشد. او «پیشاپیش اطمینان داد که نمایندگان نیک اندیش مجلس در مورد میانجیگری که هدفش فقط و فقط نزدیک ساختن پادشاه به مجلس است، همکاری و تشکر خواهند کرد». موضوع وساطت وزیرمختار روس در جلسه غیر علنی مجلس مطرح گردید. مشیرالدوله به اطلاع او رساند که مجلس

این میانجیگری را «کاملاً با حسن نیت و علاقه» تلقی نمود.

بدین قرار هارتویگ حضور شاه رفت (۷ ذیحجه). در این «شرفیابی کاملاً خصوصی» کس دیگری نبود مگر باتوشکوف ترجمان اول سفارت. وزیرمختار جزئیات گفت و شنودش را با همه کسانی که ذکرشان رفت بیان کرد و گفت: همگی خواهان حمایت معنوی پادشاه هستند و «بدون شك پاسخ مثبت و حسن نظر اعلیحضرت نسبت به این درخواست می تواند نتایج بسیار خوبی برای مملکت و ملت داشته باشد». باز افزود: «برای اعلیحضرت مهم است که دلایل ملموسی از الطاف خود را نسبت به مجلس و تمایل مبنی بر همکاری با مجلس را ارائه نمایند». او می نویسد: «سعی کردم خاصه به لزوم تبادل نظر بیشتر و دوستانه تر و مستقیم تر بین اعلیحضرت و وزیران و نمایندگان برجسته تأکید داشته باشم. و گفته شان را نقل کردم که آنان در محضر شاه به شدت در عسرت و حجب می باشند. و این به خاطر آن آداب درباری است که از زمان های دور به وجود آمده، و پادشاه حتی هنگام مذاکره در امور مملکتی نیز توسط انبوهی از مقامات درباری احاطه می شود، و حضورشان بسیار اشخاص را در اظهار عقیده درباره مسائل و ادار به احتیاط می کند». وزیر مختار «به خود اجازه داد» به شاه توصیه نماید که «از ابراز عقیده تند و شدید نسبت به نمایندگان مجلس و وزیران خاصه در حضور درباریان پرهیز شود. زیرا آنها در تفسیر دروغین و عصبانیت های اتفاقی تأمل نکرده، و با این کار باعث بروز آن گونه سوء تفاهات حتی در میان خیر خواه ترین نمایندگان مجلس می شوند».

هارتویگ می افزاید: شاه که با دقت به بیانات او گوش می داد، نظر او را تأیید کرد و صوابدیدهای دوستانه اش را پذیرفت و هنگام خدا حافظی گفت: «شما به زودی نتایج آنرا خواهید دید». شاه هیأت دولت را به دربار فراخواند، وزیران را به پشتیبانی و عنایت خویش دلگرم ساخت. جلسه نمایندگان منتخب مجلس نیز در دربار منعقد گردید. شاه صحبت مفصل با ایشان داشت، از حمایت خود از دولت و همراهی اش با مجلس سخن گفت، روابط مجلس و سلطنت به «آشتی کامل و نهایی» انجامید. هارتویگ تصریح دارد که همه آن مذاکرات را از آغاز تا گفتگوی با شاه به آگاهی همقطار انگلیسی اش رسانده بود. و قرار گذاشتند که کاردار انگلیس هم به همان منظور در تأیید سیاست صلح به دربار

برود. مارلینگ که حضور شاه رفت، او را از نتیجه نیکو و مثبت آن گفتگوها خرسند یافت. آن زبده گزارش های وزیر مختار روس است. هارتویگ در آن حسن توسط که مکمل پیمان صلح شانزدهم ذیقعه بود، به واقع بینی و مصلحت عمل کرد. کاردار انگلیس بارها تصریح می کند که هارتویگ در کوشش صلح جویانه اش پس از کودتا صمیمی بود. باید بیفزاییم اینکه هارتویگ پیشنهاد میانجیگری را منوط به تصویب مجلس شمرد، به درستی تمیز داده بود که قوت و اعتبار چنین ابتکار سیاسی تنها در تأیید مجلس ملی است. به علاوه هشیارانه خواست این تأثیر را در ذهن اهل مجلس و دولت بگذارد که به خلاف اعتقاد عمومی، وجه نظر او در هر وضعی روش ارتجاعی و ضد مشروطگی و ضد ملی نمی باشد. او حتی در صحبت با رئیس الوزرا، اطمینان های رسمی سابق شاه را به «تضمین کافی» در ثبات نظام جدید ایران تفسیر کرد. گفتنی است که اقدام تازه وزیر مختار روس سابقه ای به دست داد که به مرحله بسیار حساس دیگر (پیش از کودتای دوم) - مجلس با تأیید بهبهانی و طباطبایی به هارتویگ روی آورد بدین امید بلکه از گرداب مخاطره بیرون آید. اما این بار او پا به میان نگذارد. و برهان آورد که پس از صلح و آشتی گذشته - به شاه سوء قصد شد، توطئه و شرارت انجمن ها امتداد یافت، و تجربه گذشته تردیدش را تأیید می کند که میانجیگری او قرین کامیابی نخواهد بود. به این قضیه در جای خود خواهیم رسید.

باز گردیم به گزارش مجلس. به دعوت شاه هیأتی از نمایندگان همراه رئیس مجلس و مجتهدان به دربار رفت (۸ ذیحجه). عضدالملک هم بود. شاه و همه حاضران روی زمین نشستند. شاه قرآنی که همیشه در بغل داشت بیرون آورده گفت: «مضی ما مضی» (گذشت آنچه گذشت). و سوگند یاد کرد که همه قسم همراهی و مساعدت با اساس مجلس و مشروطیت دارد، و اطمینان داد که «تمام قوای خود را برای نگهداری حقوق ملت» صرف خواهد کرد. رئیس مجلس از اتحاد سلطنت و ملت گفت: این اتحاد «باید طوری باشد که اگر [اعلیحضرت] وجود خودشان را در آغوش ملت بیندازند ببینند که حافظ اعلیحضرت تمام افراد ملت هستند» و حاجت به نگهبان مخصوص نیست. احتشام السلطنه رهبر مقتدر مجلس درباره اصلاح امور خطاب به شاه گفت: «اول مرحله»

اصلاح این است که این اطاق اگر اصلاح شود، باقی جاها و امور همه اصلاح خواهند شد» و امید است که این اتحاد سلطنت و ملت «اول ترقی ملت و مملکت ایران باشد». جواب شاه این بود: «در حقیقت من هم امروز را اول تاجگذاری خود» می دانم. احتشام السلطنه در گزارش خود به مجلس آورد: جای خوشوقتی است که «فیما بین دولت و ملت اتحاد واقعی و کامل حاصل شد، و با تعهداتی که دیروز اعلیحضرت فرمودند... امیدواریم که دیگر بعدها هیچگونه حوادث غیر مترقبه رخ ندهد». او باز توضیح داد: «با سؤال و جوابی که آنجا شد، امیدواریم که [پادشاه] همیشه بر همین عقیده باقی باشند، همینطور که مجلس هم به عقیده خود از سابق بوده و خواهد بود، و هیچوقت مسلك خیر خواهانه خود را تغییر نداده و نمی دهد». او در جهت تعهد متقابل متذکر شد: «امیدواریم همانطور که از آن طرف اقبال شد - از این طرف هم یعنی از طرف عموم ملت که همه برادر هستیم، به خصوص مدیران جراید و واعظین و نطاقین، همراهی با آرای و کلا داشته باشند و خصوصاً این اصلاح ذات البین» را گرامی دارند.

سخنان نغز و هوشمندانه رئیس مجلس را چه خطاب به محمد علی شاه و چه در گزارش او به مجلس شنیدیم. بیانات خطابی او در لزوم اصلاح دستگاه سلطنت که این «اطاق» (اشاره به تالار کاخ سلطنتی که با شاه آنجا نشسته بودند) «اگر اصلاح شود باقی جاها و امور همه اصلاح خواهند شد» - بسیار معنی دار و دلیرانه بود. ذهن احتشام السلطنه همواره معطوف به قضیه کودتا بود که در این جلسه (همچون در مذاکرات پیمان صلح شانزدهم ذیقعدة) تأکید بر این داشت که «دیگر بعدها هیچگونه حوادث غیر مترقبه رخ ندهد». او نه گزافه گفت و نه بیانش عاطفی بود. فقط اظهار «امیدواری» نمود که پادشاه «همیشه بر همین عقیده باقی باشند» و از همراهی با مجلس و مشروطگی دست برندارند - همانطور که مجلس «هیچوقت مسلك خیر خواهانه خود را تغییر نداده و نمی دهد».

ساده ترین رفتار خوش از جانب شاه و ابراز علاقه در همکاری با مجلس، همیشه تأثیر

۱. مذاکرات، ۹ و ۱۱ ذیحجه ۱۳۲۵.

نیکومی بخشید و گاه واکنش‌های عاطفی مبالغه‌آمیز به همراه داشت: نصرالله تقوی که در آن جلسه دربار حاضر بود در مجلس گفت: «آنچه تا کنون مقصود ما بوده مساعدت و همراهی اعلیحضرت با این اساس بود. لیکن امروز مطلب از آن بالاتر است، فرمایشاتی که دیروز فرمودند صادقانه و عاشقانه بود که خودشان توجه و اقبال به همراهی فرمودند، به طوری که نمی‌شود توصیف کرد». میرزا ابوالحسن خان بانکی در اشاره به گزارش احتشام السلطنه آورد: به عقیده ریاست مجلس «ما باید امیدوار باشیم. بنده عرض می‌کنم مطمئن بودیم و خواهیم بود که با آفتاب معدلت سلطان... ایران نیز جوانی از سر خواهد گرفت و آوازه بزرگواری اش گوشزد خاور و باختر خواهد شد». معین‌التجار تأیید کرد که شاه در مجلس اتحاد دیروز بیانات تلافی‌آمیزی فرمودند که «من شرمسارم عیناً آنرا اظهار نمایم». امام جمعه خویی افزود: اینکه پادشاه به اقصی درجه مساعدت نمودند سپاسگزاریم. بهبهانی درباره موضع و تعهد مجلس توضیح دقیق‌تری داد: «ما در خدمت شاه بعضی تعهدات کرده‌ایم. تنها تعهدات از آن طرف نبود بلکه از این طرف هم شد. و آن اینست که مدیران جراید و نطاقین و واعظین را خواسته و قراری بگذاریم». همانطور که پادشاه خود اقبال نمودند که «تمام قوای خود را برای نگاهداری حقوق ملت حاضریم صرف نمایم» - ما هم باید به تعهدی که سپردیم رفتار نماییم که «اسباب فساد به دست مفسدین نیفتد... مدیران جراید و نطاقین چیزی ننویسند و نگویند که موجب کدورت خاطر شود». از اینرو باید نویسندگان و سخنوران را بخواهیم و «نصایح خودمان را بگوییم». در همین مطلب محمد اسماعیل آقا مغازه گفت: همانطور که مجلس همیشه در صراط خیرخواهی قدم برداشته «روزنامه‌ها و انجمن‌ها هم باید همین ملاحظه را بکنند که حفظ مملکت را نماییم». وکیل‌التجار و برخی نمایندگان دیگر پیشنهاد کردند که مژده اتحاد و تفاهم میان مجلس و سلطنت به ولایات داده شود تا «همه ملت از این اتحاد مسبوق و متشکر شوند». آقا محمد جعفر متذکر گشت باید ادای حق از عضدالملک بشود که «بینی و بین‌الله خوب اقدام کردند و این اتحاد را فراهم آوردند»<sup>۱</sup>.

---

۱. مذاکرات، ۹ و ۱۱ ذیحجه ۱۳۲۵.



مجلس قرار و مدار «مجلس اتحاد» هشتم ذیحجه را مکمل پیمان صلح شانزدهم ذیقعه در جهت «اتفاق دولت و ملت یعنی مقام سلطنت و مجلس شورای ملی» شناخت. در برابر تعهدات شاه، مجلس برعهده گرفت که از روزنامه‌ها و سخنوران و انجمن‌ها بخواهد که از تندنویسی و تندگویی و تندروی‌های خویش دست بردارند و جانب اعتدال را نگاه دارند. اما به نظم در آوردن آنها نظامات قانونی همراه ضمانت‌های اجرایی می‌خواست؛ پند و اندرز گره‌گشای معمای سیاست نبود. بهبهانی به فساد «مفسدین» اشاره نمود. واضح تر از او نصرالله تقوی توجه داد: «بعضی مفسدین هستند که باز اسباب فتنه فراهم می‌آورند». بنابراین، مجلس در همان فضای آشتی و تفاهم از توطئه‌چینی ماجراجویان غافل نبود.

گفتنی است که از مراجع نجف هم پیام تلگرافی در جواب مجتهدان مجلس رسید دایر بر اینکه: «بشارت تکمیل عزم راسخ» پادشاه بر «قیام وظایف دین‌پروری و مملکتداری و اجرای قوانین قویم مشروطیت که سرمایه‌ترقیات است، بر مراتب تشکر و دعاگویی و امتنان و امیدواری افزود». امید است که «عزیمت راسخه همایونی پیوسته از تزلزل مصون» باشد و «ترقیات فوق‌العاده دیگران را که از این شجره سعادت نائل شدند نصب عین فرموده، همواره تمام قوارا در استحکام آن چنانچه وعده فرموده‌اند» مصروف بدارند، و با طی «مراحل ترقی» جمهور ملت را قرین مباحثات فرمایند. آن یکی از پیام‌های خوب و سنجیده مجتهدان نجف بود، تأکیدش بر حقوق مشروطگی و ترقی جامعه.

روابط سلطنت و مجلس از هر جهت نویدبخش بود. چند دستخط مهر آمیز به مجلس رسید. شاه از «خدمات صادقانه» نمایندگان برای پیشرفت کارها قدردانی کرد. و در دستخط راجع به امضای قانون مطبوعات (۲۴ محرم ۱۳۲۶) به ریاست مجلس نوشت: «همینکه عمارت جدید پارلمان تمام شد خودمان برای افتتاح آن حاضر شده مسرت و رضای خاطرمان را حضوراً اظهار خواهیم کرد، و از خداوند مسئلت می‌داریم که ما و مجلس مقدس را در تمهید موجبات آسایش عامه‌اھالی مملکت و تمام رعایا و ملت موید فرماید».

قرار بود عمارت جدید مجلس به فرخندگی نوروز (۱۲۸۷ شمسی) گشایش یابد که

به بیان رئیس مجلس: «حقیقه افتتاح جدیدی خواهد بود برای پارلمان ایران». صبح روز بعد (۲۵ محرم) هیأتی از مجلسیان حضور شاه رسید. مجلس گرمی بود و نمایندگان از عنایت شاه نسبت به مجلس سپاسگزار بودند. به عقیده میرزا آقا فرشی که شرح آن جلسه در بار را نوشته: حالا شاه «بکلی طرف محبت مجلس و ملت است». این وصف مبالغه آمیز است، اما انکارپذیر نیست که مجلس از همراهی و خوشرفتاری شاه خرسند بود.

اما بعد از ظهر همان روز (۲۵ محرم) که شاه عازم دوشان تپه بود، انفجار بمب شهر را تکان داد. به سوی اتومبیل شاه نارنجک انداختند، چند تن کشته شدند اما او خود جان به سلامت برد. در گزارش خصوصی مستشارالدوله می نویسد: «بعد از صلح بین سلطنت و مجلس شورا امیدواری ها داشتیم که کارها بروفق مرام [بگذرد] و اذهان و افکار متوجه اصلاح خواهد شد... اما معاندین نخواستند صلح ادامه یابد». به دنبال آن شرح قضیه و نام متهمان سوء قصد را آورده و نتیجه می گیرد که: «این دفعه از انجمن آذربایجان گرفته تا مجلس، فاتحه را خواهند خواند».<sup>۱</sup> اما به خلاف نظر او و برخی وقایع نگاران، حادثه سوء قصد به خودی خود رشته تفاهم سلطنت و مجلس را از هم نگسست، بلکه شاه به محاکمه قانونی عاملان آن کاملاً راضی بود. به حقیقت، برهم زدن رسیدگی قضایی صحیح و خطاهای سیاسی دیگر بود که مصیبت به بار آورد. مسأله عمده مورد غوررسی ما همین است.

واقعه سوء قصد طول و تفصیل ندارد. نقشه ترور محمد علی شاه قرینه ترور امین السلطان، یک تصمیم جمعی بود از جانب گروه انقلابی به رهبری حیدرخان و حوزه اجتماعيون عاميون تهران با مشارکت انجمن آذربایجان. عاملان سوء قصد جملگی دستگیر شدند. ماهیت این توطئه در زمان وقوعش هم ابهامی نداشت. وقایع نگاری

۱. نامه میرزا آقا فرشی به ثقة الاسلام، ۲۶ محرم ۱۳۲۶ (زندگی نامه ثقة الاسلام، ص ۲۸۵).

۲. نامه مستشارالدوله به ثقة الاسلام، ۲۹ محرم ۱۳۲۶ (زندگی نامه ثقة الاسلام، ص ۲۸۷). مباشر

چاپ این اسناد متن کامل نامه را نیاورده.

نوشت: نقشه اعدام شاه «به دست آدمکش های قفقازی و غیره» تهیه گردید و این کار را خاصه به «انجمن آذربایجان و تندروان مجلس» منسوب می دارند. ساعتی پیش از حادثه هم یکی از «ناطقین تندرو» به همان گزارشگر گفته بود: «احتمال می رود صدایی بلند شود. پس از واقعه معلوم می شود او هم از توطئه مسبوق بوده است». <sup>۱</sup> مارلینگ در تلگراف خود می نویسد: با توجه به اینکه در مدت اخیر رفتار خلاف مشروطگی از شاه دیده نشد، این سوء قصد «خلاف انتظار» بود، و به احتمال کلی کار گروه افراطی است. <sup>۲</sup>

شاه که جان بدر برد، در بازگشت به کاخ گلستان در حالی که در آتش خشم می سوخت، یکی از درباریان را سراغ رئیس مجلس فرستاد. او گفت: شاه می فرماید: «چنین و چنان می کنم، مجلس و وکلا توطئه کردند و مرا مطمئن ساختند تا بی ملاحظه به خیابان و بازار بیایم و مرا بکشند». رئیس مجلس به دربار رفت. در تالار برلیان که صبح همان روز او و هیأت نمایندگان با شاه دیدار نویدبخشی داشتند، وزیران و شاهزادگان حضور شاه رسیدند. شاه غضبناک و هیجان زده «در شرف انفجار» بود. همینکه چشمش به احتشام السلطنه افتاد به طعن تلخ گفت: «بسیار خوب آقای رئیس مجلس، آفرین». احتشام السلطنه که هیچگاه در جوابگویی معقول و صریح در نمی ماند، جوابی داد که شاه آرام گرفت: فرمایشات امروز صبح اعلیحضرت ثبت تاریخ خواهد شد. حالا هم «عکس العمل و فرمایشاتی بفرمائید که راضی هستید آیندگان در تاریخ احوالتان بنویسند. و حتی المقدور از آنچه نمی خواهید در تاریخ نوشته شود امساک و خودداری فرمایید». شاه به همان لحن گفت: «بفرمایید چه کنم؟» او عرض کرد: این عمل سوء را به شکرانه سلامت «عفو فرمایید». اما به خاطر اینکه چند نفر کشته شدند، تکلیف حکومت و پلیس و عدلیه است که توطئه کنندگان را دستگیر و مجازات کنند. کافی است که دستخطی به همین مضمون صادر شود و بفرمایید که: از عمل سوء قصد صرف نظر می کنم

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۰۰-۱۹۹. ناطقان تندرو حاجی ملک و آقا جمال اصفهانی هر دو عضو اجتماعین عامیون بودند. دولت آبادی با هر دو خاصه با حاجی ملک رفاقت دیرین داشت، و به هر ملاحظه ای نخواست به اسم او تصریح کند. به هر حال، این نکته اهمیتی ندارد.  
۲. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۲۹ فوریه ۱۹۰۸ (۲۶ محرم ۱۳۲۶).

لکن از خون مقتولین «نه می گذرم و نه حق دارم گذشت و اغماض نمایم». و خواهید دید که مردم و مجلس نسبت به پادشاه احساس احترام خواهند کرد. شاه پس از چند لحظه تأمل پذیرفت و گفت: «قبول دارم. دستور خواهم داد به همین ترتیب که گفتید به مجلس و دولت و عامه مردم اعلام نمایند».<sup>۱</sup>

روشن است که برخی درباریان می خواستند هر حادثه ناخوشایندی را به پای مجلس بگذارند و کاسه و کوزه را بر سر مجلس بشکنند. در مقابل، احتشام السلطنه همواره می کوشید که «حساب مجلس را از حساب انجمن ها و ششلول بندها... و مجاهدین روز شنبه» جدا کند.<sup>۲</sup> شاه به صوابدید رئیس مجلس عمل کرد. روز بعد (۲۶ محرم) که هیأتی از مجلس حضور شاه رسید، واکنش او نسبت به حادثه سوء قصد بسیار ملایم بود. مجلسیان به رسم متعارف از آن پیشامد اظهار تأسف کردند، و از به خیر گذشتن آن سپاسگزاری نمودند. شاه گفت: او می داند که این کار از جانب ملت نیست بلکه «از کسانی است که مخصوصاً عناد دارند». در خور توجه اینکه شاه تأکید ورزید: درباره تعقیب عاملان سوء قصد «حکومت و نظمیہ ابدأ از خطی که دارند بهیچ وجه تخطی نمایند». او اعتماد خویش را نسبت به مجلس اعلام کرد، تعهدش را در همراهی با «مقاصد مجلس» تکرار نمود، و بار دیگر خواست که عمارت جدید پارلمان زودتر آماده گردد که «خودم به آنجا آمده افتتاح می کنم» و چه بهتر که به خجستگی سال نو باشد.

مجلس از روش شاه بسیار خشنود بود، خاصه از اعلام اعتماد سلطنت نسبت به مجلس و تأیید اصل رسیدگی صحیح قانونی درباره متهمان سوء قصد. در جلسه علنی مجلس از پیمان اتحاد میان مجلس و سلطنت، و عزم پادشاه در تحکیم رشته الفت با ملت سخن رفت. به علاوه عمل سوء قصد محکوم گردید. و کیل التجار گفت: «می توانم ثابت کنم که مرتکب ایرانی نبوده» بلکه رفتار جهال به جهت «خیالات فاسده» بوده است. امام جمعه خوبی افزود: این عمل «از ایرانی و ایرانی نژاد نیست، از خارجه هست که

۱. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۴۱ - ۶۴۰.

۲. همان مأخذ، ص ۶۳۵.

به مشروطیت متمسک گشته و می‌خواهند صدمه به این اساس وارد بیاورند». توجه دهیم که منظور او از «خارج» نه دولت خارجی بود، بلکه عناصر اجنبی و اشاره به آدمکشان قفقازی و دارودسته حیدرخان و یاران او بود که در خشونت رفتار به آزادیخواهی و مشروطیت «متمسک» می‌گشتند. مجلس تأکید کرد که در دستگیری محرکان باید مجاهدت شود. اما پیش‌بینی درست از حسین چراغچی بود که گفت: اگر هم توطئه کنندگان و عاملان جرم رفتار شوند «باز مجازات در کار نخواهد بود چنانکه دیدیم». اندیشیده‌ترین سخنان را از میرزا آقا مجاهد می‌شنویم. او خشونت رفتار را در مشروطه پارلمانی طرد کرد و بر عاملان هرج و مرج و آشوب تاخت:

«بر حسب وظیفه عرض می‌کنم: مرتکب اعم از اینکه ایرانی بوده یا نبوده باعث خجلت نیست، مسلم است در هر مملکت عاقل هست و جاهل هم هست. ولی چیزی که هست این است که يك قوه‌ای داریم مشروطه است؛ و يك قوه مستبده است؛ و يك قوه دیگری هم هست که من حس می‌کنم و آن قوه مخربه است که فقط در صدد تخریب ملت و مملکت است... استدعا از پارلمان و وزرا این است که هم خود را مصروف در رفع این قوه بدانند و نگذارند این قوه خودنمایی کند و بیشتر از این در مملکت رواج و نفوذ پیدا کند. و هر چه زودتر باید این قوه را دفع و رفع کنند که موجب خرابی ملت و مملکت نشود». او در جلسه دیگر ضمن خطاب‌اش گفت: «زور آوردیم و قوه استبداد را از میان برداشتیم» و به جای آن مشروطیت و پارلمان برپا داشتیم. حال باید دید کسانی که «از حقوق مشروطیت و از حقوق مقررۀ انسانیت» تجاوز می‌کنند و فتنه برمی‌انگیزند - چه خیالی در سر دارند و در پی چه شکل دیگر حکومت هستند؟

واکنش سخت مجلس از این جهت توجیه‌پذیر است که سوء قصد به شاه در زمان آشتی و تفاهم وقوع یافت. افراطیون آنگاه دست به خشونت بردند که نه تنها از جانب شاه رفتاری خلاف الزامات مشروطگی دیده نشد، بلکه میان مجلس و محمدعلی شاه پیمان صلح برقرار بود، مناسباً نشان هر روز گرم‌تر می‌شد و شاه تسلیم اراده مجلس بود. اقدام به ترور فعلی قرینه ترور امین السلطان بود. به یاد بیاوریم او روزی به قتل رسید که تعهدنامه شاه را در پشتیبانی از مجلس و احترام به قانون اساسی به مجلس عرضه داشت. و

محقق الدوله گفت: «هر وقت دولت خواست با ملت همراهی کند، چهار دزد خائن باید باعث اینگونه افسادات و اتفاقات بشوند...»<sup>۱</sup> حالا هم می‌شنویم: زمانی که مجلس امیدها داشت که «اذهان و افکار متوجه اصلاح [امور] خواهد شد... معاندین نخواستند صلح ادامه یابد». این «قوه مخربه» را که فقط در پی «تخریب ملت و مملکت» است بایستی از میان برداشت، و نگذاشت بیش از این خودنمایی کند.

ده روزی گذشت و از دستگیری محرکان و عاملان سوء قصد خبری نشد. حالا شاه بر آشفت و دستخط مهمی خطاب به مجلس فرستاد (چهارم صفر) که از بدگمانی او در سهل‌انگاری نسبت به کشف قضیه و تعقیب جزایی مرتکبان آن حکایت می‌کند. شاه در دستخط خود گفت:

مکنون خاطر ما همواره چنین بوده و هست که با تمهید «موجبات استحکام امر مشروطیت» مجلس و هیأت دولت به اتفاق بتوانند اسباب آسایش عموم و پیشرفت مملکت را فراهم آورند، و «رشته فساد بالمره منقطع» گردد. لیکن ملاحظه نمایید: «در حالی که اساس امنیت برای شخص سلطنت تا این درجه متزلزل باشد» چگونه عموم اهالی از نعمت صحت و امان بهره‌مند خواهند شد؟ «انتظار داشته و داریم که از طرف مجلس بیشتر و زیادتر از شخص خودمان بر تعیین محرکین و گرفتاری مرتکبین، به اولیای امور تأکید و تشدد بعمل آید. تاکنون که نه روز از این مقدمه گذشته، اثری و حاصلی ظاهر نشده است. بیم آن داریم که مرور ایام ولیالی اهمیت قضیه را در انظار و افکار منسی داشته، اقدامات جدی را که می‌بایست خیلی بیشتر از اینها... به مقام بروز آید، بکلی سست و بالمآل بالمره مسکوت عنه بگذارد». از اینرو، به ضرورت خاطر و کلای ملت را آگاه می‌داریم: نه محض محافظت خودمان که نگهبانمان پروردگار است، بلکه برای امنیت و آسایش مملکت «ناگزیریم که اگر تا چند روز دیگر هم اثری در تعیین محرکین و دستگیری مرتکبین ظاهر نشود، لابد بعضی اقدامات مجدانه بعمل خواهد آمد که خیانت مجرمین هویدا و اغراض مغرضین آشکار و پیدا شود». از صداقت و کلای خیر خواه انتظار

۱. رجوع شود به بخش هفتم.

می‌رود که «در نیل این مقصود مشروع تا همه جا با خیالات ما همراهی کرده» و دولتخواهی خویش را به عالمیان واضح نمایند.<sup>۱</sup>

اعتراض شاه دایر بر اینکه در کشف توطئه و توقیف عاملان سوء قصد سستی رفته، راست و موجه بود. اما نحوه عملی که او عنوان کرده بود ناموجه و غیرقانونی بود. تردیدی نیست که دارودسته افراطیون یعنی مسئولان توطئه سوء قصد، در پی لوٹ کردن قضیه بودند. به خاطر بیاوریم که در ترور امین السلطان نیز همین روش را به کار گرفتند، اما اکنون با شاه که از مهلکه جان به سلامت برده بود طرف بودند. دستگاه نظمی تا این درجه با افراطیون همراهی داشت که دو تن از متهمان واقعی را که دستگیر گشتند، آزاد کرد.<sup>۲</sup> به هر حال، از نظر کشف توطئه و محاکمه متهمان تکلیف روشن بود، اما مجلس نمی‌توانست سفیدمهری به محمد علی شاه بسپارد که «تا همه جا با خیالات» سلطنت همراه باشد. این توقع بیجا بود.

پاسخ رئیس مجلس به دستخط شاه مانند همیشه پخته و اندیشیده بود. احتشام السلطنه اعلام کرد: مجلس به وظیفه خود عمل کرده و «همه وقت در این خصوص متیقظ بوده و هست»، و گرچه نامه رسمی نوشته و «علناً هیا هو نشده» ولی در تعقیب قضیه تأکید کرده است. حال اگر اعلیحضرت «ترتیب و شکل اقدام را بفرمایند که چه نحو باید اقدام بشود، البته باز از طرف مجلس بهیچ وجه کوتاهی نخواهد شد».

از جواب احتشام السلطنه برمی‌آید که خواست مجلس را از تعرض مصون دارد. و هیأت دولت را فراخواند که توضیح دهد. رئیس الوزرا در جلسه بعد (پنجم صفر) اطمینان داد: «ما به آن خط قانونی که داریم در همان خط حرکت می‌کنیم تا به هر کجا که منتهی شود معلوم شود» - یعنی تا کشف توطئه و شناسایی محرکان اصلی. ظفر السلطنه حاکم

۱. مذاکرات، ۴ صفر ۱۳۲۶، متن دستخط محمد علی شاه.

۲. دولت آبادی که به تصریح خودش حالا «جزو تندروان است» - و به هر صورت از دوز و کلک‌های پشت پرده مطلع بود می‌نویسد: رئیس نظمیة رضا بالا معتضد دیوان «ارتباط و بستگی به انجمن آذربایجان» داشت، و دو تن از متهمان به نام حسن تبریزی و آتش اردبیلی که دستگیر شدند «به اسباب چینی مخفی تندروان مجلس» آزاد شدند (حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۰۱).

تهران نیز توضیحی دربارهٔ عاملان سوء قصد داد.<sup>۱</sup> در گفتگوی مجلس معین‌التجار متذکر گشت: بایستی نهایت اهتمام در کشف قضیه بشود تا «من بعد چنین دستخطی صادر نشود». حرف تقی زاده این بود که: در موارد دیگر (از جمله قتل فریدون پارسى) «به جهت ضعیف بودن طرف لازم بود که نهایت اهتمامات را مجلس بنماید... تا حق آن بیچاره ضایع نشود. معهدا با آن جد و جهد دو ماه طول کشید تا اینکه مرتکب معلوم شد». برهان او را امام جمعه خوبی طرد کرد و گفت: «نمی‌توان این مطلب را با اتفاقات دیگر مقایسه نمود... باید در دستگیری مرتکبین و محرکین و اشخاصی که دخیل در این کار بوده‌اند، اقدامات مجدانه سریعاً بنمایند». رأی کلی مجلس نیز همین بود. هنوز هیچکدام از متهمان دستگیر نگشته، برخی انجمن‌ها به راه افتادند که «استنطاق» نظمی از هر کس که توقیف گردد، باید علنی باشد و حضور افراد در جلسه بازجست آزاد. دولت حرف انجمن‌ها را رد کرد و اعلام نمود که تحقیقات از متهمان مخفی خواهد بود، و محاکمات عدلیه علنی.

قضیه‌ای که در این میان تداخل کرد و در روش قانونی محاکمه متهمان تأثیر نامطلوبی بخشید، تغییر رهبری مجلس و استعفای احتشام السلطنه بود (۲۵ صفر ۱۳۲۶). این موضوع و عوارض همه‌جانبه آن را در گفتار دیگر مطالعه کرده‌ایم. نکته جویی یکی از ناظران درست است که تا احتشام السلطنه رهبری مجلس را داشت، او جلو هر انحراف غیرقانونی را می‌گرفت - «ولی اکنون که او رفته است، درباریان کمتر از مجلس و مجلسیان ملاحظه دارند و ملاحظه ندارند که از حدود قانون خارج شده به هر صورت

۱. به گواهی ظفر السلطنه: شش نفر آذربایجانی که هویتشان شناخته گشته، مورد اتهام هستند. دو نفرشان نزدیک همان محلی که بمب انداختند خانه دارند. در تفتیش این خانه ابزار کار مانند مواد ناریه و نارنجک و ریش مصنوعی به دست آمده. بساط چای و خوراک هم آماده بوده که معلوم می‌دارد «مضطربانه» فرار کردند. اکنون «یقین حاصل شده» که مرتکبین اصلی همان شش نفر هستند و حکومت در تعقیب آنهاست. باید بیفزاییم که روزنامه محاکمات آگاهی بیشتری به دست می‌دهد. کسان دیگری هم مورد اتهام بودند که دستگیر شدند. متن محاکمه برخی متهمانی که در عدلیه محاکمه شدند در همان روزنامه انتشار یافته. خاصه محاکمه غلامحسین بربری شرح ساختن بمب را می‌دهد.



بتوانند اقدام نمایند».<sup>۱</sup>

ده روزی نگذشت که دستخط شاه به حکومت تازه تهران (مصطفی خان حاجب الدوله) دایر بر توقیف سه تن از متهمان اصلی صادر گردید (۶ ربیع الاول). روز بعد حیدرخان، اسماعیل عبدالله زاده قفقازی و ضیاء السلطان دستگیر شدند و بیست و چهار ساعت در کاخ گلستان مورد بازجویی قرار گرفتند. و از آنجا برای محاکمه روانه عدلیه گردیدند. دو نفر اول تبعه روس بودند و بازداشت ایشان با اطلاع سفارت روس انجام گرفت. به علاوه سه نفر از دستیاران آنها (آلش اردبیلی، حسن تبریزی و رضا آذربایجانی که پرتاب کننده بمب به سوی اتومبیل شاه بود) توقیف و در نظمیة محبوس گشتند. آن جمع شش نفری عاملان توطئه سوء قصد شناخته شدند. از نظر قضایی ایرادی بر توقیف آن متهمان به خودی خود وارد نبود. آنچه خطا بود شیوه دستگیری سه نفر اول به مأخذ دستخط شاه و بازجویی مقدماتی آنان در دربار بود. همین امر فرصت و بهانه خوبی به بهانه جویان داد. برخی انجمن‌ها با هواداران ایشان در میدان بهارستان گرد آمدند، نامه اعتراض به مجلس فرستادند که دستگیری آن کسان بدون آگاهی و تصویب وزیر مسئول نقض قانون است. سخنوران بهارستان (حاجی ملک و بهاء‌الواعظین) هم دربار را به سبب رفتار بی‌قاعده اش به باد حمله گرفتند. به تعبیری یکی از مجلسیان حالا آن خطیبان «پدر و مادر قانون شدند».<sup>۲</sup>

دامنه ماجرا به مجلس کشید. دو امر مورد ایراد موجه بود: یکی اینکه دستخط شاه بدون امضای وزیر مسئول نافذ نیست. از اینرو حاکم شهر و رئیس نظمیة بایستی عزل و محاکمه شوند. دیگر اینکه بردن متهمان به دربار و بازجویی آنها در آنجا، بازگشت به حالت گذشته و تجدید دوران استبداد است. دولت هم اعتراف کرد که در حکم توقیف متهمان موازین قانونی رعایت نگشته. اما توضیحی نداد که علت تأمل مقامات مسئول در دستگیری متهمان چه بوده است.

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۲۱.

۲. نامه مستشار الدوله به ثقة الاسلام، زندگی نامه ثقة الاسلام، ص ۳۱۴.

مانند همیشه در برخورد میان مجلس و سلطنت بر سر حقوق مشروطگی - هیأتی از مجلس روانه دربار گشت (۱۱ ربیع الاول).<sup>۱</sup> شاه در صحبت با هیأت هفت نفری گفت: کسانی که این هیجان و هیاهو را به راه انداخته اند، در باطن نمی خواهند محرکین و مرتکبین سوء قصد محاکمه و مجازات شوند، سعی دارند حقیقت کشف نشود و «آن مطلب را از میان ببرند». تاکنون بارها نظمی همین طور عمل کرده و اعتراضی نشده است. او افزود: «اگر بدانم رضایت ملت در این است که من بعد آن اشخاص را که سوء قصد نمودند تعقیب ننمایم، دیگر اقدامی نمی کنم و رضایت ملت را می خواهم و عفو و اغماض از این اشخاص می نمایم». آن عبارت را ظاهرأ از سر غیظ گفت و از جا برخاست که انجمن را ترك گوید. اهل مجلس جلوشاه را گرفتند و تمنی کردند که بماند و چنین عنوان نمودند: ملت و مجلس جد و جهد دارند که مجرمین به مجازات برسند و حتی «اگر اعلیحضرت صرف نظر فرمایند ملت صرف نظر نخواهد کرد». لکن صلاح مملکت در اجرای قانون اساسی است که «حدفاصل بین حدود سلطنت و ملت» می باشد. مقصود این است که هر توقیف و استنطاق و محاکمه ای با رعایت قانون انجام گیرد. در این رابطه مواد قانون اساسی هم خوانده شد. شاه پذیرفت. و توافق گردید از یکسو محاکمه متهمان که آغاز شده بود ادامه یابد، و از سوی دیگر حاکم تهران معزول گردد. مجلس بر این توافق صحه نهاد.

اینجا درنگ می کنیم و به دو نامه مهم و محرمانه محمد علی شاه که همان او ان (پیش از توافق مذکور) به عضد الملک رئیس خاندان قاجار نوشته توجه می دهیم.<sup>۲</sup> او واسطه گفتگو میان شاه و مجلس بود و در حل آن اختلاف می کوشید. شاه در نامه اول نوشت:

«این سه چهار نفر و کلایی که می آیند، می خواهند باز با همان صحبت های سابق

۱. آنچه از گفت و شنود آن جلسه می آوریم زبده بیانات معین التجار و مستشار الدوله و امام جمعه خوبی در مجلس است. آنان در جلسه دربار حضور داشتند.  
۲. اصل هر دو دستخط در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است.

خانه‌ها را خراب کنند. این دفعه اگر از میدان در رفتیم باید یکدفعه برویم. مبادا، مبادا خودتان را ببازید، با کمال قوت قلب جواب بدهید. وضع شهر و انجمن‌ها را ملاحظه می‌کنید که ابداً با آنها کسی نیست و همه رو به طرف ما هستند. اگر در باب رضا بالا رئیس نظمیۀ مطلبی گفتند، شما جواب بدهید: حالا اول مرتکب قتل و قاتل و بُم‌ساز را معین کنید، به سزای خودشان برسائید، آن وقت اگر رضا بالا مقصر شد البته مجازات خواهد شد. اگر برای امیر جنگ و غیره گفتگو کردند، آن هم جواب سخت بدهید. این کاغذ محرمانه باشد، خواهش دارم احدی نداند».

متن نامهٔ دوم شاه بدین قرار است:

«جناب اشرف عضدالملک،

«امروز ظلمی که به من شده تا حال در حق احدی نشده است. رئیس نظمیۀ می‌رود قاتل و بمب‌انداز و بُم‌ساز را بگیرد، برای او تقصیر ثابت می‌کنند. من به اطمینان حق‌شناسی وزرا و امرا گفتم برود به اطاق خورشید راپورت خودش را بدهد. حالا او را آنجا نگاه داشته‌اند که استنطاق ناتمام است، باید فردا استنطاق شود. در اینصورت به چه اطمینان می‌شود در این شهر زندگی کرد. از شما سؤال می‌کنم: تکلیف من حالا چه چیز است»؟

نامهٔ اول شاه بوی قدرت‌نمایی می‌دهد، نامهٔ بعدی حکایت از دلخوری و سرگشتگی‌اش دارد. تأثیر حادثهٔ سوء‌قصد در ضمیر ناهشیار او بسیار عمیق است، و خشم او را مضمون هر دو نامه می‌نمایاند. برداشت کلی شاه این بود که افکار عمومی شهر پس از قضیهٔ بمب با او همراه است و همدلی دارد.

چنانکه گذشت در صحبت مجلسیان و شاه توافق شد که محاکمهٔ قانونی متهمان سوء‌قصد انجام بگیرد. بدین قرار دو محکمه تشکیل گردید: یکی در وزارت امور خارجه برای محاکمهٔ دو تبعهٔ روس یعنی حیدرخان و اسماعیل عبدالله زاده قفقازی، و محکمهٔ دیگر در عدلیه برای محاکمهٔ سایر متهمان. ناظر مجلس در محاکمهٔ وزارت امور خارجه

۱. اطاق خورشید عنوان دفتر نظامی وزارت جنگ بود.

حسینقلی خان نواب بود، و در عدلیه نمایندگان چند انجمن حاضر می شدند. در این میانه، تظاهرات میدان بهارستان در تخطئه محاکمه متهمان ادامه یافت. وثوق الدوله نایب رئیس مجلس معترضان گفت: مقصود از این تظاهرات و نطق‌ها چیست؟ زیرا محاکمه علنی شروع شده، ناظران مجلس در محاکمات حضور دارند و قضیه در مجرای قانونی پیش می رود.

به گواهی ناظران وقایع، محاکمه از مجرای صحیح قانونی منحرف گردید، در فضای پرجنبال ساختگی آمیخته به اعمال فشار سیاسی صورت گرفت. جبهه افراطیون از درون و بیرون مجلس در تکاپوی آزاد ساختن متهمان بودند، برخی انجمن‌ها در کار محکمه جزایی مداخله می کردند، و کشمکش میان آن انجمن‌ها و دستگاه عدلیه ادامه یافت. حتی گروهی از سوی انجمن‌ها به خانه وزیر عدلیه هجوم بردند و دوروزی آنجا ماندند. یکی از کارکنان مشروطه خواه که به تصریح خودش واسطه گفت و شنود میان انجمن‌ها و محکمه قضایی و وزیر عدلیه بود، خطاب به نمایندگان همان انجمن‌ها گفت: ما «به آرزوی دیرین که حکومت ملی» است دست یافتیم، اما باید بدانید «این راه که پیش گرفته ایم ما را به منزل نمی‌رساند و عاقبت کارها تاریک است».<sup>۱</sup> آن جماعت نه به اصول مشروطگی می‌اندیشیدند و نه پای بند حکومت قانون بودند، تنها در پی رهایی عاملان سوء قصد از اردبیلی و تبریزی و قفقازی بودند. دیوان قضاوت که کارش به واسطه تراشیدن و دلالی بگذرد، معلوم است چه اندازه از شرافت استقلال رأی برخوردار بود. سرانجام، با آن رجاله بازی و بامبول‌ها متهمانی که در عدلیه محاکمه می شدند آزاد گشتند.

اما محاکمه حیدرخان: در گزارش هارتویگ وزیرمختار روس آمده: تشکیل دادگاه حیدرخان به علت اینکه انجمن‌ها «اصرار داشتند به هر قیمتی بر جریان محاکمه نظارت کنند، امکان نداشت».<sup>۲</sup> از اینرو مدتی به تأخیر افتاد. البته سفارت روس نه مدعی عمومی بود و نه خصوصی، و آنرا در مسئولیت دولت می‌شناخت که تکلیف خود را با مداخلات

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۲۴.

۲. تلگراف هارتویگ به ایزولسکی، ۱۷ مه ۱۹۰۸ (۱۶ ربیع الثانی ۱۳۲۶)، ترجمه کتاب نارنجی.

انجمن‌ها روشن کند. دو سه جلسه دادگاه با حضور نماینده ناظر مجلس (بدون اینکه به نمایندگان انجمن‌ها اجازه حضور داده شود) تشکیل گردید. این مقارن جشن رسمی تولد محمد علی شاه (چهاردهم ربیع الثانی) بود. این بار همان انجمن‌ها را بیاراستند که به پایمردی ممتازالدوله رئیس تازه مجلس، از شاه استدعا شود که به آزادی حیدرخان رضایت بدهد. وصف گزارشگر وقایع به عنوان شاهد عینی شنیدنی است: ممتازالدوله در تلفونخانه مجلس پای میز تلفن نشسته، با حضور نمایندگان برخی انجمن‌ها که گرد آمده بودند با حسن خان امین‌الملک (پسر وزیر دربار) صحبت می‌کند. از این طرف اصرار به مرخصی حیدرخان می‌شود و از آن طرف انکار. سرانجام، ممتازالدوله گفت: اگر حیدرخان را آزاد کنند دو شب در شهر چراغان می‌شود و «در چشم بیگانگان خیلی این طول دادن چراغان و جشن ملی تأثیرات سیاسی خوب خواهد داشت. چرا فرصت را از دست می‌دهید؟»<sup>۱</sup> خواه بر اثر آن برهان ساده لوحانه ریاست مجلس یا به هر ملاحظه دیگر، شاه به اکراه تن به آزادی آدمی می‌دهد که او را «قطعاً شریک در قصد کشتن خود می‌داند». اما او آن ماجرا را هیچگاه فراموش نکرد، ماجرایی که عوارض فقط یک ماه بعد ظاهر گشت و در حیات حکومت ملی مصیبت بار بود.

درباره آن محاکمه سیاسی روزنامه مساوات ارگان افراطیون در سرمقاله‌اش زیر عنوان «پاکدامنی متهمین بمب» نوشت: گرچه محاکمه متهمان از آغاز دلالت بر «بیگناهی مظلومین» داشت، اما در آزاد کردن آنان مسامحه می‌رفت. «ملت حس نمود که می‌خواهند دستی دستی به غرض، این بیچارگان را متهم و برگردن آنها گناه ثابت کنند». از اینرو انجمن‌ها که به «غرض خیانتکاران» پی بردند، هیجان کردند و آزادی ایشان را خواستند تا بالاخره مستخلص شدند. یکی از ایشان حیدرخان «بیگناه» هم از زندان روس آزاد گشت.<sup>۲</sup> نماینده افراطیون مجلس (تقی زاده) نیز گفت: «جمعی از

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۵-۲۳۴.

۲. همان مأخذ.

۳. روزنامه مساوات، ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۲۶.

نمایندگان انجمن‌ها شب و روز در عدلیه مشغول نظارت در استنطاق بودند تا بی‌تقصیری آنها معلوم شد.<sup>۱</sup> و به عقیده<sup>۲</sup> او باید از ایشان «عذر بخواهند». آن مقاله خواه به قلم محمد برازجانی باشد یا عبدالرحیم خلخالی (به ترتیب مدیر و نویسنده روزنامه مساوات) فرق نمی‌کند. عنوان آن مقاله، مضمونش و بیانات آن نماینده تبریزی (هر سه از جبهه<sup>۳</sup> افراطیون و از اعضای اجتماع‌یون) سربسرفریب و دغلكاری و دروغ است. نیم قرن بعد هم تقی‌زاده در اشاره به همان حادثه از «پیدانشدن مرتکبین» قضیه بمب حرف زده است.<sup>۴</sup> اما انتقاد تاریخی یا وه‌گویی‌های خلاف واقعیات تاریخ را طرد می‌کند.

خطای سیاسی جبران‌ناپذیر همین جا بود یعنی برهم زدن محاکمه قانونی، نه اصل عمل ترور. وقایع‌نگاران و اهل مجلس با نگرش‌های مختلف (لیبرال، مشروطه‌خواه اعتدالی و حتی عنصر افراطی) قضیه سوءقصد را علت فاعلی تغییر وجهه نظر محمدعلی شاه و مصمم گشتن او به برانداختن مجلس ملی شمرده‌اند. رأی ما غیر از این است و قائل به تفکیک دو قضیه متمایز هستیم: یکی خود عمل سوءقصد، دوم داستان محاکمه عاملان و متهمان آن.

نخست ببینیم دیگران چه آورده‌اند: یکی از ناظران که خود از کارکنان مشروطه بود، واقعه بمب را عاملی می‌داند که «نهال آزادی را ریشه‌کن و آزادیخواهان را دچار بدبختی‌های گوناگون می‌نماید، و مملکت را به مخاطره دخالت علنی بیگانگان تهدید می‌نماید». در توضیح آن می‌افزاید: پس از صلح میان سلطنت و مجلس «شاه بالمره از ملیون ناامید نشده بود. یعنی تصور نمی‌کرد سازش با آنها صورت‌پذیر نباشد. ولی بعد از واقعه بمب و اقدامات جدی تندروان در استخلاص اشخاصی که به اتهام آن گرفتار شده بودند، قطع حاصل کرد که نه او می‌تواند دیگر با این اشخاص راه برود و نه آنها با او راه خواهند رفت». <sup>۵</sup> یکی از نمایندگان در نامه خصوصی به ثقة‌الاسلام نوشت: «معاندین»

۱. مذاکرات، ۲۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۶.

۲. خطابه حسن تقی‌زاده درباره انقلاب و مشروطیت، ص ۵۸.

۳. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۹۹ و ص ۲۷۵.

نگذارند که صلح میان شاه و مجلس ادامه یابد و «این دفعه از انجمن آذربایجان گرفته تا مجلس، فاتحه را خواهند خواند». یکی از وکلای دیگر آذربایجان به همان مجتهد می‌نویسد: نمی‌داند آن حادثه، به زمانی که شاه با مشروطیت همراهی داشت «در سر خاک بدبخت ایران چه بلایی است». <sup>۱</sup> سومی از دسته افراطیون، نیم قرن بعد گواهی می‌دهد: بعد از پیمان صلح و صفا میان پادشاه و مجلس «به تدریج نزدیکی و گرمی بین مجلس و دولت و دربار حاصل گردید» تا آنکه ناگاه قضیه سوء قصد «همه رشته‌ها را پنبه کرد». پس از این حادثه امید شاه «از سازش با مجلس منقطع گردید... و شاید هم واقعاً تصور کرد که مشروطه خواهان قصد جان او را دارند... ظاهراً اگر مدارای بیشتری با او می‌شد امکان سازش منتفی نبود». <sup>۲</sup>

این اشتباه مقدماتی را تصحیح کنیم که مجلس و حتی محمدعلی شاه هیچکدام بر این عقیده نبود که «ملیون» و «مشروطه خواهان» قصد جان او را داشتند. پیشتر شنیدیم که شاه به هیأت مجلسیان گفت عاملان سوء قصد کسانی هستند که با او «عناد» دارند. در آخرین نامه‌ای هم که شاه به مجلس فرستاد و «وقعه بمب» را به میان کشید، فقط به «اشخاص قلیلی از مغرضین» تصریح کرد. <sup>۳</sup> او پای «ملیون» و «مشروطه خواهان» را به میان نیاورد. طراحان نقشه سوء قصد و عاملان اجرایی آن به هر مسلکی بودند، پای بند قواعد مشروطگی نبودند. این بیان طعن آمیز مستشارالدوله است که: مگر حیدرخان را «آزادیخواه» می‌دانید؟ او «آنارشیست معلوم الحال، کارش ساختن بمب و ایجاد وحشت و هراس عمومی است». <sup>۴</sup> مجلس با سخت‌ترین انتقادهایش نسبت به رفتار عناصر افراطی، آنها را آشوب طلب و دشمنان آزادی و حکومت ملی می‌شناخت، مجازات آنها و حتی اخراج وکلای افراطی را از مجلس می‌خواست. بنا بر این، صحبت ملیون در کار نبود.

۱. نامه مستشارالدوله به ثقة‌الاسلام، ۲۹ محرم ۱۳۲۶ (زندگی نامه ثقة‌الاسلام، ص ۲۸۷).

۲. نامه میرزا آقا فرشی به ثقة‌الاسلام، ۲۶ محرم ۱۳۲۶ (همان مأخذ، ص ۲۸۴).

۳. خطابه حسن تقی‌زاده درباره انقلاب و مشروطیت، ص ۵۶-۵۵.

۴. شرح این دستخط در بخش چهاردهم خواهد آمد.

۵. یادداشتهای مستشارالدوله، ص ۷۸.

با طرد آن خلط تاریخی، اینک به جنبه اصلی قضیه می پردازیم. واقعه سوء قصد به خودی خود عاملی نبود که شاه را به برانداختن مجلس ملی برانگیزاند. به خاطر بیاوریم که او فقط محاکمه متهمان را خواسته بود و حتی تأکید کرد که: در تعقیب محرکان و عاملان حادثه، حکومت و نظمی از خط قانونی «بهیچ وجه تخطی ننمایند». و مجلس هم از موضع قانونی شاه خرسند بود. خاصه با توجه به اینکه شاه از مهلکه جست، عقل عملی و مصلحت سیاسی حکم می کرد که محاکمه قضایی بی غل و غشی به انجام برسد. به هر حال عاملان جرم دستگیر شده بودند و در محکومیتشان تردیدی نبود. در ضمن، در فضای سیاسی زمانه تخفیف مجازات و بخشودن آنان بهیچ وجه نامحتمل نبود. شاه آنگاه بر آشفت که در امر کشف توطئه به عمد اهمال گردید، و سپس در لوث کردن محاکمه تلاش مستمر بعمل آمد. شاه در دستخط خود خطاب به مجلس و در صحبت با نمایندگان به صراحت گفت: می خواهند دستگیری محرکین و مرتکبین را «بالمه مسکوت عنه» بگذارند تا حقیقت کشف نگردد و اصل «مطلب را از میان ببرند». در مجلس هم گفته شد: حتی اگر عاملان سوء قصد گرفتار شوند «باز مجازات در کار نخواهد بود چنانکه دیدیم». خطای سیاسی در همین توطئه دوم بود؛ یعنی در برهم زدن محاکمه صحیح قانونی و دست یازیدن به وسایل گوناگون برای رهایی متهمان. در این باره دخالت ممتازالدوله رئیس تازه مجلس که به صورت آلت اجرای خواسته های انجمن ها و افراطیون درآمد، خطای محض بود. ریاست مجلس نه از نظر آداب پارلمانی حق مداخله در محاکمه قضایی را داشت، و نه تصرف او در آن قضیه بسیار حساس از نظر موقع سیاسی مجلس خردمندانه بود. گویا ممتازالدوله تمیز نمی داد که تکاپوی او برای رهایی سرکرده تروریست های قفقازی که طراح نقشه سوء قصد بود، شاه را علیه مجلس برمی انگیزاند. رسوایی سیاسی از این بالاتر نمی شود که اوضاعی فراهم آید که مجلسیان پس از کشمکش های فراوان با محمدعلی شاه - حالا بگویند: «شاه مظلوم است و تندروان مجلس و انجمن ها ستمکار». و بیشتر خواندیم که به سران آن انجمن ها هم هشدار داده شد با راهی که پیش

---

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۷۵.



گرفته بودند «عاقبت کارها تاریک است».

بنابراین در نتیجه گیری صرف منطقی: اگر صحیح است که پس از پیمان آشتی میان سلطنت و مجلس، شاه همراهی کامل با مجلس داشت و حتی «به تدریج نزدیکی و گرمی بین مجلس و دولت و دربار حاصل گردید»؛ همچنین اگر صحیح است که با حادثه سوء قصد و خاصه بر اثر کوشش و دسته بندی افراطیون در رهایی عاملان آن، شاه «قطع حاصل کرد که نه او می تواند دیگر با این اشخاص راه برود و نه آنها با او راه خواهند رفت»؛ و بالاخره «اگر مدارای بیشتری با او می شد امکان سازش منتفی نبود» - در این صورت حکم تاریخ روشن است. جبهه افراطیون از کمونیست های قفقازی تا فرقه اجتماعیون عامیون و نمایندگان افراطی مجلس و انجمن های تندرو و عاملان آنها، در به وجود آوردن بحرانی که به انحلال مجلس ملی انجامید - در حد خود مسئولیت جمعی و محکومیت مشترک دارند. احتشام السلطنه رئیس سابق مجلس در مقام مسئول، افراطیون مجلس را به «خیانتکاری» به مشروطیت محکوم کرد. و سرنوشت مجلس را در آینه حوادث می دید که به یکی از ناظران وقایع خاطر نشان نمود: «حرف همین است که زدم، حرف مرا گوشه دستمال خود ببند تا برسی و بدانی من راست گفته ام». اعطف به گذشته، به عقیده محمدولی خان سپهسالار (رئیس حکومت موقت و رئیس الوزرای بعدی) نیز گروه افراطی، حسن تقی زاده و یاراناش «مایه برهم زدن مشروطه» گردیدند و «مجلس سابق را به باد داده بودند». <sup>۱</sup> به حقیقت، جبهه افراطیون در روش عملی افراطی تر و در فهم سیاسی ناتوان تر و کوتاه بین تر از آن بودند که در مسأله بسیار باریکی که حیات ملی به میان بود، راه عقلانی پیش گیرند. خواهیم دید وقتی خطای خویش را دریافتند و از در اعتذار درآمدند که کار گذشته بود. گویا حماقت و دیوانگی هم دور تسلسل داشت. حالا نوبت به محمد علی شاه رسید.

حکومت ملی سهمناک ترین بحران را در برخورد با سلطنت در پیش داشت. اما عاملی

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۸۱. آن مطلب را به خود میرزا یحیی گفته بود.

۲. یادداشت های محمدولی خان سپهسالار، ص ۴۰ و ۴۶.

که به سیر وقایع یکباره شتاب بخشید و در بسیج و مقابله با بحران تأثیر مستقیم و منفی گذاشت، تغییر نابهنگام رهبری مجلس بود. ببینیم آن داستان چه بود.

بخش سیزدهم

## تغییر رهبری مجلس

رهبری مجلس در کشاکش سیاسی پیچیده‌ای تغییر کرد. در اوضاع سیاسی زمانه، کیفیت مقام رهبری مجلس به خودی خود حایز اهمیت بسزایی بود. در نظام پارلمانی نوپا که حاکمیت پارلمان در معرض خصومت و تعدی جدی بود؛ روح همکاری و تصمیم‌گیری جمعی درون مجلس به تناسب ضعیف بود؛ دولت توانا و کاردانی در کار نبود که در برابر اراده شاه سخت‌پایی ورزد؛ رهبری سیاسی در پارلمان تمرکز یافته بود؛ و مجلس می‌بایستی هم در مقابل سلطنت بایستد و هم با تعرض افراطیون مقابله کند - ماهیت رهبری مجلس الزاماً از اهمیت اولی برخوردار بود؛ و چه بسا در بحران و معادلات سیاسی عامل تعیین‌کننده بود چنانکه یک بار به تجربه درآمد.

در گفتار پیش دانستیم که با توافق نامه شانزدهم ذیقعدہ خاصه با بهبودی تدریجی و مشهود روابط دربار با مجلس و دولت - مجلس به همکاری و همراهی شاه امیدوار گشت. و نیز دانستیم احتشام السلطنه به عنوان رئیس مجلس ضمن اینکه ادامه توافق مجلس و سلطنت را ناممکن نمی‌شمرد، وجهه نظر او همواره مشروط و محتاطانه بود. بدین معنی او چه در مجلس و چه در مذاکراتی که همراه سایر نمایندگان با شاه داشت، هیچگاه اظهار اطمینان کامل نکرد بلکه فقط «امیدوار» بود که همراهی فعلی سلطنت با مجلس امتداد یابد. در منطق رئالیسم سیاسی معتقد بود تا زمانی که شاه از راه موافقت منحرف نگشته و رفتاری خلاف مشروطگی از او دیده نشده، باید مدارا کرد، به وزیران فرصت داد که به وظایف قانونی خویش برسند، مملکت آسایش پیدا کند و مجلس و دولت کار اصلاحات را پیش ببرند. چنانکه گذشت روش او از پشتیبانی جدی مجلس برخوردار بود. شایان توجه اینکه در اندیشه سیاسی رهبر مجلس به عنوان دولتمدار، فرض نهایی هم مطرح بود.

بدین معنی که هرگاه باز محمدعلی شاه بنای کج رفتاری و کج تابی با مجلس را گذارد و روابط مجلس و سلطنت بار دیگر به تخاصم کشید، چه باید کرد؟ احتشام السلطنه آن قضیه را رأساً در صحبت خصوصی با چند تن از نمایندگان به میان کشید. از زبان او آورده اند که گفت: «من خودم اول کسی خواهم بود که در مقام این کار برخواهم آمد، و بعد از آنکه ملت تکلیف خود را در طرف شدن با شاه دانست، خودم نوشته را (یعنی رأی مجلس را) برداشته، می برم می دهم و حرف آخر را می زنم». یعنی به بیان خودش: شاه را «مجبور به استعفا خواهم کرد». <sup>۲</sup> در اینکه احتشام السلطنه دارای آن اتکای به نفس و قوت اراده بود که به چنان کاری برآید و به شاه تکلیف استعفا کند، تردیدی نیست. اما آن وجه شرطی و احتمالات سیاسی که بر آن مترتب بود - چون به زمان ریاست او پیش نیامد نمی تواند مورد سنجش دقیق تاریخی قرار گیرد، گرچه در شناخت شخصیت و اندیشه او حایز اهمیت است. به تصریح خودش شرح آن گفتگو به گوش محمدعلی شاه هم رسید که طبعاً مایه دلخوری شاه گشته بود.

در جهت دیگر، سیاست توافق و همراه ساختن شاه با مجلس با مزاج رادیکالیسم افراطی نمی ساخت - تعارضی که میان ریاست مجلس و جبهه افراطیون اختلاف انداخت. این اختلاف پس از توطئه سوء قصد شدت یافت. احتشام السلطنه چند بار با سران افراطیون به گفتگو نشست و برهان آورد: انقلاب باید هدفی داشته باشد - «ما به هدف خود رسیده ایم و باید حافظ وضع موجود (مشروطه پارلمانی) باشیم» و از خصومت دشمنان مشروطه جلوگیری کنیم. حضرات فی المجلس تصدیق می کردند ولی یکساعت بعد «باز حرف خود را می زدند و کار خویش را از سر می گرفتند». <sup>۳</sup> او در برابر گروه تندروان موضع گرفت. روش او این بود که «حساب مجلس را از حساب انجمن ها و ششلول بندها... و جریده نگاران و مجاهدین روز شنبه» جدا کند. و اعلام کرد: مجلس

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۹۵.

۲. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۳۸.

۳. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۵۰.

نمی‌تواند «آلت دست انجمن‌ها و سران و سرکردگان مغرض و مفسد باشد».<sup>۱</sup>

در مقابل، افراطیون به آرایش جبهه «ضد احتشام» پرداختند: دوروزنامه مساوات و روح القدس نخست به کنایه به ریاست مجلس خرده گرفتند و سپس بر او حمله بردند. یکی نوشت: «استبداد از ارك دولتی به عمارت بهارستان نزول» فرموده. ملك المتكلمين هم در سخنرانی اش رئیس مجلس را «مخالف حکومت ملی» خواند. به قول فلك المعالی: «این اوقات هر کس می‌خواهد به کسی فحش بدهد می‌گوید مستبد» است. چند انجمن (خاصه انجمن‌های آذربایجان و دروازه قزوین) در معارضة با احتشام السلطنه فعال بودند. هارتویگ می‌نویسد: رئیس پارلمان که در بحران سیاسی دسامبر (ذیقعه) «جدی‌ترین مدافع حقوق پایمال شده ملت» شناخته شد، از جانب آن انجمن‌ها «ضد مشروطه» به شمار رفت.<sup>۲</sup> البته آن بدگویی‌ها محل اعتنا نبود. حسینقلی خان در مجلس گفت: «ابدأ آن مندرجات [جراید] اهمیتی نزد ملت پیدا نمی‌کند». به حقیقت، آن انجمن‌ها و آن خطیب و آن روزنامه‌ها هیچکدام اعتبار ملی نداشتند.

در این میانه قضیه تازه‌ای تداخل کرد. میان احتشام السلطنه و سید عبدالله بهبهانی مناقشه‌تندی در گرفت که برای مجلس و مجتهد و ریاست مجلس هر سه ناخوشایند بود. از شرح آن قضیه که در جلسه ۲۳ ذیحجه (۱۳۲۵) روی داد، در صورت مذاکرات مجلس اثری نیست. این یکی از موارد مهمی است که به سبب حساس بودن ماهیت آن، روزنامه رسمی به روش نادرست خود از ثبت آن خودداری کرده، اما در منابع داخلی و خارجی آمده است. برای اینکه به درستی دانسته شود چه وقوع یافت، مضمون آن نوشته‌ها را می‌آوریم تا برسیم به بحث و انتقاد.

احتشام السلطنه منصفانه اعتراف دارد که آقا سید عبدالله بر مشروطیت «حقوق غیر قابل انکار داشت و به حق از ارکان مشروطیت محسوب بود». فقط تأسف می‌خورد که حدی برای برخی مداخلات خویش قائل نبود، گرچه زمینه آنرا شاید اغلب حوزه او و

۱. همان مأخذ، ص ۶۳۵ و ۶۴۲.

۲. تلگراف هارتویگ به ایزولسکی، ۱۶ آوریل ۱۹۰۸ (۱۴ ربیع الاول ۱۳۲۶) ترجمه کتاب نارنجی.

نزدیکانش فراهم می آوردند. به هر حال، بر اثر همان خدمت شایسته مجتهد به مشروطیت است که بعدها ترور او را به دست افراطیون سخت نکوهش می کند، آنانکه لکه ننگین بردمان تاریخ مشروطه برجای گذاردند.<sup>۱</sup>

اما مناقشه پارلمانی که به مسأله مهم سیاسی تحول یافت، با اعتراض مردم زنجان بر ستمگری یکی از خوانین خمسه (جهانشاه خان) آغاز شد. شیخ ابراهیم زنجان نماینده آنجا اعلام کرد: جهانشاه خان «مرتکب قتل و غارت شده، مدتی است ویرا احضار کرده اند و اهالی زنجان سرگردان مانده اند، فکری بکنید». رئیس مجلس گفت: از جانب مجلس به وزیر عدلیه (مخبر السلطنه) تأکید خواهد گردید که «به کار عارضین بدون وقفه برسند». به دنبال آن در یک دعوی حقوقی ساده، مدعی به عنوان تصرف عدوانی ملک او از جانب همان جهانشاه خان، شکایت به عدلیه برد. خان خمسه به بهبهانی متوسل گشت، و او به حکومت آنجا دستور تلگرافی فرستاد دایر بر اینکه: ادعای مدعی باطل است و متعرض ملک متصرفی جهانشاه خان نشوند. حکومت خمسه به روش جاری (در مجلس اول) از مجلس کسب تکلیف کرد. رئیس مجلس پاسخ داد: هیچکس «حق مداخله در وظایف قوه قضائیه و دخالت و دستور دادن به قوه اجرائیه را ندارد. مدعی شکایت به عدلیه برده و شما مکلف به اجرای احکام عدلیه هستید. حکم آقا را ندیده فرض کنید و اعتبار ندهید». ریاست مجلس به مأخذ قانون دستور العمل حکام (مصوب سوم شعبان ۱۳۲۵) عمل کرد که مقرر می داشت: «چون حکام آلت اجرائیه اند بهیچ وجه حق ندارند در احکام محاکم عدلیه تغییری بدهند و یا از اجرای قوانین موضوعه خودداری کنند».

بهبهانی از دستور رئیس مجلس بهم برآمد، و بدون تأمل در واکنش آنی به احتشام السلطنه پیغام فرستاد که از ریاست مجلس استعفا بدهد. او در جواب گفت: به تکلیف قانونی خود بدون هرگونه ملاحظه ای عمل خواهد کرد. و در جلسه بعد (۲۳ ذیحجه) ضمن سخنرانی نیم ساعته نسبت به مجتهد سخنان درشت ادا کرد. به روایت یکی از ناظران احتشام السلطنه اعلام کرد: آقا سید عبدالله «... حقوق مردم را پایمال می کند،

۱. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۲۹ و ۶۳۱ و ۶۵۰.

نمی‌گذارد امور در مجرای حقانیت جاری گردد.<sup>۱</sup> مضمون روایت وزیر عدلیه از بیانات رئیس مجلس نیز همان است.<sup>۲</sup> مارلینگ می‌نویسد: رویه‌ای که مجتهد پس از کودتای دسامبر (ذیقعه) در مجلس پیش گرفت «تقریباً استقلال متجاوزانه» بود.<sup>۳</sup> و رئیس مجلس در جلسه علنی نسبت به او زبان انتقاد گشود، او را «رشوه‌خوار و در واقع مرتجع» خواند.<sup>۴</sup> اما باید دانست در دیگر اسنادی که به دست ما رسیده و حتی خاطرات احتشام السلطنه، لفظ «مرتجع» به کار نرفته گرچه گفته: آن کارها «برای حکومت ملی مضر است». هارتویگ وزیر مختار روس می‌نویسد: مناقشه میان سران قدرتمند مجلس، احتشام السلطنه و آقا سید عبدالله «بدون تردید در نظر مردم عواقبی به دنبال خواهد داشت». رئیس مجلس در توضیح گرفتاری‌ها متذکر گشت که مدتی است در همه امور از جانب مجتهد با مانع برخورد می‌کند. او به قضیه جهان‌شاه خان «راهزن» متعددی خمسه اشاره کرد. اکثریت مجلس در عین ناخرسندی از رویه آقا سید عبدالله، بر این عقیده است که رئیس مجلس نمی‌بایستی آن سخنان را در جلسه علنی اظهار می‌داشت و «مرد سالخورده‌ای را که آنقدر برای تحقق مشروطیت زحمت کشیده بی‌اعتبار نمی‌کرد».<sup>۵</sup>

بر خوردی بدان تندی و سختی دستگاه رهبری مجلس به خود ندیده بود - برخوردی که ماورای سلیقه‌های شخصی، ریشه عمیق تری داشت. از یکسو، طرح قانون عدلیه و اصول محاکمات مایه اختلاف بود. رئیس مجلس معتقد بود محاکم قضایی باید منحصر به محاکم عدلیه باشند و «غیر از محاکم عدلیه محکمه دیگری نباید باشد»، و اهل فقاقت در همان محاکم مصدر امر قضاوت باشند.<sup>۶</sup> از دیگر سو، از دوران گذشته احکام شرعی و

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۹۲.

۲. مخبر السلطنه، گزارش ایران، بخش ۴، ص ۵۸.

۳. انگلیس، گزارش سالانه ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵) قسمت دوم به قلم مارلینگ.

۴. انگلیس، مارلینگ به گری، ۳۰ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۵ ذیحجه ۱۳۲۵).

۵. تلگراف هارتویگ به ایزولسکی، ۳۱ ژانویه ۱۹۰۸ (۲۶ ذیحجه ۱۳۲۵) ترجمه کتاب نارنجی.

۶. رجوع شود به بخش نخستین، ضمن بحث طرح قانون عدلیه و اصول محاکمات.

عرفی و ناسخ و منسوخ در دست صاحبان دعوا فراوان بود. و این خود کار محاکم عدلیه را که تازه تشکیل یافته بودند، دشوار می نمود. چون رویه قضایی ثابتی در این باره نبود، قرار شد هیأتی از علمای شرع به همه آن احکام برسند، حق و باطل را مشخص دارند و عدلیه احکامی را که ابرام شده باشند به اجرا گذارد. و با این تدبیر قضایی تکلیف احکام ناسخ و منسوخ روشن گردد. کمیسیون علما با حضور بهبهانی تشکیل شد، اما تصمیم قاطعی نگرفت.

مناقشه‌ای که در مجلس روی داد جلوه‌ای از آن تعارضات جدی بود، ورنه ماهیت يك دعوی حقوقی ساده در زنجان تاب آن معارضه تند را نداشت. به هر حال، با بیانات رئیس مجلس در جلسه رسمی برخی نمایندگان به موافقت و برخی به مخالفت آمدند. طرفداران احتشام السلطنه را شصت تن و هواداران آقا سید عبدالله را بیست نفر بر آورد کرده‌اند.<sup>۱</sup> البته اینگونه ارقام ممکن است دقیق یا نادقیق باشد. افراطیون هم که از پیش با رئیس مجلس در معارضه بودند، به حرفه فرصت طلبی نه اعتقاد صمیمی، به پشتیبانی مجتهد آمدند. و از طریق انجمن آذربایجان و چند انجمن دیگر، ضمن نامه‌ای که به احتشام السلطنه نوشتند از او خواستند که به مناسبت اهانتی که رو داشته، پا به مجلس نگذارد. او بی اعتنا ماند و به انجمن‌ها اجازه فضولی در آن قضیه نداد. بهبهانی هم هشیارانه می دانست که همراهی گروه افراطیون «برای خصوصیت با او نیست بلکه برای ضدیت» و خصومت آنها با شخص احتشام السلطنه است.<sup>۲</sup> نکته ظریف تر اینکه بهبهانی به زیرکی سیاسی دریافت که اگر احتشام السلطنه پس از آن بیاناتش در جلسه رسمی به استعفا برآید، این خود در نهایت خاصه در افکار عمومی به سود او تمام خواهد شد. از اینرو علاوه بر خیراندیشان مجلس که میانه را گرفتند و معتقد بودند باید از استعفای رئیس مجلس جلوگیری بعمل آید، آقا سید عبدالله خود نیز خواهان اصلاح بود. مجتهد و رئیس مجلس در خانه معین التجار بوشهری آشتی کردند. و افراطیون از آن ماجرا طرفی

۱. مخبر السلطنه، گزارش ایران، بخش چهارم، ص ۵۸.

۲. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ۱۹۳.



نهیستند.

اینجا توجه می‌دهیم به نامه بسیار مهم شیخ مهدی شریف کاشانی به احتشام السلطنه و جواب او که روشن‌گر نکته‌های باریکی است. شریف کاشانی دوست آزادیخواه احتشام السلطنه از زمان تأسیس انجمن معارف با او همکاری صمیمی داشت. او با بهبهانی هم حشر و نشر داشت. در نامه‌اش آن مرد را به «فتوت و عزم» و کاردانی و کارهای نیکویش می‌ستاید و بر «غفلت» او تأسف می‌خورد. می‌نویسد: «عقلا تا يك حد و اندازه ملاحظه و بردباری را ممدوح شمرده‌اند». اینکه با «کار خلاف» موافق نیستید قبول، اما اندکی مماشات لازم است نه «تندی و سختی». «بیست و چهار ساعت شب و روز را به جهت خود گرفتاری و کار معین داشته‌اید، و این فقره خارج از ترتیب صحیح است. شب و روز خودتان را تقسیم کنید - چه به جهت کار چه به جهت آسایش و خوراک و خواب». می‌داند «در بندش نیستید، ولی چه لزوم که وضعی پیش آید که شما کناره‌گیری کنید و استعفا نمائید، و دور دور افسوس به جهت انهدام و تخریب مجلس بخورید و جان خود را بکاهید». وانگهی، خداوند که در میان چند کرور مردم ایران «شمارا ممتاز و موفق به بعضی اعمال پسندیده نموده، محل توجه خلق خود مقدر و مقرر فرموده، این مقام را حفظ کنید... رئیس باشید و همه امور در تحت نظر خودتان باشد». به عبارت دیگر «هر کاری که صلاح می‌دانید و یا صلاح نمی‌دانید، و باید جاری شود و یا نشود» بگویید تا به اطلاع آقا سید عبدالله برسد و «از همان قرار رفتار شود». بدانید در این چند روزه پس از گفت و شنود با آقا از بعضی مفاسد جلوگیری شد خاصه «در دستور بعضی انجمن‌ها که تدبیرات کرده بودند». به هر حال، «قدری ملایمت و مدارا کنید، بکلی از استعفا منصرف باشید، میدان بازی به دست مفسدین ندهید»<sup>۱</sup>.

بامعنا ترین نکته سیاسی که در آن نامه آمده همان است که در فرض کناره‌گیری احتشام السلطنه، «انهدام و تخریب» مجلس را در چشم انداز حوادث دیدند و بدان

۱. محمد مهدی شریف کاشانی، شرح واقعات و مواد تاریخی مشروطیت. جواب احتشام السلطنه نیز همانجا ثبت شده.

اندیشیدند. آن پیش اندیشی از هر که باشد (و به همان دلیل رهبری سیاسی او را پذیرفتند) نشانه تیزی و درایت سیاسی است، خصلتی که افراطیون درون و بیرون مجلس از آن بی بهره بودند. هنر ایشان در اسباب چینی و تحریک و توطئه بود. وصف نویسنده درباره شخصیت انسانی احتشام السلطنه و پایگاهش در افکار عمومی که «محل توجه خلق» بود، راست و درست است. از دولتمداران این دوره هیچکس دیگر را درخور آن وصف نمی شناسیم. سفارش آن دوست دیرین به بردباری و مدارا هم سنجیده و موجه بود، خاصه تأکید او بر اینکه «میدان بازی به دست مفسدین ندهید». این «مفسدین» همان عناصر افراطی شناخته شده بودند.

پاسخ احتشام السلطنه به شریف کاشانی گرچه دوستانه بود، مفادش خشک بود. نوشت: اهل نفاق نیست و با کسی غرض شخصی ندارد، همینطور با آقا سید عبدالله که در مقام حجت الاسلام است «غرضی ندارم، اختلاف حساب ندارم، همچشمی ندارم». و افزود: وجه نظرش همان است که در جمع ارکان دولت و دربار بیان کرد و «موجب عبرت و حیرت تمام حاضرین شد. من با شاه همخیال نمی شوم، هر کس هر چه می خواهد بگوید». (این اشاره به شایعه پراکنی علیه اوست که پیشتر صحبت داشتیم). موضع فعلی اش در مقام ریاست مجلس نیز همان است که در قضیه انجمن علمی و تأسیس مدارس ملی، با وجود زحمات و نیل به مقصد بر اثر «افساد بعضی اشخاص فوراً استعفا نموده کناره کردم». همینطور حالا «مقید به ریاست مجلس هم نیستیم».

احتشام السلطنه فعلاً استعفا نداد، اما فکر کناره گیری برای او جدی بود. آن مناقشه پیش آمد بدی بود. تکلیف استعفا به ریاست مجلس نامعقول بود. او برای هیچکس چنین صلاحیتی را نمی شناخت مگر خود مجلس. مصلحت سیاسی مجلس نیز اقتضای چنان برخورد سختی را نمی کرد. اما واکنش او را باید در روانشناسی رفتارشناسی شناخت با همه قوت و ضعف انسانی اش. از آدمی با این قدرت نفسانی که: در عصر دولت مطلقه در انجمن رسمی دربار و در حضور صدراعظم بر دستگاه استبدادی حمله برد؛ توی چشم محمد علی میرزای ولیعهد بگوید که مردم «شمارا روسی و طرفدار روس می دانند و هستید» و به همین دلیل در «عقیده عمومی» سورد بغض هستید؛ در جلسه مجلس توطئه

شاه را علیه مجلس و مشروطگی محکوم کند؛ رهبری مقاومت مجلس را در مقابله با کودتای دربار به عهده بگیرد؛ و در حضور اهل مجلس به محمدعلی شاه بگوید «اول مرحله اصلاح این است که این اطاق (کاخ سلطنتی) اگر اصلاح شود، باقی جاها و امور همه اصلاح خواهد شد»<sup>۱</sup> - نباید از او توقع مجامله کاری داشت و یا همیشه شکیبیا باشد. حتی ممکن است گاه رفتارش گزنده و خلاف آداب متعارف وطنی باشد. این حقیقت است.

ماورای همه آن نکته جویی‌ها مصلحت عمومی مجلس در میان بود. تذکرانندیشیده شریف کاشانی در همان جهت بود: «بکلی از استعفا منصرف باشید»، چرا «کناره گیری کنید... و دور دور افسوس به جهت انهدام و تخریب مجلس بخورید و جان خود را بکاهید»؟ همین معنی را دیگران نیز متذکر بودند: «روز بیچارگی ملت است، کسانی که دعوی غمخواری ملت را دارند اگر هر یک به ملاحظه ای دور بگیرد، پس کی کار بکند و کی این بار را به منزل برساند»؟<sup>۲</sup> به هر حال، احتشام السلطنه به مدت دو ماه دیگر ریاست مجلس را داشت.

در این میان شاه هدف سوء قصد قرار گرفت. به شرحی که گذشت همه کوشش احتشام السلطنه این بود که مجلس را از تهدید و تعرض شاه مصون نگاه دارد، و دیگر اینکه جلوه رانحراف و رفتار خلاف قانون را در محاکمه متهمان آن قضیه بگیرد. او سیاست خود را پیش برد، و این آخرین کامیابی اش در دوران هفت ماهه رهبری مجلس بود.<sup>۳</sup> استعفای نابهنگام احتشام السلطنه در جلسه بیست و پنجم صفر (۱۳۲۶) آغاز آخرین مرحله تاریخ سیاسی مجلس اول است.

در آن جلسه چه گذشت؟ میرزا آقا مجاهد نماینده آذربایجان بر گروه افراطیون و روزنامه مساوات ارگان آنها تاخت. او گفت:

«انتقاد در همه جا صحیح است، می نویسند و اعتراض می کنند». اما برخی جراید ما

۱. آن اشارات به قضایایی است که شرح آنها را پیشتر خواندیم. راجع به گفتگوی او با محمدعلی میرزارجوع شود به خاطرات او، ص ۵۶۰.

۲. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۱۹۲.

۳. رجوع شود به بخش دوازدهم.

«از حقوق مقررہ جمهوری هم تجاوز کرده اند، همچنین از حقوق مشروطیت و از حقوق مقررہ انسانیت» - چنانکه روزنامه مساوات «به آحاد و افراد و کلا نهایت بدگویی را نموده، بلکه به هیأت مجلس و رؤسای روحانیین و غیره چیزها نوشته است». تردیدی نیست که مفسدین و مغرضین همه وقت و همه جا به هر لباسی درمی آیند، و می دانیم «اینها شبها با اشخاصی سروکار دارند و روزها القای شبهه و فتنه می نمایند». «ما زور آوردیم و قوه استبداد را از میان برداشتیم، و ملجاء مردم مجلس پارلمان شد. حالا اگر اهمیت اینجا هم از میان برداشته شود، آیا ببینیم در عوض اینجا جای دیگری را معین کرده اید، یا باید يك شکل دیگر و ملجاء دیگری درست کرد؟... خوب است ملت ملتفت این مطالب باشند، و خود را به دست خود هلاک ننمایند»<sup>۱</sup>.

میرزا آقاییکی از نمایندگان است که با گروه افراطیون همواره در ستیز بود. آنرا «قوه مخربه» می نامید که «فقط در صدد تخریب ملت و مملکت است». و معتقد بود مجلس دولت نباید بگذارند که بیش از این «این قوه خودنمایی کند» و گرنه پارلمان و حکومت ملی در مخاطره است.<sup>۲</sup> درباره اعتراض آن نماینده، وکیل التجار استدلال کرد: قانون مطبوعات تکلیف همه را معین کرده، وکیل و وزیر و هر کس شکایتی از نوشته روزنامه ای دارد می تواند به عدلیه مراجعه نماید. اگر قضیه جنبه عمومی دارد از جمله اگر راجع به سلطنت می شود، مدعی العموم عمل می کند. بنا بر این، مجلس تکلیفی ندارد. میرزا محمود خوانساری گفت: این از حقوق اساسی است که «شرف آحاد و افراد خلق باید محفوظ باشد» چنانکه نباید به لسان خشن بنویسند: «آنهايي که در رختخواب استبداد خوابیده اند و نان استبداد خورده اند». به عقیده حسینقلی خان نواب: «در تمام جاها معمول است که روزنامه ها خیلی چیزها نسبت به تمام طبقات می نویسند، و ابد آن مندرجات اهمیتی نزد ملت پیدا نمی کند».

به دنبال آن مباحثه رئیس مجلس جلسه را ترك گفت. نایب رئیس (وثوق الدوله) اعلام

۱. مذاکرات، ۲۵ صفر ۱۳۲۶.

۲. رجوع شود به بخش دوازدهم.

کرد: رئیس مجلس «حق دارد اگر دید مذاکره به جایی منتهی می‌شود که اسباب کدورت باشد، از مجلس برخیزد». امید است نمایندگان «کدورت ظاهری و باطنی نداشته و ندارند... به مباحثه و مجادله مطلب تنقیح و تصفیه شود». اما نگفت کدام مطلب بایستی تصفیه شود. احتشام السلطنه همانجا از دفتر ریاست مجلس، استعفانامه‌اش را نزد امین‌الضرب‌نایب رئیس دوم فرستاد. او به کوتاهی نوشت: انتخاب او به وکالت و ریاست مجلس بنا به حسن ظن ملت و وکلا بوده است. و از آنجا که خدمات او از جانب بعضی حسن قبول نیافته، استعفای خود را تقدیم می‌دارد. نه استعفانامه احتشام السلطنه علت کناره‌گیری‌اش را روشن می‌نماید، نه ماهیت گفتگوی جلسه بیست و پنجم صفر (به صورتی که انتشار یافته یا به هر حدتی که بوده باشد) تصمیم او را موجه می‌سازد. در محافل خارجی هم استعفای او غریب می‌نمود. به عقیده هارتویگ وزیر مختار روس، رئیس مجلس «ظاهراً به دلیل واهی» استعفا داد. تصمیم احتشام السلطنه به کناره‌گرفتن آنی و ناگهانی نبود، اما در آن مرحله خطیر نابهنگام بود. او در سرخوردگی و دلخوری مجلس را ترک گفت.

پیش از آنکه به گفتگوی مجلس پردازیم، در حاشیه آن قضیه به مطلبی که تنها از بابت روش انجمن‌ها در خور ذکر است اشاره‌ای می‌شود. همین‌اوان، انجمن‌هایی که با احتشام السلطنه در معارضه بودند و دو ماه پیش خواستند از اختلاف میان او و بهبهانی سود سیاسی جویند (و از جانب مجتهد و رئیس مجلس به آنها اجازه مداخله داده نشد) بار دیگر به خودنمایی برآمدند. یا به تعبیر شریف کاشانی، با استعفای احتشام السلطنه باز «میدان بازی به دست مفسدین» افتاد. توضیح آنکه: چند روز قبل در جلسه رسمی مجلس (۲۲ صفر) از صف تماشاچیان، داودخان علی‌آبادی مدیر انجمن دروازه قزوین (و عضو گروه اجتماع‌یون) به یکی از نمایندگان (معین‌التجار) پرخاش و بدزبانی کرد. رئیس مجلس دستور داد او را به سبب اهانت به مجلس از تالار جلسه بیرون انداختند و دو ساعت توقیف کردند. مدیر آن انجمن و نمایندگان چند انجمن دیگر نامه‌ای در اعتراض

۱. تلگراف هارتویگ به ایزولسکی، ۲ آوریل ۱۹۰۸ (۳۰ صفر ۱۳۲۶)، ترجمه کتاب نارنجی.

به ریاست مجلس مرقوم داشتند، و به شیوه معمول به مهر برخی انجمن های دیگر نیز رساندند. استعفای احتشام السلطنه در مجلس اعلام شده بود که از سوی انجمن های معارض اصلی، دسته مسلح ده نفری شبانه به خانه او آمدند و با تهدید استعفای ویرا خواستند. به آنها گفته شد که او از ریاست مجلس استعفا داده، و حضرات زحمت بیحاصل کشیده اند. (یکی از آن افراد مسلح جهانگیرخان صوراسرافیل بود). مجدالاسلام کرمانی که از آن ماجرا آگاهی شخصی دارد و شرح آنرا آورده، نفرت خویش را پنهان نداشته می نویسد: نمایندگان آن انجمن ها «به قول خودشان تمام ملت و به قول بنده يك مشت جاهل خائن نانجیب» بودند، و آن گروه مسلح که شبانه به سرای رئیس مجلس هجوم بردند «تمام از آنارشیست های نمره اول» به شمار می رفتند.<sup>۱</sup> بامداد روز بعد باز همان دسته مسلح به خانه او آمدند و مطالبه جواب کتبی کردند. احتشام السلطنه استعفایش تأیید و پاسخ خود را در روزنامه ندای وطن منتشر نمود.<sup>۲</sup> ظاهراً انجمن های معارض خواستند کناره گیری احتشام السلطنه را از ریاست مجلس، در دفتر اعمال افتخار آمیز خویش بنویسند. اما او در خاطراتش متن نامه و صورت انجمن هایی که آنرا مهر کردند برای «ثبت تاریخ» آورده. چند عبارت آن به نقل بیرزُد. انجمن ها نوشتند:

«خاطر مبارك مسبوق است که این تغییر وضع یعنی مشروطیت ایران، اساسش بر قانون اساسی است که با کرورها اتلاف ثروت و جریان خون های پاک فرزندان رشید ایران به دست آمده است... سه روز قبل یکی از افراد ملت را که حق نظارت به مجلس مقدس دارد، و بعد از اختتام مجلس اعتراض حقه خود را به یکی از وکلا نموده - و جناب عالی که رئیس هیأت مقننه و حافظ قانون بودید، اقدام به اعمال قوه مجریه کرده و حکم به حبس آن نمودید. و به موجب اصل نهم و دهم قانون اساسی مقصرسی کرور نفوس ایرانید، و باید بدون تأمل و اهمال محترمانه استعفا بدهید، والا ملت به تکالیف خود عمل خواهد نمود».<sup>۳</sup>

۱. مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحلال مجلس، ص ۵۱-۴۹.

۲. روزنامه ندای وطن، ۲ ربیع الاول ۱۳۲۶.

۳. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۴۳.

تاریخ از آن مضامین خبری ندارد - نه از رقم «کرورها» ثروت که به هدر رفت؛ نه از خون پاک دلاوران وطن که روان شد، نه قانون مشروطه برای آن مردك علی آبادی «حق نظارت» در امور مجلس می شناخت، و نه آن جماعت تروریست نمایندگی ملت را داشت. همه آن افراد مسلح می بایستی مورد تعقیب جزایی قرار گیرند. نامه انجمن ها و آن پشت-هم اندازی ها قرینه شبنامه های گروه افراطیون و مقالات جراید ارگان آنها بود. روزنامه مساوات در سرمقاله اش نوشت: «عموم ملت را از انفصال رئیس مجلس بشارت و نوید سعادت آتیه می دهیم...» و مقاله را با این عبارت پایان داد: اینک «مجلس ما از حضيض تنزل قدم برداشته و یکمرتبه به اوج ترقی صاعد گردید.»<sup>۱</sup> (بیانات وکیل افراطیون در مجلس نیز که همین جا خواهیم شنید، از همان مقولات بود). مگر از آثار همان «اوج ترقی» و نوید به «سعادت آتیه» بود که عمر حکومت ملی سه ماه بعد به سر آمد. مجلس سقوط کرد و دیگر قضایا. چنین بود توطئه ها و بدروشی های افراطیون در پست ترین جلوه های فرومایگی، همطراز مقالات جراید آنها و بیانات سخنگویان نشان در نازل ترین رتبه شعور سیاسی.

با استعفای احتشام السلطنه، موضوع انتخاب جانشین او در چند جلسه مطرح گردید. بهبهانی پیشنهاد کرد که چند روزی تأمل شود. انگیزه مجتهد را نمی دانیم؛ دور نیست مترصد بود که او را به مجلس بازگرداند، چنانکه دو ماه پیش توسط شریف کاشانی ویرا از کناره گرفتن منع کرده بود. وکیل التجار گفت: در امر انتخاب رئیس مجلس باید «رئیس الوزرا را سرمشق دهیم که بدانند کالسکه و شئونات را نباید ملاحظه کرد». میرزا محمود خوانساری افزود: رئیس «باید فقط نظامنامه داخلی مجلس را اجرا نماید». به عقیده مرتضی قلی خان نایینی: «ما نباید به مقام ریاست اهمیت بدیم مثل مقام صدارت». جواب او را سید علینقی داد: خیر، «مقام ریاست مجلس خیلی اهمیت دارد» و کسانی که پارلمان های خارجه را دیده اند می دانند «همه جا مقام ریاست اهم است».

۱. روزنامه مساوات، ۱۰ ربیع الاول ۱۳۲۶. مقاله روح القدس (۲ ربیع الاول) نیز به همان مضمون است.

تقی زاده گفت: «به تجربه معلوم شد که انتخاب رئیس به مدت یکسال برای این مملکت صحیح نیست... خوب است رئیس سه ماه به سه ماه تجدید شود» یا حداکثرشش ماهه تا اگر امری خلاف «حس وجدانی» از او بروز کرد، تغییر داده شود. وثوق الدوله نایب رئیس مجلس اعلام کرد: «عقیده من برخلاف بعضی هاست که می گویند ریاست مجلس اهمیت ندارد، بلکه امروزه ریاست مجلس خیلی اهمیت دارد و باید شخصی باشد که از عهده برآید». اکثریت مجلس همان عقیده را تأیید کرد.

در نخستین رأی گیری از جمع شصت و چند نفری حاضران، محمدقلی خان مخبرالملک را به اکثریت شصت رأی به ریاست مجلس برگزیدند. از قضا او هم سوار کالسکه می شد، هم دارای شئونات بود و هم مانند برادرش صنیع الدوله (رئیس اول مجلس) نان استبداد را خورده بود. اما مخبرالملک ریاست مجلس را نپذیرفت. مجلسیان به خانه اش رفتند، اصرار ورزیدند، باز هم رد کرد. وکیل التجار که در جلسه پیش متذکر گشته بود اصحاب کالسکه و شئونات را نباید به مقامات عالی گماشت، معترضانة گفت: اگر نمایندگان کسی را به ریاست برگزیدند و او نپذیرفت، نباید مجلس «امتناع ایشان را قبول بنماید، بلکه باید علت عدم قبول ریاست را پرسید و فهمید سبب چیست... این جهت را ما خودمان باید بفهمیم». اما معمایی در کار نبود، فهم قضیه آسان بود. مخبرالملک با دخل و تصرف انجمن ها در امور مجلس و دولت سرسازش نداشت، از جمله نمایندگان بود که همواره مجازات عناصر آشوبگر را می خواست، و برادرش صنیع الدوله از سوی همان عناصر تهدید به قتل شده بود که از ریاست مجلس استعفا داد. تجربه چند روز پیش در مورد احتشام السلطنه نیز نشان داد که ریاست مجلس در برابر تعرض و تهدید عاملان تروریست مصونیت ندارد. هرکدام از آن ملاحظات کافی بود که او از مسئولیت ریاست مجلس تن بزند، در حالی که برای اداره عمومی پارلمان کاردان و شایسته بود.

ماهیت رأی نمایندگان باز نمای این نکته نیز هست که اکثریت تام مجلس نسبت به یکی دو اشاره انتقاد آمیز درباره مقام ریاست، هیچ اعتنایی نکرد. همچنین به پیشنهاد محدود کردن دوره ریاست به مدت سه ماه، ابدأً و قعی نگذارد که احمقانه ترین پیشنهاد بود. اگر قرار بود این نظر به کار بسته شود، ثمره اش تضعیف مقام مجلس در برابر سلطنت



## بحران آزادی ۳۰۱

بود - در حالی که مجلس ملی در آن مرحله خطیر نیازمند رهبری نیرومند بود. باری، چون مخبرالملک ریاست مجلس را پذیرفت، میرزا اسماعیل خان ممتازالدوله به اکثریت پنجاه و هشت رأی به جای او انتخاب گردید (۲ ربیع الاول). او سومین و آخرین رئیس مجلس اول بود. از رده درس خواندگان جدید بود، با قوانین اروپایی آشنایی داشت، و در حسن نیت او هم تردیدی نیست. ممتازالدوله در اوضاع سیاسی عادی می توانست رئیس مجلس خوبی باشد. اما تلاطم حوادث رهبری با ابتکار و با اراده می طلبید.

## جوهر تراژیک تاریخ

### ۱. روزنه‌ای در بن بست

روابط محمد علی شاه با مجلس پس از برهم خوردن محاکمه‌ء عاملان سوء قصد - به سردی و سپس به تیرگی گرایید. دیگر سخنی از پیمان شانزدهم ذی‌قعدة و توافق هشتم ذیحجه (۱۳۲۵) میان سلطنت و مجلس نرفت. سیر حوادث در جهت ناسازگاری و تعرض شاه تحول یافت. پیش از این بارها مجلس و شاه بر سر حقوق مشروطگی کارشان به کشمکش و حتی يك بار به صف آرای و پیکار آشکار رسیده بود. تا به حال مجلس فائق بود و شاه هر بار از در تسلیم پیش آمد. اما اکنون، تغییر در کل معادلات سیاسی - مناسبات مجلس و محمد علی شاه را به بن بست کشاند. سیاست مصمم فعلی شاه علیه مجلس و مشروطگی نتیجه مستقیم آن تغییر بود، تغییری که شاه را در موضع قدرت نمایی قرار داد. موضوع سخن ما در این بخش همین است.

نقشه محمد علی شاه زود آشکار گشت؛ کج تابی او با مجلس آرام آرام بالا گرفت. نظام السلطنه رئیس دولت دریافت که شاه پس از حادثه سوء قصد سخت بر آشفته و بر سر ستیز است. او در صحبت خصوصی اش با کاردار انگلیس در اواخر ربیع الاول گفت: شاه خود را برای زد و خورد با مجلس آماده می سازد. هر کژی و کاستی در کار نظام السلطنه به عنوان یکی از مردان سیاسی قدیمی بود، حقیقت اینکه او شاه را از ستیزگی با مجلس بر حذر می داشت، اما نه اینکه در برابر سلطنت بایستد یا بتواند رأی خویش را بر شاه تحمیل گرداند. او چنان اراده و قابلیت نداشت.

نخستین نشانه در جهت تغییر اوضاع سیاسی همان اوان مشهود افتاد، آنگاه که

---

۱. انگلیس، مارلینگ به گری، ۲۴ آوریل ۱۹۰۸ (۲۲ ربیع الاول ۱۳۲۶).

مجلس در تشویش به دنبال استعفای ناگهانی هیأت دولت به گفت و شنود نشست (اول ربیع الثانی ۱۳۲۶). اینجا به اختلاف دولت با «مسلك پولىكى» سلطنت اشاره رفت. در مجلس گفته شد: «تا می رویم قدری آسوده باشیم و کارها قدری روبراه شود، وزرا استعفا می دهند». در مملکت ما خلاف جاهای دیگر، با تغییر هیأت دولت «فوراً تغییر در کارها داده می شود». به همین دلیل نباید استعفای وزیران را پذیرفت. مجلس در اعتراض متذکر گردید: این نمی شود که هیأت وزرا بدون جهت استعفا بدهد و معلوم نشود برای چیست؟ چه دلیل دارد که «در این وقت تنگ و باریک استعفا بدهند و خود را از خدمت به مملکت و ملت مستعفی بدارند»؟ نکته بسیار مهم دیگر که به میان کشیده شد اینکه: علت کناره گیری دولت یا اختلاف سلیقه با مجلس است یا اختلاف با «مسلك پولىكى شخص سلطنت». اگر مانعی در کار است باید دولت بگوید تا به رفع آن برآییم. رئیس مجلس ممتازالدوله در جلسه بعد اعلام کرد: پس از تحقیق معلوم شد که استعفای وزیران «به جهت حفظ مسلك خودشان بوده است. و چون مسلك ایشان با مسلك مجلس مقدس مطابق و موافق است» باید از مقام سلطنت خواست که استعفای دولت را نپذیرند. بیان ظریف ممتازالدوله دلالت داشت بر اختلاف اصولی با سلطنت و اینکه مجلس و دولت موضع سیاسی واحدی دارند. در گفتگوی مجلس اشاره مبهمی هم به «مذاکره غیر رسمی خارجی» شده که مطلب آن روشن نیست. تنها اسدالله میرزا گفت: همه دولت ها باید این نکته را منظور داشته باشند که «دخل و تصرف خارجی را در امور مملکتی منع نمایند... این هیأت وزرا دارای این مسلك بودند». شاه تقاضای مجلس را در ابقای دولت نظام السلطنه فعلاً پذیرفت، و دولت او یک ماه دیگر بر سر کار ماند.<sup>۲</sup>

حدت تغییر فضای سیاسی را باید از ادامه بحث مجلس در ربط لایحه رفع اختلاف و تجدید آشتی و تفاهم با سلطنت شناخت. درست همزمان گفتگوی مجلس در قضیه استعفای هیأت دولت، انجمن های پایتخت در اقدام همگانی لایحه مهمی به مجلس

۱. مذاکرات، اول و ششم ربیع الثانی ۱۳۲۶.

۲. فقط ظفر السلطنه وزیر جنگ چون «اصرار در استعفا» داشت تغییر کرد، و به جای او مستوفی الممالک گمارده شد. در واقع وزیر جنگ سابق پس از حادثه سو قصد مورد اعتماد شاه نبود.

نوشتند که متن آن در جلسه رسمی خوانده شد و در دستور مذاکره قرار گرفت. می دانیم میان انجمن ها اختلاف رأی و سلیقه ژرف و گسترده بود، و خیلی به ندرت اتفاق افتاد که در برخورد با مسائل سیاسی موضع جمعی واحدی پیش گیرند. اکنون لایحه ای به امضای تقریباً همه انجمن ها یا چنانکه اعلام گردیده به مهر «عموم انجمن ها» رسید که وجوب اتحاد با شاه را عنوان کردند، و از مجلس خواستند هر طور مصلحت بداند اسباب «اتحاد و یگانگی» با سلطنت را فراهم سازد. در این ابتکار که ماهیت آنرا خواهیم شکافت، انجمن های تندرو نیز همگام گشتند و افراطیون مجلس یکباره تغییر روش داده از ضرورت سازش و توافق با پادشاه سخن گفتند.

انجمن ها نوشتند:

«حوادث ناگواری که در این دو ساله به اقسام مختلفه ظهور کرده - غیر از مخالفت بین دولت و ملت چیز دیگر نیست. لهذا در این موقع عموم ملت اتحاد بین شخص اعلیحضرت همایونی و ملت را احساس نموده، از حضور و کلامی محترم خواستار است که هر طور صلاح بدانند این احساسات ملی را حضور بندگان اعلیحضرت عرض نموده و اسباب اتحاد و یگانگی را فراهم آورند که به سعادت ابدی نایل شویم»<sup>۱</sup>.

مذاکرات مجلس گسترده تر، اندیشیده تر و مهمتر از مضمون آن لایحه بود. اسدالله میرزا گفت: «کراراً از اعلیحضرت شنیده شده است که هر گاه ملت یکقدم به طرف ما بیایند، من صد قدم به طرف آنها خواهم رفت. و گمان می کنم با این ترتیب اتحاد و اتفاق را به خوبی می توان حفظ کرد، ولی یک شرط عمده مدخلیت تام دارد و آن همراهی مدیران جراید می باشد. البته مهر انجمن جراید هم در این لایحه هست که اگر آنها بخواهند همراهی کنند، به واسطه قلم ایشان بسی مفاسد اصلاح خواهد شد». ساعدالوزاره افزود: انجمن ها فهمیده اند که «این جنگ خانگی ما را تمام کرده. واقعاً چه به موقع حسن لطیفی در این مورد باریک» در عموم انجمن ها پیدا شده است. امیدواریم به مقصود بزرگی که داریم نایل شویم. به عقیده سید نصرالله تقوی: احساسات انجمن ها شایسته تشکر است

۱. مذاکرات، ۶ ربیع الثانی ۱۳۲۶.

زیرا «آنچه را که جالب نظر و کلاست دریافته اند». میرزا فضلعلی آقادر تأیید او آورد: «نکته همین بود. بعضی آنرا سابقاً ملتفت بوده اند و بعضی نبودند». حالا که همه انجمن‌ها به آن معنی پی برده اند، مجلس هم باید بیشتر در این اتحاد ساعی باشد که نتیجه اش ظاهر گردد. میرزا حسن کاشانی پیشنهاد کرد: خوب است این لایحه را با هیأتی حضور پادشاه بفرستیم که عرایض انجمن‌ها را کما هو حقه به عرض برسانند. به نظر وکیل الرعایا: عقیده پادشاه از اول در همراهی با ملت بوده، فقط اشخاصی مانع بودند و نمی خواستند «ملت روبه ترقی و راحت برود و این اتحاد و اتفاق صورت بگیرد». تقی زاده گفت: «در این موقع که سیاسیون بزرگ مملکت یعنی آنها که در حل و عقد امور اشتغال دارند موقع نازک خطرناکی را ملاحظه نموده اند» - عموم انجمن‌ها همان احساس را نموده «خطر را دانسته و علاج آنرا غیر از اتحاد و اتفاق نیافته اند... ما از طرف اعلیحضرت نهایت اطمینان داریم. ولی بعضی هستند در این مملکت که ابداً حس شاه پرستی و موافقت نداشته، حتی شاه موافق را هم نمی خواهند بلکه فقط طالب هرج و مرج هستند». چه بهتر که عین عریضه حضور پادشاه تقدیم شود. امام جمعه خوبی خاطر نشان کرد: مفاد لایحه اقبال همه انجمن‌هاست از روی میل و رغبت به سوی پادشاه، ما و کلاهم خواهان عقد این اتحاد و استحکام آن هستیم. و از پادشاه می خواهیم که «آثار همراهی خودشان را با ملت بطور فعلیت به عرصه ظهور برسانند». آقا محمدجعفر متذکر شد: حالا که کارد به استخوان رسیده، انجمن‌ها علاجی غیر از این نمی بینند. «هر چه باید بکنیم زودتر اقدام شود که مسامحه بهیچ وجه در این موقع سزاوار نیست». سید مهدی هم پیشنهاد معقولی کرد: این سند صحیحی است، و خوب است مهر تمام انجمن‌ها خوانده شود که عموم ملت بدانند از جانب چند انجمن رسیده است.<sup>۱</sup>

از نظر دستور پارلمانی، این اولین و آخرین بار بود که لایحه انجمن‌ها مورد بحث و تصمیم‌گیری مجلس قرار گرفت. لایحه نویسی کار روزمره برخی انجمن‌ها بود، و گاه مطلب آنها در صورت مذاکرات انعکاس داشت. اما مجلس نه درباره آنها به مذاکره

۱. مذاکرات، ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶.

جدی می پرداخت و نه به طریق اولی مأخذ تصمیم گیری مجلس واقع شده بود. به حقیقت، ماهیت استثنایی قضیه در اوضاع سیاسی باریک و خطیر فعلی بود که مجلس بر لایحه انجمن ها تأکید گذاشت. مجلس که از خصومت شاه نسبت به انجمن ها آگاه بود و آنرا عاملی در برانگیختن او علیه مجلس می شناخت - دور نیست که آن لایحه به اشاره و با صوابدید رهبران مجلس نوشته شده باشد. این خود بامعناست که مجلس با اعلام دریافت آن نوشته بیدرنگ به گفتگو نشست و به تصمیم گیری آنی رسید.

مذاکرات مجلس حکایت از این دارد که نمایندگان بس دلواپس و اندیشناک بودند. مجلس که بر روش انجمن های افراطیون و روزنامه هایشان همیشه اعتراض داشت - حال خرسند بود که آنها سر عقل آمدند، یا به تعبیر آقا محمدجعفر چون کارد به استخوان رسیده دیگر علاجی ندیدند. تذکر اسدالله میرزا درباره روزنامه ها که «بواسطه قلم ایشان بسی مفساد اصلاح خواهد شد»، اشاره ای است به مقالات روزنامه مساوات. او در مقاله ای بر شاه و دربار تاخت و در ناهنجار گویی بر مادر شاه حدی شناخت. محمدعلی شاه که نسبت به نوشته های مطبوعات بیش از اندازه حساس بود، به عدلیه عرض حال فرستاد و تقاضای محاکمه قانونی کرد! تذکر امام جمعه خوبی بجا بود که اینک پادشاه هم باید آثار همراهی خودشان را «بطور فعلیت به عرصه ظهور برسانند». اما بیان تقی زاده که «ما از طرف اعلیحضرت نهایت اطمینان داریم»، برای خودش دروغ مصلحت آمیز بود و از نظر مجلس پوچ و بیمقدار. مجلس هیچگاه به محمدعلی شاه اعتماد کامل نداشت. رئیس سابق مجلس (احتشام السلطنه) این شهادت و شرافت سیاسی را داشت که بی اعتمادی مجلس را نسبت به شاه به خود او و نیز در جلسه علنی اعلام دارد. اما حرف نماینده افراطیون مزورانه بود. همچنین انتقاد او از کسانی که «حتی شاه موافق را هم نمی خواهند بلکه فقط طالب هرج و مرج هستند»، به حقیقت تکذیب خویشان بود. مجلس خود او را یکی از همان عناصر ماجراجو و آشوب طلب می شناخت. پیشتر نیز دانستیم که

۱. وکالت شاه را در آن محاکمه محمدحسین میرزابه عهده گرفت و وکالت مساوات را ملک المتکلمین که در درشت گویی دست کمی از رفیق روزنامه نویس خود نداشت. سرانجام به پایمردی عضدالملک شاه از تعقیب قضایی گذشت.

او حتی با وضع نظامات قانونی در کار انجمن‌ها مخالفت ورزید، و مجلس عقیده‌اش را طرد کرد. در واقع، اکنون که گروه افراطیون کمند را سخت یافتند، سپر انداختند و از در اعتذار پیش آمدند.

در آن گفت و شنود کوتاه مسأله عمده‌ای که مجلس از آغاز با آن درگیر بود، جلوه دارد: از یکسو با سوءنیت و کثرتاری پادشاه؛ از دیگر سو با دسیسه و بدروشی افراطیون که قواعد رفتار دموکراتی را نمی‌شناختند. برخورد مجلس را با هر دو قضیه، در مراحل پی‌درپی، ضمن گفتارهای پیشین هرچه دقیق‌تر به دست دادیم. در تشریح اوضاع سیاسی، رئیس سابق مجلس می‌نویسد: محمدعلی شاه و دربارش «در کمین مجلس و مشروطه» نشسته، در پی فرصت بودند که آنرا براندازند. اما حکومت ملی «تنها همین يك دشمن را در کمین نداشت»، بلکه اعمال بیقاعدده و ناسالم انجمن‌ها و انجمن‌سازان، نوشته‌های جراید هرزه‌گو و هتاک، و رفتار تندروان مجلس - پارلمان را به سراشیب سقوط سوق داد. «همین اوان مارلینگ نوشت: چشم‌انداز حوادث نویدبخش نیست از آنکه دخل و تصرف انجمن‌ها در کل امور دولت و رفتار «کوتاه‌بینانه» سران انجمن‌ها، دولت را از ایفای وظایفش باز داشته است.<sup>۱</sup> باز افزود: مداخلات ناموجه انجمن‌های بکلی نامسئول، نه فقط «فعالیت دولت را عملاً فلج گردانیده... آنها اختیارات مجلس را هم غصب کرده‌اند» - وضعی که مملکت را به سرعت به سوی هرج و مرج و «آنارسی» می‌کشاند.<sup>۲</sup> انکارپذیر نیست در این فلج سیاسی که تنها دستگاه استبداد از آن بهره جست، خود دولت نیز مسئولیت داشت. نظام السلطنه که کابینه‌اش را تشکیل داد گفته بود: «غلبه بر نفوذ مخرب گروه مزبور (افراطیون) و دفع فعالیت هرج و مرج طلبانه انجمن‌ها کار دشواری نخواهد بود»، و به قول خودش «اقدام قاطع» در انجام آن مهم را در صدر پروگرام دولت قرار داد.<sup>۳</sup> اما هیچ گام مؤثری در آن جهت برنداشت. در واقع، کفایتش را نداشت.

۱. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۷۷.

۲. انگلیس، مارلینگ به گری، ۲۴ آوریل ۱۹۰۸ (۲۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۶).

۳. انگلیس، مارلینگ به گری، ۱۸ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۶).

۴. آن مطلب را هارتویگ از زبان نظام السلطنه آورده. تلگراف هارتویگ به ایزولسکی، ۱۸ ژانویه

۱۹۰۸ (۱۳ ذیحجه ۱۳۲۵) ترجمه کتاب نارنجی.

کابینه‌های پیش از او هم از این نظر شایسته‌تر نبودند.

مجلس طبعاً خواهان التیام مناسبات با سلطنت بود. به دنبال آن مذاکرات و در همان جلسه، هیأت یازده نفری نمایندگان را برگزید که نامه مجلس را خطاب به شاه و عریضه انجمن‌ها را به دربار ببرند و با شاه صحبت بدارند. شاه برای نخستین بار هیأت مجلسیان را نپذیرفت، اما به نامه مجلس جواب فرستاد پاسخی که طفره آمیز بود. این دستخط هیچ اشاره‌ای به مشروطگی سلطنت ندارد. ضمن اینکه شاه گفت: اگر بر اثر تغییر و تبدیل اوضاع سابق «حرکتی برخلاف انتظار مشاهده نمایم هیچوقت به دل نگرفته و نمی‌گیریم»، تأکید بر این نهاد که: برای اطلاع می‌گوییم ما خود را مکلف به «وظایفی که خداوند در سلطنت و نگاهداری مملکت به ما موهبت کرده» می‌دانیم. این پیش درآمد نغمه قدرت‌نمایی بود، نغمه ناسازی که در دستخط‌های بعدی چند پرده بالا گرفت.

محمد علی شاه سرناسازگاری داشت، گرچه هنوز کمی زود بود که آهنگ ستیز کند.

در این مرحله برای التیام روابط شاه با مجلس دو فکر دیگر جلوه نمود. اول، فکر تشکیل مجلس سنا بود که رئیس الوزرا و رئیس مجلس هر دو از آن پشتیبانی داشتند. نظام السلطنه به مجلس نوشت: «نظامنامه مجلس سنا را که مدتی است نوشته شده و اعلیحضرت هم دستخط فرموده که تشکیل شود، نهایت تأکید را در این خصوص می‌فرمایند. لذا خوب است مجلس مقدس عطف نظر و توجهی نموده، هرچه زودتر نظامنامه مزبوره را تصحیح و تصویب کرده بفرستند که به زودی در تشکیل مجلس سنا اقدام شود». ممتازالدوله رئیس مجلس اعلام کرد: «این مطلب صحیح و لازم است و باید روزی را معین کرد که آن نظامنامه را بیاوریم، مطرح کرده زودتر از مجلس بگذرد. این مسأله قانونی است و دیگر جای رد و ایرادی هم نیست».<sup>۱</sup>

از قضا جای رد و ایراد هر دو بود. مخبرالملک متذکر شد: «آن نظامنامه اگر همین طور به مجلس بیاید نخواهد گذشت. خوب است اول ارجاع کنید به یک کمیسیون یا

۱. مذاکرات، دستخط محمد علی شاه به مجلس، ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۲۶.

۲. مذاکرات، ۲۳ ربیع الاول ۱۳۲۶.



در همان کمیسیون هیأت رئیسه تنقیح و تصحیح شود، بعد از آن به مجلس بیاید تا زودتر بگذرد». قرار شد در هیأت رئیسه مجلس مورد مطالعه قرار گیرد.

طرح نظامنامه مجلس سنا که دولت نوشت و باب طبع شاه بود، به دست ما نرسیده و تا آنجا که می‌دانیم مضمون آن در هیچ مأخذی ثبت نشده. اما از سخن مخبرالملک که در قواعد پارلمانی بصیرت داشت، برمی‌آید که از نظر حقوق مجلس ملی ایرادهای ماهوی بر آن وارد بود. مجلس اول که قدرت مؤسسان را داشت و نسبت به حقوق خویش بسیار حساس بود، هیچ محدودیت و نظارتی را بر اختیارات خود نمی‌پذیرفت. آن نظامنامه با مزاج مجلس سازگار نبود. و پس از آن هم اشاره‌ای به قضیه مجلس سنا در صورت مذاکرات نرفته. بنا بر این، آن فرض که اگر مجلس سنا به وجود آید از فشار سیاسی شاه بر مجلس ملی خواهد کاست، و احیاناً (در اوضاع خاص زمانه) به صورت مرجع پارلمانی دیگری در اختلاف میان سلطنت و مجلس ملی به کار خواهد بود، باطل شد.

دیگر فکری که در راه اصلاح و التیام مناسبات با شاه نضج گرفت این بود که همزمان چند تن از اهل دربار که به بدخواهی با مجلس و مشروطگی شناخته شده بودند از حوزه سلطنت برکنار گردند، و چند نفر در زمره خطیبان و روزنامه‌نویسان که مورد کین و خصومت محمد علی شاه بودند از پایتخت بیرون شوند. مانند همیشه سراغ عضدالملک ریش سفید خاندان قاجار رفتند، و گروهی از اعیان و اهل سیاست در خانه او گرد آمدند. عضدالملک پا به میان نهاد. آن پیشنهاد که مصالحه‌ای در راه تصفیه دربار و در صف افراطیون بود، به ظاهر سازش تازه‌ای را نوید داد. حتی نماینده شاه، مشیرالسلطنه، موافقت سلطنت را با «تصفیه دربار» اعلام کرد (۲۹ ربیع الثانی). این خبر در مجلس و افکار عمومی تأثیر نیکو بخشید، اما زود به یأس مبدل شد. ظریفان دریافتند موافقت شاهانه که بدان سادگی به دست آید، چیزی مگر فریب ملوکانه نخواهد بود. به حقیقت، بن بست سیاسی ریشه دارتر از آن بود که اکنون با عرضحال انجمن‌ها و سخنان تحیب‌آمیز مجلسیان و یا بیرون شدن چند درباری و آدم افراطی از شهر، و تدابیر نیم‌بندی از این قبیل بشکند.

این لحظه حرکت محمد علی شاه به باغشاه بود که مقدمه‌اش از یکماه و نیم پیش آرام آرام فراهم می‌گردید. بامداد چهارم جمادی الاول ۱۳۲۶، سربازان سیلاخوری و سواران

کشیخانه و جماعت قزاق در خیابان ارك گرد آمدند. چه خبر است؟ شاه می خواهد سوار شود. به کجا؟ نمی دانیم. در فضای پرغوغای سربازان و سواران و قزاقان، بدون اعلام مقصد، همراه گارد نیرومند در حالی که شاپشال خان با شمشیر آخته سوار بر اسب کنار کالسکه سلطنتی حرکت می کرد، شاه نخست به میعاد گاهش قزاقخانه آمد. و از آنجا از راه غیر معمول به باغشاه رفت. حرمسرا و دستگاه سلطنتی هم به آنجا نقل مکان نمود. باغشاه مبدل به اردوی نظامی گردید. قصر گلستان نه قابل دفاع بود و نه می توانست ستاد جنگی باشد. این درسی بود که شاه و مشاورانش از کودتای ذیقعدہ آموختند.

با عزیمت شاه به باغشاه پایتخت را بهت و هراس فرا گرفت. سه روز بعد نظام السلطنه از ریاست وزرایی برکنار گشت (۷ جمادی الاول) و مشیر السلطنه که نه ماه قبل به رأی عدم اعتماد مجلس معزول شده بود، جایش نشست. از مجلس صدایی برخاست، نه در ایراد بر عزل نظام السلطنه و نه در اعتراض بر انتصاب مشیر السلطنه. شاه اغنایی به مجلس نداشت. کشمکش مجلس و محمد علی شاه به آخرین مرحله اش رسید.

## ۲. نقش بندی کودتا

کودتا نتیجه تغییر در معادله قدرت سیاسی بود. یک طرف دستگاه سلطنت بود متکی به نیروی مخالف مشروطگی و ابزار اجرایی اش قزاقخانه بود. در تقابل آن مجلس بود متکی به نیروی ملی و رزمندگان آن. تا به حال مجلس در همه زور آزمایی ها بر سلطنت فائق گشت. با تغییری که در کفه قدرت سیاسی روی داد - شاه موقع برتر به دست آورد و قدرت عریان را به راه مقصدش که انحلال مجلس و حکومت ملی بود، به کار گرفت.

تحقیق ما از سیر حوادث باز می نماید که از نیروی بالقوه و آمادگی مردم در دفاع از مجلس و مشروطگی چیزی کاسته نشد، بلکه قوه بالفعل مجلس بود که سخت کاهش پذیرفت. مجلس که نمایندگی قدرت ملت را داشت الزاماً مکلف به تنظیم و رهبری مجموع نیروهای ملی بود. در این جهت عمومی، ناتوانی مجلس در ایستادگی در برابر

تعرض سلطنت، در قیاس آنچه در کودتای اول تحقق یافت - خیره کننده است. این واقعیت معلول سلسله عللی بود که سبب تنزل قدرت مجلس گشت.

نظری به اوضاع عمومی مجلس در مرحله بلا فصل کودتای بیفکیم. مجلس در دو سه ماهه آخر کارش از انضباط پارلمانی برخوردار نبود. ممتازالدوله که در خطابه انتخابش به ریاست مجلس پیشنهاد روزی چهارده ساعت کار کرد، درست یک ماهی بعد سهل انگاری مجلسیان را اعلام نمود. او گفت: هر روز ملاحظه می شود که عده حاضران برای مذاکره و تصمیم گرفتن کافی نیست، و در کمیسیون ها هم حاضر نمی شوند. «نمی دانم پس کی برای خدمت حاضر خواهند شد؟ فقط دو ساعت در روزهای رسمی حاضر شده، آنهم آخر وقت می روند. آخر ما یک تکلیف بزرگی به گردن گرفته ایم، باید از عهده آن بر آییم». مگر درک مسئولیت مدنی شان سستی گرفت. در جهت دیگر، رفتار منافقانه برخی نمایندگان مایه رسوایی بود. به تواتر آمده که بعضی مجلسیان روز به بهارستان می آمدند و شب در کاخ گلستان به کنکاش می نشستند. میرزا مهدی شریف کاشانی در نامه خصوصی اش به بهبهانی نوشت: در حالی که شاه مهبای زد و خورد با مجلس می گردد، برخی و کلا با دربار «محرمانه ملاقات می نمایند و دستورالعمل می دهند». رفتار استوار خصلت مردان با فضیلت است که ما همیشه خیلی کم داشتیم.

به علاوه کناره گیری سه چهار تن از نمایندگان معتبر تجار در کار مجلس تأثیر منفی گذارد. فعال ترین و بانفوذترین آنان معین التجار بود. او که در مجلس مبتکر طرد استقراض خارجی بود و از مدافعان جدی تأسیس بانک ملی، و در آغاز کار مجلس بیش از چهار صد هزار تومان به خزانه تهی دولت کمک رایگان کرد - در سه ماهه آخر (بر اثر دلخوری ها) پا به مجلس نگذارد.<sup>۳</sup> نمایندگان تجار طبعاً خواهان دفع آشوب های داخلی و شروع اصلاحات بودند. سخن معین التجار که: «تا انقلاب رفع نشود، نمی شود مشغول

۱. مذاکرات، ۴ ربیع الثانی ۱۳۲۶.

۲. نامه شریف کاشانی به سید عبدالله بهبهانی، شرح واقعات و مواد تاریخی مشروطیت.

۳. به شرحی که خواندیم در جلسه مجلس او از جانب یکی از مدیران انجمن ها مورد اهانت قرار

گرفت (رجوع شود به بخش سیزدهم).

کارهای بزرگ شد»، بیانگر خواسته‌های طبقه تجار بود. از همان بابت او بارها بر گروه افراطیون تاخت. و گفت: همه اغتشاش و برهم خوردگی ولایات زیر سر این «محرکین و مفسدین» است که حتی شاه را «نمی‌گذارند با مجلس همراه باشند». تکیه کلام تجار که امنیت و اطمینان در کار نیست، در وجه نظرشان که دست آخر در تأسیس بانک ملی سست آمدند، بی‌تأثیر نبود گرچه این تنها دلیل نبود.

بحران مالی و قصور دولت و مجلس هر دو در تدابیر عملی برای رفع تنگدستی مالی - دیگر عامل ناتوانی دستگاه حکومت ملی بود. در مجلس بارها خاطر نشان گشت که با ضعف دستگاه اجرایی، وصول مالیات‌های گذشته و حال معوق مانده. به علاوه، نمایندگان روشن اندیش توجه دادند که قوام نظام مشروطه بدون تقویت بنیه مالی دولت امکان ندارد. به این قضیه بزرگ هم پی بردند که استحکام حکومت مشروطه، در نهایت منوط به تأسیس بنیادهای اقتصادی جدید و اصلاح کل بساط ملاکی است. به رغم این هشیاری اجتماعی، پیشنهاد بستن مالیات تازه بر املاک مزروعی به جد گرفته نشد، و اجرای قانون «ممیزی علمی» املاک (که الزاماً بر میزان مالیات املاک بزرگ می‌افزود) متوقف گردید. مهمتر آنکه، طرح رفورم اقتصادی و اجتماعی و اصلاح نظام مالیاتی (که صنایع الدوله متفکر برجسته اصلاحات در این دوره عرضه کرد) در برخورد با آخرین بحران سیاسی مجمل ماند.

باید دانسته شود آن کاستی‌ها که بر شمرديم البته در کارایی حکومت ملی اثر منفی داشت. اما هیچکدام و حتی بر رویهم عامل تعیین کننده سرنوشت مجلس و مشروطگی نبود. حکومت ملی را تنگدستی خزانه از پای در نیاورد، و چرخ مالیه هیچگاه از گردش نیفتاد. مسأله عمده آنی که مجلس با آن مواجه بود خصلت سیاسی محض داشت. در باریک‌ترین مرحله‌ای که حیات حکومت ملی با تعرض شاه و کودتای نظامی روبرو گشت - تزلزل مجلس و بدی دستگاه رهبری‌اش در آرایش نیروهای ملی بود که فاجعه به بار آورد. مجلس فاقد رهبری فردی و جمعی با ابتکار و نیرومند بود. این خود کفایت عملی

۱. مذاکرات، ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۲۵.

مجلس را به حداقل رساند - تا آنجا که در برابر نقشه کودتا سیاست فعالی نداشت، در حالت انفعالی هم مردد بود، و بر اثر آن به هیچ نوع کمکی از ولایات دست نیافت در حالی که تا وقوع کودتا بیش از یک ماه فاصله زمانی بود. خواهیم دید که مردم پایتخت خواهان مقاومت جدی و آماده فداکاری و جنگ با محمدعلی شاه بودند، مردمی که به مجلس و مشروطگی دلبستگی داشتند. همان تجربه ملموس از حکومت دو ساله ملی، در قیاس سنت دولت استبدادی، بهترین آموزگار مردم بود. در کودتای ناگهانی ذیقعه که مقاومت در برابر سلطنت با مجلس آغاز گردید، مردم به دفاع مجلس شتافتند و جمعیت هفت تا ده هزار نفری (به تخمین) گرد آمد. این بار که جریان کودتا کند بود اما حرکت آن به چشم می خورد - مردم قدم پیش گذاردند و چون مجلس را نامصمم یافتند بر مجلسیان ناسزا گفتند، و سرگشته و پریشان پراکنده گشتند. باز هم در دقایق تصمیم و خطر، مردمانی از همه رده های جامعه شهری به جنگ با قوای کودتا برخاستند.

یکی از ناظران تیزبین نزدیک يك سال پیش از کودتا نوشت: «ممکن است کیفیاتی که از قدرت مجلس خارج است سبب سقوط مجلس گردد. و ممکن است اختلاف های داخلی، خیانت ها یا حتی خطا و بی تدبیری های مجلس به انحلال آن انجامد». رئیس سابق مجلس افسوس می خورد که باید وضعی پیش آید که پادشاه «مسلوب الاختیار» بتواند بر مجلس ملی چیره گردد. البته محمدعلی شاه «ذاتاً مستبد و عاشق حکومت فردی بود». اما در این هم تردید نیست و با اوضاعی که افراطیون و انجمن های ماجراجو و جراید هرزه و هتاک پیش آورده بودند - «هر پادشاه ترقیخواه و عاشق آزادی و حکومت مشروطه ای را هم که به جای محمدعلی شاه بود، متنفر و عاصی و وادار به دشمنی و جنگ با مجلس و آن نوع مشروطه خواهی می نمود» - چه رسد به پادشاهی که در پی بازگرفتن آنچه خود و پدرش از دست داده بودند، می گشت.<sup>۲</sup> احتشام السلطنه در سنجش اوضاع سیاسی نظریه بدیعی هم دارد. می نویسد: اگر محمدعلی شاه دست به جنایت کودتا نمی برد

۱. انگلیس، گزارش والتر اسمارت در تحول پارلمانی ایران.

۲. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۴-۶۲۳.

«خیلی زود و زودتر از آنکه به تصور آید، آرزومندان تجدید وقایع و صحنه‌های انقلاب کبیر فرانسه به آرزوی خود می‌رسیدند». بدین معنی که طبقات و اصناف مختلف مردم به انقلاب عمومی برمی‌خاستند، و از نفوس یکصد و بیست هزار نفری پایتخت جمعیت بیست هزار نفری یا بیشتر در آن شرکت می‌جستند - همان مردمی که «از دست تعدی و فرط سیاه کاری صدرنشینان و زبان‌آوران مجلس، و انجمن‌سازان و جریده‌نگاران و اراذل و اوباش دنباله‌رو ایشان به‌جان آمده بودند». تردید نیست که با «ظهور انقلاب عمومی مردم» برخی از آنانکه گرفتار زنجیر و شکنجه و اعدام میرغضبان باغشاه گردیدند و یا در پناه سفارتخانه‌ها جان به سلامت بردند - «هدف خشم و غضب عامه مردم قرار می‌گرفتند». در این حال «مسلم است که در صفحات تاریخ جایی که اکنون دارند به دست نمی‌آوردند... البته جمعی بیگناه وطن پرست و مشروطه خواه حقیقی هم، مانند هر انقلاب عمومی دیگر به آتش آنان می‌سوختند»<sup>۱</sup>.

به نظر نمی‌آید که آن فرض سیاسی از جمله «اگر»های تاریخ باشد که دلایل مشهود زمانه بتواند تحقق آنرا تأیید کند. احتمال وقوع انقلاب عمومی شاید کمتر از آن بود که او می‌پنداشت. گرچه همیشه همه احتمالات پیش‌بینی‌شده نیستند. به هر حال، طرح قضیه در شناخت تفکر سیاسی رئیس‌پیشین مجلس ملی که از حرکت‌های انقلابی اروپا آب می‌خورد، شایان توجه است.

\* \* \*

محمد علی شاه با طرح‌ریزی کودتا بر قانون اساسی یاغی شد؛ هدف او بر انداختن مشروطگی و حکومت ملی بود. این نقشه میان شاه و نزدیکان او و فرمانده روسی قزاقخانه ریخته شد. چنانکه سیر حوادث می‌نمایاند، شاه در کار کودتا چند حیل به کار بست: اول آنکه، تا آخرین لحظه در گفتگو میان مجلس و دربار را باز نگاه داشت تا در اذهان امید اصلاح یکسره منتفی نشود، بدین تصور که از بسیج نیروی مقاومت بکاهد. دوم آنکه، از دشمنی آشکار نسبت به مجلس پرهیز جست و همواره تکذیب کرد که «قصد ما العیاذ بالله

۱. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۸۰-۶۷۹.

عدم مساعدت با اساس مقدس مشروطیت است». سوم آنکه، چنین وانمود که فقط می‌خواهد نظم و آرامش و امنیت برقرار کند، زیرا بعضی خطیبان و ارباب جراید به دستکاری برخی انجمن‌های دارالخلافه و اشرار آدمکش در مملکت «القای فتنه» می‌کنند و دولت در پی دفع شر آنهاست. تظاهر او به مشروطه خواهی به سبب دل‌بستگی باطنی مردم به مشروطگی و حکومت ملی بود؛ و در حمله بر افراتیون می‌دانست که افکار عمومی پشتیبان آنان نیست و مردم از کردار ایشان ناخرسند بودند. به هر حال، شیوه‌ها و اغفال و فریب بود.

چهار روزی از استقرار در باغشاه نگذشت که بیان نامه «راه نجات ملت» خطاب به مردم، به امضای محمدعلی شاه در پایتخت منتشر گردید (هشتم جمادی الاول). شاه به تندترین الفاظ بر مخالفان تاخت: ملت ایران خوشوقت نخواهد گشت که دولت چند هزار ساله‌اش پایمال «هوی و هوس مشتی خائنین مغرض خودخواه که بکلی از شرف ملیت دور و از حیثیت انسانیت مهجوراند» گردد؛ دستخوش «خیالات فاسد دزدان آدمی‌کش» بشود؛ و مردمان ساده لوح را هر روز به بیانی فریفته و آنانرا اسباب اعتبار خود قرار بدهند. در این مدت شخص سلطنت در پیشرفت مشروطیت همراهی داشته - «هرچه گفتند شنیدیم و هرچه خواستند کردیم، و از هر حرکت زشت ناپسند تجاهل و اغماض نمودیم؛ چه عهدها بستند که نشکستند؛ چه پیمان‌ها که به پایان نبردند». همانطور که پیش از این اعلام داشتیم دولت ایران «مشروطه و در عداد دول کنستی‌توسیون محسوب است» و وکلای مجلس شورای ملی «در کمال امنیت و قدرت» به تکالیف مقرر عمل خواهند کرد. اما «صراحتاً به شما می‌گویم که بهیچ وجه من الوجوه ممکن نیست بیش از این دولت و ملت خود را دچار حوادث و انقلابات دیده» و آنرا در تنگنای «فساد و ظلم مفسدین» بگذاریم. تجار و کسبه و رعایا هم عموماً در امان هستند، اما اهل فساد و هر کس از حدود خود تجاوز نماید مورد سیاست سخت قرار خواهد گرفت.

آن «راه نجات» آمیخته با پرخاش و خشم و نفرت پیش در آمد اعلان جنگ بود. تأثیر حادثه سوء قصد هم در آن منعکس است. پاسخ اعلامیه شاه، دو روز بعد به عنوان «جواب

راه نجات از طرف ملت ایران» در شهر منتشر گردید (دهم جمادی الاول). لحن آن نسبتاً ملایم و غیر مستقیم است و شاه مورد حمله مستقیم قرار نگرفته. ملیون در پاسخ محمد علی شاه گفتند:

مندرجات «راه نجات» به حقیقت «یک آینده تاریک و یک بدبختی نزدیکی را به ملت و دولت ایران وعده می دهد». و همین مایه سلب اطمینان از عموم گشته «خوف و دهشت بر همه مستولی گردیده». ملت می داند که هر چند آن بیانیه به نام سلطنت انتشار یافته ولی حقیقت امر غیر از این است - یعنی همان چند تن خائن که اطراف سلطنت را گرفته اند در این اعلان نیز «عقاید شخصی خود را به نام مقدس اعلیحضرت در انظار جلوه می دهند». پس از مرور اجمالی بر سیر حوادث عصر حکومت ملی، قول صاحب اعلامیه را در پشتیبانی از «مشروطه و کسستی توسیون تکذیب می نماید». اعلامیه مزبور «تمام حرکات درباریان را به عکس به ملت نسبت می دهد» - و حال آنکه عهدشکنی را «جز از اعمال درباریان نمی توان محسوب داشت، و سلب آسایش عمومی را جز از طرف اولیای دولت نمی توان دید». اساساً «آحاد ملت عهد و قسمی ندارند که بشکنند». بالاخره مندرجات آن اعلامیه «به قدری خلاف واقع و ضد شهودات این مدت است که عامه نفوس دنیا در بی اصلی آنها بهیچ وجه تشکیک نخواهند کرد»<sup>۱</sup>.

اعلامیه شاه پانزده روز پیش از کودتا صادر گردید. در پاسخ جدلی و شایسته ملت اشاره ای به موضع نهایی ملیون در برابر تهدید سخت دربار نرفته. اما درست همان اوان جزوه کوچکی منتشر شد که آهنگ انقلابی دارد. در آن به صف آراییی دستگاه استبداد در برابر مجلس ملی تصریح گردیده، برای مقابله با قهر استبدادی با ذکر قرینه تاریخی، اعدام شاه را مطرح می کند. می نویسد: به تجربه می دانیم که «مستبدین هر قوم و ملت محض ابقای حکمرانی ظالمانه» خویش به هر تبه کاری دست می برند. از نمونه های مؤخر آن رفتار لویی شانزدهم است که «به تهیه اسباب هدم بنیان پارلمان» کوشید. چون ملت

۱. مأخذ ما نسخه معتبر اصل اعلامیه محمد علی شاه و جواب آن است که در شهر منتشر گردید. در نقل متن هر دو سند در حیات یحیی مسامحه گردیده، تاریخ هر دو سند اشتباه است و در متن آنها هم کلماتی از قلم افتاده.



«از مقاصد ملعونه‌اش خبردار شد در صد پیش بندی درآمدند». او خواست «محض استحکام حکومت ظالمانه خود... از دول همجوار استمدادی نموده و با قوه استعداد آنها استقراری به سلطنت مستبده خود بدهد». مردم گرفتارش کردند و به اعدامش فرمان دادند. «خیلی بیشتر و بالاتر از اینهاست مجازات کسی که خیال چنان خیانتی به وطن و بنای وطنش داشته باشد».<sup>۱</sup>

علاوه بر آن نوشته و اعلامیه میلیون در جواب محمد علی شاه، ورقه‌ای هم به امضای انجمن اجتماعین انتشار یافت که مفاد آن سخیف و لاف و گزاف بود. اجتماعین در آن ورقه ضمن اتمام حجت خطاب به درباریان گفتند: اگر به مدت چهار روز دست از فتنه‌جویی و روش استبدادی برندارند - «ناچار هستیم وجود ناقابل شما را از روی زمین برداریم، و مسلم به تکلیف خود رفتار خواهیم کرد».<sup>۲</sup> باید دانست در این زمان نشانه‌ای از حرکت انقلابی به چشم نمی‌خورد. تردیدی نیست که برخی عناصر انقلابی بودند، امکان عملی هم بود که از آن عناصر گروه متشکلی بسیج گردد که در طوفان حادثه همراه رزمندگان میلیون در دفاع مجلس مشارکت جویند. اما لازمه‌اش دستگاه رهبری بود که نبود. حیدرخان سرکرده انقلابی و تکیه‌گاه اصلی حوزه اجتماعین تهران هم درست همین اوان به قفقاز بازگشت.<sup>۳</sup> از «قومته»، اجتماعین باد کوبه هم که پیش از این «سرباز وطن» به تهران صادر می‌کرد<sup>۴</sup> - کمکی نرسید. گویی به عقل اجتماعین نمی‌رسید که چه باید بکنند، مگر نوشتن اعلامیه‌های پوچ.

با نشر حکم پرخاشگرانه شاه به عنوان «راه نجات»، دو مجتهد مجلس در نهم جمادی الاول تلگرافی خطاب به علما و انجمن‌های ولایتی قزوین و از طریق قزوین

۱. تازیانه عبرت.

۲. متن ورقه را شریف کاشانی ثبت کرده (شرح واقعات و مواد تاریخی مشروطیت).

۳. نوشته یکی از تبلیغگران زمان ما دایر بر اینکه حیدرخان از جانب عاملان روس و انگلیس مورد تعقیب بود و بدین جهت از ایران رفت، قصه خنکی است. اگر او از جانب روس مورد تعقیب بود، دستگیری‌اش در قفقاز ساده‌ترین کارها بود. از طرف انگلیس هم هیچ مزاحمتی برای او و سایر مخالفان محمد علی شاه به وجود نیامد. حیدرخان فقط مورد خصومت شاه بود، و این وضع منحصر به او نبود.

۴. رجوع شود به بخش پنجم.

به‌رشت فرستادند؛ با اعلام خطر جدی یاری جستند. گفتند: پادشاه در باغشاه استقرار گرفته، اردوی کلانی تشکیل داده و دروازه‌های پایتخت را توپ گذاشته‌اند. «حالت حاضره خیلی موخش... سیم‌ها مقطوع، کلیه انهدام اساس مشروطیت و مجلس قریب الوقوع، اقدامات سربیه [بنمایید] که نتیجه هر طور است زودتر به تهران برسد». حکمران گیلان ظهیرالدوله که همواره با آزادیخواهان همدلی داشت تلگرافی به شاه متذکر گردید که: تلگراف مجتهدان به انجمن ولایتی «تولید هیجان فوق‌العاده» در گیلان نموده است. شاه همه آن واقعیت‌های مشهود را بی‌پروا تکذیب و به ظهیرالدوله ابلاغ کرد: «شهرت‌های بی‌اصل مطلقاً صحت ندارد... دولت با مجلس بهیچ وجه من‌الوجه در مقام مناقشه و مخالفت نبوده و نیست... لیکن بعضی از وعاظ و ارباب جراید که از حدود قانونی خودشان تجاوز کرده قصدی جز القای فتنه در مملکت ندارند، و به دستگیری بعضی انجمن‌های دارالخلافه مانع اجرای قوانین موضوعه و اسباب پریشانی حواس وزرا و وکلا شده‌اند - جداً دولت تعیین حدود و دفع شر آنها را از مجلس به‌توسط وزرا قانوناً مطالبه می‌دارد. و اگر برخلاف این مطالب اخباری به خارج نشر می‌کنند... می‌خواهند مملکتی را دستخوش هوی و هوس و فدای اغراض شخصی و طمع بی‌انتهای خود بکنند»<sup>۱</sup>.

آن نوشته سربس‌ریا و فریب سیاسی است. بدان مأخذ تاریخ مشروطه چنان پادشاه قانونی به خود ندیده که اصلاح هر کژی را «از مجلس به‌توسط وزرا قانوناً مطالبه» فرماید. می‌دانیم در کودتای ذیقعه از تنها شهری که دسته‌های مسلح به یاری مجلس رسید، قزوین بود. انتظار می‌رفت که حالا از گیلان هم کمک برسد. اما به شرحی که خواهد آمد این بار نه قزوین به مدد آمد و نه بر آن «هیجان فوق‌العاده» گیلان اثری مترتب گردید. از روزی که بیانیه تحکم‌آمیز دربار منتشر شد، صحن مجلس و میدان بهارستان و مدرسه سپهسالار صحنه جوش و خروش مردم بود، گاه همراه تظاهرات شورانگیز مردم آمدند، خواستند بفهمند چه باید بکنند؟ و آخرین بار بود که تابلوهای انجمن‌ها در آن

۱. تلگرافی محمد علی شاه به ظهیرالدوله، ۱۱ جمادی الاول ۱۳۲۶، اسناد ظهیرالدوله، ص ۳۳۳.

مدرسه برپا گشت. در آن اجتماع مردم سخن از این رفت که جلسه فوق العاده مجلس تشکیل گردد، و محمدعلی شاه با رأی عمومی از سلطنت خلع شود.<sup>۱</sup> روزهای یازدهم و دوازدهم جمادی الاول هیجان عمومی بالا گرفت. دستخط تعرض آمیز شاه همراه یک صاحب منصب و چند قزاق به مجلس رسید مبنی بر اینکه: اگر در ظرف دو ساعت مردم را متفرق کردید که کردید، وگرنه «به قوه حریه» متفرق خواهند شد. مجلس بیدرنگ به مباحثه نشست. در آن فضای متشنج اختلاف آرا فراوان بود. برخی نمایندگان و همچنین دو مجتهد طباطبایی و بهبهانی معتقد به مقاومت و مخالف پراکنده کردن مردم بودند. برخی دیگر گفتند که مخالفت با شاه منجر به خرابی کار خواهد گردید. روح مجلس مدارا و تسلیم بود، و رأی بر این قرار گرفت که مردم فوراً پراکنده شوند. ممتازالدوله با چند تن از وکلای میان جمعیت آمد. پیام رئیس مجلس خطاب به مردم که متفرق شوند موثر نیفتاد. مردم گفتند: این حرکات شاه دشمنی با مجلس و قانون اساسی است، و چه مناسبت با مملکت مشروطه دارد؟ غریباً از جمعیت برخاست، بر رأی مجلس اعتراض کردند و به مجلسیان خیلی ناسزا گفتند. به اصرار مجلس، بهبهانی با دلخوری به موعظه مردم آمد و خطاب به جمعیت گفت: مردم، نه می گویم بروید و نه می گویم نروید، خودتان عقل دارید. مجلس رأی داده که متفرق شوید تا به اصلاح کار برسید - «احتراماً اطاعت نمایید، ولی من در این خصوص رأی ندارم، مختارید».<sup>۲</sup> در این میان، رئیس الوزرا مشیرالسلطنه و برخی وزیران به مجلس آمدند که چنین و چنان کردیم، از خیالات شاه جلوگیری کردیم، ملت هم لجاجت نکند بلکه کارها به اصلاح انجامد. به فاصله کوتاهی بهارستان و صحن مجلس از انبوه جمعیت خالی شد، انجمن ها هم تابلوها را پایین کشیدند. ولی بازار همچنان بسته ماند.<sup>۳</sup>

۱. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۱۲ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۲ جمادی الاول ۱۳۲۶).

۲. مباحثه دو جلسه مجلس در فاصله دهم تا سیزدهم جمادی الاول ۱۳۲۶، در صورت مذاکرات منتشر نشده. مأخذ آگاهی ما گزارش های درجه دوم است که بهترین آنها از شریف کاشانی است که شاهد آن حوادث بوده (شرح واقعات و مواد تاریخی مشروطیت).

۳. همان مأخذ.

در بزنگاه تصمیم، حاصل آن نوع رهبری سرگردانی مردم بود و عقب نشینی مجلس که با يك پرخاش شاه و حضور چند قزاق یکباره واداد. این نخستین پیروزی شاه بر مجلس بود. پس از آن باز مجلس هرروز شاهد ازدحام و هیجان عامه بود. از ولایات هم تلگراف های پی در پی می رسید که بعضی عزل شاه را خواستند. به دستور دربار تلگرافخانه زیر نظارت مستقیم گرفته شد. مجلس به اعتراض آمد که تلگرافخانه پایتخت سدراه مخابرات با شهرها گشته، در عبارات تلگراف ها قلم می برند و هرچه مطابق میلشان نیست تغییر می دهند. پیشنهاد شد یا مجلس در رد مانع مخابرات به اقدام بر آید، یا اجازه دهد که مردم به تلگرافخانه رفته و تلگرافچیان را مجبور به مخابره تلگراف ها نمایند. البته مجلس ناتوان چنین اجازه ای را نداد.

گفت و شنود پراکنده مجلس منعکس کننده کشاکش سیاسی و فشار افکار عمومی بر مجلس است. وکیل الرعایا گفت: «همه چیز را می بینیم برخلاف آن چیزی است که می شنویم... با این همه صدمات آخریک تکلیفی برای این مردم باید معین شود». حسین چراغچی اعلام کرد: در این ایام انقلاب اهالی همه ولایات «در صدد مطالبه حقوق ضایع شده خود برآمده اند، و اتصالاً تلگرافات است که می رسد... و هیچ جوابی به آنها داده نشده است. خود این جواب ندادن اسباب اضطراب و تشویش و هیجان آنها خواهد شد». او پیشنهاد کرد که متن تلگراف هایی که به مجلس رسیده، خوانده و منتشر شوند. عقیده کلی این بود که خواندن همه تلگراف ها «فعلاً صلاح نیست». بار دیگر چراغچی به صراحت هشدار داد: «عموم ملت در همراهی و کلا و حفظ این اساس با جان و دل حاضراند. پس ما نمی توانیم ببینیم یا بشنویم که خلاف قانونی شده است. این همه تعطیل عمومی تمام مملکت به واسطه نقض يك اصل از قانون اساسی است، و همه روزه يك نقض قانون دیگر می شود. معلوم است در این حال و کلا و ملت يك وظیفه دارند». و البته به وظیفه خود عمل خواهند کرد. ممتازالدوله رئیس مجلس گفت: این مذاکرات برای آنست که «همه و کلا بدانند که هرروز نقض قانون اساسی می شود». در جواب تذکر رئیس مجلس که وزیران «مسئول بوده و هستند» - مخبرالملک خاطر نشان کرد: گویا ما هنوز وزیران را مسئول می دانیم. «نمی دانم معنی مسئولیت امروزه چیست؟» با این همه بی قانونی ها که

حتی «انتظام شهر را به يك قطع الطريق می سپارند» مسئولیت وزیران چه معنی دارد؟<sup>۱</sup> به عقیده مخبرالملک با قانون شکنی های مستمر از جانب سلطنت - مشروطیت به حالت تعلیق در آمده است.

مجلس آخرین نامه اش را در پانزدهم جمادی الاول ۱۳۲۶ به محمدعلی شاه نوشت. جواب شاه در بیستم جمادی الاول به مجلس رسید. این دو سند تاریخی دو ادعای نامهم سیاسی است: یکی ادعای نامهم مجلس ملی بر سلطنت، یکی ادعای نامهم شاه بر کارنامه مجلس و حکومت ملی. مکمل پاسخ شاه به مجلس، متحدالمآل تلگرافی اوست که مقارن آن به همه ایالات و ولایات فرستاد. زبده هر سه نوشته را می آوریم.<sup>۲</sup>

مجلس خطاب به محمدعلی شاه نوشت:

در جایی که از دولت کهنسال ایران نمانده بود مگر اسمی بی مسمی، و قوای حیاتی اش با تسلط خارجه و جهل و بیقیدی داخله به اسفل مراتب سقوط رسیده، و «استقلال آن منتهی بود به مویی موسوم به اراده ملوکانه» که آن هم در مقابل تندباد اغراض اجانب سرگردان بود - مشیت خداوندی اهالی را به راهی هدایت فرمود که «هادی عقل و تجربه در مراحل تاریخ اختیار نموده» است. خاص و عام مملکت با وجود اختلاف مدارک، به حرکت عمومی و به اتکای دواصل «استقلال ملیت و استحکام قومیت» خواستار «تغییر مسلك سلطنت» گردیدند مبنی بر اینکه: «قوای مملکت ناشی از ملت است و سلطنت ودیعه ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه مفوض شده است». با امضای فرمان آزادی و مشروطیت از جانب پادشاه مبرور و وضع قوانین

۱. مذاکرات، ۱۶ و ۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۶.

۲. متن لایحه مجلس به شاه در صورت مذاکرات مجلس ثبت شده. اما انتشار جواب شاه را که سه روز پیش از کودتای رسید، هیأت رئیسه مجلس تصویب نکرد. نامه شاه که در اصل به صورت متن نهایی روی کاغذ دربار و با مهر رسمی محمدعلی شاه نوشته شده، و سپس مورد تجدید نظر قرار گرفته در کتابخانه مجلس شورای ملی موجود و مأخذ ما همین است. متن آن نامه که در تاریخ مشروطه نوشته احمد کسروی نقل شده از روی نسخه ای است که حاجی محمد آقا نخجوانی برداشته بود. در نسخه نخجوانی کلماتی از قلم افتاده و برخی کلمات اشتباه است. به هر حال نخستین بار کسروی آن سند را منتشر کرد.

اساسی، جهانیان منتظر بودند که موجبات ترقی و تمدن و آسایش عمومی فراهم آید. اما سلسله وقایع ناگواری در این مدت اتفاق افتاده که چون در علل و صور آن غور شود، قلم ایرانی در انتساب آنها به «ادنی مقریین دربار» شرم دارد، گرچه تاریخ «در ثبت و ضبط آن شرم و ترحم نخواهد داشت». بدیهی است که دوام این احوال ملازم اضمحلال دولت قدیم و قوم ایران است؛ و ملت که «با بیداری حواس بطور خاص تشنه حفظ حقوق خویش است» متحمل نخواهد شد که ایران را با هر چه در آن هست بازیچه چند مفسد درباری ببیند. آنچه بر عقلای مملکت ثابت گشته اینک: اولاً القای شبهات تا کنون مانع شده که در ذهن پادشاه «این اعتقاد راسخ شود که در سلطنت مشروطه تمامی امور در تمامی اوقات باید در مجاری قانونی سیر نماید». ثانیاً اغراض مفسدینی چند خواه «به اقتضای خودخواهی و استبداد ذاتی شان یا در راه خدمت به مصلحت غیر» - متابعت قوانین مملکتی را گویا مغایر شئون سلطنت جلوه داده، به هر موردی پادشاه را «بر ابقای الفاظ و انهدام معانی اصول قانون و امیدارند». لاجرم، «تکلیف بروکلای ملت خیلی سخت شده، انتظار مردم تهران و فشار ولایات در اعاده احترام قوانین... فرصت و مجال را از دست می برد». «مادامی که کسور واقعه بر قوانین اساسی جبران نشده... و نمایندگان ملت را اطمینان کامل حاصل نگردد که بر حفظ تمامی حقوق ملت قادر خواهند بود» - وکلای ملت مجبور خواهند بود که به اقتضای وظایفی که بر عهده گرفته اند «عدم امکان تحمل خود را به فشار فوق العاده مسئولیت يك ملت به موکلین خود اعلام نمایند».

آن لایحه را هیأت شش نفری از جمله ممتازالدوله به دربار برد و به شاه داد. او نگاهی کرد و گفت جوابش را خواهد فرستاد، و حرف همیشگی اش را در همراهی با مجلس تکرار نمود. روز بعد که ممتازالدوله گزارش آن دیدار کوتاه را به آگاهی مجلس رساند، وکیل التجار گفت: مایه حیرت است که هر وقت هیأتی حضور پادشاه می رود غیر از همراهی و مساعدت چیزی شنیده نمی شود. با این حال «از چیست که اینگونه اسباب اختلال فراهم می آید، و عاقبت آن معلوم نیست که چه می شود». جواب کتبی شاه که مجلس بای صبری انتظارش را می کشید، رسید. محمد علی شاه طبعاً نمی توانست

مضمون آن لایحه را بر خود هموار کند، هر چند بیشتر اعتراض های مجلس بر سلطنت غیر مستقیم بود. شاه در پاسخ مجلس نوشت:

سلطنت «نهایت کراهت» دارد از اینکه در لایحه مجلس شورای ملی «بدون رعایت حشمت سلطنت از مسلک نگارش و قاعده بیان عدول» گردیده، متذکر این عبارت شده که استقلال مملکت «منتهی به مویی بوده» [«موسوم به اراده ملوکانه»]. اولاً بقا و فنای هر دولت و سلطنت منحصر به حکمت پروردگار است. ثانیاً ما در مقابل «زحمات و ضرب شمشیر نیاکان، سلطنت را ارث محقق و حق مسلم نفس نفیس خود می دانیم». همچنین رشته انتظام امور و آسایش ملت را در کف کفایت شخص خود می شناسیم. «به همین ملاحظه عطف پدران بود که محض تکمیل اشاعه عدل و داد و فراهم شدن موجبات رفاه و ترقیات ملی و استخلاص از ضلالت جهل و نادانی، آرای عمومی را راضی شدیم در کلیه امور مداخله داده شود؛ دولت ایران را در عداد دولت های صاحب «کنستی توسیون» اعلام نمودیم؛ و قانون اساسی را بر پایه سه قوه مقننه و مجریه و قضائیه مضمی داشتیم. «یعنی به تصریح قانون اساسی کلیه اختیارات و قدرت خود را تسلیم و تفویض قدرت قانونی نموده و جریان امور را از همان سه مجرا مترصد و ترقیات مملکت و نجات ملت خود را از همان راه منتظر شدیم. و در این مدت آنچه را قانون مصرح بوده متابعت نموده، حتی مسئولیت را به حکم قانون از ذمه خود خارج دانسته، در جزئی و کلی هر چه از طرف هیأت مبعوثه به اسم ملت صحیح یا سقیم پیش آمد اعتراضی نداشته، نهایت همراهی را با مستدعیات ملیه در پیش وجدان خود به اقتضای تکلیف مقرر به عمل آورده، منتظر حصول نتیجه بودیم».

به دنبال آن افزود: «به متابعت قانون اساسی و از روی حلم و بردباری... هر قدر اصلاح امور و رفع انقلابات مملکتی را از قوای ثلثه مترصد شده نتیجه جز به عکس

۱. در اصل «ذلالت».

۲. در آن قطعه روی جمله زیر خط کشیده شده یعنی از متن نهایی که به مجلس داده شد حذف گردیده: «کلیه اختیارات و قدرت خود را تسلیم و تفویض قدرت قانونی نموده و» (نامه شاه، کتابخانه مجلس شورای ملی).

ندیدیم، بلکه در هر مسأله‌ای که پیش آمد نقض قانون اساسی مکاشفه و بی‌پروا از طرف هیأت مبعوثه و ملت بی‌علم مشهود افتاده» - چنانکه: جهال به اغوای مفسدین و انجمن‌ها به استظهار و کلاه مطلب مختصری را وسیله هیجان عمومی قرار دادند؛ جراید و نطاقین هر روز و هر ساعت هر گونه بی‌حرمتی را به سلطنت جایز شمردند؛ با مداخله هر کس در اجرائیات برای احدی امنیت باقی نگذارند؛ جان و مال و حیثیت افراد از تعرض مصون نماند. بالاخره در «وقعه بومب و استنطاق و محاکمه مرتکبین بنا به توضیحات روزنامه محاکمات چه حرکات و قیحانه که به عمل نیامد... هیچ قانون و قاعده‌ای اغماض چنین خیانتی را تجویز نمی‌کرد». در تصحیح آن اعمال خلاف قانون - هیچ اقدامی از جانب مقامات سه‌گانه مملکت صورت نگرفت. و مجلس حتی از يك تکلیف که «مقدم‌الزم تمام تکالیف می‌باشد، وضع قانون قضائیه» تقاعد ورزیده، «هنوز اداره عدلیه قائم نگردیده» که هر کس «به خیالات شخصیه و اغراض نفسانیه رفتار ننماید». اما بزرگ‌ترین مطلب خلاف واقع «اظهار همین عبارت عدم همراهی شخص ما با مشروطیت است» که مایوس می‌نماید شخص ما را «از استعداد و اطلاعات لازمه وکلای ملت خود» از اصول مملکتداری دوران حاضر. زیرا هنوز ملتفت نشده‌اند که اگر «بر فرض محال خدای نکرده شخص ما با مجلس یا مشروطه موافق نباشیم، لکن برای بقای شرف و استقلال سلطنت و حفظ مقام قول و قلم خود در میان ملل معظمه، ساعی به حفظ کنستی توسیون خواهیم بود. و هرگز هتک این حرف و ثقلت این تهمت را که از روی کمال بی‌اطلاعی ناشی شده، بر خود قبول نکرده... بیشتر از این متحمل هوی پرستی اشخاص قلیلی از مغرضین نخواهیم بود - تا به مشیت قادر متعال... سلطنت خود را از روی حقیقت منظم و قانون اساسی را بدون تبعیض به موقع اجرا گذاریم».

لایحه مجلس خطاب به شاه در واقع تکرار اعتراض‌های گذشته است، به علاوه تمام حجت که از حرکت مردم سرچشمه می‌گرفت. دانستیم که اهالی پایتخت خواهان استقامت بودند، و از ولایات سلسله تلگراف‌ها به مجلس می‌رسید. آن لایحه به شاه هشدار داد که اگر در روش سلطنت تغییری حاصل نشود، از آنجا که «تکلیف بروکلای ملت خیلی سخت شده» نمایندگان ناگزیر عدم امکان ایفای مسئولیت خویش را به مردم



اعلام خواهند کرد، مردمی که «تشنهٔ حفظ حقوق» خود بودند. این مطلب به کنار که مجلس از عهدهٔ آن تکلیف هم برنیامد. اعتراض نامهٔ محمدعلی شاه بر حکومت ملی نیز عمدتاً انتقادهای سابق را دربرداشت، هرچند مبسوط تر و صریح تر و پرخاش آمیز. نکته‌هایی را که در نامهٔ مجلس و در جواب شاه خواندیم با همهٔ ظرایف آنها - ضمن گفتارهای پیشین شکافته‌ایم. آخرین عبارت پاسخ شاه جای هیچ تردید باقی نگذارد که به قهر و خشونت عربان دست خواهد برد. او نمی‌فهمید که متکی گشتن به «شمشیر نیاکان» و به مفاهیم مرده‌ای از این نوع، به سلطنت مشروعیّت نمی‌بخشید. ما و رای همهٔ ملاحظات، خویشان را بر فراز قانون اساسی قرار دادن بزرگ‌ترین جرم پادشاه بود. درست مقارن نامه‌ای که شاه به مجلس نوشت، متحدالمال تلگرافی به همهٔ ایالات و ولایات و به علمای نجف مخابره کرد. مضمون تلگراف از جهتی مکمل ادعای نامهٔ شاه بر مجلس است، و از دیگر جهت تصویری از چهرهٔ فریب و ریا که در سرشت هر سیاست خودکامه‌ای است. محمدعلی شاه در تلگراف عمومی اعلام کرد:

در این موقع که برای رفع اغتشاش داخلی و طرد مفسدین لازم دانستیم که «شروع به بعضی اصلاحات کنیم... باز مفرضین به اشتباه کاری و خلط مبحث اذهان عامه را مشوب ساخته و همچو اظهار داشته‌اند که شاید قصد ما العیاذ بالله عدم مساعدت با اساس مقدس مشروطیت است». برای رفع اشتباه و اطمینان قلوب عامه لازم شمردیم که «اوضاع مملکت و عقاید باطنی» خود را توسط هیأت علما به عموم ملت اظهار نماییم: از آغاز سلطنت و بلکه پیش از آن تمام هم‌خود را بکار بستیم «تا مشروطیت دولت و آزادی ملت را مستحکم ساختیم». اما جمعی مفسد و مفرض «آزادی را که از لوازم استقرار مشروطیت بود» وسیلهٔ پیشرفت خیالات فاسد خویش قرار داده، مقاصدشان را در «الفاظ و عبارات ظاهراً السّلاح به لباس مشروطیت جلوه» دادند، حتی «نسوان را

۱. تلگراف عمومی شاه به تاریخ‌های مختلف از ۱۸ تا ۲۰ جمادی الاول ۱۳۲۶ به شهرها و به نجف مخابره شده. نسخهٔ اصل تلگراف که به دست ما رسیده مورخ ۱۸ جمادی الاول به تبریز مخابره گردیده، و از اسناد منتشر نشدهٔ ثقة‌الاسلام تبریزی است. آنرا خانم هایدقه قلعه‌بیگی از نوادگان ثقة‌الاسلام در اختیار ما قرار داد.

به تشکیل انجمن و گفتگوی آزادی واداشتند». تا این اوان که شورش طلبی آنان دولت و ملت را گرفتار مخاطرات صعب‌العلاج گردانیده، بیش ازین تحمل و سکوت را جایز نشمردیم. و لازم می‌دانیم «اول برای حفظ و حراست دین مبین اسلام، و دیگر برای نگاهداری سلطنتی که اجداد و نیاکانم به قیمت جان و قدرت شمشیر بدست آورده... از فساد آنها جلوگیری نماییم، و وجود آنها را که اسباب هرج و مرج و بی‌نظمی تمام مملکت گشته از این مملکت طرد و منع کنیم». مجدداً اعلام می‌داریم: دراستقرار «مشروطیت مشروعه... و حفظ و حمایت مجلس شورای ملی با تمام قوا خواهیم کوشید»، و درعین حال «از مقاصد حسنه خودمان به هیچ عایق و مانعی باز نخواهیم ایستاد».

آن معانی روشن است. انگار شاه هیچ نیت سوئی نداشت؛ قصدش از همه آن تدارک نظامی فقط «طرد و منع» گروه عاملان هرج و مرج است. تا حدی که آگاهی داریم تنها علمای نجف که با مجتهدان مجلس ارتباط مستقیم داشتند، در جواب متحدالمآل تلگرافی شاه موضع مشخصی گرفتند. ایشان در تلگراف خود (۲۱ جمادی الاول) به شاه خاطر نشان کردند: «اگر اظهارات ملوکانه همان قسم که مأمول است مبنی بر واقعیت می‌بود و قول و فعل پادشاه تطابق می‌داشت - «چنین روزگار سیاه برای این دولت و ملت دست نمی‌داد»، مملکت بی‌صاحب نمی‌ماند و در پایتخت «به چنین هیأت موحش تشکیل اردو نمی‌فرمودید». مجتهدان در جواب شاه که پرچم دینداری برافراشته بود اخطار کردند: «حفظ دین مبین و استقلال دولت... به عدم تخطی از قوانین مشروطیت متوقف و التزام به آن بر قاطبه مسلمین خصوصی شخص اقدس شاهانه از اهم واجبات است». اقدام اخیر دولت گرچه مایه یأس کلی است، لیکن امید است «به حسن تدارک و اقدامی که کاملاً موجب رفع وحشت عمومی باشد مبادرت فرموده، گسیختگی کلی را که خدای نخواستہ تکلیف حفظ دین و دولت اقتضای دیگر خواهد داشت، رضا نخواهند داد».

مجتهدان در اخطار خود به محمدعلی شاه اظهار امید کردند که آن بسیج و اردو کشی به «گسیختگی کلی» امور نینجامد. گفتنی است که انجمن ولایتی رشت از مجتهدان نجف خواستار «صدور حکم به خلع او از سلطنت» بودند. اما مجتهدان فعلاً در

۱. متن تلگراف انجمن ولایتی رشت، شریف کاشانی، شرح واقعات و مواد تاریخی مشروطیت.

حکم خود خطاب به امیران لشکر و قزاقان کوشیدند که آنانرا در «همراهی با مخالفین اساس قوام مشروطیت هر که باشد، اعلی و ادنی» بازدارند، و گفتند: «همگی نگذارید برضد مشروطیت اقدامی نمایند». <sup>۱</sup> به عقیده ثقة الاسلام آن تلگراف و حکم علما «بی اثر است، با آن تندی که مرقوم فرموده اند اسباب رنجش شده». <sup>۲</sup> مگر او نمی دانست که کار به کارزار کشیده بود. از اینرو موضع علمای نجف موجه بود، حتی اگر قاطعانه از شاه می خواستند که دست به تعرض نبرد. اینکه آن حکم به عنوان سرداران و قزاقان چه تأثیر فعلی داشت مطلب دیگری است. مؤثر نیفتاد.

اما در پایتخت هیأت نمایندگان انجمن ها (که هویت آنرا همین جا خواهیم شناخت) تلگرافی از طریق رشت، به همه انجمن های ایالات و ولایات فرستاد و از آنها یاری جست. با اعلام نقض قانون مشروطیت از سوی دولت و تهدید خطر جدی، از آنها خواسته شد: «اردوهای آزادی را حاضر سوق به جیش کنید». در این حرکت «برادران تهرانی شما که مقدمه الجیش اردوی جهاد حریت ایران» بوده اند از پای نخواهند نشست، و فقط «اراده ملت، توپ و شمشیر و قدرت فداکاری نافذ و جاری خواهد بود». <sup>۳</sup> تاحدی که ثبت گردیده از قزوین و گیلان و اصفهان و فارس وعده کمک دفاعی رسید، گرچه تنها وعده بود. کانونی هم برای تمرکز قوای ملیون در مجلس به کار نبود.

در جهت خنثی کردن آن نوع تلاش ها بود که رئیس الوزرا مشیرالسلطنه دستور شاه را در لزوم بکار بردن قدرت علیه مخالفان، به همه حکام ابلاغ کرد. در متحد المال تلگرافی خود (۲۰ جمادی الاول) به حکام ایالات و ولایات گفت: به قرار معلوم عناصر مفسد همه جا می خواهند با «اشتهارات کاذبه» آشوب برپا کنند. چرا باید این اندازه غفلت شده باشد که مفسدان «تصور عجز در حکومت نموده، سیاست و مجازات دولت را فراموش نمایند»؟ اعلیحضرت امر فرمودند که این اشتهارات را از گوش مردم بیرون کنید

۱. حکم تلگرافی از مجتهدان نجف خطاب به اهل نظام، همان مأخذ.

۲. مجموعه آثار ثقة الاسلام، ص ۲۴۹.

۳. تلگراف انجمن های تهران از طریق رشت به انجمن های ایالات و ولایات، ۱۹ جمادی الاول

و حالی نمایید که پادشاه «در کمال قدرت و اقتدار با مجلس مقدس مساعد و همراه [هستند] بکلی اختلافات حاصله مرتفع [گشته]... دیگر بهیچ وجه گفتگویی باقی نمانده». اگر مردمان مغرض خواستند غیر از آن اشتهاری بدهند «با کمال قدرت و استقلال به حکم قانون دستگیر نموده... قانوناً مجازات دهید، و بهیچ وجه تشویش و تزلزل» به خود راه ندهید.<sup>۱</sup> دروغ‌های رسمی و متعارف که مردم ایران با آن خو گرفته بودند به کنار - آن وزیر احمق تعارض این معنی ساده را در نگارش سیاسی تمیز نمی‌داد که ضرورت نداشت همراهی آن اعلیحضرت با «مجلس مقدس» ملازم «کمال قدرت و اقتدار» (یا اعمال قدرت مطلقه سلطنت) باشد. اگر همراه بود مطیع مجلس بود و طول و تفصیل نداشت.

\* \* \*

در این اوان، در واقع پس از اردو کشی محمد علی شاه به باغشاه، در مجلس دو کمیسیون برپا گردید: یکی کمیسیون سیاسی یا اصلاح و دیگر کمیسیون دفاع. هر کدام از دو اوزه نماینده تشکیل می‌شد. ریاست کمیسیون سیاسی را ممتازالدوله رئیس مجلس به عهده داشت. مجتهدان مجلس هم در آن حضور داشتند. وزیران فقط به این کمیسیون می‌آمدند، و گفتگوی اصلاح روابط مجلس و شاه از این طریق انجام می‌گرفت. در کمیسیون دفاع سه تن از بیرون مجلس هم شرکت می‌کردند. علاوه بر آن دو کمیسیون اصلی، هیأتی از نمایندگان انجمن‌ها (به ریاست میرزا محمد صادق طباطبایی) در کتابخانه مدرسه سپهسالار تشکیل می‌گردید که واسطه مذاکره مجلس با انجمن‌ها بود. سخنرانی‌های عمومی در میدان بهارستان می‌بایستی با تصویب آن هیأت باشد که از هر نوع تحریکی جلوگیری شود. تقاضای استمداد جنگی از ایالات و ولایات نیز از طریق همان هیأت صورت گرفت.

کمیسیون سیاسی برای التیام مناسبات مجلس و شاه می‌کوشید. مستشارالدوله نماینده کمیسیون سیاسی در مجلس اعلام کرد: این کمیسیون اهتمام دارد که «سد بعضی

۱. تلگراف مشیرالسلطنه به همه حکام ایالات و ولایات، ۲۰ جمادی الاول ۱۳۲۶، خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، ص ۳۵۳.

القائات را از مقام سلطنت بنماید... اقدامات غیر مستقیم و مستقیم هم شده ولی نتیجه کامل به دست نیامده است». یکی از شرایط اصلاح که شاه بر آن پافشاری ورزید، تبعید کسانی است که بیش از دیگران مورد خصومت او بودند. درباره هویت آنان روایات بی‌مأخذ را کنار می‌گذاریم. چیزی که به صورت مشخص در کمیسیون سیاسی مطرح گشت، موضوع تبعید چهارتن از خطیبان و روزنامه‌نویسان بود.<sup>۱</sup> این فکر قوت داشت که بایستی بهانه شاه در به کار بردن قهر و خشونت علیه مجلس از میان برداشته شود. حتی نوشته‌اند که عده‌ای از انجمن‌ها رأی دادند که تبعید آن چهار نفر «برای آسایش نوعی لازم است». و به عقیده همان نویسنده چه بسا که اگر کودتا به وقوع نمی‌پیوست، خود مردم آنان را «با کمال حقارت و مذمت طرد و تبعید می‌کردند». آنچه به یقین می‌دانیم اینکه ملك المتكلمين که خود در زمره آنان بود، به کمیسیون سیاسی آمد و اصرار ورزید که شرط تبعید ایشان را بپذیرند؛ هر کدام در ظرف دو سه روز به سویی خواهند رفت تا «بهانه تعرض به مجلس را مرتفع سازیم». این گواهی مستشارالدوله عضو کمیسیون سیاسی است که به تصریح خودش در آن جلسه حاضر بود، و روایتش معتبر است. ما عقیده نداریم که اگر آن متهمان سیاسی از پایتخت بیرون می‌رفتند، در این مرحله مجلس از تعرض نظامی مصون می‌ماند. اما اگر پیشنهاد ملك المتكلمين قبول می‌شد، این احتمال بود که ایشان جان به سلامت ببرند. به علاوه فرض تسلیم کردن آنها که پس از این شاه به میان کشید منتفی بود. کمیسیون در این قضیه ساده هم ناهمی به خرج داد. بعضی از همان کسان که در معرض دستگیری بودند ناگزیر در ساختمان مجلس پناه جستند که تا مجلس برقرار بود جای ایمنی بود. اما اگر آنجا مورد حمله نظامی قرار می‌گرفت، جان

۱. آن چهار نفر عبارت بودند از: ملك المتكلمين، سید جمال اصفهانی، جهانگیرخان صوراسرافیل و محمدرضا مساوات. در استخاره‌های محمدعلی شاه به نام سه نفر اول به علاوه بها، الواعظین به عنوان «مفسدین» تصریح رفته. البته شاه دستگیری کسان دیگری را هم در سر داشت، ولی مسأله مطرح شده در کمیسیون سیاسی راجع به همان چهار نفر است که مجدالاسلام کرمانی نیز اسمشان را ثبت کرده، و جملگی از جبهه افراطیون بودند.

۲. مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحلال مجلس، ص ۶۹-۷۰. او به نام همان چهار نفر تصریح دارد.

۳. مستشارالدوله، یادداشت‌های تاریخی، ص ۵۴.

پناهندگانی که شاه نسبت به آنان کینه داشت در خطر قطعی بود، مگر اینکه راهی برای فرار بیابند.

در آخرین مرحله گفت و شنود مجلس و دربار، هارتویگ وزیر مختار روس هم دخالت داشت. گرچه مداخله هارتویگ شاید شگفت بنماید، اما به اعتباری چندان تعجیبی ندارد. به خاطر بیاوریم که در توافق هشتم ذیحجه (۱۳۲۵) میان مجلس و شاه، هارتویگ سهم موثری داشت.<sup>۱</sup> با توجه به همان سابقه بود که به دنبال جلسه خصوصی مجلس، دو تن از نمایندگان در نوزدهم جمادی الاول با وزیر مختار روس ملاقات کردند، و میانجیگری ویرا در رفع بحران روابط مجلس و سلطنت خواستند. هارتویگ متذکر گردید: اگر امیدی به موفقیت می داشت پیشنهاد ایشان را می پذیرفت. اما به تأسف، تجربه گذشته اش موید تردید فعلی اوست. بدین معنی که پس از صلح میان مجلس و شاه و توافق های ژانویه (ذیحجه ۱۳۲۵) بار دیگر شاه هدف حمله قرار گرفت، نسبت به او سوء قصد شد و توطئه ادامه پیدا کرد. نمایندگان به وزیر مختار اطمینان دادند که: حالا قضیه جدی تر است و پیشروان مجلس چون سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی و کسان دیگر «بر پایه آشتی محکمی اصرار می ورزند». و در این جهت خواستار آنند که شاه سه چهار نفر از معتمدان خود را برای مطالعه شرایط صلح به مجلس بفرستد، و به راه توافق «همه تضمینات از لحاظ مصونیت شاه و امنیت سلسله او داده خواهد شد». هارتویگ وعده مبهمی داد و به تصریح خودش موضوع صحبت با مجلسیان را به آگاهی کاردار انگلیس هم رسانید.

بآن آخرین تکاپوی غیر مستقیم مجلس در التیام مناسبات با محمد علی شاه بود. در واقع مجلس خواست موضع خود را در تحکیم موقع و تضمین سلطنت شاه (که مورد علاقه دولت روس نیز بود) از طریق مرجع معتمد خود شاه یعنی وزیر مختار، به اطلاع او برساند. گزارشی از مذاکره هارتویگ با شاه در این موضوع به دست ما نرسیده، و حسن نیت او

۱. رجوع شود به بخش دوازدهم.

۲. تلگراف هارتویگ به ایزولسکی، ۲۰ ژوئن ۱۹۰۸ (۲۰ جمادی الاول ۱۳۲۶) ترجمه کتاب نارنجی.

در اصلاح روابط مجلس و شاه مورد تأیید نیست.

اکنون، آخرین دوز مذاکرات شاه با مجلس پیرامون شرایط زیر بود: تضمین سلطنت محمدعلی شاه و دودمان او؛ نظم و انضباط انجمن‌ها؛ تفکیک اختیارات مجلس و دستگاه اجرایی؛ و استقرار کنترل شاه بر دستگاه قشون. ماده‌اول به دلالت ضمنی طرد می‌کرد داعیه تاجداری ظل‌السلطان را، قضیه‌ای که جنجال سیاسی بیجا راه انداخته بود. شرایط دوم و سوم نیز کاملاً مورد قبول و تأیید مجلس بود. ماده چهارم منتفی می‌کرد شرط مهمی را که پس از کودتای اول به کوشش و پافشاری رئیس سابق مجلس، شاه به‌اکراه پذیرفته بود و به موجب آن کل دستگاه قشون حتی قزاقخانه و کشیکخانه زیر فرمان وزارت جنگ قرار می‌گرفت.<sup>۱</sup> اکنون مجلس در ناتوانی حاضر بود در آن مسأله با شاه به سازش و توافق تازه‌ای برسد، و در واقع امتیازی بدهد.

اما یکباره شاه شرط ناممکنی را عنوان کرد؛ تسلیم چهارتن از متهمان سیاسی را که به مجلس پناه جسته بودند خواست. پیش از این شاه تبعید آنان را خواسته بود، و مجلس رد کرد. به حقیقت، برای به بن بست کشاندن رشته گفتگوی با مجلس بود که محمدعلی شاه آن شرط را به میان آورد. لازم نیست هیچ دلیل دیگری بر سوءنیت شاه و مشاوران او بیاوریم. روشن است که جنگ محمدعلی شاه با مجلس بر سر چند متهم سیاسی نبود، گرچه تا صبح روز کودتا که مجلس به محاصره نظامی درآمد همان نغمه ناسازگاری بود که پادشاه را هیچ سوءنیتی نیست، بلکه خواهان دفع بعضی «مفسدین» آشوبگر است.

آنگاه که کمیسیون سیاسی می‌کوشید که راهی به مصالحه با دربار جوید، کمیسیون دفاع هم برپا بود. گفتیم این کمیسیون تشکیل می‌شد از هیأتی از مجلسیان به علاوه منفردینی بیرون از مجلس. (از منفردین ملك المتکلمین و میرزایحیی دولت‌آبادی را می‌شناسیم). منطق وجودی این کمیسیون بررسی تدابیر نظامی برای مقابله با قوای کودتا بود؛ آرایش دفاعی صحیح و تشکیل فرماندهی واحد رزمندگان در مسئولیت اصلی

۱. از این مطلب پیشتر بحث کردیم. شاه پس از حادثه سو، قصد اجازه نداد که وزارت جنگ بر قزاقخانه و کشیکخانه نظارتی داشته باشد.

آن بود. و در این جهت کار کمیسیون دفاع در کودتای اول، تجربه آموزنده‌ای بدست می‌داد و حتی ممکن بود آنرا تکمیل کرد زیرا تا کودتا فاصله زمانی کم نبود. اما هیچ نشانه‌ای نیست که آن تجربه به درستی به کار گرفته شده باشد. به عکس آنچه وقوع یافت دلالت بر این دارد که نقشه دفاعی صحیحی در کار نبود، و کمیسیون دفاع از عهده مسئولیت خویش بر نیامد.

گزارش کمیسیون دفاع باز نمای برخورد دو اندیشه متضاد است: صلح و تسلیم در برابر فکر مقابله مسلحانه. در یکی از جلسه‌های آن (۱۰ جمادی الاول) ملك المتكلمين ضمن گفتار مفصلی در لزوم بسیج قوای دفاعی سخن راند. دولت آبادی گفت: استعداد ما برای صلح یا جنگ فقط اتحاد ماست که امروزه فراهم نیست، و تنها راهی که ما را به مقصد می‌رساند اینکه «اختلاف کلمه خود را بر طرف سازیم». تقی زاده اظهار داشت: «باید صلح کرد و صلاح نیست زیاد سختی بشود». چون بر او اعتراض گردید، تغییر عقیده‌اش را چنین توجیه کرد: در مجلس موافقت دیده نمی‌شود و اکثریت «کور کورانه با آن طرف است... و هم فرنگی‌ها رسمی و غیر رسمی می‌گویند انجمن‌ها زیاده روی کرده، اختیار را از دست مجلس گرفته‌اند و از این جهت هرج و مرج شده. و به علاوه تحقیقاً ما را استعداد مدافعه نیست. با این تفصیل غیر از اینکه صلح بکنیم و به تدریج کارها را اصلاح نماییم چاره نداریم. من عقیده خود را می‌گویم، و دلم می‌خواهد معلوم باشد کی گفت باید صلح کرد و کی گفت باید جنگید». آن بیانات صلح جویانه از جانب نماینده افراطیون که تا کنون می‌گفت «باید کار را یکطرفی کرده، ریشه فساد را از بیخ و بن برکنند» - مایه حیرت و بدگمانی اعضای کمیسیون گردید. هیچکس او را تأیید نکرد، اعتراض و مخالفت و بدگویی کردند. ملك المتكلمين به واقع بینی متذکر شد: «ما چه صلح کنیم و چه جنگ باید قوه و استعداد داشته باشیم». همه اعضای کمیسیون تصدیق کردند.<sup>۱</sup>

آن صحبت‌ها (منهای پیشنهاد ملك المتكلمين) سر بسر خارج از مسئولیت و تکلیف

۱. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۷۹-۲۷۸. فایده حضور نویسنده در آن کمیسیون همین است که گزارش سودمندی به دست داده و زمینه مذاکرات آنرا روشن می‌نماید.



کمیسیون دفاع و حتی نامربوط بود. اگر احتمال اصلاح میان سلطنت و مجلس وجود داشت یا به وجود می آمد، کمیسیون سیاسی و رئیس مجلس که با وزیران در گفتگو بود به آن دست می یافت. کمیسیون دفاع وظیفه مشخص دیگری داشت. حرف دولت آبادی که باید به رفیع «اختلاف کلمه» بر آیم، بیوجه بود. اوضاع کنونی معلول رشته دراز حوادث گذشته بود. مسأله مهم فعلی تدابیر عملی در برابر حرکت کودتا بود. همینطور حرف تقی زاده در استناد به آرای فرنگی های «رسمی و غیررسمی»، خارج از موضوع و بیهوده بود. از آغاز کار مجلس، نمایندگان و همه خیراندیشان و هوشمندان از روش افراطیون و مداخلات هرج و مرج طلبانه برخی انجمن ها نکوهش می کردند. اینکه نماینده افراطیون یکباره به مسالمت گرایید و گفت باید «صلح کنیم و به تدریج کارها را اصلاح نماییم» - نه فقط طرد رفتار خودش و دیگر شرکای جبهه افراطیون بود، قضیه خیلی مهمتر اینکه در آن لحظات باریک تأکید بر صلح، دلسردکننده و مترادف بود با تسلیم در برابر زور و نفی حقوق اساسی. هیچ ارزش عملی دیگری بر آن مترتب نبود. اعتراض و بدگویی تحقیرآمیز اعضای کمیسیون دفاع نسبت به تقی زاده از همان بابت بود.

اما باز هم تناقضات: تقی زاده که در جلسه رسمی آن کمیسیون تصریح کرد که «تحقیقاً ما را استعداد مدافعه کامل نیست» و باید معلوم باشد «کی گفت باید صلح کرد و کی گفت باید جنگید» - در گفتگوی با مستشارالدوله آن موضع خود را بکلی تغییر داد. دقیقاً همان اوان، مستشارالدوله عضو کمیسیون سیاسی این قضیه اساسی را با او به میان گذارد: اگر باید منتظر جنگ باشیم، آیا برای مدافعه آماده هستیم و اگر هستیم نقشه مدافعه چیست؟ او گفت: «همه چیز داریم و شرح داد» بدین قرار: گروه های سربازان ملی در محلات پایتخت آماده خواهند بود؛ تنها انجمن دروازه قزوین که شامل پاره ای ایلات قزوین هم می باشد بیست و هفت هزار نفر عضو دارد؛ به علاوه سه هزار قبضه تفنگ و مقداری فشنگ داریم؛ به علاوه نصف قراقخانه به پشتیبانی ما حاضر است؛ به علاوه نصف بیشتر صنف توپخانه که قرار است باغشاه را هدف گیرند؛ به علاوه پانصد سواره نظام به سرکردگی معتضد نظام که به یک اشاره به یاری خواهند آمد - و قس علیهذا! آن تفصیل

۱. مستشارالدوله، یادداشت های تاریخی، ص ۵۴-۵۵.

را از هر کس دیگر مگر مستشارالدوله که از زبان رفیقش آورده شنیده بودیم، حق داشتیم که در صحت نقل روایت شك کنیم. نویسنده همانجا می‌افزاید: «بدون داشتن اندک عقیده‌ای [به آن حرفها] مباحثه را بیفایده دانسته» بود. سؤال ساده‌ای که پیش می‌آید اینکه: تقی‌زاده در کدام موضع‌گیری‌اش صدیق و صمیم بود و انگیزه‌اش در آن تضاد رفتار چه بود؟ او با صداقت و شرافت سیاسی انسی نداشت.

البته هیچ آدمی با شعور متعارفی به صحت آن حرفها و آن ارقام باور نداشت. اگر يك سوم چنان نیرویی به کار بود، در لحظه‌ای ممکن بود قوای کودتا و ستاد جنگی باغشاه را درهم کوبید. مقارن کودتا ممتازالدوله رئیس مجلس از میرزا محمدصادق طباطبایی (رئیس کمیسیون نمایندگان انجمن‌ها) پرسید: از استعداد جنگی ما چه خبر؟ او صادقانه گفت: قوه‌ای نداریم مگر همین عده مسلح که در چند انجمن و پشت بام مدرسه و مجلس سنگر گرفته‌اند. روز کارزار از آن چند هزار تفنگدار و سواره نظام و دلاوران قزوینی و توپ و توپچی خبری نشد. خبر روزنامه‌صوراسرافیل (سه روز پیش از کودتا) دایر بر اینکه: «برادران آذربایجانی و گیلانی و فارسی و اصفهانی مادر راه‌اند و عنقریب خواهند رسید»<sup>۲</sup> - مانند وعده‌های آن نماینده تبریزی پاك یاوه بود.

گفت و شنود بی‌حاصل در دو کمیسیون سیاسی و دفاع - حکایت از فقدان رهبری توانا و بصیرت سیاسی در کل دستگاه ملیون دارد. جملگی آن کسان از مجلسیان و غیرمجلسیان که در آن دو کمیسیون در مقام تصمیم‌گیری بودند، خردتر از آن بودند که شایستگی مقابله با بحران فعلی را داشته باشند - بحران خطیری که هستی مجلس و سرنوشت مشروطگی را مورد تهدید قرار داده بود. ندانم کاری و بی‌ارادگی به علاوه ناستواری در رفتار سیاسی، مایه‌ستستی و سردرگمی در تصمیم‌گیری‌های عملی بود. حتی تجربه کودتای اول را بکار نبستند که آرایش دفاعی مضبوطی بدهند، و فرماندهی نظامی واحدی برای رزمندگان داوطلب برقرار نمایند. از چند شهر دور و نزدیک که وعده

۱. مجدالاسلام کرمانی، تاریخ انحلال مجلس، ص ۹۰.

۲. روزنامه‌صوراسرافیل، ۲۰ جمادی‌الاول ۱۳۲۶.

گسیل نیروی جنگی داده بودند، مددی نرسید. در این باره کمیسیون دفاع کوشش مستمری نکرده بود. فقط گروه جنگاوران داوطلب بودند از رده‌های مختلف اجتماعی و برخی صاحب‌منصبان آزموده از رده سپاهی. مدیران و مسئولان سیاسی برای شکست آماده بودند؛ رزمندگان آماده‌جانبازی.

مجلس آخرین جلسه‌اش را در بیست و دوم جمادی الاول ۱۳۲۶ تشکیل داد. از مباحثه این جلسه چیزی در صورت مذاکرات انتشار نیافته. در گزارش کاردار انگلیس به مأخذ خبری که از مجلس به اورسیده بود می‌خوانیم: مجلس در رد کردن پیشنهاد محمدعلی شاه دایر بر تسلیم چند تن متهمان سیاسی، تردیدی به خود راه نداد. به علاوه به هیأت دولت تاخت و به وزیران تکلیف استعفا نمود.<sup>۱</sup> به شرحی که گذشت، شاه تکلیفی به مجلس کرده بود که از اصل می‌دانست پذیرفتنی نیست. به حقیقت، اتمام حجتی بود در توجیه حمله نظامی. آن جلسه طولانی مجلس تا پاسی از شب ادامه داشت. سخنان دلیرانه میرزا ابراهیم آقا تبریزی مجلس را به هیجان آورد؛ بار دیگر بر شاه تاختند. بنا به گزارش وزیر مختار روس: جلسه مزبور با سخنان ممتازالدوله رئیس مجلس پایان یافت. او اعلام کرد: «چنانچه شاه در ظرف بیست و چهار ساعت تصمیم خود را تغییر ندهد، اقدامات شدیدی بعمل خواهد آمد». بدین قرار، وزیرانی که به مجلس آمده بودند بازگشتند و رشته‌گفت و شنود مجلس و دربار از هم بگسلید.

\*\*\*

نقشه کودتا آماده بود. محمدعلی شاه که در اعلامیه رسمی «برای نگاهداری سلطنت» خویش «به قدرت شمشیر» نیاکانش می‌بالید و در واقع تکیه گاهش قزاقخانه روسی بود، در آخرین لحظه تصمیم به استخاره بر آمد: آیا مصلحت هست که «من امشب توپ به در مجلس بفرستم و فردا با قوه جبریه مردم را اسکات نمایم...»؟ میرزا ابوطالب زنجانی در تفسیر جواب آن نوشت: «این کار باید اقدام بشود، غلبه قطعی است اگر چه

۱. انگلیس، گزارش مارلینگ به گری، ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۶) و فهرست وقایع ماهانه ضمیمه همان.

۲. گزارش هارتویگ به ایزولسکی، ۱ ژوئیه ۱۹۰۸ (۲ جمادی الثانی ۱۳۲۶) ترجمه کتاب نارنجی.

زحمت در اول داشته باشد».<sup>۱</sup> مرد طالقانی استاد فن طلسم هم که به خلوت شاه راه داشت، طلسم معروف صد اندر صد را نوشت.<sup>۲</sup> بلکه فعلی غریب در عالم کون و فساد پدید آید و پادشاه بر مجلس مفسد غلبه کند. از قضای روزگار طلسم کارگرافتاد، گرچه سرنوشت شوم خود پادشاه نیز همانجا مهر شد.

کودتا روز ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ (۲ تیر ۱۲۸۷ مطابق ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸) به وقوع پیوست. کوشیده ایم که گزارشی مضبوط و هرچه دقیق تر به دست دهیم.<sup>۳</sup> فرمانده کودتا سرهنگ لیاخف رئیس قزاقخانه بود. نزدیک به دوسوم کل قوای قزاقخانه به علاوه فوج سیلاخوری در عملیات نظامی شرکت داشت. تیپ قزاق تشکیل می شد از: یکهزار و هفتصد و پنجاه قزاق تعلیم یافته (در صنف های سه گانه پیاده و سواره نظام و توپخانه)، دویست و هفتاد درجه دار و افسر ایرانی، و چند وکیل باشی و افسر روسی. آن مجهز بود به تفنگ و هشت توپ فرانسوی و چهار مسلسل جدید ما کسیم. فوج سیلاخوری نیز با یک توپ زیر فرمان فرمانده کودتا بود. چند مسلسل و مقداری مهمات جنگی هم از قورخانه رسید.

نقشه کودتا در دو مرحله به اجرا درآمد: اول، محاصره تدریجی مدرسه سپهسالار و ساختمان مجلس، و بستن راه هایی که به میدان بهارستان می رسید. دوم، حمله نظامی که پیش از نیمروز آغاز گشت. پیش از سپیده دم لیاخف با چند گروه قزاق همراه دو توپ در حول و حوش مدرسه موضع گرفت. مقرر بود که مسجد سپهسالار اشغال گردد و افراد مسلح متوقف آنجا خلع سلاح شوند. این کار می بایستی به وسیله قزاقان و افسران ایرانی

۱. استخاره های محمد علی شاه، مجله یادگار، سال پنجم، شماره ۸، ص ۵۷.

۲. شریف کاشانی، شرح واقعات و مواد تاریخی مشروطیت.

۳. علاوه بر اسناد رسمی و وقایع نامه ها، در خصوص آرایش رزمی خاصه از رساله مامونتوف استفاده کرده ایم (حکومت تزار و محمد علی میرزا، نوشته ن. پ مامونتوف، ترجمه شرف الدین میرزا قهرمانی، ۱۳۰۹ شمسی). مامونتوف افسر قشون روس و مخبر نشریه نظامی پترزبورگ، هفته پیش از کودتا به تهران آمد. او بیشتر با لیاخف حشر و نشر داشت و کمتر با سفارت روس. او پیش از کودتا به دیدن عمارت مجلس رفت و از درون آنرا بازدید کرد. توجه او معطوف به وضع تدافعی مجلس و در واقع جاسوسی نظامی بود.

بدون مشارکت عناصر روسی انجام پذیرد، از آنکه افراد غیرمسلمان اجازه ورود به مسجد را نداشتند. علی آقا میرپنج مأمور اشغال مسجد بود. او ساعت پنج با مداد با یکصد و بیست قزاق آمد. قزاقان نخست به درون مدرسه راه یافتند، اما بلافاصله نیروی ملیون آنها را بیرون راندند. در این وهله قزاقان اجازه تیراندازی نداشتند. درهای مدرسه بسته شد و به در نظامی مبدل گردید. لیاخف که برای تشریح آرایش رزمی حضور شاه به باغشاه رفته بود، به دنبال بیرون راندن قزاقان از مدرسه سپهسالار، قوای پیاده و سوار و توپخانه تیپ را به صحنه جنگ آورد. دو توپ پای در مجلس قرار گرفت، دو توپ در تقاطع خیابان ها با میدان بهارستان. چند توپ دیگر و مهمات جنگی هم از اردوی باغشاه رسید. بدین قرار تقریباً تمام توپخانه قزاقخانه به علاوه بخشی از اردوی باغشاه به کار گرفته شد.

در این بین یعنی پیش از بازگشت فرمانده کودتا از باغشاه، مجتهدان مجلس و معدودی از نمایندگان به مجلس آمدند.<sup>۱</sup> یکی از شاهدان به حضور این کسان گواهی می دهد: بهبهانی، طباطبایی، امام جمعه خویی، ممتازالدوله، حکیم الملک، صدیق حضرت، میرزا ابراهیم آقا تبریزی، حاج محمدتقی بنکدار و مستشارالدوله.<sup>۲</sup> در واقع، از نمایندگان و دیگران هر کس اراده کرد خود را به مجلس رساند. آنانکه نیامدند و بعدها بهانه تراشیدند، به شیوه کودکان گریز پای دروغ بافته اند که خود نشانه منش حقیر آنهاست. از پناهندگان سیاسی مجلس این کسان را می شناسیم: جهانگیرخان صوراسرافیل، ملک المتکلمین، سیدجمال اصفهانی، قاضی قزوینی، شیخ احمد مدیر روح القدس.

موضع رزمی ملیون دفاعی صرف بود. از جانب مجلس به سربازان ملی سفارش شده بود که از دایره عمل دفاعی تخطی نجویند. رقم سربازان داوطلب را از یکصد و پنجاه تا ششصد تن بر آورد کرده اند. این رقم در گزارشی که به باغشاه رسیده و به آگاهی لیاخف

۱. مامونوف، حکومت تزار و محمد علی شاه، ترجمه شرف الدین میرزا، ص ۹۰-۸۲.

۲. به تصریح مارلینگ از گزارش هایی که به او رسیده جمع نمایندگان به بیست تن نمی رسید. این رقم دقیق نیست. در آن روزه نفر هم نبودند.

۳. مستشارالدوله، یادداشت های تاریخی، ص ۶۴.

رسیده بود، سیصد و پنجاه نفر ذکر گردیده بود. اما در واقع، بیش از یکصد تن در سنگرگاه‌های مجلس و مدرسه سپهسالار مستقر گشته بودند، و عده‌ای از آن کمتر در چند انجمن حول و حوش بهارستان آماده‌مدافعه بودند. ملیون مجهز به تفنگ بودند با فشنگ محدود. پشت بام مجلس و مدرسه و گلدسته‌های مسجد سنگرگاه مرتفع و خوب ملیون بود. از شهرهای دور و نزدیک کمک جنگی به پایتخت نرسید. از دار و دسته مجاهدین و فداییان قفقازی که شمایل آراسته به قطارهای فشنگ ایشان زیب صفحات تواریخ است، اثری نبود. از بمب‌سازان و بمب‌اندازان خبری نشد. از یکصد و چهل پنجاه انجمن پایتخت، عده معدودی حضور فعال داشتند. بقیه از صحنه غیب شدند. هیأت کلی رزمندگان ملی را رده اصناف بازاری و پیشه‌وران می‌ساختند؛ به علاوه افراد معدودی از دیگر رده‌های اجتماعی.<sup>۱</sup> چند افسر نظامی کاردان از رده متوسط و بالای جامعه، در خدمت دفاع مجلس بودند.<sup>۲</sup> این راست است که در روز حادثه حرکتی از مردم دیده نشد. مارلینگ می‌نویسد: مردم مبهوت و شگفت‌زده بودند. و این اعتقاد عمومی که شاه از گلوله باران و هیچ خشونت‌ی پرهیز نخواهد کرد، چنان هراسی در دل اهالی پایتخت بوجود آورده بود که هر کس پیش از این «مشارکت ناچیزی در حرکت مشروطه‌خواهی داشت» برجان خویش لرزید.<sup>۳</sup> این تحلیل اندیشیده تاریخی نیست. زبونی و رهبری سیاسی غلط مجلس بود که از مردم نخواست به پا خیزند - بلکه هر بار مردم به مجلس روی آوردند رانده شدند. حتی شب کودتا مجلس اجازه نداد که مردم در مدرسه و مجلس استقرار گیرند. گفتند: «نمی‌خواهند از جانب ملت اقدام به جنگ شده باشد!»<sup>۴</sup> رهبری بدتر از بی‌رهبری بود.

۱. رده‌بندی اجتماعی رزمندگان را بطور کلی می‌توان از فهرست افرادی که دولت آبادی ثبت کرده، شناخت. همین فهرست ناقص بسیار سودمند است. نام افسران ملیون در منابع مختلف آمده.
۲. از آن افسران این کسان را می‌شناسیم: عین السلطنه پسر عبدالصمد میرزا، محمدحسن میرزا عین السلطان، علی‌خان منتصرالدوله، عبدالحسین خان سردار معظم خراسانی (تیمورتاش بعدی)، موثق السلطنه، سرتیپ محمدخان، سرهنگ حسن پولادی، اسدالله خان ابوالفتح‌زاده.
۳. انگلیس، مارلینگ به گری، ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۶).
۴. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۳۱۷.

دو نیروی متخاصم برابر هم قرار گرفتند. حلقه محاصره مجلس تنگ تر می شد، دسته های سوار نظام به سرکردگی قاسم آقا میرینج خیابان های اطراف بهارستان را اشغال کردند. نخستین گلوله به هوا شلیک شد. در همان لحظه افراد ملیون قزاقان را به تیر بستند. طرح این قضیه که جنگ را ملیون آغاز کردند و آن گلوله از جانب آنها شلیک گردید، پاك یاوه است زیرا شاه مسئول تمام آن صف آرای جنگی بود. در آغاز نبرد، رزمندگان می توانستند فرمانده کودتا و برخی افسران روسی را که درست در تیررس بودند، به خاک افکنند. این ساده ترین کار بود و می توانست تعیین کننده سرنوشت جنگ باشد. می دانیم که یکی از جنگجویان سید حسن رزاز (پهلوان نامدار پایتخت) بر آن بود که لیاخف را هدف گلوله قرار دهد. او را از این کار بازداشتند.<sup>۱</sup> مارلینگ می نویسد: اگر لیاخف یا سایر افسران روسی کشته می شدند «به یقین سرانجام داستان غیر از این بود. آنان مصونیت جانیشان را باید مرهون این عقیده عمومی بدانند که کشتن آنها موجب دخالت روس می گشت». او می افزاید: تردیدی نیست که سربازان ملی به عمد از هدف قرار دادن افسران روسی پرهیز کردند، و از تیراندازی به سوی آنها منع گردیده بودند، چنانکه همین معنی را وزیر مختار روس تأیید نمود - «وگرنه با فاصله کوتاه و سنگرهای خوبی که سربازان ملی داشتند، مصون ماندن افسران روسی از آسیب به باور نمی آید». خاصه اینکه همه مدت افسران روسی آزادانه در صحنه ظاهر می گشتند.<sup>۲</sup> مارلینگ در گزارش دیگری می آورد: اگر افسران روسی به هلاکت می رسیدند «کودتا سرانجام دیگری در پی داشت و شاه به سفارت روس پناه می برد». و اینکه لیاخف و دیگران جان به سلامت بردند، نتیجه همان اعتقاد عمومی است که «کشتن آنها حمله و انتقام جویی روس را به دنبال می آورد».<sup>۳</sup> می دانیم شاه خود را آماده ساخته بود که اگر کودتا به شکست

۱. به روایت مخبر السلطنه گویا ملك المتكلمين ممانعت کرده بود (گزارش ایران، ۴، ص ۷۶).  
 به روایت دولت آبادی که عادت به مبهم نویسی دارد «بزرگترها» منع کرده بودند (ص ۳۲۱). سید حسن رزاز در اول بازار سرچشمه دکان بزرگی داشت و او را به خلق و خوی پهلوانی می شناختند.  
 ۲. انگلیس، مارلینگ به گری، ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۶).  
 ۳. انگلیس، مارلینگ به گری، ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۸ جمادی الثانی ۱۳۲۶).

انجامد از باغشاه فرار کند.

از ناظران خودمان مستشارالدوله هم گواهی می‌دهد: سربازان قابل ملی لیاخف را که سوار بر اسب فرمان می‌داد به این «خیال عوامانه که چون افسر روس است، هدف نساختند که مبادا دولت روس به مقام انتقام بیاید، و حال آنکه افسر روس مستخدم دولت بود و به امر شاه مجلس را به توپ بست. اگر کشته می‌شد دولت روس حق مؤاخذه نداشت. لیاخف چون دریافت که او را هدف قرار نمی‌دهند، پشت توپ رفته مجلس را هدف شلیک متوالی قرار داد». <sup>۱</sup> این هم آخرین ناهمی رهبری مجلس بود. آن نویسنده هم که آن یادداشت را بعدها نگاشته، خود در زمرهٔ مردمانی بود که در طرد آن «خیال عوامانه» و باطل گامی بر نداشت. هنرشان دست روی دست نهادن و صحنهٔ آتش را نظاره فرمودن بود.

نبرد در نیمروز حدت گرفت. تیراندازان ملی که در پشت کیسه‌های خاک پنهان گردیده و کله‌هاشان دیده می‌شد، با آتش تیرهای تقاطعی قزاقان را از بالا می‌زدند. توپچیان قزاق که نگهبان دو توپ پای در مجلس بودند، در دم هدف تیراندازان قرار گرفتند و به خاک در غلطیدند. از توپ سوم دو گلولهٔ افشان به سوی مجلس شلیک شد. پس از آن به دستور لیاخف ساختمان مجلس را با گلوله‌های محترق و افشان کوبیدند. به تصریح هارتویگ در مجموع یکصد و بیست و شش گلولهٔ توپ شلیک شد. آتش توپخانه تعیین کنندهٔ سرنوشت جنگ بود، در حالی که سربازان ملی در سنگرگاه‌ها بودند و فشنگشان تمام شد. آنان دلاوران جنگیدند، کشتند و کشته شدند. در گزارش هارتویگ شمار کشتگان و مجروحان قزاقخانه شصت تن ثبت گردیده، رقم تلفات ملیون بنا بر آنچه شایع بود تا سیصد تن برآورد شده و تصریح دارد که رقم دقیق بدست نیامده است. <sup>۲</sup> بدون تردید برآورد کشتگان ملیون درست نیست، به این دلیل که آن رقم بیش از عدهٔ کل رزمندگان ملی است که بدست ما رسیده. در گزارش مارلینگ به مأخذ آمار رسمی

۱. مستشارالدوله، یادداشت‌های تاریخی، ص ۵۶.

۲. گزارش هارتویگ به ایزولسکی، ۱ ژوئیه ۱۹۰۸ (۲ جمادی الثانی ۱۳۲۶)، ترجمه کتاب نارنجی.



لیا خف، شمار کشتگان قزاقخانه بیست و سه نفر و زخمیان چهل و چهار نفر ذکر شده، به علاوه سایر فوج‌های سپاهیان دولتی یکصد و بیست کشته و زخمی برجای گذاشتند.<sup>۱</sup> کودتا به ثمر رسید؛ قزاقخانه بر مجلس چیره گشت. آنگاه که توپ باران مجلس ادامه داشت، آنانکه در ساختمان بهارستان بودند (همان مجلسیان و پناهندگان سیاسی که ذکرشان رفت) راهی به پارک امین‌الدوله یافتند. با پایان گرفتن جنگ، دستگیری ایشان به وسیلهٔ عاملان باغشاه و قزاقان آغاز گردید. سربازان سیلاخوری هم دست به تاراج عمارت بهارستان و خانه‌های اطراف بردند. در آن حادثه ساختمان باشکوه مجلس و تالاری که جلسه‌های رسمی در آن تشکیل می‌شد ویران گشت، سقف آن و ستون‌های گچ‌بری‌اش فرو ریخت، حوض زیبای درون ساختمان آب‌شخور اسبان مهاجمان فاتح شد. اسناد دفترخانهٔ مجلس سوخت یا پراکنده گردید، فقط نسخه‌های اصل قوانین اساسی را پیش از حادثه به در بردند.

وقایعی که کودتا به دنبال آورد به تفصیل ثبت شده و مشهور است. فهرست وار اشاره می‌کنیم: دو مجتهد مجلس بهبهانی و طباطبایی پس از دستگیری از باغشاه روانهٔ تبعیدگاه گشتند؛ میرزا جهانگیرخان و ملک‌المتکلمین روز پس از کودتا بدون محاکمه اعدام شدند؛ میرزا ابراهیم آقا تبریزی نمایندهٔ آذربایجان در دفاع خویش در زد و خورد با قزاقان در پارک امین‌الدوله جان باخت؛ سید جمال اصفهانی و محمد رضا مساوات فرار کردند. سپس سید جمال در بروجرد کشته شد، و مساوات از مخفی‌گاه به قفقاز گریخت. زندانیان باغشاه کما بیش سی‌تن بودند که بیش از بیست نفری را که هویتشان شناخته شده به زنجیر کشیدند. از آن جمله بود قاضی قزوینی که به زهر جان سپرد. از نمایندگان مجلس حاج محمد تقی بنکدار و مستشارالدوله در شمار محبوسان بودند. زندانیان به تدریج آزاد گشتند، برخی پس از بازجست و نوعی محاکمه، برخی به پایمردی این و آن. اکنون دورهٔ فرمانروایی شاه بود. اما محمد علی شاه استعداد و کاردانی که بتواند

۱. انگلیس، گزارش ماهانه ضمیمه گزارش مارلینگ به گری، ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۶ جمادی الثانی

به صورت دیکتاتور مقتدر حکومت کند نداشت. از پس کودتا، حکومت نظامی اعلام گردید و لیاخف حاکم نظامی تهران شد. از آنجا که سپردن امور پایتخت به سردار روس خوشایند نمی نمود، شاهزاده مؤیدالدوله به عنوان حاکم تهران و متصدی امور غیر نظامی گمارده شد. چند دستخط پی در پی از جانب دربار انتشار یافت. دستخط اول اعلام کرد:

از آنجا که اقدام دولت در دستگیری «اشرار و مفسدین» برای رفاه و اعاده امنیت و آسایش عموم بود و این کار به سهولت میسر گردید، اینک اهالی دارالخلافت «اطمینان کامل داشته باشند که دیگر کسی را با کسی کاری نبوده و از طرف احدی مزاحمت به کسی نخواهد شد... مردم در نهایت اطمینان به شغل و کسب خود مشغول باشند»<sup>۱</sup>.

در فرمان دیگر که روز پس از کودتا صادر گردید (۲۴ جمادی الاول) از انفصال مجلس ملی و تجدید انتخابات هر دو مجلس ملی و سناسخن گفته شد: «از تاریخ امروز به مدت سه ماه مجلس شورای ملی را منفصل کرده، و پس از این مدت و کلامی متدین صحیح دولت و ملت پرست منتخب شده، با مجلس سنا که موافق قانون است توأم می شود».

به علاوه شاه در آن دستخط بر «تخطیات فساد آمیز... انجمن هایی که بدون نظامنامه» تشکیل گردیده و «به میل خود می خواستند امور مملکتی را حل و عقد نمایند» - حمله کرد. همچنین «انطباعات و ناطقین بواسطه اتکای به انجمن ها، ممد اختلال و اغتشاش کلیه امور شده بودند»<sup>۲</sup>.

آنجا به انحلال انجمن ها و تعطیل روزنامه ها تصریح نرفته، گرچه دلالت ضمنی داشت. وانگهی، حکومت نظامی اجتماعات را ممنوع اعلام کرد. در واقع، با انفصال مجلس انجمن ها منحل و مطبوعات تعطیل و سخنرانی سیاسی موقوف گشتند. می دانیم محمد علی شاه به موجب دستخط خودش که ضمیمه قانون اساسی بود، نمی توانست مجلس را پیش از پایان دوره قانونی دوساله اش، منحل نماید. اما منطبق با قانون اساسی تعارض ماهوی داشت.

۱. دستخط محمد علی شاه [۲۴] جمادی الاول ۱۳۲۶.

۲. دستخط محمد علی شاه خطاب به مشیرالسلطنه رئیس الوزرا، ۲۴ جمادی الاول ۱۳۲۶.

دستخط سوم دایر بر عفو عمومی اعلام کرد: «عفو عمومی را شامل حال کافه مردم داشته... از تمام مردم اغماض می فرماییم»؛ دستگیرشدگان محاکمه خواهند شد، و هر کس بی تقصیر باشد مرخص می شود.<sup>۱</sup> عفو عمومی ضمن دستخط دیگری که دو روز بعد صادر شد، تأیید گردید.

انگیزه صدور آن دستخط های پی در پی را باید در مصلحت داخلی و فشار خارجی یافت. از نظر خارجی، هجوم پناهندگان به سفارتخانه انگلیس، اعتراض آن سفارت بر اعدام بدون محاکمه دوتن از متهمان سیاسی، و پافشاری آن در انعقاد مجدد مجلس ملی - دولت را مجبور کرد به اعلام تجدید انتخابات و عفو عمومی. این موضوع ها را ضمن مبحث سیاست خارجی بررسی خواهیم نمود. از نظر داخلی، دولت کوشید افکار عمومی پایتخت و شهرها را تسکین دهد. گرچه محمد علی شاه بر مجلس و ملیون چیره گشت، او همچنان اندیشناک بود. در این باره علاء السلطنه وزیر امور خارجه در صحبت خصوصی پنهان نکرد که: اگر ترغیب و پشتیبانی روس نبود، شاه «هرگز جرأت و اراده اقدام به کودتا را نداشت» و همین حالا هم از عواقب کارش هراسناک است.<sup>۲</sup> آن واقعیت است. تحقق یافتن آن کودتا و به طریق اولی کودتاهای دیگری که تاریخ سیاسی ما می شناسد - هر کدام به نحوی، بدون عمل جدی و مستقیم سیاست خارجی امکان پذیر نبود. عاملان کودتا هیچگاه از خود اراده ای نداشتند و قائم بالذات نبودند، همچنانکه در برخورد با هر مسأله ساده سیاسی خوار و زبون بودند.

نخستین ندای اعتراض بر کودتای شاه از جانب رئیس سابق مجلس احتشام السلطنه برخاست که اکنون سفیر ایران در برلن بود. او سه روز پس از کودتا به مصاحبه مطبوعاتی نشست. سخنان او مانند همیشه صریح و قوی و باز نمای شخصیت توانا و صاحب استقلال رأی اوست. این جور کارها از ارکان دولت که معمولاً مردمان سست عنصری بودند، خلاف رفتار متعارف است. اهمیت مصاحبه احتشام السلطنه نه تنها

۱. دستخط محمد علی شاه خطاب به مشیر السلطنه رئیس الوزرا، ۲۵ جمادی الاول ۱۳۲۶.

۲. انگلیس، مارلینگ به گری، ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۶).

به سبب مقام رسمی فعلی اش بود، بلکه به دلیل مقام پارلمانی سابق او و مضامین پیام اوست. او گفت: کودتای شاه تکرار کودتای اول است که شکست خورد و این بار پیروز شد. بر عاملان داخلی و روسی کودتا که دست در دست هم عمل کردند، حمله برد. او اعتراف کرد که: از پارلمان خطاهایی سرزد، و کلایی هم بودند که رفتارشان عوام‌فریبانه و خطا بود. اما خدمات پارلمان به تأسیس مشروطیت، تأمین آزادی عقیده و بیان، برانگیختن عواطف ملی، و دفع ظلم انکارناپذیر است. «نظام مشروطگی را نمی‌توان از ایران برانداخت... مردم هشیاراند که اگر پارلمان را از دست بدهند، استقلالشان از میان رفته است. به همین سبب در دفاع پارلمان تا حد توانایی مقاومت به خرج خواهند داد». او هشدار داد که اگر شاه در انعقاد پارلمان تازه تعلل ورزد، با جنگ داخلی روبرو خواهد گشت. و تأکید نهاد که نیکبختی ایران در تجدید حیات مشروطیت است همراه اصلاحات عمومی.<sup>۱</sup> او مقاله‌ای هم با همان مضامین منتشر کرد. در منطق مشروطگی برهان سیاسی احتشام السلطنه درست است: از آنجا که محمدعلی شاه خلاف سوگندها و تعهداتش مبنی بر حراست قانون اساسی و حقوق ملی، بر پارلمان یاغی گشته و «عامل اجرای نقشه‌های بیگانه» گردیده، مشروعیت سلطنت خود را از دست داده است و «پادشاه قانونی ایران نیست».<sup>۲</sup>

سخنان رئیس سابق مجلس طبعاً خشم شاه و سفارت روس را برانگیخت. هارتویگ در نامه رسمی خود به علاء السلطنه وزیر امور خارجه نوشت: احتشام السلطنه در مصاحبه مطبوعاتی اش، دولت روس و مأموران آنرا عاملان «اغوا و تحریک... برضد مشروطیت و کنستی توسیون» شمرده و راجع به اوضاع ایران گفته: پادشاه «به راهنمایی و خیم العاقبت آنها این رفتار را فرموده‌اند». این بیانات که خلاف روش معمول نمایندگان سیاسی

۱. متن کامل مصاحبه مطبوعاتی احتشام السلطنه که در روزنامه‌های آلمان منتشر شد، به دست ما نرسیده. آنچه آوردیم به مأخذ خلاصه‌ای است که در گزارش سفیر انگلیس در برلن به ادوارد گری، ۲۰ ژوئن ۱۹۰۸، آمده.

۲. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۸۱.

است، به یقین برای او «بی سوء نتیجه که مستحق آنست نخواهد ماند». آن نخستین اعتراض بر کودتا بود.

\*\*\*

رسیدیم به پرده آخر تراژدی که آمیخته به چاشنی کم‌دی است: داستان فراریان مشروطه به سفارتخانه‌های خارجی. عصر مشروطه که فرار سید، سر طویله شاه از رونق سیاسی و امتیاز قضایی افتاد. ولی در دولت ناتوانی که حاکمیت سیاسی اش طی يك قرن لطمه خورده بود - سفارتخانه‌های بیگانه گذشته از مصونیت رسمی، در عرف سیاست زمانه از نفوذ عملی خاصی برخوردار بودند. هر کدام به سلیقه خویش گاه پناهندگان سیاسی و غیر سیاسی را امان می‌دادند. کودتای نظامی و دستگاه جباری نه حکومت قانون می‌شناخت و نه انصاف و مروت داشت. لاجرم، متهمان سیاسی در بیم و هراس که خودانگیزه‌ای در روانشناسی رفتار آدمی است، مأمنی جستند. به سفارتخانه‌ها پناه بردند. برخی که در فن فرار از مهلکه زرنگ بودند، به سابقه الفت با خارجیان از پیش سفارتخانه‌ای را زیر سر داشتند. برخی که بعد احساس خطر کردند به آنجا روی آوردند. برخی هم به تفنن خواستند در نمایش پناهندگی حضور داشته باشند. از کل جماعت پناهندگان فقط دو سه تن در معرض خطر جانی بودند، در مورد دیگران آن خطر وهمی بود. به هر حال، هیچکدام از آن حضرات نمی‌توانست مدعی رفتار قهرمانی باشد.

وجه نظر سفارتخانه‌ها در پذیرفتن متهمان سیاسی یکسان نبود. سفارتخانه‌های آلمان و بلژیک و هلند و آمریکا درها را محکم بستند و خود را از دردسر مهمانان ناخوانده خلاص کردند. وزیر مختار آزادمنش ایتالیا به سنت نهضت‌های آزادی و وطنش در سده نوزدهم، آماده بود هر پناهنده سیاسی را بپذیرد هر چند کمتر کسی سراغ آن رفت. سفارت فرانسه چند تن را پذیرفت و امنیت آنان را تأمین کرد. اما همه چشم به سفارت انگلیس دوخته بودند، و هجوم پناهندگان به آنجا بود که ماجرای سیاسی به بار آورد - هم در

۱. علاء السلطنه متن نامه وزیر مختار روس (۸ رجب ۱۳۲۶) را به ضمیمه رونویس دستخط محمد علی شاه برای احتشام السلطنه فرستاد، و او در خاطراتش آورده (ص ۴ - ۶۸۳).

روابط ایران و انگلیس و هم در مناسبات انگلیس و روس. شگفت اینکه به عقل هیچ فرزانه‌ای نرسید که به سفارت روس پناه ببرد، مگر «سگ پاسبان شاه» سردار امیربهادر جنگ که چند روز پیش از کودتا آنجا تحصن گرفت، اکنون از آن مأمن بیرون جست و به اردوی باغشاه پیوست.

از کار و بار پناهندگان بگوئیم: حکیم‌الملک و ممتازالدوله که از جمله معدود نمایندگان بودند که روز کودتا به مجلس آمدند، در پارک امین‌الدوله پنهان گشتند و از گزند قزاقان مصون ماندند. شبانگاه از آنجا بیرون آمدند. و پس از دوروزی از مخفی‌گاه به سفارت فرانسه در زرگنده پناه بردند. صنیع‌الدوله وزیر سابق دولت که واسطه گفتگو میان مجلس و دربار بود، به سفارت ایتالیا رفت. برخی مجلسیان مترصد تحصن در سفارتخانه آلمان بودند، و محرمانه شخصی را به آنجا فرستادند. او به کادت‌کاردار آلمان گفت: اگر آن نمایندگان را پناه ندهند، چه بسا کشته خواهند شد. در گزارش رسمی کاردار آمده که او «مؤدبانه ولی قاطعانه» تقاضای ایشان را رد کرد. همینطور کاردار آلمان به اعضای انجمن مساوات و به نماینده آن جوادخان (؟) اجازه نداد که آنجا پناهنده شوند.<sup>۲</sup>

اما سفارت انگلیس موقع و موضع سیاسی خاصی داشت. او از حرکت مشروطه خواهی پشتیبانی کرده بود. پس از آن هم، به رغم نوسان‌های سیاست و سازش با روس - نسبت به مشروطه خواهان کمابیش همدلی می‌ورزید و با برخی مجلسیان (افراطی و اعتدالی هر دو) ارتباط داشت. حفظ تعادل و حدنگاه داشتن از آداب ظریف دیپلماسی است. موضع رسمی سفارت را در مسأله پناهندگی، مارلینگ به روشنی بیان می‌کند: «پناهندگی جمعی بهیچ صورتی قابل تحمل نیست، اما از پناه جستن کسانی که جانشان در خطر قطعی است نمی‌شود ممانعت کرد».<sup>۳</sup> با پیروزی کودتا، از بیست و سوم

۱. این وصف هارتویگ است از امیربهادر جنگ فرمانده کشیکخانه.

۲. برادفورد مارتین، روابط دیپلماسی ایران و آلمان، ص ۱۵۳ (متن انگلیسی). مارتین آن مطلب را به‌ماخذ اسناد وزارت امور خارجه آلمان آورده.

۳. انگلیس، مارلینگ به گری، ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶).

جمادی الاول پناهندگان به سفارت انگلیس روی آوردند - برخی با اعلام قبلی و برخی بی خبر آمدند. نخستین دسته پناهندگان شبانگاه به آنجا راه یافتند: از جمله حسن تقی زاده، علی اکبر دهخدا و عبدالرحیم خلخالی. در آن فضای دهشت بار تقی زاده به ماژور استوکس آتاشه نظامی نوشت: او و چند نفر دیگر مترصد هستند به سفارت پناهنده شوند، زیرا قزاقان در تعقیب ایشان هستند و هر لحظه امکان دارد گرفتار گردند. و تصریح کرد که: «اگر با تقاضای پناهندگی آنها موافقت نشود، دستگیری و کشتن آنها حتمی است».<sup>۱</sup> با همراهی بیدریغ استوکس، آنان خود را به سفارتخانه رساندند. او غلام سفارت را هم برای راهنمایی آنها روانه کرده بود. میرزایحیی دولت آبادی که از آنچه درون مجلس می گذشت معمولاً آگاهی دارد و با دسته افراطیون ارتباط مستقیم داشت، می نویسد: رابطه خصوصی سفارت با تندروان مجلس بیشتر با تقی زاده و رفقایش برقرار بود، و حالا که او خاصه به اتهام مشارکت در توطئه سوء قصد در معرض مخاطره بود، ظاهراً «از پیش تهیه این کار را دیده که در آخر وقت خود را به سفارت انگلیس انداخته آنجا مضمون بماند». کسان دیگر از وکیل و غیر وکیل هم توقع داشتند که او آنها را در رفتن به آن پناهگاه شرکت بدهد. اما «در این گونه مواقع که روز و انفساست و هر کس به فکر جان خویش است، نباید از کسی این توقع ها را داشت و هر کس باید خود وسیله نجات خویش را فراهم آورد».<sup>۲</sup>

در آن روایت نکته ناشناخته ای نیست. اما توجیه نویسنده از قاعده رفتار در خور انتقاد است. به عقیده او نه تنها روز و انفسا هر که به فکر خویش است، بلکه هر کس باید وسیله نجات خویش را فراهم آورد و از هیچکس نباید چشم یاری داشت. این کردار ناستوده مردمان بی ریشه و بی فضیلت همچون خود اوست، و خلاف رفتار مسنول در

۱. همان مأخذ.

۲. حیات یحیی، ج ۲، ص ۳۴۲. از جمله رفقای تندروان مجلس که آنها هم با سفارت انگلیس رابطه نزدیک داشتند و نویسنده به آنها اشاره کرده، حسینقلی خان نواب بود. نواب در اصل تابعیت رسمی انگلیسی داشت، پیش از این نایب کنسول انگلیس در استرآباد بود، مدت کوتاهی در کمپانی رژی خدمت کرد، حالا نماینده مجلس و عضو گروه اجتماعیهون عامیون بود. شخص دیگر محمد نجات بود از عاملان و خبرسازان سفارت و عضو اجتماعیهون.

همکاری اجتماعی. میرزایحیی شب پیش از کودتا با دوستان دیرین و هم مشربش ملك المتكلمين و سيد جمال اصفهانی در بهارستان دیدار کرد، آنان را درمانده و دلفکار یافت. آنها وداع کردند، بدون اینکه او آنها را به مأمنی راهنمایی نماید. روز حادثه که در رسید او همچون بسیاری کسان دیگر پا به بهارستان نگذارد، و به موقع خود را به حریم سفارت انگلیس در قلعه انداخت در حالی که هیچ خطری ویرا تهدید نمی کرد. آن خطیبان که فوت و فن فرار از مهلکه را نه از آن همشهری آموخته بودند و نه از رفیقان اجتماعيون عاميون، هر کدام به نحوی کشته شدند.

پس از ورود دسته اول پناهندگان به سفارت انگلیس، تا با مداد روز بعد (۲۴ جمادی الاول) چند تن دیگر آمدند از آن جمله: دو نماینده مجلس میرزا مرتضی خان نایینی و میرزا ابوالحسن خان معاضد السلطنه، و دیگر قاسم خان صوراسرافیل، سید حسن مدیر روزنامه حبل المتین و بهاء الواعظین. شمار پناهندگان افزایش گرفت. برخی با لباس مبدل و شکل و شمایل مضحک خود را به سفارت رساندند. یکی در صورت یخ فروش با سبد یخ بر سر و یخ شکن بر کمر، دیگری طبق میوه بر کله و ترازو بر دوش، سومی با کلاه نمدی و بیل باغبانی، یکی هم با کوله بار بزازی فریاد کنان: آی بزازی. بهاء الواعظین با ریش تراشیده و لباس عوضی وارد شد، تقی زاده هم شاپو بر سر با لباس فرنگی آمده بود.<sup>۱</sup> این وصف شریف کاشانی است از آن کسان در تشویش و اضطراب. مارلینگ در گزارش رسمی خود آنرا تکمیل کرده: دو نفر همراه گاری سقاها که از قنات سفارت آب می بردند، یواشکی بدون اینکه خود را معرفی کنند به جرگه پناهندگان پیوستند. دو تن هم پشت گاری آجر و مصالح بنایی پنهان گشته خود را به درون سفارت انداختند. از کسانی که نتوانست خود را به مأمنی برساند یحیی میرزا بود که در کسوت ملایی درآمد و به همان صورت دستگیر شد. یکی هم طیلسان پوشید که در شمایل کشیش نصرانی از معرکه بگریزد، اما خود فسخ عزیمت کرد و آسیبی هم به او نرسید. بنا به احصائیه ای که مارلینگ بدست داده، در ظرف چهار روز اول (از شبانگاه ۲۳ تا ۲۶ جمادی الاول) رقم پناهندگان

۱. شریف کاشانی، شرح واقعات و مواد تاریخی مشروطیت.



سفارتخانه انگلیس در تهران به شصت و شش نفر رسید، پناهندگان قلهک شصت و سه تن بودند. شمار قلهکیان در نیمه جمادی الثانی به سیصد تن بالغ گردید.

مسأله پناهندگان سیاسی مشاجره تندی را میان سفارت انگلیس و دربار در پی داشت. وزیر مختار روس هم به اعتراض برخاست، و دامنه آن به گفت و شنود میان لندن و پترزبورگ کشید. از این موضوع اینجا خیلی به اختصار در متن مناسبات ایران و انگلیس صحبت می کنیم. مارلینگ اعتراض دربار را در پذیرفتن پناهندگان سیاسی، به مأخذ عرف بین ملل و ملاحظات انسان دوستی و با توجه به اعدام بدون محاکمه باغشاه، رد کرد. بر اثر تهدید او، دستخط شاه مبنی بر تضمین امنیت شخصی و جان و مال پناهندگان به سفارت رسید (۱۲ جمادی الثانی ۱۳۲۶). متن دستخط را والتر اسمارت نایب کنسول انگلیس برای «بستیان» خواند. جمعی از پناهندگان بدون معطلی سفارتخانه را ترك گفتند. فقط بیست نفر ماندند. از این گروه شش تن به عنوان ارتکاب جرم سیاسی مشمول حکم تبعید بودند و تکلیفشان روشن بود. دیگران که هنوز احساس خطر می کردند به آسانی حاضر به بیرون رفتن از آن مأمن نبودند. و گفتند: به قول و قرار دولت اعتمادی نیست. آنان به راستی باور نداشتند که مورد بخشودگی قرار گرفته باشند. سرانجام، سفارت «به اکراه» نوشته ای با ذکر نام و نشان هر کدام به دستشان داد، و راضی شدند که زحمت را کم کنند. کاردار هیچ پناهنده ای را به زور از سفارت بیرون نراند. او اطمینان یافت که دولت تعهد خود را رعایت خواهد کرد.

نوبت رسید به شش تن تبعیدیان. مدت حکم تبعید ایشان از پنج تا ده سال تعیین شده بود که مثل همه چیز بساط باغشاه بیقاعده و خودسرانه بود.<sup>۱</sup> مارلینگ با دربار به چانه زدن برآمد، و در آن احکام تخفیف کلی گرفت. مدت تبعید آنها به یکسال تا یکسال و نیم تقلیل پذیرفت. پنج نفرشان همراه غلام سفارت و مأموری از جانب وزارت امور خارجه رهسپار انزلی گردیدند (۱۹ و ۲۰ جمادی الثانی). به تصریح مارلینگ خرج سفرشان را تا

۱. مدت احکام تبعید در اصل بدین قرار بود: حسن تقی زاده ده سال، علی اکبر دهخدا هشت سال، سید حسن حبل المتین هفت سال، بهاء الواعظین پنج سال. در گزارش های مارلینگ دوره تبعید دو نفر دیگر (معاوض السلطنه و صدیق الحرم) ذکر نشده.

مرز شاه پرداخت. تنها معاضد السلطنه به خرج خود راهی فرنگ شد. کاردار از رفتار یکی دو تن از تبعیدیان دلخور بود، زیرا توقع داشتند که خرج دوره تبعیدشان در فرنگستان را هم باید محمد علی شاه بپردازد. مارلینگ می نویسد: «به ادعای آنها اعتنایی نکردم» هر چند به زحمت فراوان از توقع بیمورد خویش دست برداشتند.<sup>۱</sup> او هویت آن یکی دو نفر را معین نکرده و نمی شناسیم. تا حدی که آگاهی داریم دولت از قول و قرار و تضمین نامه خود درباره پناهندگانی که در ایران ماندند، انحراف نجست. تنها یک شکایت نامه از تبعیدیان اروپا رسید که سفارت آنرا ناموجه شمرد و اعتنایی نکرد.<sup>۲</sup> بدین قرار، آن جنبه ماجرای پناهندگی در سفارتخانه انگلیس پایان یافت، ماجرای که مایه رسوایی بود. مسأله پناهندگی جنبه سیاسی مهمتری هم دارد که ضمن گفتار دیگر از آن صحبت خواهیم داشت.

اینک حرکت اعتراض بر دستگاه محمد علی شاه آغاز گردیده بود. آن چند تن تبعیدیان نیز طبعاً به جناح مخالفان در اروپا پیوستند. مجموع کاراپوزیسیون خارج از ایران علیه آن حکومت بد و بدنام، در حد خود می تواند موضوع گفتاری در سیر حوادث پس از کودتا باشد. اما گزافه گویی های عاطفی و تفسیرهای تبلیغاتی به کنار، از نظر سنجش تاریخی کل اپوزیسیون خارج سهم تعیین کننده و حتی مهمی در واژگون کردن سلطنت محمد علی شاه نداشت. مجموعه اسناد مربوط به فعالیت آن هم که انتشار یافته،

۱. گزارش تفصیلی مارلینگ راجع به داستان پناهندگی (مورخ اول اوت ۱۹۰۸) که زبده مجموع مکاتبات رسمی را دربردارد، در کتاب آبی (مجموعه اول، ۱۹۰۹، سند شماره ۲۲۰) منتشر شده.

۲. در گزارش رسمی سفارت انگلیس چنین آمده: در نامه ای که حسن تقی زاده به اسماارت نایب کنسول نوشت تقاضا کرد: «به مأخذ تضمینی که سفارت به او و سایر پناهندگان سپرده، نسبت به خسارت وارده به اموال او در تبریز از دولت ایران ادعای غرامت بشود». از کنسولگری انگلیس در تبریز استعلام گردید. کنسول نوشت: در ۲۸ ژوئیه ۱۹۰۸ کتاب های تقی زاده به غارت رفته، اما «عمل عمدی به منظور دستبرد به مال شخص او نبوده، بلکه در جریان تاراج عمومی سربازان بی انضباط اتفاق افتاده است». بدین مأخذ، سفارت آن قضیه را مشمول تضمین نامه رسمی خود شناخت. وزارت امور خارجه نیز همین نظر را تأیید کرد و دستور فرستاد: ضرورتی ندارد درباره خسارت مورد ادعای او اقدامی از جانب سفارت عمل آید. (دستور وزارت امور خارجه به بار کلی، ۲ ژانویه ۱۹۰۹).

از نظر تاریخی چندان ارزشی ندارد.<sup>۱</sup> اپوزیسیون در قلمرو اندیشه اجتماعی و سیاسی هم هیچ اثر ارزنده‌ای به وجود نیاورد که خود نشانه فقر فکری آن بود. کارنامه اپوزیسیون خارج بر رویهم از اعتبار سیاسی خاصی برخوردار نمی‌باشد. آخرین گفتار ما در تحلیل سیاست خارجی در کودتاست.

### ۳. سازش و تعارض در دیپلماسی روس و انگلیس

سیاست روس و انگلیس در کودتای دوم امتداد سیاست دو دولت در کودتای اول بود، البته با توجه به تغییری که اوضاع عمومی پیش آورد. دیپلماسی دو دولت (مثل اغلب موارد) اشتراک مساعی عملی آنها را در هماهنگ ساختن روش سیاسی شان امکان پذیر ساخت، اما تعارض ذاتی را (مثل همه موارد دیگر) نتوانست از پیش پا بردارد بلکه برخوردها جلوه داشت، گرچه گاه مهار می‌گردید.

آنگاه که کشمکش میان سلطنت و مجلس بالا گرفت، روس و انگلیس وجهه نظرشان را آگاهانه اعلام کردند. ایزولسکی وزیر امور خارجه روس در دستوری که به سفیر خود در لندن فرستاد گفت: در بحران دسامبر گذشته (ذیقعه ۱۳۲۵) دولت امپراطوری تصمیم گرفت در امور داخلی ایران مداخله نکند، و از هر عملی که به درگیری ما بینجامد پرهیز جوید. «این تصمیم تا به حال به قوت خود باقی است» و در بحران کنونی نیز همان روش را «از همه مناسب‌تر می‌دانیم». از اینرو پیشنهاد کرد دستوری که در دسامبر گذشته به نمایندگان سیاسی دو کشور در تهران داده شده بود، تنفیذ و تجدید گردد.<sup>۲</sup> اینجا ایزولسکی خود را داعی روش عدم مداخله معرفی کرد. اما او درست همان زمان در گفتگوی با اوبیرن<sup>۳</sup> کاردار انگلیس در پترزبورگ اعلام نمود: «با تعهد اخلاقی

۱. اسنادی از فعالیت‌های آزادیخواهان ایران در اروپا و اسلامبول، ۱۳۵۹.

۲. تلگراف ایزولسکی به سفیر روس در لندن، ۱۷ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۷ جمادی الاول ۱۳۲۶)، ترجمه

3. H. O'Beirne

کتاب نارنجی.

که ما نسبت به شاه داریم، نمی‌توانیم در بحران ایران رویه منفی پیش بگیریم.<sup>۱</sup> وجه نظر واقعی روس همین بود. او بیرن به ایزولسکی اطمینان داد که سیاست عمومی دولت او «در پیکار میان شاه و مردم بر اساس بیطرفی کامل» قرار دارد.<sup>۲</sup> بدین قرار، روس کتمان نکرد که در کشمکش میان سلطنت و مجلس پشتیبان فعال شاه است؛ و روش «بیطرفی کامل» انگلیس الزاماً دلالت داشت بر سکوت انفعالی در برابر سیاست فعال روس.

عنوان سیاست عدم مداخله از جانب انگلیس تازگی نداشت. اسپرینگ رایس پیش از کودتای اول می‌نویسد: «بنا به دستوری که داشتیم به پیشروان ملی تفهیم کردم که نبایستی از ما انتظار کمک داشته باشند، بلکه باید امورشان را بدون کمک خارجی اداره کنند... به ایشان خاطر نشان کردم که اگر بریتانیا به مدد مشروطه خواهان بیاید، کمک روس به شاه نیز موجه خواهد بود، و این وضع به جنگ داخلی می‌انجامد».<sup>۳</sup> اما آنچه اکنون تازگی داشت سیاست فعال روس بود که حرکت کودتار را امکان پذیر ساخت. مفهوم بیطرفی در این وضع تفسیر دیگری برمی‌داشت. سیر تحول سیاست روس و انگلیس را بررسی می‌کنیم.

در اوایل جمادی الاول که جوش و خروش مردم علیه شاه اوج گرفت... نمایندگان سیاسی روس و انگلیس برای تسکین اوضاع هیجان آمیز به اقدام مشترکی برآمدند. هارتویگ و مارلینگ در دیدار با مشیرالدوله وزیر امور خارجه گفتند: حدت تبلیغاتی که بار دیگر علیه شاه برانگیخته خطرناک است و «می‌تواند مشکلات جدی به بار آورد». از اینرو بر عهده دولت و مجلس است از اوضاعی که «عواقب نا بود کننده‌ای را به همراه خواهد داشت جلوگیری کنند». در تلگراف هارتویگ آمده: مشیرالدوله اعتراف نمود که وضع فعلی بسیار نگران کننده است، و وعده داد که با مجلس و دولت مشورت خواهد نمود. هارتویگ می‌افزاید: از آنجا با مارلینگ نزد عضدالملک رفته «نظریات مشابهی را مطرح ساختیم و متذکر شدیم که او به عنوان یک قاجار و فرد وفادار به پادشاه، باید تمام

۱. انگلیس، تلگراف او بیرن به گری، ۱۶ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۶ جمادی الاول ۱۳۲۶).

۲. انگلیس، تلگراف او بیرن به گری ۱۷ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۷ جمادی الاول ۱۳۲۶).

۳. انگلیس، گزارش سالانه ۱۹۰۷، ۲۹ ژانویه ۱۹۰۸، قسمت اول به قلم اسپرینگ رایس.

مساعی خود را در جهت حل و فصل بر خوردهای خطرناک به کار گیرد». او اطمینان داد که از هیچ کوششی باز نخواهد ایستاد.<sup>۱</sup> آن گفتگوها در سوم جمادی الاول صورت گرفت.

در آن دیدار رسمی هیچ اخطار تهدید آمیز انفرادی یا مشترکی از سوی وزیر مختار روس و کاردار انگلیس به میان نبود.<sup>۲</sup> موضوع اخطار مشترك دو دولت را يك هفته بعد هارتویگ به میان کشید، و از جانب مارلینگ یکسره رد شد. تفصیل آن شنیدنی است: در کنکاش وزیر مختار و کاردار، هارتویگ گفت: با هیجان «مصنوعی» که برپا گشته، موقع و جان شاه در خطر است. چاره جویی اش این بود که: دو دولت تصمیم خود را به صورت اخطار مشترك به دولت ایران و به پارلمان بدین مضمون اعلام دارند که هر گاه موقع شاه مورد تهدید قرار گیرد، روس و انگلیس ناگزیر به زور دست خواهند برد (یعنی مداخله نظامی). به عقیده هارتویگ چنین اخطار رسمی هیجان عمومی را علیه سلطنت فرو خواهد نشاند، و موقع شاه را تثبیت خواهد کرد. مارلینگ به همقطار روسی اش خاطر نشان کرد: گمان نمی کند که دولت بریتانیا آماده باشد نسبت به پادشاه فعلی یا هیچ فرمانروای دیگری چنان تعهدی به گردن گیرد. وانگهی، مگر نه اینکه چند ماه پیش وزیر امور خارجه ایزولسکی متذکر شده بود: تا وقتی که در ایران نظم و امنیت برقرار باشد، از نظر گاه دولت روس «تقریباً علی السویه است که کدام پادشاه در ایران حکومت کند».<sup>۳</sup> در توضیح آن بیفزاییم آن مطلب را ایزولسکی به دنبال کودتای اول به نیکلسون سفیر انگلیس گفته بود، وقتی که پایه سلطنت محمد علی شاه لرزان بود حتی احتمال پناهندگی او به سفارت انگلیس یا روس مطرح بود.<sup>۴</sup> مارلینگ به دنبال گزارش خود در رد پیشنهاد

۱. تلگراف هارتویگ به ایزولسکی، ۴ ژوئن ۱۹۰۸ (۴ جمادی الاول ۱۳۲۶) ترجمه کتاب نارنجی.  
 ۲. یکجا آمده: نمایندگان روس و انگلیس در دوم جمادی الاول به مشیرالدوله اخطار کردند: «اگر میلیون برخلاف شاه اقدامی کرده و موقع او را به خطر بیندازند روسیه مداخله می کند». (خطابه تقی زاده... ص ۵۹). این اشتباه است. و چیزهای دیگر از این قبیل که درباره سیاست خارجی نوشته اند، باطل و نامستند است.

۳. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۱۲ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۲ جمادی الاول ۱۳۲۶).

۴. انگلیس، تلگراف نیکلسون به گری، ۲۵ دسامبر ۱۹۰۷ (۱۹ ذیقعد ۱۳۲۵).

وزیر مختار روس نوشت: هارتویگ تمیز نمی‌داد که صدور اخطار مشترک، بر نفرت عمیق مردم نسبت به روس می‌افزاید و اعتقادشان را بر اینکه روس در برهم فروریختن مشروطیت پشتیبان شاه است، راسخ‌تر می‌گرداند. و این خلاف مقصود خود اوست. مارلینگ این نکته را هم به ادوارد گری تذکر داد: از نظر موقع سیاسی انگلیس، مشارکت ما در صدور چنان اعلامیه‌ای بر «بی‌اعتمادی» که پیمان اخیر (۱۹۰۷) در افکار عمومی ایران پدید آورده، می‌افزاید. بدین ملاحظات، مارلینگ با طرح هارتویگ در اقدام مشترک دو دولت موافقت نکرد. آن نخستین تعارض و برخورد سیاسی میان دو دولت بود. وزیر امور خارجه ادوارد گری سیاست خود را بر پایه استدلال مارلینگ تنظیم کرد. همان روز به کاردار انگلیس در پترزبورگ دستور فرستاد که در مذاکره با ایزولسکی بگوید: در بحران کنونی ایران همان اندازه که «به توافق کامل سیاسی دو دولت اهمیت می‌دهیم، از هر عملی که به مداخله در امور داخلی آن انجامد جداً بیزاریم» و از آن می‌پرهیزیم. به همین سبب دولت انگلستان نمی‌تواند صدور اخطار به مشترک به دولت ایران را بپذیرد، اخطار به‌ای که نه فقط چاره‌ساز بحران فعلی نیست بلکه «دشواری‌های سخت» برای دو دولت بوجود خواهد آورد. گری تأکید نهاد: از آنجا که بحران فعلی شباهت بسیار به اوضاع دسامبر گذشته (ذیقعه ۱۳۲۵) دارد، کاردار ما در تهران از همان دستوری که دو دولت بر سر آن به توافق رسیده بودند، پیروی خواهد کرد. و پیشنهاد کرد که دستور مشابهی مبنی بر عدم مداخله به وزیر مختار روس در تهران نیز صادر شود. گری اعلام کرد: ما خواهان اعاده نظم در ایران هستیم و تنها راه عملی آنرا «تشکیل دولتی می‌دانیم که مردم ایران به آن اعتماد کامل داشته باشند». این کار میسر نخواهد بود مگر اینکه از دخل و تصرف خارجی پرهیز گردد، و حوادث در بستر عادی خود پیش برود.<sup>۱</sup> او همان معنی را در دستور بعدی خود تکرار کرد: حکومتی که در ایران به اتکای مساعدت خارجی به قدرت برسد مورد نفرت مردم خواهد بود؛ و افکار عمومی انگلستان

۱. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۱۲ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۲ جمادی الاول ۱۳۲۶).

۲. انگلیس، تلگراف گری به اوپیرن، ۱۲ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۲ جمادی الاول ۱۳۲۶).

هم آنرا نامطلوب می‌شمارد.<sup>۱</sup>

ایزولسکی و کاردار انگلیس در پترزبورگ چند بار به گفتگو نشستند. معلوم شد هارتویگ به دولت خود گفته بود که تسلیم اختاریه مشترک به دولت و پارلمان ایران تنها تدبیری است که از خلع محمدعلی شاه از سلطنت جلوگیری می‌کند. وزیر مختار روس احتمال ترور شاه را نیز از نظر دور نداشت. ایزولسکی تا این اندازه متقاعد گردید که صدور اعلامیه دوجانبه به نحوی که هارتویگ می‌پسندید، عملی نیست و به هارتویگ هم دستور فرستاد که در این کار اصرار نرزد. اما به عقیده ایزولسکی، به هر حال باید برای تثبیت مقام و موقع شاه به عنوان «فرمانروای قانونی» اقدام مشخصی بشود. به قرار معلوم این امر بیشتر مورد علاقه خاص تزار نیکلا بود. و این فکر از القای هارتویگ آب می‌خورد که با تشدید بحران سیاسی، سقوط محمدعلی شاه را جدی می‌شمرد. ایزولسکی نگرانی اش را از بابت احتمال سقوط شاه و آزرده‌گی اش را از اینکه اختلافات گذشته همچنان بر روابط انگلیس و روس سایه افکنده - پنهان نداشت.<sup>۲</sup>

مذاکرات پترزبورگ میان ایزولسکی و اوبیرن روشن می‌دارد که هارتویگ در گزارش‌هایی که از تهران فرستاده بود، مفروضاتی را مطرح نموده که پایه واقعی نداشتند. با مرور وقایع به خاطر بیاوریم در این زمان چیزی که در مجلس ناتوان به میان نبود قضیه خلع محمدعلی شاه بود. مجلس در تکاپوی حیات خویش از هر حرکتی که خشم شاه را برانگیزاند پرهیز می‌جست، چه رسد به اینکه در پی تبدیل سلطنت باشد. حتی دو تن از نمایندگان از جانب مجلس و پیشروان ملی سراغ هارتویگ وزیر مختار روس رفتند، و میانجیگری او را طلبیدند. انجمن‌ها هم که توان دست بردن به پیکار مسلحانه را در خود نمی‌دیدند، سپر انداختند و در لایحه جمعی که به مجلس نوشتند از در اعتذار پیش آمدند و عاجزانه آن لایحه را حضور شاه بردند. سرکرده گروه انقلابی جبهه افراطیون به قفقاز رفت، برخی افراد سرشناس همان جبهه از واعظ و روزنامه‌نویس از بیم جان در

۱. انگلیس، تلگراف گری به اوبیرن، ۱۷ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۷ جمادی الاول ۱۳۲۶).

۲. انگلیس، تلگراف اوبیرن به گری، ۱۳ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۳ جمادی الاول ۱۳۲۶).

مجلس پناه جستند، و نمایندهٔ افراطیون به ستایش محمدعلی شاه آمد و یکباره خواهان صلح با سلطنت گردید. حتی سخنانی های سیاسی میدان بهارستان زیر نظارت کمیسیون مخصوص قرار گرفت که از تحریک و آشوب جلوگیری شده باشد. و بالاخره، با اردو کشی شاه به باغشاه و تبدیل آن به دژ نظامی، احتمال ترور شاه بسیار بعید و تقریباً ناممکن بود. چگونه ممکن است این واقعیات ساده و روشن بر وزیر مختار روس که خود دست اندر کار بود و با دربار باغشاه رابطهٔ مستقیم داشت، پوشیده باشد؟ مگر اینکه هارتویگ با مطرح کردن مفروضات غیر واقعی و تأکید بر احتمالات بسیار بعید و حتی واهی (چون عزل و قتل و سقوط شاه) موزیانه می کوشید که نقشهٔ کودتا و دست بردن به خشونت را از جانب محمدعلی شاه کاملاً موجه جلوه دهد. هیچ تحلیل منطقی دیگری متصور نیست.

باری، با توجه به گفتگوی ایزولسکی و اوپیرن، هدف دیپلماسی روس تحکیم موقع شاه بود. ادوارد گری آمادگی داشت که سیاست انگلیس را در هماهنگ ساختن با نظرگاه روس تنظیم کند مشروط بر اینکه دو دولت توافق نمایند که در ازای اعلام پشتیبانی از شاه به اورسماً توصیه گردد که: «از عمل خصومت آمیز نسبت به مشروطه خواهان و پارلمان احتراز کند، ورنه در صورت هر پیشامدی نباید از دو دولت انتظار همراهی داشته باشد». این دستور را سه روز پیش از کودتا، گری به کاردار خود در پترزبورگ فرستاد. نکتهٔ بسیار با معنی دیگری هم در آن دستور نامه مهم آمده. وزیر امور خارجهٔ انگلیس گفت: در رویهٔ ما که مایهٔ نگرانی ایزولسکی و دولت روس گردیده این حقیقت هم هست که در اوضاع کنونی، «سکوت در برابر شاه» چه بسا به دشمنی ما نسبت به مشروطه خواهان تفسیر گردد و «خود شاه هم همین برداشت را داشته باشد».<sup>۲</sup>

شایان توجه اینکه ایزولسکی منطق سیاسی گری را به ظاهر پذیرفت و به هارتویگ چنین ابلاغ کرد: وزیر امور خارجهٔ انگلیس عقیده دارد که نمایندگان دو دولت در تهران

۱. انگلیس، تلگراف گری به اوپیرن، ۲۰ ژوئن ۱۹۰۸ (۲۰ جمادی الاول ۱۳۲۶).

۲. همان مأخذ.



ضمن حمایت از موقع شاه به او توصیه کنند: «به منظور تقویت وضع سلطنتش هیچگونه عمل خصومت آمیزی علیه مجلس یا مشروطه خواهان انجام ندهد، و به هر حال برای حفظ خود از عواقب اینگونه اعمال به حمایت روسیه و انگلیس امیدوار نباشد». تصور می‌رود با توجه «به اطمینان‌هایی که توسط شاه داده شده و تصمیم او مبنی بر وفادار ماندن به مشروطه، پیشنهاد آقای گری برای ما قابل قبول است». بنابراین، مفاد این تلگرام را «دستورالعمل تلقی کرده و هرگاه زمان را مناسب یافتید» با همکاری مارلینگ به همان قرار عمل کنید.<sup>۱</sup>

آن دستور ایزولسکی که بیست و چهار ساعت پیش از کودتا صادر شد نیم بند است و آب برمی‌داشت. آنرا به عهده وزیر مختار روس واگذارده بود که «هرگاه زمان را مناسب» یافت بدان عمل کند، یعنی با توافق کاردار انگلیس شاه را از هر «عمل خصومت آمیزی علیه مجلس یا مشروطه خواهان» باز دارند. ایزولسکی که از حرکت کودتا آگاهی داشت خوب می‌دانست که تصمیم در به کار بردن قدرت عریان علیه مجلس گرفته شده بود؛ زمانی باقی نمانده بود که اجرای دستورش را به موقع «مناسب» محول گرداند. اما در واقع، دیگر جنبه قضیه است که در کاربرد دیپلماسی روس و انگلیس حائز اهمیت اولی می‌باشد. و آنرا می‌شکافیم.

چنانکه گذشت ادوارد گری هشیارانه متذکر گشت که روش انگلیس در «سکوت در برابر شاه» چه بسا به دشمنی با مشروطه خواهان تعبیر گردد و «خود شاه هم همین برداشت را داشته باشد». مارلینگ روشن‌تر و جاندارتر بیان کرد. او پس از کودتا می‌نویسد: وزیر مختار روس که «سکوت» ما و «امتناع تام و مداوم» ما را در ابراز همدلی نسبت به مشروطه خواهان - دلیل بر قبول آشکار انگلیس از سیاست دولت خود می‌شمرد، مانع دیگری نمی‌دید که شاه هر طغیانی را سرکوب کند.<sup>۲</sup> مارلینگ پیش از کودتا نیز نوشت: وزیر مختار روس بر روی این عقیده عمومی مردم که دولت او و احیاناً روس و انگلیس هر

۱. تلگراف ایزولسکی به هارتویگ، ۲۲ ژوئن ۱۹۰۸ (۲۲ جمادی الاول ۱۳۲۶) ترجمه کتاب نارنجی.

۲. انگلیس، مارلینگ به گری، ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۷ جمادی الثانی ۱۳۲۶).

دو متعهد به حفظ سلطنت محمد علی شاه می باشند، به «قمار» سیاسی دست برده است. بدین معنی اگر هارتویگ مجبور گردد به این حقیقت اعتراف نماید که دولت روس در حمایت شخص شاه «به مداخله مسلحانه بر نخواهد آمد»، موقع شاه را به خطر می اندازد.<sup>۱</sup> اما به عقیده ما اگر حقه سیاسی هارتویگ هم کشف می گردید، فعلاً موقع شاه ایمن بود و نقشه کودتا پیش می رفت، از آنکه ملیون قابلیت مقابله با آنرا از دست داده بودند. به هر حال، وزیر مختار روس از روش «امتناع کامل» و به اصطلاح «سکوت» انگلیس حداکثر بهره برداری سیاسی را به سود کودتا کرد. به علاوه، چنین وانمود که دولت او در حفظ سلطنت محمد علی شاه، حتی به «مداخله مسلحانه» برخواید خاست که هرگز چنین چیزی نبود. مهم این است که قسمت اول دستورادوارد گری در هشدار به شاه و برحذر داشتن او از تعرض بر مجلس و مشروطگی و مشروطه خواه یکسره بی حاصل بود؛ اما اعلام سکوت نسبت به روش شاه به موثرترین وجهی از سوی آرایشگران کودتا به کار گرفته شد. در سنجش افکار عمومی کاردار انگلیس نوشت: «مشروطه خواهان ما را متهم می کنند که آنرا اول کردیم. و عقیده همگان بر این است که کودتای شاه با موافقت و حمایت روس و رضایت اکراه آمیز ما انجام گرفت».<sup>۲</sup> همچنین به سخن اندیشیده رئیس سابق مجلس کودتا را «مداخلات مستقیم و غیر مستقیم روس... و سکوت حاکی از سازش و رضایت انگلیس» ممکن ساخت.<sup>۳</sup> این یادداشت هم از تزار نیکلاست: «شاه می تواند ایران و تاج و تخت خویش را با بر انداختن پارلمان و جمعیت انقلابی نجات بخشد». و چون خبر درهم کوبیدن مجلس به وسیله تیپ قزاق به او رسید، در حاشیه تلگراف نایب السلطنه قفقاز نوشت: «آفرین بر قزاقان دلاور، سپاس بر صاحب منصبان دلیر».<sup>۴</sup> گویا آن شیوه حکمرانی نه تزار و تزاریس را از گزند حوادث مصون داشت و نه محمد علی شاه را براریکه قدرت نگاه داشت.

۱. انگلیس، مارلینگ به گری، ۱۸ ژوئن ۱۹۰۸ (۱۸ جمادی الاول ۱۳۲۶).

۲. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۲۵ ژوئن ۱۹۰۸ (۲۵ جمادی الاول ۱۳۲۶).

۳. خاطرات احتشام السلطنه، ص ۶۸۰.

4. B.H. Summer, Tsardom and Imperialism in the Far East and Middle East, P.7.

\* \* \*

با چیرگی سلطنت بر مجلس تعارض سیاست روس و انگلیس آشکار گردید، تعارضی که به راه سازش مهار گشته بود. وجه نظر انگلیس را از دو دستور تلگرافی پی در پی و مکمل هم می توان شناخت. ادوارد گری به کاردار خود در پترزبورگ دستور داد به وزیر امور خارجه روس بگوید:

دولت انگلیس در تصمیم گیری سیاسی خود همچنان خواهان همکاری با دولت روس است؛ «انحراف ناگهانی از سیاست عدم مداخله» از جانب مقامات رسمی روس در تهران، اشتراك مساعی دو دولت را دشوار گردانیده؛ ما بر آن نیستیم که از روش فعالی که مقامات روس در ایران پیش گرفته اند پیروی کرده آنرا دستاویز دخالت خود قرار دهیم، زیرا هنوز معتقدیم که رویه عدم مداخله که پیش از این دو دولت بر سر آن توافق کرده بودند خردمندانه ترین تدبیر عملی است؛ با توجه به اینکه «ما در پایان دادن به تحریکاتی که علیه شاه می شد آنطور که آن دولت (روس) خواست با آن همکاری کردیم، علاقه جدی ما این است که از عوارض نامطلوب بیشتر جلوگیری شود»؛ و بالاخره آنچه اهمیت اولی دارد اینکه اجازه داده نشود اقداماتی که در «اوضاع اضطراری» از سوی مأموران سیاسی دو دولت در تهران به عمل آمده، در رعایت عهدنامه دو دولت خللی وارد آورد.<sup>۱</sup>

تعارض اصلی بر سر نظام سیاسی بود: اعاده مشروطگی یا ادامه دیکتاتوری شاه و حکومت بدون پارلمان. سایر قضایا که در «اوضاع اضطراری» پیش آمد اهمیت ثانوی داشت گرچه برخوردها در تهران (نه میان لندن و پترزبورگ) تند بود. همه را یکجا مطالعه می کنیم. در این بررسی با جزئیات کاری نداریم، از آنچه در جریان عمومی سیاست خارجی تأثیر گذار سخنان می گوئیم.

اختلاف سلیقه میان کاردار انگلیس و وزیر مختار روس در تهران از روز کودتا (پس

۱. انگلیس، دو تلگراف گری به اوپین، ۲۷ ژوئن و اول ژوئیه ۱۹۰۸ (۲۷ جمادی الاول و دوم جمادی الثانی ۱۳۲۶). تأکید در نقل مطلب از ماست.

از پیروزی شاه) ظاهر گشت. نمایندگان دو دولت عصر همان روز به کنکاش نشستند، قرار گذاردند مترجمان دو سفارت (بارانوسکی و چرچیل) را حضور شاه بفرستند. در موضوعی که هم‌رأی بودند تأکید بر نظم و امنیت شهر بود. این مطلب به کنار. مارلینگ پیشنهاد کرد که مأموران دو سفارت به شاه یاد آور شوند که: «اعلیحضرت متعهد شده‌اند قانون اساسی را محترم بشمارند». و برهان آورد که برای اعاده اعتماد میان سلطنت، شاه باید بدون تأمل مجلس را منعقد نماید. مارلینگ در توضیح پیشنهاد خود می‌نویسد: وزیر مختار روس «تا به حال برای اینکه اقدام شاه را موجه بنمایاند، همواره از این سخن می‌راند که شاه با اخلا لگران انقلابی انجمن‌ها در زد و خورد است که ارتباطی با پارلمان نداشت». مارلینگ از آن مقدمه این نتیجه منطقی را گرفت: حال که انجمن‌ها سرکوب و مخالفان شاه دفع گردیده‌اند، می‌بایستی مجلس از نو تشکیل شود و کارش را از سر بگیرد. اما حالا که شاه بر پارلمان استیلا یافته بود، وزیر مختار روس با انعقاد مجدد مجلس موافق نبود بلکه می‌خواست در قانون اساسی تغییر داده شود، نظیر آنچه در دولت خودش بر سر مجلس دوما وارد آمده بود. مترجمان دو سفارت عصر همان روز حضور شاه رسیدند. محمد علی شاه حفظ نظم و امنیت پایتخت را تأیید کرد و افزود: «با مجلس خصومت و مخالفت ندارد، و اقدام او فقط متوجه انجمن‌های انقلابی و آشوبگران بوده است». این بدان معنا بود که حرمت قانون اساسی را نگاه خواهد داشت.<sup>۱</sup> دستخط شاه دایر بر انفضال سه ماهه مجلس، و وعده‌اش در تجدید انتخابات مجلس ملی همراه انتخابات مجلس سنا (که روز بعد انتشار یافت و شرحش گذشت) و اکنشی بر آن گفتگوها بود هر چند واکنشی فریبکارانه.

تداخل مسأله پناهندگان - بر اختلاف میان دو سفارتخانه افزود، در حالی که تعادل مناسبات سیاسی بین لندن و پترزبورگ حفظ گردید. روی آوردن پناهندگان به سفارت انگلیس، اعتراض تند وزیر مختار روس را برانگیخت. او مدعی با حرارت تر از خود دولت

۱. انگلیس، مارلینگ به گری، ۱۵ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۶).

۲. انگلیس، گزارش چرچیل، ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ (۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶) ضمیمه گزارش مارلینگ.

ایران بود. هارتویگ اعتراض کتبی فرستاد و در صحبت رسمی به مارلینگ گفت: راه دادن پناهندگان را انحراف آشکار از سیاست همکاری مشترک دو دولت، بلکه «دشمنی عمدی» نسبت به رویه خود تلقی می‌کند. او از رفتار ماژور استوکس و چرچیل و عباسقلی خان نواب (دبیر امور شرقی سفارت) نکوهش کرد، آنانرا متهم به کارهای شیطنت آمیز نمود، و اینکه در وهله اول غلام سفارت همراه چند تن از پناهندگان آمده بود. مارلینگ همه اعتراض‌ها را خون‌سردانه شنید. و تذکر داد که افکار عمومی در مملکت او حق پناهندگی را می‌شناسد، از اینرو برای او امکان نداشت از پذیرفتن کسانی که به آنجا پناه جستند جلوگیری کند.

اما واکنش مارلینگ نسبت به اعتراض دربار گزنده و اهانت آمیز بود. شاه یکی از مأموران عالی رتبه وزارت امور خارجه را از جانب خود نزد کاردار فرستاد با پیامی بدین مضمون: رفتار آن سفارت در ترغیب افراد به پناهنده شدن مایه تعجب است و «با سیاست بیطرفی که اعلام گردیده مغایرت دارد». فرستاده شاه فهرست پناهندگان و تسلیم آنانرا خواست. مارلینگ در پاسخ، خط بطلان بر دفتر اعمال شاه کشید. گفت:

پناهندگان بهیچ وجه بر اثر ترغیب مأموران سفارت به اینجاری نیامورده‌اند و این شایعه که به اطلاع اعلیحضرت رسیده هیچ پایه‌ای ندارد؛ گرچه این سفارت همچنان مایل به روش عدم مداخله می‌باشد و نی‌گاه «رعایت عدم مداخله خلاف ملاحظات انسان دوستی است»؛ اعدام بدون محاکمه دو تن از متهمان در باغشاه دلیل موجهی است که پناهندگان حق داشتند نسبت به جان خود هراسناک باشند؛ از تسلیم کردن پناهندگان به مقامات ایران معذور است زیرا افکار عمومی انگلستان چنین چیزی را نمی‌پذیرد؛ صورت پناهندگان را هم نمی‌تواند بدهد؛ به تأسف شنیده شده که برای دو نفر دیگر از دستگیر شدگان مجازات اعدام تعیین گردیده و جداً امیدوار است که اعلیحضرت حکم اعدام صادر نکنند؛ اعلیحضرت اطمینان رسمی داده بودند که حرمت قانون اساسی نگاه دارند در حالی که «توقیف نمایندگان پارلمان و حمله به مجلس اقدام در نفی قانون اساسی و مشروطیت است».<sup>۱</sup>

۱. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۲۵ ژوئن ۱۹۰۸ (۲۵ جمادی الاول ۱۳۲۶).

کاردار انگلیس همان معانی را بی کم و کاست به علاء السلطنه وزیر امور خارجه تکرار کرد و افزود: برای اثبات حسن نیت شاه اولاً محاکمه علنی زندانیان باغشاه ضروری است؛ ثانیاً بدون تأخیر باید مجلس را دعوت به تشکیل نمایند. مارلینگ در هر دو قضیه اصرار ورزید، و از علاء السلطنه تقاضا کرد که در انجام آنها در برابر کوشش جدی نماید. کاردار ظاهراً معتقد بود همان مجلس می تواند کارش را از نو آغاز کند، خاصه اینکه شاه بارها اعلام داشته که مخالفت و خصومتی با مجلس ندارد. در آن گفتگو علاء السلطنه کتمان نکرد که شاه به صوابدید هیچکس گوش نمی دهد مگر کلنل لیاخف. به هر حال، آن وزیر بی عرضه تر از آن بود که درباره آن دو قضیه باریک و مهم به تلاش پی گیر بر آید، چه رسد به اینکه در برابر شاه استوار بماند.

در ضمن، همان روز که فرستاده شاه جواب سخت مارلینگ را به دربار برد، با این پیام شاه به سفارت بازگشت: احترام قانون اساسی محفوظ است هر چند در وضع اضطراری فعلی اجرای آن به تعویق می افتد؛ هیچ اعدام دیگری صورت نخواهد گرفت؛ و محاکمه دو نفر متهمانی که قبلاً اعدام گردیدند گرچه سریع بوده ولی حکم صادر شده عادلانه بوده است. کاردار باز در رد سخن شاه بیدرنگ گفت: اعتمادی به «محاکمه عادلانه» آن دو نفر ندارد. شاه جازد، ورنه بیگمان محکومیت های سخت تری در انتظار بعضی محبوسان باغشاه بود.

اعتراض مارلینگ وقتی به پرخاش و تهدید رسید که پلیس وقزاق در اطراف سفارت گمارده شدند، رفت و آمد افراد را به آنجا زیر نظر گرفتند، دو سه تن را همانجا بازداشت کردند، و در مرحله ای سفارتخانه در «حلقه محاصره» نیروی انتظامی افتاد (از ۲۵

۱. یکی از نمایندگان می نویسد: مارلینگ «شخصاً مخالف نهضت آزادی در ایران بود» (خطابه حسن تقی زاده... ص ۵۹). این حرف بی مغز است و پایه علمی ندارد. مارلینگ هر که بود، در دفاع از انصاف و حقیقت می گوئیم که او مخالف آزادی و مشروطگی ایران نبود. در رأی تاریخ فقط به مأخذ اسناد معتبر می توان به قضاوت صحیح نشست. همان پیام مارلینگ به محمد علی شاه در بطلان آن نوشته کافی است.

۲. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۲۵ ژوئن ۱۹۰۸ (۲۵ جمادی الاول ۱۳۲۶).

جمادی الاول). محاصره به دنبال نشر این شایعه در شهر انجام گرفت که مردم مترصد تعطیل بازار و بست نشستن جمعی در سفارت هستند. آن وضع از نظر دولت انگلیس «نقض صریح عرف بین الملل» نسبت به مصونیت سیاسی سفارت بود. مارلینگ اعتراض نامه سختی به دولت فرستاد. او از علاء السلطنه شنید که: لیاخف به عنوان حاکم نظامی شخصاً دستور داده بود سفارت زیر نظارت نیروی انتظامی قرار گیرد. انگیزه دولت یا لیاخف و دست پاچگی شان در گماردن پلیس و قزاق، هراس از این بود که مبادا صحنه حوادث پیش از اعلام مشروطیت تجدید گردد و مردم به سفارت هجوم ببرند. مارلینگ ضمن گزارش واقعه، موضوع عزل لیاخف را که در مسئولیتش تردیدی نبود طرح نمود. از ادوارد گری دستور رسید دایر بر اینکه: تشریفات رسمی مبنی بر پوزش خواهی کامل از جانب سلطنت و دولت بعمل آید؛ نیروی پلیس و قزاق بیدرنگ باید از حول و حوش سفارت برداشته شوند؛ به علاوه تضمین نامه کتبی به امضای شاه مبنی بر امنیت جان و مال پناهندگان سفارت داده شود. گری تهدید کرد که: اگر آن شرایط فوراً و به دقت اجرا نشوند، دولت انگلستان برای جبران اهانت های مکرر نیروی پلیس و قزاق به اقدام ضروری دست خواهد برد. منظور او اشغال نظامی یکی از بنادر خلیج فارس و احتمالاً بندر بوشهر بود. اما کار به اینجا نکشید. محمدعلی شاه همه آن شرایط را که مایه سرشکستگی خود و دولت بود بر حوشتن هموار کرد، و بی کم و کاست به اجرا گذارد.<sup>۱</sup>

مجموع آن قضایا (پناهندگی، محاصره سفارت و رفتار لیاخف) طبعاً در گفت و شنود لندن و پترزبورگ انعکاس پیدا کرد. ایزولسکی و گری هر دو خواهان توافق بودند، و بیشتر به اساس روابط دو دولت در ربط سیاست اروپایی می اندیشیدند. هر دو تأیید

۱. انگلیس، تلگراف گری به مارلینگ، ۱ ژوئیه ۱۹۰۸ (۲ جمادی الثانی ۱۳۲۶).

۲. متن همه اسناد در کتاب آبی (مجموعه اول سال ۱۹۰۸، ص ۱۶۸-۱۶۶) منتشر شده بدین قرار: اعتراض نامه مارلینگ به علاء السلطنه ۲ ژوئیه ۱۹۰۸، نامه علاء السلطنه در قبول شرایط پوزش خواهی رسمی ۹ ژوئیه، پیام معذرت از جانب وزیر دربار و وزیر امور خارجه، دستخط محمدعلی شاه در اعلام امنیت شخصی و جان و مال پناهندگان. اینکه اعتراض نامه مارلینگ شامل شرایط پوزش خواهی در برخی وقایع نامه ها ثبت گردیده، دلیل بر این است که متن آن از جانب سفارت در شهر پخش شده بود تا آبروی شاه را در انظار عمومی ببرند.

کردند که بروز چنین پیشامدهایی نباید بر مناسبات دو کشور تأثیر گذارد که مایهٔ رسوایی خواهد بود. ایزولسکی از اصل برای پناهنده شدن افراد به سفارت انگلیس اهمیتی قائل نبود، بلکه مطلب «ثانوی» است. راجع به رفتار تیپ قزاق، او در نامهٔ رسمی خود اطمینان داد که: اگر قزاقان به امر لیاخف سفارتخانه را به محاصره در آورده باشند، این کار بدون دخالت دولت امپراطوری و سفارت روس در تهران صورت گرفته است. ایزولسکی در مذاکره با نمایندهٔ سیاسی انگلیس به دو نکتهٔ خیلی مهمتر اشاره کرد: یکی آنکه دستورنامهٔ عمومی کلنل لیاخف چنین اختیاری به او نداده که فرماندهی عملیات جنگی را به عهده گیرد. دیگر آنکه قبول حکومت نظامی پایتخت خارج از دایرهٔ صلاحیت رسمی او بوده است.<sup>۱</sup> باید دانست آن سخن انعکاسی از اختلاف سلیقه میان وزارت امور خارجه و دستگاه نظامی روس بود که همواره وجود داشت. فرمانده تیپ قزاق از مقامات حکومت قفقاز دستور می گرفت نه از وزیر امور خارجه، و مقامات نظامی روش متجاوزانه تری داشتند.

آن بگو مگو بین لندن و پترزبورگ تمام شد. اما مسألهٔ پناهندگی همچنان در مناسبات ایران و انگلیس باقی ماند. هنوز کسانی به فکر پناهنده شدن بودند - نه برای اینکه خطری تهدیدشان می کرد بلکه پناهندگی را ابزاری در پیش بردن «مقاصد سیاسی» خویش می شناختند. حتی در يك وهله، جمعیت کمابیش دوست نفری به قصد بست نشستن به سوی آن سفارتخانه هجوم بردند (شامگاه ۱۶ جمادی الثانی) و به زحمت جلوگیری شد. گزارشی به سفارت رسید که بازار برانگیخته و احتمال می رود یکباره چند هزار نفر به سوی آنجا روان شوند. مارلینگ به منع آن برآمد، و ظاهراً آن خبر از شایعات شهری بوده. او به لندن اطلاع داد که تا اوضاع عمومی برمدار فعلی است، سفارتخانه از هجوم پناهندگان مصون نیست. به عقیدهٔ او یگانه چاره برای اینکه از گرفتاری پناهنده شدن مردم خلاص شویم این است که پارلمان در زمانی نه چندان دور تشکیل شود.<sup>۲</sup> البته مارلینگ نمی خواست که قضیهٔ پناهندگی حدت گیرد، اما ظاهراً

۱. انگلیس، تلگراف اوپیرن به گری، ۱ ژوئیه ۱۹۰۸ (۲ جمادی الثانی ۱۳۲۶).

۲. انگلیس، تلگراف مارلینگ به گری، ۱۶ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۷ جمادی الثانی ۱۳۲۶).



می‌اندیشید که می‌توان آنرا به صورت عامل فشار به کار برد و محمدعلی شاه را به تشکیل مجلس واداشت، یا دست کم به تجدید انتخابات پارلمانی (نه به زمانی بعید و نامعلوم) تن در بدهد. اما ادوارد گری میان قضیهٔ انعقاد مجلس و سایر قضایا قائل به تفکیک بود. دستورهای او به تهران و پترزبورگ وجههٔ نظرش را روشن می‌دارد. ضمن اینکه او «بردباری و استقامت» مارلینگ را در بحران حوادث ستود، به او تذکر داد که: «امتیاز پناهندگی در سفارت نه فقط برای تأمین جان پناهندگان، بلکه در جهت هدف‌های سیاسی» بکار گرفته شده. و اعلام کرد: «کسی که جانش در معرض خطر نیست نباید ابداً به او اجازهٔ پناهنده شدن داد».<sup>۱</sup>

شایان توجه است که خبر برافتادن دولت سلطان عبدالحمید و اعادهٔ کنستی توسیون عثمانی - شور و هیجانی در پایتخت پدید آورد و شمار پناهندگان ناحیهٔ قلهک از یکصد و پنجاه نفر یکباره به سیصد تن رسید. مارلینگ که خبر آنرا به لندن تلگراف کرد، وزیر امور خارجه دستور فرستاد: «مایهٔ نهایت اکراه است اگر قلهک به محل امنی برای بلوای سیاسی در آید... باید به پناهندگان حالی کنید که برای ما امکان ندارد اجازه دهیم که قلهک یا سفارتخانهٔ ما وسیلهٔ تحریک شورانگیز سیاسی قرار گیرد».<sup>۲</sup> او افزود که در صورت بروز تظاهرات، به کار بردن زور و یاری گرفتن از نیروی انتظامی برای بیرون راندن پناهندگان مجاز است. اما به گواهی مارلینگ قلهکیان رفتار سیاسی مسالمت آمیزی داشتند، و مزاحمتی برای مأموران سفارت فراهم نکردند. نگرانی ادوارد گری از این بابت بود که: اگر امتیاز پناهندگی از معیار متعارف بگذرد «چه بسا رهبران هر گروه سیاسی که اوضاع را مخالف خویش تمیز دهند، سفارتخانهٔ ما را پناهگاه خود قرار دهند تا به فرصت‌های مناسب بتوانند کارشان را از نو آغاز کنند».<sup>۳</sup> اما این مفروضات دور از واقعیت بود.

۱. انگلیس، تلگراف گری به مارلینگ، ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۸ جمادی الثانی ۱۳۲۶).

۲. انگلیس، تلگراف گری به مارلینگ، ۳۱ ژوئیه ۱۹۰۸ (۲ رجب ۱۳۲۶).

۳. انگلیس، تلگراف گری به مارلینگ، ۱۳ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۶).

در مسأله تشکیل مجلس هم نگرش وزیر امور خارجه و مارلینگ متمایز بود. گری در دستور خود به نماینده سیاسی در پترزبورگ گفت: به عقیده کاردار مادر تهران تجدید انعقاد پارلمان مایه تسکین بحران سیاسی و رفع دشواری های ماست. درباره اینکه آیا مقتضی است اکنون این موضوع با وزارت امور خارجه روس به میان گذاشته شود، تصمیم گرفته شد که «بدون تأمل چنین پیشنهادی نکنم، از آنکه تردید دارم اقدامی به موقع باشد». اما گری حرفی نداشت اگر وزیر مختار روس در تهران موافق باشد، نمایندگان دو دولت ضمن نامه مشترکی به شاه توصیه نمایند که: بهترین راه در اعاده نظم و جلب اعتماد مردم ایران این است که هرچه زودتر پارلمان تشکیل گردد. و این خود به گرفتاری هایی که حوادث اخیر برای هر دو دولت فراهم آورده پایان خواهد داد. او از همین قرار به مارلینگ و اویرن، به تهران و پترزبورگ دستور فرستاد. گری از نظر افکار عمومی انگلیس و توجیه سیاست دولت در پارلمان، به دقت احتراز داشت که با سیاست روس در جانبداری از دیکتاتوری شاه دمساز نگردد، خاصه اینکه روش روس در قضیه کودتای نظامی مورد انتقاد پارلمان قرار گرفت.

مذاکرات نمایندگان سیاسی انگلیس و روس در تهران به نتیجه نرسید. در جواب پیشنهاد مثبت مارلینگ، وزیر مختار روس گفت: توصیه کردن به شاه که مجلس را از نو تشکیل دهد، به معنای دعوت از اوست «به تسلیم شدن در برابر فشار». استدلال ظریف مارلینگ که: فعلاً فشاری در کار نیست و به عکس روی کار آمدن مجلس راه فشار را بر شاه می بندد، مؤثر نگشت. در عوض، هارتویگ توقع داشت که دو سفارت از شاه در مقابل مشروطه خواهان پشتیبانی کنند. پیشنهاد هیچکدام برای دیگری قابل هضم نبود. با آن تعارض عمیق در منطق سیاسی هارتویگ و مارلینگ، اقدام مشترک آنها امکان پذیر نبود. اما کاردار انگلیس در پترزبورگ وجهه نظر دولت خود را به صراحت به ایزولسکی اعلام کرد و گفت: از آنجا که شاه ظاهراً قصد دارد مملکت را مدتی بدون

۱. انگلیس، تلگراف گری به اویرن، ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۸ (۱۸ جمادی الثانی ۱۳۲۶).

۲. انگلیس، مارلینگ به گری، ۲۰ ژوئیه ۱۹۰۸ (۲۱ جمادی الثانی ۱۳۲۶).

پارلمان اداره نماید، دولت بریتانیا نمی خواهد شریک سیاستی قلمداد گردد که در معنی پشتیبان استبداد سلطنت باشد. از اینرو، یا باید همکاری میان انگلیس و روس را خاتمه یافته شمرد؛ یا در احترام از آن لازم می آید از جانب دو دولت به شاه توصیه گردد که مملکت را بر اصول کنستی توسیون اداره کند.<sup>۱</sup> گفتگو امتداد یافت. توافق اصولی میان انگلیس و روس در نیمه اوت ۱۹۰۸ (نیمه رجب ۱۳۲۶) به دست آمد که از طرف دو دولت یادداشت مشترکی به شاه تسلیم شود؛ از او بخواهند که تاریخ مشخص انعقاد پارلمان را اعلام نماید.

مناقشه دامنه داری با محمدعلی شاه آغاز گردید. حرکت های داخلی در جهت برانداختن سلطنت او پدید آمده بود. سیاست انگلیس و روس در همان جهت تحول یافت؛ اکنون برای برکنار کردن او از سلطنت به توافق رسیدند. بررسی آن مسائل کتاب دیگر می خواهد.

---

۱. انگلیس، اوپیرن به گری، ۱ ژوئیه ۱۹۰۸ (۲ جمادی الثانی ۱۳۲۶).

ضمیمہ

## ترجمه اعلامیه حقوق بشر (۱۷۸۹)

پس از صدور فرمان مشروطیت در چهاردهم جمادی الثانی ۱۳۲۴ و پیش از تدوین قانون اساسی، بیانیه مفصل و بسیار مهمی به عنوان «آزادی ایران و ایران آزاد» با شعار انقلاب فرانسه «آزادی، مساوات، اخوت»، به امضای «علیمحمد»، با چاپ زرین که رایج بود انتشار یافت.

این بیانیه مقدمه‌ای دارد در حرکت‌های آزادی و قانون‌کنستی توسیون در مغرب زمین. ضمن تفسیر مترجم، مضمون مقدمه اعلامیه اصلی نیز آمده. به دنبال آن متن اصول هفده گانه اعلامیه حقوق بشر مصوبه مجلس ملی فرانسه را آورده است. نویسندگان پیشنهاد می‌کند که مجلس شورای ملی ایران نیز قانون اساسی ما را بر اصول «حقوق طبیعی» غیر متغیریه بشریه» تدوین کند؛ و مأخذ قوانین موضوعه باید «وجدان عمومی ملی» باشد. می‌دانیم اعلامیه معروف حقوق بشر بر پایه طرح پیشنهادی سی‌پیس ریخته شد. مجلس ملی فرانسه اصول بیست و چهار گانه او را در هفده اصل ادغام و به عنوان اعلامیه «حقوق انسان و شهروند» در شانزدهم اوت ۱۷۸۹ تصویب کرد. این اصول در کنستی توسیون فرانسه گنجانده شد. جوهر اعلامیه حقوق انسان را آزادی و مساوات می‌ساخت؛ از فلسفه حقوق طبیعی سرچشمه می‌گرفت؛ عقل و آزاداندیشی در آن منعکس است. اعلامیه ۱۷۸۹ رغم همه انتقادات، از مهمترین اسناد تاریخ مدنیت است؛ تأثیرش انقلابی و جهان شمول بود؛ در همه حرکت‌های ضد دولت مطلقه و نهضت‌های آزادی و استقلال سده نوزدهم تأثیر مستقیم گذارد؛ اثرش در اعلام برابری حقوق زن و

مرد، و همچنین در الغای بنیاد کهن بردگی انکارناپذیر است. متفکر سیاسی انگلیسی توماس پین که پیشتر با نظام استعماری به پیکار برخاسته بود - رساله «حقوق انسان» را نوشت (۱۷۹۲)، بر نظام سیاسی انگلیس و دستگاه سلطنت تاخت، و منادی حقوق طبیعی انسان و اصول جمهوری بود. او به عضویت مجلس عالی فرانسه درآمد.

ترجمه متن اعلامیه حقوق بشر درست و خوب است. اگر اکنون پس از هشتاد سال متن شیواتری ارائه و چند لغزش خرد آن اصلاح شود، هنری به خرج نداده ایم. اهمیت نشر این سند تاریخی یکی از جهت گسترش افکار اجتماعی و سیاسی از کانون اصلی روشن اندیشی فرانسه به ایران است؛ و دیگر گرایش ذهنی عناصر درس خوانده جدید به پیام آن اعلامیه. گفتنی است که نزدیک به چهل سال پیش از آن نیز میرزا یوسف خان مستشارالدوله همان اصول را ضمن رساله «یک کلمه» همراه تفسیرهایی از نوع دیگر، آورده بود که در کتاب «فکر آزادی» از آن صحبت داشته ایم.

به گمان نزدیک به یقین، مترجم اعلامیه حقوق بشر میرزا علی محمدخان اویسی است. او از رده تربیت یافتگان جدید و در خدمت وزارت امور خارجه بود. مرد با قریحه ای بود. تفسیری که بر اعلامیه نوشته و اشاره اش به حرکت های آزادی در اروپا و روسیه - نشانه هوشمندی است. چند جزوه دیگر به عنوان راه نو، و در اصلاحات اجتماعی و اقتصادی به قلم او منتشر گردیده. تصویر بیانیه او را به عنوان یک سند تاریخی ناشناخته از دوره حرکت مشروطه خواهی می آوریم. در تاریخ فکر هم شایان توجه است.

مساوات

ازادی



## تشکیل دارالشورای کبرای ملی در ایران ازادی ایران و ایران آزاد

احتیاجات مهمه قاطبه اهالی مملکت بتوسط پنج نفر وزیر دولت که در مجلس شورا هستند بعرض برسانند که بصحه مبارکه موشح و بموقع اجری گذارده شود. بدیهی است که بموجب این دستخط مبارکه نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را مرتب و مهیا خواهند نمود که بعون الله تعالی این مجلس افتتاح و باصلاحات لازمه شروع شود. و نیز مقرر میفرمائیم که سواد دستخط مبارک را اعلان و اعلام نمایند که تا قاطبه اهالی از نیت حسنه ما که تماما راجع بترقی دولت و ملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفه الحال مشغول دعا گوئی باشند

در صاحبقرانیه بتاريخ ۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ در سال  
۱۱ هم سلطنت ما

برادران ایرانی و هموطنان عزیز!

زدان پاک را سیاس و ستایش سزاست که امروز در سایه بلسایه بدرتاجدار مهربان ما اعلیحضرت (مظهدالدین شاه) خداالله ملکه و سلطان، آفتاب عزت و اقبال ما ایرانیان از اقسامت شروع بطلوع کرده. اوار- ذره پروانه آن که مایه حیات مدینه ملیه میباشد، برخاک پاک ایران نایدن گرفته است. تاذرات کثافات وحشت و ضلالت که موجب عوارض سینه غیر مترقبه شده و وطن و ملت ما را فریب باضمحلال و هلاکت رسانده بود، از انبیره نواهای دانش بخش، تمدن پرور، مرتفع کشته، اجرام کینه مندوم

### سراد دستخط بندکان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه

جناب اشرف صدر اعظم! از آنجائیکه حضرت باری تعالی جل شانته سر رشته ترقی و سعادت ممالک محروسه ایرانرا بکف کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعای صدیق خود مان قرار داده لهذا در اینموقع که رای همایون علو- کانه تعلق گرفته که برای رفاهیت و آسودگی قاطبه اهالی ایران و تشیید و تأیید مبنای دولت اصلاحات مقتضیه بمروور در دوائر دولتی و مملکتی بموقع اجری گذارده شود چنان مصمم شدیم که مجلسی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف بانتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافت طهران و در سایر ولایات تشکیل و تنظیم شود که در موارد لازمه در مهم دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مذاقه لازمه بعمل آورد و به هیئت وزراء ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنمایند در کمال اهنیت و اطمینان عقاید خودشان را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و

وجسم پاك بآبناكي و جلالتی که در پنجهزار سال پیش بود مجدداً بر سره شهود و ظهور آید. وقت آنست که ایرانی همت و سطوت قدیمه خود را برود دهد، وصولت و شهامت ملیه تاریخیه خویش را بر عالمیان طاهر و هویدا سازد.

ای ملت ایران! پادشاه تاجدار ما محض رفاه و آسایش عمومی حقوقی بما بخشیده است که اگر قدر آن را بداییم و بدرستی حفظ و صیانتش بنمائیم بزودی بترقیات فوق العاده مجیر العول نایل خواهیم شد. و بنا بر این چون بنظر دقت بنگریم این حقوق خیلی قدر و قیمت دارد: حق و قی است که دول اروپا بدرجات عالی تمدن و نریت رسانده و مدت چندین قرن است که ایشانرا صاحب اختیار تمام عالم نموده است، حقوقی است که امریکارا با وجود تازه کاری و جوانی، بمقام اروپاییان که استادان اولیه ایشان هستند، ارتقاء داده، بلکه بمراتب شتی از ایشان هم برتری و مزیت بخشوده است؛ حقوقی است که زاین دیروزی را از بهادران شیرا و زن زمان ساخته، هیکل های ضخیم پر ادعارا در دست او خوار و زبون نموده است؛ حقوقی است که فرانسویان از سال ۱۷۸۹ تا ۱۸۱۴ و بسد خونها در سر تحصیل آن ریختند و رجانها دادند تا بواسطه نیل بان، باین مقام امروزی فایز گردیده اند؛ حقوقی است که مدنی انگلیسیان و المانیان را بزحمات انداخت؛ مختصر همین حقوق است که روسها الان از دولت خود میخواهند و دولت در اعطاء آن امتناع دارد، گاهی میدهد و گاهی پس میگرد، زمانی ضرب شست بمت خود نشان میدهد و دورانی مملوب و مطیع میشود و عدم اعطای آن چنانکه شهود است اینهمه روسیه را در اغتشاش داشته، اینقدر خونهای بی گناه ریخته میشود و زحمات چندین ساله روسها دارد اندک اندک بایمال اعتناق میگردد و از میان میرود. این حقوق را پادشاهان عادل عادل که در حقیقت خیر و صلاح ملک و ملت خود را میخواهند و خود را از ملت و ملت ترا از خود بشمارند بزودی اعطای فرمایند تا هم اسباب آسودگی برای وجود خودشان شود هم ملت در مهد امنیت و استراحت باشند و چون بحقیقت بنظر شود صرفه و صلاح دولت و ملت هر دو در همین کار است.

بلی پادشاه خیر خواه مائیز همین خیال را فرموده که شیوه مرضیه تاجدار نامدار زاین نئی باندکی حرکتی از طرف ملت همیقدر که معلوم شد، جماعت میل بترقی دارند، آنچه لازم بود مرحمت فرمود. اما حالا میخواهیم بهینیم که جماعت چطور این حقوق مرحمت شده را حفظ و اجرا مینمایند؟

ای جماعت! این حقوق که میگوئیم، حق ایجاد قوانین است که از ازم مهمات ملکی و ملتی بشمار می آید زیرا ملتی که قانون مبین صحیحی در دست ندارد، امروزه از حوزه ملل متدنه بر کنار و از حقوقی که سایر مردم بهره مند و برخوردار هستند بی نصیب و محروم میباشد. قانون مبینی بر عدالت است و عدالت موجب آزادی، مساوات و امنیت

آحاد و افراد ملت میباشد. مقصود ازین آزادی، حفظ حقوق و حدود شخصیه است که هر جنبنده و ذیروحی در عالم محتاج بان میباشد. آدمی که اختیاراتش محدود و به نظام و اعتساف زبردستان غدار دچار باشد چه تواند نمود که دو روز زن کلتی دنیا را با سودگی بگذراند. برای انسان، چیست ازین بهتر که هر چه میداند بگوید و هر چه میتواند بکند اما در صورتیکه اقوال و افعال او موجب سذ راه گفتار و کردار سایرین نکرده تا هیئت جامعه ملیه با رامی و آسوده گی با هم ارتباط دما یند، اسباب صدمه و دغدغه برای هیچکس تولید نکرده و روح احدی از حرکات ناهنجار دیگری در عذاب نباشد. این قانون عبارت از فرار داد های اساسی است که موضوع آن عادات ملیه میباشد و همچنانکه عادت ملتی روز بروز تغییر میکند قانون نیز باید در تجدید باشد. قانونیکه در یک کتابی نوشته شده مصطنع نیست که سالیان دراز بان حالت اولیه خود بیاید و موافق صلاح ملتی بوده باشد. زیرا که امروز مثلا طبیعت فلان ملت می بینم مقتضی ایجاد فلان قانون است چون کون در ترقی است و اوضاع زمه آن بان در تغییر است، فردا همان ملت قانونی می طلبد که بکلی مخالف قانون گذشته اوست و هرگاه بخواهیم همان قانون گنه را براو اجرا بنمائیم ظلم گرده و پای از جاده عدل بیرون نهاده ایم.

از طرف دیگر احکام در باری هم که بر طبق آراء چند نفر و زراء صادر میشود، کمتر با مقتضیات ملیه صلاحیت پیدا مینماید و نمیتواند آنطور که مطلوب و شایسته است عدل و رأفت پادشاهی را ظاهر سازد.

قانون را باید ملت بگذارد و موضوع قوانین باید عواید و عادات ملیه بوده باشد.

ای ملت اگر رفاه و آسوده گی خود را میخواهی وقت بان خوبی را از دست مده، برای خود قانونی بگذار که با صرفه و صلاح عمومی موافق باشد و تا ابد نام ایران و ایرانی را مجدداً بلند و محترم نماید. جگر گوشگان عزیز را از دست جور و ظلم خلاص کند و از آراء سخیفه شخصی زبردستان غدار نجاز بخشد؛ آنطور شود که حکم بنا حق مجال قبول نیابد و هیچ بیچاره مفلوکی اسیر قادی قاهر ننگردد؛ امروز مهم ترقی در دست است. اگر کاری کردی، گوی شرف و سیادت بردی. قانون گذاری را از عالم تمدن امروزی بیاموز و خود را بمقام مقلدین بزرگ برسان. مگذار قانون، ساخته دست چند نفر خواص شود؛ که گذشته از آنکه ایشان بواسطه کمال آسایش خود از حال پر آشوب، توئیخیرند. اوضاع عالم نیز شان میدهد که ایجاد قانون کاریک یا چند نفر نیست، کار عموم مات است و مبنای آن آراء هیئت جامعه ملیه میباشد؛



بدان و آگاه باش که مت مانند دریائی است مرکب از قطرات  
لانجد و لایحه‌ای که هر يك از آنها خاصیت مخصوصی دارد و دارای  
الوان گوناگون متفاوت اند: تیره، سیاه، زرد، سبز و غیره اما چون  
بکیه دریا نظرافکنیم ملاحظه می‌کنیم که از ترکیب آن قطرات مختلف  
الوان طبق رنگون بنظر میرسد که ابدأ مناسبتی باذرات خود ندارد و  
درظلمات و لطافت همیشه بیک حالت معین و معلوم برقرار است.

انسان در میان ملت هم مانند قطره آب است در میان دریا زشتی  
یا ضرارتی که از یکی سرزند نمیتوان نسبت آنرا به هیئت جامعه ملت داد،  
بلکه وجدان عمومی ملیه بکلی از و همیات شخصی دور و مبنی بر  
عدل و داد و مساوات و اتفاق است، وجدان هیئت جامعه ملیه همواره  
باک و منز، از اغراض است و بر خلاف میل اشخاص متفرقه. قانون  
حقیقی الهی در ضمیر آن متمسکن میباشد. همانطور که مابین  
قطرات آب دریا و تمام دریا فرق گذاشته میشود همان فرق دررانی  
یکفر موجود است با هیئت جامعه ملت و همان قسم که آن قطره بر تک  
دیگری است و بارتک دریا مطابقت ندارد راعی یکفر هم مخالف  
آرای عمومی است و باطل است. پس بحقیقت چون سنگرم قانون حقیقی  
ملی همان قانونی است که مقنن آن وجدان عمومی ملتی میباشد.

وجدان عمومی ملیه بزبان حال میگوید که کشتن مثلاً قبیح  
است و از همینقرار می بینیم، هر قانونی که حفظ حیات انسانی را بنماید  
از اهم قوانین و قانون اصلیه ملیه میباشد. و همچنین هر قانونی که  
رفع تعدیات بشریه را میگرد و موجب آسودگی و آرامی و  
سلامت نفس مردم میباشد، قانون ملی عمومی است. و بر عکس  
هر حکم یا فرمان و قرار داد هائی که در صفحات نوشته اند یا  
ازرای اشخاص متفرقه صادر شده است و مردم بوسیله آنها  
میتوانند هربوع ظلم و ستم نسبت بیگدیگر بنمایند و هرچو ستمکاری  
و تعدی نسبت بزیر دستان خود روا بدارند و نگذارند مخلوق از تمتعهای  
که خداوند تبارک و تعالی برای ایشان مقرر داشته بهره مند شوند، معلوم  
است که برخلاف قانون باید مردود و مطرود بوده باشد.

بلی اتفاق ( دارالشورای کبرای ملی ) که بامر خیر خواهانه  
اعلیحضرت اقدس همایونی، رجال کاردان مامشغول بترتیب آن هستند،  
برای رفع همین ظلم و اعتساف و وضع قانون است لیکن هما نظور  
که مختصراً اشاره شد باینکه این مجلس باین بزرگی که سر  
نوشت آنیه ایران در دست آن خواهد بود، منحصر بجمعی دارندگان  
و صاحبان مناصب بوده باشد، چه آنها هرچه عاقل و دانا بوده  
باشند، صلاح ملت را آنطور که شایسته است نخواهند دانست و  
نمیتوانند بواسطه ایجاد قوانین مناسبی اسباب آسودگی عموم ملت را  
فراهم بیاورند. در چنین مجلسی باید به نسبت از تمام ولایات و بلاد ایران  
چنانکه در خارج نیز رسم است مبعوثین بطلبند و آن مبعوثین مخصوصاً

از طبقات رعیت و رنجکش ملت بوده باشند که برضا و میل جما عت  
در این مجلس فرستاده شده باشند. آرای و افکار ستمدیدهگان باید  
بیشتر جالب انظار رجال دانشمند باشد زیرا که تمام عیوب ملکی از  
گفتار ایشان ظاهر میشود و معلوم میگردد که برای مملکت چه  
لازم است و احتیاج مردم چیست تا در برقراری و اصلاح آن کوشیده  
بین دنیایی و فوت عقلی که دارند، لوازم رفاه و امنیت ملت را فراهم  
بیاورند و الا اگر بخواهند بدون ملاحظه و تدقیق آرای آحاد و افراد  
ملت قانونی از روی قوانین موجود، بدون ایجاد کنند، غیر از آنکه  
بواسطه عدم موافقت با عادات و اخلاق ملیه اسباب اضطراب عمومی  
میشود، مردم نیز بیشتر بزحمت افتاده مدتی باید از اثر آن درمرارت  
ورنج بوده باشند، تا وقتی که مجدداً بزور بازوی خود دولت را  
مجبور به تغییر سلک و تجدید کتب مدونه قانون بکنند. معلوم است  
که این زحمت دوباره نه برای دولت صرفه دارد و نه برای ملت.  
حالا که رای عالم آرای همایونی باصلاح حال ملت فرار گرفته  
کار دوباره کردن خلاف وجدان مستقیم و عقل سلیم است. آنطور که  
شایسته و لازم است و رجال دالای دولت نیز میدانند، خوبست تمام  
حقوق لازم را بملت داد، هم دولت و هم ملت را از صدمات روحانی  
و جسمانی نجات دهند و بمقامات عالیه ترقی و اقتدار مرفح و از ثمرات  
شرف و افتخار بهره مند فرمایند.

ملل ستمدیده کنونی عالم بعد از آنهمه خونریزیهای بیرحمانه  
سیار که همه از اثر سختی و مقاومت دولت بود آخر بانقصد مجالس  
دارالشورای ملی Assemblées nationales مجبور و موافق شدند و دران  
مجالس چون دیدند که نادانی و غفلت و تخفیف حقوق بشری است  
که اسباب بدبختی عمومی و فساد دوایر دولتی شده است مصمم  
شدند که در مرانامه های رسمی حقوق طبیعی غیر متمیره بشریه را  
توضیح نمایند بطوری که از روی آن مرانامه ها هم هیئت جامعه ملت  
حقوق و تکالیف خود را بدانند و هم قوه مقننه و قوه اجرائیه دولتی  
که در آنصورت بیشتر با آرای عمومی موافقت دارد ملت آنها را  
بهرت محفوظ و محترم میدارند و همواره آرای عموم هموطنان مبنی  
بر تائید استقرار و استحکام تنظیمات مقرر و سعادت عمومی باشد  
بنابراین ( مجالس دارالشورای ملی ) بانائیدات و توفیقات الهیه  
حقوق ذیل را برای نوع بشر ایجاد و اعلان نمود:

۱. هر کس در عالم آزاد است و از حیث حقوق با دیگران ساوی  
میشود، امتیازات خصوصیه اجتماعیه مبنی بر فواید عمومیه نیست
۲. مقصود از هر اجتماع سیاسی حفظ حقوق طبیعی و حتمی  
بشری است که عبارت میباشد از آزادی، ملکیت امنیت و مقاومت  
برضد تعدیات
۳. حق استقلال و آمریت مخصوصاً در ملت است.

۱۱ « آزادی افکار و عقاید یکی از حقوق گر اینهای بشری است . هر يك از افراد ملت میتواند بگوید و بنویسد و چاپ کند هر آنچه بیداند مخصوصاً در صورتیکه در استعمال این آزادی سوء اجرائی که مخالف قانون باشد از او سرزند

۱۲ « برای حفظ حقوق بشری و افراد ملت قوه عمومی لازم است . این قوه تشکیل می باید با ملاحظه صرفه و صلاح همگی نه بلا حظه منافع شخصی آنهاست که این قوه بدیشان سپرده میشود .

۱۳ « برای نگاهداری قوه عمومی و مخارج ادارت دولت مالیات عمومی لازم است . این مالیات بالنسبه قوه و قدرت هر کسی متساویاً از همه کس گرفته میشود

۱۴ « هر يك از افراد ملت یا شخصاً یا توسط نماینده میتواند از موازات لزوم مالیات عمومی مطلع شده بر مصرف آن رضابدهد .

۱۵ « هیئت جامعه ملیه حی دارد صورت حساب مخارج تمام دوایر دولتی را بخواهد

۱۶ « هر هیتی که در آن حفظ حقوق منظور است و قوای مختلفه دیوانی در آن مشخص نمیشد از حوزه قانون اساسی خارج است .

۱۷ « ملکیت چون یکی از حقوق مصون متبرک ملت است هر یکس از آن محروم نمیشود مگر در صورتی که هیئت جامعه بمالک او محتاج بوده باشد در آن صورت بعد از ادای و چه غرامت مسکنی ممکن است حقوق ملکیت شخصی را سلب نمود .

این است قوانین اساسیه اصله ملل متدنیه که ( حقوق بشری ) نامیده میشود موضوع عموم قوانین موجوده عالم میباشد . حال منتظریم که ( مجلس داراشورای کبرای ملی ) ماناچه اندزه از این قوانین اساسیه را برای ایران ثابت خواهند نمود ؟ امیدواریم که بزودی از بین توجهات همایونی و سعی و اهتمام ارکان دانشمند این مجلس ، تمام این حقوق را دارا و نابد در ظل مراحم ملوکانه باقوانین معینه صحیحه به آرامی و رفاه زندگانی بنمایش آئین

( علیمحمد )

هیچکس را نمیرسد که بدون رضای ملت بر تق و فتن امور عمومی بپردازد

۴ « آزادی عبارت از ارتکاب هر عملی است که ضرر بدیگری نمیزند و بنابراین اجرای حقوق طبیعی هر شخصی محدود میشود با اجرای حقوق شخصیه دیگری . و حدود آن سبب نمیشود مگر بواسطه قانون

۵ « قانون فقط حق دارد که اعمال مضره هیئت جامعه را ممانعت بنماید . هر آنچه که قانون ممانعت نموده ممنوع نیست و هیچکس نمیتواند کاری برضد آنچه که در قانون وارد است بنماید .

۶ « قانون مظهر آرای عمومی است . هر يك از هموطنان حق دارند که در تشکیل و ترکیب آن شخصاً یا بوسیله نمایندگان اقدامات بنمایند . قانون باید برای همه خواه در حمایت و خواه در تنبیه یکسان باشد و نظر بهمین مساوات قانونی هر يك از افراد ملت میتواند بر حسب لیاقت و استعداد خود مقام و مرتبه و شغلی از مشاغل عمومی را دارا بشود و تفاوتی مابین اشخاص گذارده نخواهد شد مگر بالنسبه به درستی و استعداد ایشان

۷ « هیچکس را نمیتوان مقصر کرد یا توفیق و حبس نمود مگر در آن مواردی که در قانون ذکر شده و موافق آن تریبی که مقرر است . هر کس بحکمیت حکمی از خود اجرا بنماید یا مقصدی یا بااعت اجرای حکمی خصوصی شود تنبیه خواهد شد و آتیهایی که موافق قانون توقیف میشوند باید فی الفور اطاعت بنمایند . در صورت مقاومت مقصر خواهند شد .

۸ « قانون مقرر نمیدارد مگر تنبیهاتی را که حتمی و بطور وضوح لازم است و هیچکس را نباید تنبیه کرد مگر بروفق قانونی که مخصوصاً برای جنایت او مقرر و مشروطاً مجری است .

۹ « هر کس بیگناه است تا آنوقت که تقصیر او اعلان شود و هر گاه بعد از محاکمه توقیف او لازم شد موافق قانون هر نوع اقامتی که در تجسس و توقیف آن لازم است باید جمل بیاید

۱۰ « هر کس در عقیده خود آزاد است مخصوصاً در صورتی که اظهارات او مخالف انتظامات عمومی که موافق قانون مقرر است بنا شد



## صنیع الدوله و نقشه رفورم

مرتضی قلی خان صنیع الدوله گذشته از اینکه به عنوان نخستین رئیس مجلس ملی در تاریخ پارلمان ایران جایگاه شایسته‌ای دارد - به عنوان وزیر مالیه بعدی طرح اصلاح نظام مالی جدید را در جهت «پروگرام» رفورم اقتصادی و اجتماعی ریخت. رساله هوشمندانه او به نام «راه نجات»، به علاوه لایحه‌هایی که در اصلاحات عملی به مجلس عرضه کرد، و طرح بودجه عمومی جدید که تنظیم نمود - مقام او را به عنوان متفکر اصلاحات عصر حکومت ملی تثبیت می‌کند. تا نسل بعد داناترین و با ابتکارترین وزیر مالیه بود.

صنیع الدوله نگرش علمی دارد. استدلال او و هر نقشه اصلاحاتی که ارائه می‌دهد، بر پایه ارقام و مطالعه تطبیقی طرح ریزی شده. در رساله اش نوشت: مغرب زمین «به سحر یه معجزه» ترقی نکرد، بلکه با تولید ثروت و اشاعه معارف جدید و تأمین «حوایج مشترک عمومی» جامعه - به ترقی دست یافت. اگر ما هم به اصلاح برنیابیم «کسی از خارج برای ما کار نخواهد کرد». با این وجه نظر دو لایحه قانونی به مجلس داد (۲۳ ربیع الاول ۱۳۲۶) که مجلس آنرا پایه «اصلاحات و ترقی و رفورم» مملکت شناخت.<sup>۱</sup>

این دو لایحه با مقدمه عالمانه‌ای که مبتکر آن نوشت، مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم تازه‌ای را وضع می‌کرد که منطق آن افزایش درآمد برای اجرای پروگرام توسعه بود. و برخی مواد آن، نشر تعلیمات عمومی و ساختن راه‌های شوسه و راه آهن تشریح شده است. مالیات مستقیم بر اراضی زیر کشت به مأخذ ممیزی جدید علمی و سؤالننامه‌هایی که صاحبان املاک می‌بایستی جواب دهند، تعیین می‌گردید. در این روش رفاه طبقه دهقان و «آسایش و سعادت این طبقه» مدنظر است، نه اینکه نفع «بیکاره‌های مملکت» (ملاکان) در رنج زارع باشد. در افزایش مالیات مستقیم تأکید آن وزیر بر این

۱. درباره زمینه فکری صنیع الدوله، موضوع رساله او، و مضمون دو لایحه قانونی که به مجلس داد - رجوع شود به جلد اول (ص ۵۴-۴۵). این یادداشت تکمیلی است.

بود که: خیلی کسان هستند که در مخارج خدمات عمومی مشارکتی ندارند - یعنی «هیچ نمی دهند یا کمتر از آنچه باید بدهند می دهند». راجع به مالیات غیرمستقیم، طرح تازه افزایش مالیات بر واردات را پیش بینی می کرد که الزاماً پای قراردادهای بازرگانی ایران را با انگلیس و روس به میان می کشید - قضیه ای که مایه دلخوری و اعتراض جدی آنان گشت. گفتگوی مجلس و موضع قاطع صنایع الدوله شایان دقت است.

مجلس در تأیید اصول طرح های پیشنهادی تردیدی نکرد، استقلال و حیات مملکت را در اجرای آن اصلاحات می دانست. اما دو قضیه سیاسی ذهن مجلس را رابوده بود: یکی آنکه افزایش مالیات یا وضع مالیات تازه ممکن است به مخالفت داخلی انجامد. دوم آنکه چون بستن مالیات غیرمستقیم بر واردات قند و چای اضافه بر مآخذ تعرفه گمرکی جاری می باشد، در این باره موافقت قبلی روس و انگلیس لازم خواهد بود. (در لایحه پیشنهادی، بودجه کشیدن راه آهن از همان محل تأمین می گردید. بعدها هم که نقشه راه آهن را به اجرا گذاردند، دقیقاً همان تدبیر مالی صنایع الدوله را به کار بستند). وزیر مالیه به هر دو مسأله پاسخ روشن داد و گفت:

جمهور مردم که طالب حفظ خود و سعادت و بقای مملکت هستند، به حس وطنخواهی به اندک افزایش مالیات تن درخواهند داد. در این کار از مخالفت عده معدودی هم نباید هراسید. «اگر به این اندازه ها خوف در کار باشد، این مجلس و این ملت و این مملکت ترقی نخواهند کرد. و در این صورت مجلس هیچ مسأله ای را به خیال اینکه عده ای شاید قبول نکنند نباید تصویب نماید».

در قضیه دوم، صنایع الدوله خاطر نشان کرد: امیدواری هست که دو دولت همسایه به خاطر پیشرفت امور مملکت، همراهی نمایند. به هر حال «ما ناگزیریم از اینکه این راه را پیماییم» - و امور مملکتمان را اصلاح کنیم. این سخن دلالت داشت بر اینکه تجدید نظر در تعرفه گمرکی واردات، خواه مورد پسند انگلیس و روس باشد یا نباشد، ضرورت سیاسی است و او مصمم بود که آن نقشه را پیش ببرد. اما روس و انگلیس همراهی نداشتند. مخالفت آنان در بیانات سخت و تهدید آمیز امام جمعه خویی جلوه دارد. او در جلسه دیگر مجلس اعلام کرد:

«این قدری که امروزه حیات ما منوط و مربوط به اصلاح مالیه [است] اگر مسامحه در این باب بشود، بکلی حیات پلیتیکی مملکت دچار مشکلات خواهد شد. پس، امر مابین حیات و ممالک دایر است. در این صورت دولتین همجوار به اقتضای خیرخواهی... در این موقع که ما ملت ایران قدم به جاده ترقی و تمدن می گذاریم، کمال مساعدت را باید با ما بنمایند. و اگر از آنها مساعدتی نشود معلوم می شود که مانع ترقی ما بوده، حیات ملی ما را نمی خواهند. در این صورت بنده که یکی از روحانیین هستم گمان می کنم تمام اهالی از استعمال این جنس که خارج از ماکل و مشرب بوده است، به اقتضای دیانت ممنوع شوند، و کلیه روحانیین در این باب با بنده همعقیده باشند».

تعرفه گمرکی واردات قانون ازلی - ابدی نبود، بلکه یکی از آثار دوران تعرض استعمار بود. مجلس ملی می توانست آنرا باطل اعلام کند، و هیچ اتفاقی هم نمی افتاد. دست کم مجلس می توانست رأی جمعی خود را در پشتیبانی از لایحه وزیر مالیه اعلام دارد و از دولت بخواهد که در تجدید نظر قرارداد تعرفه گمرکی اقدام نماید. چنین تصمیم جمعی موضع سیاسی دولت را قوت می بخشید، و بیگمان روس و انگلیس در آن قضیه جا می زدند خاصه اینکه افکار عمومی پشتیبان لایحه صنایع الدوله بود. اما در این مرحله، مجلس متزلزل از رهبری توانا و خردمندی بهره مند نبود که بدان تدبیر بر آید.

در سنجش افکار عمومی، ضمن مقاله هوشمندانه ای که یکی از دانشوران در مفهوم «عقیده و رأی عموم» در جامعه های آزاد نوشت، همراهی جدی افکار عمومی را با طرح رفورم صنایع الدوله تأیید کرد، او را به کاردانی و پاکدامنی ستود، هدف لایحه های پیشنهادی را «اصلاح تمام امور مملکت» شمرد و به همت ملی اجرای آنرا خواست.<sup>۱</sup>

طرح مزبور در دستور کار مجلس بود که پرخاش و انتقاد تند دو تن از نمایندگان اقلیت بر وزارت صنایع الدوله، همه را شگفت زده کرد و مجلس واکنش سخت داشت. وکیل الرعایا گفت: «اگر جمعی را مأمور خرابی این مملکت می کردند و آنها را مختار قرار می دادند، بیش از اینکه حالیه این مملکت و مالیه این مملکت را خراب کرده اند...

۱. آن مقاله از میرزا ابوالحسن خان فروغی بود (رجوع شود به جلد اول، ص ۴۵۶).

ممکن نبود». حسن تقی‌زاده گفت: دستگاه مالیه را صنایع الدوله چنان مغشوش کرده که «اگر مجلس هم نبود، زیاده بر این خراب‌تر و مغشوش‌تر نبود». یکی سی سال قبل در فرنگستان درس خوانده و «حسن ظنی» درباره‌اش حاصل شده، او را به حال خود وامی‌گذارند. این «حسن اشتهاری» که بعضی دارند کافی نیست. آن ناهنجارگویی تأثیر بدی بخشید. امام جمعه‌خویی که همواره با افراطیون طرف می‌شد و از لایحه‌های وزیر مالیه پشتیبانی کرده بود، گفت: «ما خودمان را معصوم گمان می‌کنیم. ما امروز حق نداریم به صنایع الدوله قبل از وقت اعتراض کنیم». فلك المعالی افزود: «بی‌جهت نباید بدون رسیدگی و تحقیق در مجلس داد و فریاد کنیم... و بدون تحقیق بدگویی کرد»، خاصه در این ایام سخت باید موجبات اتحاد با دولت را فراهم کنیم نه اینکه مایه‌نفاق شویم.<sup>۱</sup> (اشاره به بحران روابط مجلس با شاه بود). در خوردقت اینکه افکار عمومی هم علیه افراطیون برآشفته به خصوص که آنها از لایحه‌های پیشنهادی آن وزیر حمایت نکرده بودند. گفته شد که: چون طرح اصلاحات صنایع الدوله «ناپسند اجانب شده آنها غیرمستقیم تندروان را تحریک کرده‌اند که اسباب بدنامی او را فراهم بیاورند» خاصه به موقعی که احتمال رئیس‌الوزرایی او جدی به نظر می‌آمد.<sup>۲</sup> طبعاً صنایع الدوله در مقام ریاست دولت، در گذراندن آن لایحه‌ها از تصویب مجلس درنگ نمی‌کرد.

آن دیگر نمونه‌ای است از سستی اراده مجلس در پیشبرد کار - همان کاهلی و مسامحه‌ای که کار تأسیس بانک ملی را (به شرحی که در جای خود خواندیم) ناتمام گذارد. گروه اقلیت مجلس می‌توانست انتقاد و اخطار و استیضاح کند. اما پرخاشگری دو وکیل تبریزی و همدانی، هم وقیحانه بود و هم دور از خرد سیاسی. وقیحانه بود از بابت این افترای عظیم که: «حالیه این مملکت و مالیه این مملکت» را صنایع الدوله «خراب‌تر و

۱. مذاکرات، ۲۵ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶.

۲. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۳۷. نویسنده که به مواردی با افراطیون همکاری داشت و آنها را خوب می‌شناخت، تصریح دارد که رابطه سفارت انگلیس با وکلای تندرو از طریق حسن تقی‌زاده و رفقای او همواره برقرار بود (همان مأخذ، ص ۳۴۲). آن ارتباط واقعیت است. اما اینکه تندروان به تحریک آن سفارت بر وزیر مالیه حمله بردند، ما آگاهی نداریم و در این باره حکم نمی‌کنیم.

مغشوش‌تر» از زمان پیش از حکومت ملی کرده است. یاوه‌گویی نه مایه می‌خواهد نه مایه اعتبار است. بیخردانه بود که در باریک‌ترین لحظات سیاسی بر وزارت صنایع الدوله بتازند. افکار عمومی هم بدروشی افراطیون را محکوم کرد و آنرا خلاف مصالح ملی شناخت. جای گفتگو نیست که آن وزیر روشن‌بین در اندیشه و عمل همیشه مروج رفورم بود. کارنامه مجلس گواهی می‌دهد که هر فکر و نقشه ترقی و رفورم که به مجلس عرضه گشت - ابتکار عناصر درس خوانده و ترقیخواه بود - در حالی که از جانب دسته افراطی هیچ طرح بدیعی در منطق پیشرفت و اصلاحات عمومی ارائه نگردید. به حقیقت، چنان قابلیت فکری را نداشتند. با حدت بحران سیاسی - پس از یک ماه مجلس سقوط کرد. تصویب طرح صنایع الدوله مجمل ماند.

## منابع

## ملاحظات در سنجش منابع

ضمن دیباچه کتاب بحث عمومی داشتیم در سلسله مراتب منابع تاریخ مشروطیت با تأکید بر مدارك و اسناد درجه اول. اینجا به طور اخص از وقایع نامه‌ها و آثار همزمان، خاطرات سیاسی، مجموعه یادداشت‌های موضوعی و روزانه، و دیگر نوشته‌ها (خطی و چاپی) که از آرشیوهای خصوصی به دست آمده‌اند، بحث می‌کنیم. به علاوه، سخن کوتاهی داریم درباره بعضی تألیفات راجع به تاریخ مشروطیت. تألیفات درجه دوم به کار ما نمی‌آیند و مورد استناد ما نیستند، اما ماهیت برخی از آنها را باید شناخت. فهرست عمومی منابع و مدارك به دنبال خواهد آمد.

طبقه بندی منابع تاریخ همان اندازه که ساده به نظر می‌آید، از جهت روش تحقیق و کیفیت بهره‌برداری از مدارك تاریخی حائز اهمیت اولی است. معلمی که گویا درس تاریخ می‌دهد اما به کج سلیقه‌گی صورت مذاکرات مجلس را از منابع اصلی خود کنار گذارده و آنرا در ردیف جراید قرار می‌دهد، و به جای آن مجموعه مقالات درجه دوم و سوم و حتی مقاله کم‌ارزشی را که در روزنامه حبل‌المتین انتشار یافته در شمار منابع اصلی می‌آورد - با مقدمات روش مطالعه تاریخ آشنایی ندارد، درجه اعتبار هر نوشته‌ای را تمیز نمی‌دهد، و کارش از پایه خراب است. دیگری راجع به خاطرات روزانه یکی از کارگذاران دولت گوید: «از نظر تاریخ ایران در قرن اخیر معتبرترین و ساده‌ترین و بالاخره بهترین کتابی است که نظیر و همانند ندارد»<sup>۱</sup>. این وصف سربسری معنی است. نویسنده تصور درستی از موضوع تاریخ و تمایز آن از یادداشت‌های روزانه، به عنوان یکی از منابع تاریخ ندارد.

۱. مجله نیما، بهمن ۱۳۴۵، ص ۶۰۹. آن مطلب درباره خاطرات روزانه اعتماد السلطنه نوشته شده.



چنانکه در دیباچه اشاره رفت، در کار نشر مدارك و نوشته‌هایی که از آرشیوهای خصوصی به دست آمده ایرادهای گوناگون وارد است. مسئولان انتشار این آثار معمولاً نه سواد تاریخی درستی دارند، نه صداقت و امانت علمی دارند، و نه عنوان «ادیتور» اسناد و مدارك تاریخی می‌شود بر آنها گذارد. ایشان مباشر چاپ‌اند و کارشان مباشرت در نشر آن نوشته‌هاست با محدودیت‌های فراوان. از کثرتی‌های کارشان اینک: گاه اصل سندی که باب طبع ایشان نبوده از مجموعه مدارك کنار گذاشته‌اند؛ گاه با حذف يك لفظ یا عبارتی اصل مطلب نویسنده را تغییر داده‌اند؛ گاه به سلیقه و ملاحظات شخصی نکته یا قطعه مهمی را از متن سند حذف کرده‌اند؛ گاه لغات نسخه اصل را کهنه و نو کرده‌اند؛ گاه عنوانی را بر مطالب نویسنده افزوده‌اند که مغایر نوشته صاحب خاطرات است؛ گاه مطالبی که به اقتضای روزگار «غیر ضروری» تمیز داده شده از متن سند حذف می‌شود و متن مسخ شده‌ای را چاپ می‌زنند؛ حاشیه نویسی‌های نامربوط هم کم نیستند. مباشران نشر اسناد گویی به کشف تاریخی بزرگ دست یافته‌اند. یکی از مدارك «زیربنایی» که تاریخ مشروطیت را «دگرگون» کرده سخن می‌راند.<sup>۱</sup> دیگری با نشر چند نامه تصور نموده که آنها «رازهای شگفت و پوشیده را آشکار می‌سازد».<sup>۲</sup> همه این وصف‌ها باطل و غیر علمی است. ما چیزی از مدارك زیربنایی و روبنایی سراغ نداریم. همچنین تاریخ مشروطیت نه اسرار آمیز است نه شگفت انگیز است و نه ابهام تاریخی دارد. این ذهن نافر هیخته‌ماست که اسرار آفرین است.

ایرادهایی که در کار انتشار آن آثار بر شمردیم به درجات به اعتبارشان لطمه می‌زنند. اما چیزی که خاصه به زیان تاریخ مشروطیت است، و در واقع همیشه آفت تاریخ نویسی بوده - تحریف و مغالطه کاری و تبلیغگری است که پادزهرش همان ممیزی و انتقاد تاریخی است. کسانی که خود مصدر تحقیق جدی و بکری نبوده‌اند و از خود استقلال اندیشه و رأیی نداشتند - به صورت عمده تبلیغات درمی‌آیند و می‌کوشند با

۱. مقدمه زندگی نامه «ثقه الاسلام تبریزی»، ص ۶.

۲. اسناد مشروطه، گزارش‌های وکیل الدوله، ص ۵.

تحریف معانی و تفسیرهای غیرواقعی، تصویر مسخ شده‌ای از وقایع یا اشخاص ارائه دهند. عتبه بوسیدن (بلکه لیسیدن)، نان به یکدیگر قرض دادن و سرهمدیگر را تراشیدن - خصلت مردمان بی فضیلت و پادو صفت است که چون در عرصه دانش و فکر قائم بالذات نیستند اعتبار خویش را در خدمت دیگران می جویند. همه عاشق دلباخته حقیقت تاریخ اند، اما روشی که پیش می گیرند خلاف شرافت علمی است. البته، حاصل کارشان آب در هاون کوبیدن است، از آنکه انتقاد تاریخی تسلیم تحریف و مغالطه کاری نمی شود و اسناد معتبر به حساب همه کس و همه چیز می رسد - ورنه هیچگاه تاریخ از اشتباه کاری پاك نمی گشت. از آن انتقادهای اصولی که بگذریم می پردازیم به گفتگوی اجمالی درباره نوشته ها و تألیفاتی که موضوع سخن فعلی ماست.

\* \* \*

از آثار مدون همزمان سه تألیف ممتاز داریم: تاریخ بیداری ایرانیان از محمد ناظم الاسلام کرمانی؛ شرح واقعات و مواد تاریخی مشروطیت از محمد مهدی شریف کاشانی؛ تاریخ انحلال مجلس از احمد مجد الاسلام کرمانی. هر سه نویسنده مشروطه خواه بودند. دو اثر اول وقایع نامه است همراه متن مدارك گوناگون، و از این نظر خزینه اسناد تاریخی سودمند می باشد. کامل ترین چاپ تاریخ بیداری ایرانیان آخرین چاپ آن است که به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، در سه جلد انتشار یافته (۴۹-۱۳۴۶). از نظر صحت و اصالت متن، معتبرترین آثار منتشر شده (تألیفات تاریخی، یادداشت ها و مجموعه های اسناد) این دوره است. عنوان درست کتاب شریف کاشانی همان است که ذکر گردیده. مؤلف در مقدمه اش به «شرح واقعات» و «مواد تاریخی» که با محتوای کتاب دقیقاً می خواند، تصریح دارد.<sup>۱</sup> تاریخ انحلال مجلس نوشته مجد الاسلام متمایز از دو اثر دیگر است. بدین معنی که بررسی تحلیلی و انتقادی است، و مطالب

۱. مأخذ ما متنی است از نسخه عکسی موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که دکتر هما ناطق در دسترس ماقرار داد. کتاب سودمند شریف کاشانی با عنوانی دیگر این اواخر به چاپ رسید.

مشخصی را در بردارد. عنوان کتاب چیزی است که مباشر چاپ بر آن نهاده، با سفرنامه مؤلف به تبعیدگاه کلات (همراه میرزا احسن رشیدی و میرزا آقا اصفهانی) در سه جلد انتشار یافته (اصفهان، ۵۱-۱۳۴۷). بیشتر حاشیه نویسی های مباشر چاپ نامربوط است. مجدالاسلام از مردمان بیدار دل و روزنامه نویس بود. در زمان مشروطه مدیر روزنامه ندای وطن و روزنامه محاکمات بود که هر دو از ارزشمندترین جراید این دوره به شمار می رود. نوشته های او در این روزنامه ها و آن کتاب حکایت از آشنایی اش با دانش و افکار جدید دارد. او راجع به احوال بعضی افراد (از جمله ملك المتكلمین) و همچنین درباره برخی حوادث سیاسی اطلاع بسیط دارد. روش او در قیاس با دیگران خاصه از این نظر در خور توجه است که بعضی قضایای تاریخی را به صورت منطقی اش مطرح می کند، وجوه مختلفش را می سنجد، و به نتیجه تاریخی می رسد. بدون تردید از نظر فهم تاریخی برتر از سایر مؤلفان این دوره است.

بر آن آثار مدون معاصران می شود تألیف دیگری را به نام تاریخ معاصر یا حیات یحیی، به قلم میرزا یحیی دولت آبادی (۴ جلد، ۱۳۳۶ - ۱۳۲۸ شمسی) نیز افزود. آن ترکیبی است از تاریخ وقایع سیاسی و سرگذشت شخصی. اینکه هیچ تاریخ حتی وقایع نامه ای ذاتاً نمی تواند مترادف با سرگذشت یا خاطرات هیچ فردی (آن هم آدمی در حد نویسنده) باشد - نکته باریکی است که درک آنرا نباید از مؤلف یا مباشر طبع آن اثر انتظار داشت. در واقع، نویسنده گزارشگر وقایع است و خاطراتش را ضمن آن آورده. بر رویهم دوره سی ساله ای را از پیش از حرکت مشروطه خواهی تا برافتادن دودمان قاجار در بر می گیرد. جلد دوم آن اختصاص به دوران مورد مطالعه ما تا پایان مجلس اول دارد. اینکه مؤلف در مقدمه اثرش گفته: مطالبی که می نویسد «خود در جریان آنها بوده و یا وسیله خبر گرفتن از آنها را در دست داشته ام» - رویهم رفته درست است. اما ادعایش دایر بر اینکه نوشته اش از پرده پوشی و خلاف واقع گفتن و خودستایی یکسره مبراست، راست نیست. هیچ خاطرات شخصی نیست که از همه این آلائش ها سر بسر پاك باشد. میرزایحیی در رده خود و به تناسب روشن بین و مؤسس دو مدرسه جدید بود. در جریان های سیاسی زمانه فعال بود. با اهل سیاست از هر قماش، با هر گروه و فرقه ای، و

با هر محفلی رفت و آمد داشت. با سفارت انگلیس هم مرتبط بود.<sup>۱</sup> از دلالتی سیاسی هم روگردان نبود. در دوره اول مجلس واسطه معامله یکصد و پنجاه هزار تومانی برای به سلطنت رساندن ظل السلطان بود، معامله‌ای که انجام نگرفت. در ضمن، خود را «جزو تندروان» معرفی می‌کند، و به تعبیر خودش «تا آنجا که به افراط نکشد با تندروان همراهی می‌کند». از آن زمان تاروی کار آمدن سردار سپه - در برخی بست و بندهای داخلی دخالت داشت. کیفیت فعالیت او هر چه بود، ویرا در موقعی قرار می‌داد که از آنچه در پس پرده حوادث می‌گذشت مستقیم یا غیرمستقیم آگاه گردد. این جور آدم‌ها همیشه در صحنه سیاست بازی ما بوده‌اند. اما هیچکدام اثر سودمندی که منبع اخبار باشد بر جای نگذاشته است. نویسنده در تشریح وقایع گاه جنبه‌های مختلف قضیه‌ای را می‌آورد، گاه ناتمام می‌گوید، و گاه به اشاره می‌گذرد و سرهم بندی می‌کند. در قضاوت تاریخی می‌کوشد که جانب انصاف را نگاه دارد، و به مواردی از عهده برمی‌آید. حیات یحیی در بررسی تاریخ اجتماعی و شناخت هویت و رفتار رده خودش منبع بسیار ارزنده‌ای است.

در بررسی سلسله منابع تاریخ پیشتر گفتیم نوشته‌هایی که به عنوان خاطرات سیاسی، سرگذشت شخصی، یادداشت‌های تاریخی موضوعی، یادداشت‌های روزانه، نامه‌های خصوصی و سایر مدارک از این دوره به جای مانده - بر رویهم مجموعه متنوع و بسیار مفیدی را می‌سازند. و آن نوشته‌ها و اسنادی است از: چند نماینده مجلس، چند مجتهد مشروطه خواه، وزیر دولت، حاکم ولایت، رئیس حکومت موقت، به علاوه چند اثر از کسانی که در سیاست مشروطه خواهی به نحوی مشارکت داشته‌اند. بررسی ما معطوف

---

۱. در تذکره رسمی جورج گراهام نایب کنسول انگلیس چنین آمده: میرزایحیی ضمن صحبت طولانی خود در ۲۶ ژوئن ۱۹۰۲ به آگاهی اورساند که قضیه استقراض از روس که «بدون رضایت ملت» انجام گرفته، در میان طبقات مختلف هیجانی برانگیخته، دسته‌های کوچکی در حال تکوین‌اند، و اگر «اطمینان جانی» به دست آورند به اعتراض برخوانند خاست. برخی مخالفان یاری آلمان را می‌جویند و پاره‌ای دیگر کمک انگلیس را می‌طلبند. در این جهت میرزایحیی افزود: او «خوشوقت می‌شود که وسیله رساندن هر پیغام یا هر اطمینانی از جانب این سفارت برای آن دسته باشد». صوابدید گراهام این بود که تا بازگشت مظفرالدین شاه از سفر فرنگ، هیچ حرکت اعتراضی صورت نگیرد. او هم تأیید کرد. (انگلیس، تذکره جورج گراهام، ۲۷ ژوئن ۱۹۰۲ مطابق ۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۰).

به مهمترین این نوشته‌ها به عنوان مدارك تحقيق تاريخی است. ارزنده‌ترین و عمیق‌ترین خاطرات سیاسی که از این دوره به دست ما رسیده از محمودخان علامیر احتشام السلطنه دومین رئیس مجلس شورای ملی است. ارزنده‌ترین است به سبب محتوای آن که منبع اخبار بسیط است، عمیق‌ترین است از نظر تفکر اجتماعی و سیاسی. آن انتقاد نامه بسیار مهمی است بر نظام سیاسی ایران در دوران قاجار به قلم یکی از کارگذاران دولت که خود با دستگاه سلطنت بستگی داشت. احتشام السلطنه رئیس کاردان مجلس و برجسته‌ترین دولتمدار عصر حکومت ملی در مقابله با تعرض سلطنت بود.

او خاطراتش را در ۱۳۳۹ (۱۹۲۰) به زمان معزولی از سفیر کبیری در اسلامبول، در برلن نوشت. در مقدمه بدون پرمدعایی گوید: در نگارش این خاطرات قصدش این نیست که «در نظر عامه شخص بزرگ و صاحب مقامات و صفات عالیه» جلوه کند، بلکه «گوشه‌هایی از تاریخ کشورمان ایران را که خود به صورتی در آن وارد و داخل بوده‌ام شرح دهم». بدین منظور سعی دارد تا حدی که «شخصاً آگاهی و اطلاع دارم حقیقت هر مطلبی را ثبت نمایم». نسخه‌ای که در دست بوده مسوده خاطرات است، نویسنده صفحه‌هایی را سفید کرده که تکمیل کند و نکرده. مباشر چاپ (محمد مهدی موسوی) علاقه خاصی به افزودن حاشیه‌های زائد و گاه بی معنی دارد. یکجا در قضیه تجاوز مرزی عثمانی این عنوان را افزوده که: تدبیر احتشام السلطنه آذربایجان را «نجات» داد (ص ۵۶۷). اما در واقع، نه تعرض عثمانی چنان حدتی داشت که هستی آذربایجان به مخاطره افتاده باشد، نه احتشام السلطنه چنان چیزی را نوشته، و نه درباره خود چنان ادعایی را دارد. بلکه تلگراف معقولی که از نظر اسلوب نگارش دیپلماتیک بسیار زیرکانه نوشته شده، به سلطان عبدالحمید فرستاد و خواستار تخلیه ناحیه اشغال شده گشت. این خود در کار عقب نشینی نیروی نظامی عثمانی مؤثر بود.

یکی از مهمترین بخش‌های این سرگذشت مفصل اختصاص به دوره ریاست مجلس نویسنده دارد. تصویری که او از اوضاع عمومی مجلس و مسائل سیاسی به دست داده راست و درست است. احتشام السلطنه از سیاستمدارانی نیست که در کارنامه خویش

هیچ خطایی ننیند. و به خلاف خاطرات نویسانی که محو جمال خویش اند، او بارها به اشتباه خود اعتراف دارد. همچنین شهادت او را در بیان حقیقت به اطلاق در هیچکدام از خاطرات نویسانی که نامشان در این صفحات می آید، سراغ نداریم. این خاطرات مثل هر اثر دیگری از اشتباه و لغزش تاریخی مصون نیست؛ اما فرق عمده است میان اشتباه و تحریف و جعل تاریخی.

از رده وزیران تنها خاطرات مهدیقلی خان هدایت مخبرالسلطنه را داریم. او در پنج کابینه وزیر دولت بود، و در بخشی از سرگذشت خود به عنوان خاطرات و خطرات از وقایع این ایام صحبت می دارد. به عنوان وزیر، واسطه گفتگو میان مجلس و دربار، و برادر صنیع الدوله رئیس مجلس - طبعاً از آنچه در دولت و مجلس و دربار می گذشت نیک آگاهی داشت. در سمت سخنگوی دولت در مناظره پارلمانی توانا بود، اما یادداشت هایش بریده است و کمتر مطلب مهمی را به تمامی آورده. اگر به جای گفتگو در خط میخی و فن گراورسازی، زمینه بهتری از شیوه کار هیأت وزیران به دست می داد، بیشتر به کار تاریخ می خورد. به هر حال، برخی نکته های ظریف سیاسی را باز می نماید و آگاهی از متن چند سند گرانبها را مدیون او هستیم. اشتباه های نویسنده درباره وقایع این دوره مهم نیست. او در اثر دیگرش به نام گذارش ایران (بخش چهارم) کمابیش همان قسمت خاطرات خود را آورده، به علاوه برخی نکته های دیگر.

از حکام زمانه، مجموعه اسناد و یادداشت های علی خان ظهیرالدوله تا حدی که به وقایع تاریخ مشروطیت مربوط می شود، در شمار ارزشمندترین مدارکی است که از آرشیوهای خصوصی انتشار یافته. این مجموعه در تصرف انجمن اخوت بوده که بانی نشر آن است. ظهیرالدوله نمونه کامل عیار حکام این دوره نبود. چنانکه می دانیم اغلب حکام از رده همان عاملان کهنه قدیمی بودند، برخی حکومت را به ارث می بردند، و برویهم روی دل به مشروطگی نداشتند. گزارش های رسمی و یادداشت های ظهیرالدوله در حکومت همدان و گیلان، اخبار سیاسی دو ولایت را در بردارند؛ و زمینه تعارضات مهم اجتماعی و اعتراض بر ملاکان بزرگ را در این دو ناحیه باز می نمایند. خاصه گیلان عرصه حرکت دهقانی بود. حاکم عارف منش گرایش آزادیخواهانه داشت، و از روش

ملاکان نکوهش می‌کند. در جهت دیگر، سلسله گزارش‌های خصوصی که از تهران به او رسیده - فضای هراس‌انگیز پایتخت و سرگشتگی مشروطه‌خواهان را در مرحلهٔ بلافصل برانداختن مجلس منعکس می‌نمایند. در این نامه‌ها اخبار درست و شایعه‌های شهر بهم آمیخته. به علاوه، نامه‌های زن ظهیرالدوله، ملکهٔ ایران (دختر ناصرالدین شاه) از نظر هشیاری و بینش سیاسی او شایان توجه‌اند. متن تلگراف‌های مشروطه‌خواهان به قزوین و رشت مبنی بر قریب‌الوقوع بودن انهدام مجلس، و دستورهای رسمی دولت که به صورت متحدالمال به سراسر کشور فرستاده شده، از دیگر اسناد معتبر این مجموعه است.<sup>۱</sup>

از آرشو شخصی مجتهد مشروطه‌خواه میرزا علی ثقة‌الاسلام تبریزی، مدارک فراوانی به دست آمده که برگزیدهٔ آن در دو کتاب: آثار قلمی ثقة‌الاسلام تبریزی (۱۳۵۴) و زندگی نامهٔ ثقة‌الاسلام (۱۳۵۲) به کوشش نصرت‌الله فتحی انتشار یافته. مجموعهٔ اول شامل متن نوشته‌های مجتهد است: «مجموعهٔ حوادث یومیهٔ مشروطه»؛ نامه‌های خصوصی؛ چند مقاله و رسالهٔ سیاسی؛ تلگراف‌هایی دربارهٔ محاصرهٔ تبریز و مسألهٔ آذوقه رساندن به شهر از صفر ۱۳۲۷. مجموعهٔ دوم برگزیدهٔ اسناد و مکاتبات مجتهد است از ۱۳۲۴ تا اواخر زندگی اش (۱۳۳۰). از یادداشت‌های روزانهٔ ثقة‌الاسلام فقط بخشی انتشار یافته، زیرا به هر دلیلی تمام آن در دسترس مباشر نشر اسناد قرار نگرفته. مدارکی که در دو مجموعهٔ مذکور آمده برای مطالعه در تاریخ سیاسی آذربایجان، وقایع مجلس اول، دورهٔ استبداد صغیر، انتخابات مجلس دوم در تبریز، فعالیت فرقهٔ دموکرات و دغلكاری‌های آن در انتخابات آنجا - از منابع ارزشمند است. بخشی از آن مدارک شامل مکاتبات خصوصی مجتهد از جمله با صادق مستشارالدوله و میرزا آقا فرشی از نمایندگان آذربایجان می‌باشد. روشی که مباشر چاپ اسناد در خلاصه کردن آن مکاتبات، خاصه در مورد نامه‌های خصوصی آن دو نماینده پیش گرفته، بکلی معیوب است. به گفتهٔ خودش از يك نامه یکصد و پنجاه سطری تنها به نقل پانزده سطر اکتفا کرده! اگر او از تفسیرهای

۱. ظهیرالدوله شعری هم در ویران شدن مجلس ملی سروده. (نسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه).

سیاسی خودش منصرف می‌گشت، ستایش‌های تکلف‌آمیز در وی و بیانات عاطفی ولایتی‌اش را کنار می‌نهاد، و از سر بالزاک و سیسرون و میکلائو و مهندس آپولو و دیگر قیاس‌های خنک دست برمی‌داشت، مفیدتر بود. آن صفحات را می‌شد به متن نامه‌های سیاسی سودمندی اختصاص داد که به کار تاریخ‌بخورد. رویه‌نادرست او از اصالت مجموع مکاتبات خصوصی کاسته است. در سرگذشت ثقة‌الاسلام اشاره‌ای هم به خاطرات محرر او میرزا اسدالله ضمیری رفته. خاطرات او در جزوه کوچکی منتشر گردیده (تبریز ۱۳۵۵) و مطلب تازه‌ای ندارد.

از شیخ ابراهیم زنجانی نماینده زنجان خاطراتی به عنوان «سرگذشت زندگی من» به جای مانده که منتشر نشده است. آنچه از اثر او به دست آمده در واقع قسمتی از شرح حال شخصی نویسنده است از ۱۲۹۷ تا دوازدهم ذیحجه ۱۳۲۴ که به عنوان وکیل زنجان پا به مجلس گذارد. از عالمان دین و آزادی‌مشرّب بود. او بر بنیادهای اجتماعی و سیاسی و رده‌ای از طبقه خودش انتقادهای سخت دارد. حرکت مشروطه‌خواهی موضوع بخش کوتاهی از سرگذشت اوست. می‌نویسد: «طلب مشروطیت دولت و قانون و مجلس ملی» که از پایتخت برخاست، به شهرهای بزرگ و کوچک نشر یافت از جمله به زنجان. جمعی که «چیزی می‌فهمیدند گرد آمدند... تلگراف به مرکز کردیم و ما هم مانند سایر بلاد مشروطه خواستیم». انجمن ملی تشکیل گردید، نویسنده خاطرات به وکالت انتخاب شد، و در «خدمت آزادی و انسانیت» به پارلمان آمد. آن آغاز کار سیاسی اوست که شرح آن ناتمام مانده. شاید نسخه کامل سرگذشت نماینده زنجان به دست آید. او در مرحله انقلابی مسئولیت مهمی به گردن گرفت.

از مهمترین مجموعه‌های اسناد خصوصی، یادداشت‌های تاریخی و مدارک منتشر نشده میرزا فضلعلی آقا مولوی تبریزی نماینده علمای آذربایجان است. مجموع این مدارک خطی شامل مواد زیر می‌باشد: یادداشت‌های روزانه میرزا فضلعلی آقا در تشکیل هیأت نظارت و انتخاب نمایندگان آذربایجان؛ سلسله مکاتبات خصوصی از جمله نامه‌های میرزا عبدالرحیم طالبوف و ثقة‌الاسلام؛ چند گزارش تفصیلی درباره چند حادثه مهم سیاسی؛ و نامه‌های میرزا علی مولوی که شرح وقایع سیاسی تبریز را به‌طور منظم



به پدرش نگاشته. او هم گزارش‌های سیاسی پایتخت و مجلس را «به‌طور روزنامه» برای پسرش به تبریز می‌فرستاد. و فقط این بخش اسناد به دست ما نرسیده است.<sup>۱</sup> دانشمند و مجتهد مولوی استاد متبحر ادبیات عرب شناخته شده. او در ثبت و ضبط اسناد و نگارش گزارش‌های تاریخی خاطرات خود، بسیار دقیق است. در یادداشتی بریکی از مجموعه نامه‌ها می‌نویسد: این مکاتیب را که «حاوی پاره‌ای وقایع و مطالب دیگر است در این مجموعه جمع نمودم تا جزئیات وقایع تاریخیه بماند». از نوشته‌های او فقط گزارش توطئه کشتن میرزا علی اصغر خان امین السلطان، منتشر گردیده (مجله یادگار، شماره بهمن و اسفند ۱۳۲۵). اما چنانکه به جای خود توضیح داده‌ایم، در متن منتشر شده قلم برده‌اند. شرافت علمی خصلت ناشران اسناد و مدارک تاریخ مشروطه نیست. نمونه خوب و صادقانه نامه نگاری سیاسی، کاغذهای میرزا علی مولوی به پدرش می‌باشد. از اسناد معتبری که میرزا فضلعلی آقا به جای گذارده، در این تحقیق و در رساله اندیشه‌های طالبوف تبریزی بهره‌مند شده‌ایم.

دیگر نماینده مجلس که یادداشت‌هایی درباره برخی وقایع مجلس اول و پس از آن نوشته صادق مستشارالدوله است. این نوشته‌ها به ضمیمه پاره‌ای اسناد پراکنده از دوره دوم مجلس به بعد، انتشار یافته.<sup>۲</sup> یادداشت‌های تاریخی او یکدست نیست. خواب‌های سیاسی او و خواب مرحوم دایی اش هیچ محلی در مدونات تاریخی ندارد، تنها به کار قصه‌گویان می‌خورد. رساله کوتاه سیاسی در «تشخیص مرض» نیز بی‌مایه است. آنچه راجع به انتخابات تبریز، کمیسیون تعدیل مستمریات، و تحصن انجمن مرکزی در مجلس آورده، نکته تازه‌ای ندارد. اما گزارش‌های دیگر راجع به دو سه قضیه: حادثه میدان توپخانه، سرنوشت امین السلطان، و مقدمات توپ بستن مجلس هر یک حاوی نکته‌های سودمندی است. در این موضوع‌ها نیز (چنانکه به جای خود باز نمودیم) به عمد نکته‌های ظریفی را از قلم انداخته. برگزیده نامه‌های خصوصی او به ثقة الاسلام (که در زندگی نامه

۱. دسترسی به مجموعه‌های اسناد و نوشته‌های میرزا فضلعلی آقارا مدیون نوه او آقای دکتر محمدعلی مولوی هستم که آنها را در اختیار من قرار داد.

۲. یادداشت‌های تاریخی مستشارالدوله، مجموعه اول، به کوشش ایرج افشار، ۱۳۶۱.

مجتهد تبریزی آمده) از نظر بیان واقعیات از ارزش بیشتری برخوردار است. مدارک رسمی مجموعه مورد بحث نیز درخور استفاده است. یکی از اسناد جالب توجه نامه یفرم خان رئیس نظمیه به وزیر داخله درباره حیدرخان معروف به حیدر عمو اوغلی است. مباشر چاپ اسناد یادداشتی بر آن افزوده که باید تصحیح شود. بدین قرار:

یفرم رئیس نظمیه در نامه رسمی (۷ حمل ۱۳۲۹) به وزیر داخله اعلام داشته که: حیدرخان را بیرون شهر برده، همراه هفت نفر دیگر راه انداخت و «روانه شدند». مباشر چاپ اسناد (در صفحه ۱۹۰) می نویسد: «این روانه کردن جز تبعید که مورد نظر دولت وقت بوده است هیچ معنایی ندارد. علیهذا مطلب با قول محمود محمود تفاوتی بین دارد» - و ممکن است قضیه تبعید آنان «از ذهن و خاطر محمود محمود پس از سالها که از آن واقعه می گذشته محو شده بوده است». نخیر، روایت محمود دایر بر اینکه حیدرخان در خانه او مخفی می زیست و بنا بر پیغامی که از یفرم رسید الزاماً وسایل رفتن حیدرخان از ایران از راه مشهد به عشق آباد فراهم گشت، راست و درست است. استنباط ناشر اسناد از یک اشتباه تاریخی ساده بر می خیزد که دو قضیه متمایز را بهم آمیخته. توضیح آنکه: حیدرخان به دستور دولت از پایتخت اخراج و «روانه» کاشان و اصفهان گردید. مضمون نامه رسمی یفرم در این باره معتبر است. از پس آن روایت محمود محمود می آید که حیدرخان از جانب حزب دموکرات به مأموریت سری به ایل بختیاری رفته بود. (از حضور او در فارس در ربیع الاول ۱۳۲۹ هم به مأخذ خبر تلگرافی دقیقاً آگاهی داریم). حیدرخان در بازگشت به تهران چند ماهی در خانه محمود بود، و به شرحی که او ثبت کرده از آنجاراهی عشق آباد شد. این قضیه هیچ ابهام تاریخی ندارد، و مرحوم محمود همین مطلب را در «خاطرات سی ساله» اش نیز به دقت آورده. اشتباه تاریخی از متصدی نشر اسناد است که تصور روشنی از مطلبی که مطرح نموده ندارد.

خاطرات برجسته ترین عنصر انقلابی این دوره حیدرخان (معروف به حیدر عمو اوغلی) جای خودش را دارد. اگر حیدرخان سرگذشت خود در ایران را می نوشت، شرح فعالیت های گسسته او را از اوان حرکت مشروطه خواهی تا زمان میرزا کوچک خان دربر می گرفت. اما آنچه از سرگذشت شخصی او منتشر گردیده، فقط

بخشی از خاطرات اوست از ۱۳۲۰ تا رجب ۱۳۲۵ (مجله یادگار، ۱۳۲۵، شماره چهارم و پنجم). مطالب مهم این نوشته بدین قرار است: آغاز کار سیاسی حیدرخان در ایران؛ تشکیل حوزه هفت نفری که با «فرقه اجتماعین عامیون کارگری روسیه» رابطه داشت؛ همکاری او با چند تن از نمایندگان مجلس که با «فرقه اجتماعین عامیون مسلمان های قفقاز رابطه داشتند»؛ اقدام به بمب اندازی و بمب گذاری در پایتخت؛ کیفیت تصمیم گیری به ترور امین السلطان تا مرحله اجرای آن. حیدرخان در شرح آن قضایا راست گفتار است، و در تقریرات او چیزی خلاف واقع نیافتیم. راجع به فعالیت سیاسی حیدرخان در دوره دوم مجلس که عضو حزب دموکرات ایران بود، باید از منابع دیگر خاصه یادداشت های محمود محمود (ضمیمه کتاب فکر آزادی) استفاده کرد. مرحوم محمود ریاست کمیته اجرایی حزب دموکرات ایران را به عهده داشت. او را به فضیلت اخلاقی می شناسیم، روایات او دقیق و موثق است.

این هم از افاضات معلمی است که گویا درس تاریخ می دهد: با حضور حیدرخان در ایران معقول نیست که محمود محمود ریاست کمیته اجرایی حزب دموکرات را به عهده داشته باشد. مگر انتخاب رئیس کمیته اجرایی چشم بندی است؟ اعضای آن کمیته مردمان نادان و نافهمی نبودند که تمیز ندهند که حیدرخان تبعه روس بود. به علاوه، خود او به عنوان عضو حزب سوسیال دموکرات کارگران روس (حزب کمونیست) مگر می توانست ریاست دستگاه اجرایی حزب دموکرات را به گردن گیرد؟ وانگهی، موضع رسمی حزب دموکرات و سایر ملاحظات عمومی، اجازه نمی داد که حیدرخان آدمی را به ریاست کمیته اجرایی بگمارند. درک آن معانی ظریف شعور تاریخی و سیاسی می خواهد. آن معلم و امثال او با تفسیرهای ابلهانه شان از فهم تاریخی بهره ای ندارند.

از حسن تقی زاده نماینده آذربایجان نوشته های گوناگونی منتشر گردیده با ارزش متفاوت: نوشته های پراکنده او که در مجموعه مقالاتش به چاپ رسیده کمتر نکته تاریخی تازه و مهمی را دربردارد. خاطرات او به عنوان اثر تاریخی، آشفته و نامضبوط است و ارزش آن از حد متوسط نمی گذرد. بدین معنی آنچه مربوط به سرگذشت شخصی است به کار تاریخ نمی خورد. و تا حدی که مربوط به حوادث مجلس اول و دوم می شود، از

گفتگوی جدی درباره قضایای حساس و مهم به عمد پرهیز می‌جوید و سرهم بندی می‌کند، و به همین دلیل کم‌ارزش یا بی‌ارزش است. اما مطالب او راجع به دوران رضاشاه به تناسب از اعتبار بیشتری برخوردار است، گرچه هیچ قضیه مهمی را به تمامی نمی‌آورد. اثر دیگر تقی‌زاده سه سخنرانی درباره وقایع مشروطیت است که به عنوان خطابه و به صورت جزوه‌ای انتشار یافته، و با بحث ما بیشتر ارتباط دارد.<sup>۱</sup>

يك سوم این جزوه به گفتگو در مفهوم دولت مشروطه و مقدمه نهضت مشروطیت اختصاص دارد. این مطالب به کنار، زیرا تقی‌زاده نه تحصیلات جدی در فلسفه سیاسی داشت و نه مطالعات عمیقی در ریشه‌های فکری حرکت مشروطه‌خواهی. پایه دانش او را نوشته‌های ترکی چاپ بادکوبه و عثمانی می‌ساخت. اما در ذکر وقایع یعنی موضوع اصلی خطابه، تأکیدش بر معیارهایی است که رعایت آنها را «نادرالوجود» می‌داند: یکی آنکه در نقل اخبار به طور کلی «از خلط و اشتباه» مصون است. دیگر «تقی‌دافراطی» اوست «به رعایت حقیقت و بیطرفی به حد کامل و بیغرضی و احتراز کامل از مبالغه». و بالاخره «آنچه بگویم مطلقاً آفاقی است و رخنه‌ای از جنبه‌های انفسی در آن نیست». و به تمثیل گوید: «من کاملاً مثل کسی هستم که از کره مریخ به زمین افتاده باشد». ما از نوشته‌های او فقط چند روایت را در چند قضیه ساده با معیارهای مورد ادعایش، بدون طول و تفصیل می‌سنجیم:

می‌نویسد: پس از صلح میان مجلس و محمدعلی شاه (ذیقعه ۱۳۲۵) روابط آنها «روز به روز بهتر می‌شد» تا یکباره حادثه بمب و سوء قصد و «پیدا نشدن مرتکبین آن بکلی وضع را عوض کرد...» (خطابه، ص ۵۸). اما به گواهی صورت مذاکرات مجلس، جملگی عاملان آن از جمله حیدرخان دستگیر و به محاکمه کشیده شدند. از جزئیات قضیه و پایمردی رئیس مجلس نزد دربار برای رهایی حیدرخان نیز آگاهی داریم، و شرح آن را در بخش دوازدهم خواندیم. بنابراین، روایت او مبنی بر پیدا نشدن عاملان توطئه دروغ است. او که درباره ساده‌ترین و روشن‌ترین واقعه تاریخی تا این حد خلاف حقیقت گوید، چگونه

۱. خطابه تقی‌زاده مشتمل بر شمه‌ای از تاریخ اوائل انقلاب و مشروطیت، ۱۳۲۸ شمسی.

می تواند مدعی «رعایت حقیقت و بیطرفی به حد کامل» باشد؟ در قضیه دیگر راجع به خودش گفته: «ارتباط دادن انجمن آذربایجان طهران با من هم مطلقاً صحیح نیست» (مقالات، ج ۲، ص ۱۸۱). اما جای دیگر تصریح دارد: «اول مرا رئیس انجمن آذربایجان کرده بودند. بعد از چندی گفتم چون وکیل مجلس هستم مناسب نیست و استعفا دادم» (خاطرات، ص ۸۵). اولاً او به صرافت طبع خویش به استعفا بر نیامد. بلکه مجلس بر رویه چند انجمن (از جمله انجمن آذربایجان) که آنها را عامل توطئه و آشوب می شناخت سخت حمله برد، و طرح انحلال آنها مورد مطالعه بود. به علاوه، قضیه سلب وکالت و اخراج چند نماینده (از جمله تقی زاده) از مجلس مطرح گشت. در این وضع او مجبور به استعفا از ریاست آن انجمن گردید. در نوشته ها و خاطراتش هیچ اشاره ای به آن قضایا ندارد (شرح آنرا در بخش پنجم خواندیم). ثانیاً ارتباط او با انجمن آذربایجان که به خودی خود ایرادی بر آن وارد نیست و در منطق آزادی انجمن های سیاسی کاملاً موجه بود، انکارناپذیر است. چرا یکجا تکذیب می کند؟ بنا بر این، او هم مانند هر خاطرات نویسی از «خلط و اشتباه» مصون نیست. يك مطلب ساده دیگر: در فهرست وکلای مجلس اول، تقی زاده خود را نماینده طبقه تجار اعلام کرده. این اشتباه است، او نماینده اصناف بود. توضیح آنکه: به ماخذ خبر رسمی انجمن هیأت نظارت که ارقام انتخاباتی شش تن کاندیدای اصناف را منتشر نموده (جریده ملی، تبریز، ۷ شوال ۱۳۲۴) بیشترین رأی را میرزا ابراهیم آقا تبریزی آورد (۴۱۶ رأی) و کمترین رأی را تقی زاده (۱۸۵ رأی). در فهرست کامل نمایندگان آذربایجان نیز نام او جزو سه تن نماینده اصناف ثبت شده، و اعتبارنامه اش به همان عنوان صادر گردید. وکالت او از این نظر هیچ ابهامی ندارد. بنا بر این، اینکه خود را وکیل طبقه تجار معرفی کرده لابد سهو حافظه است.

اما راجع به تقید او در «احتراز کامل از مبالغه». از قضا طبع گزافه گو دارد. می نویسد: از بزرگان نمره اول انقلاب تبریز حاج علی دوا فروش و کربلایی علی موسیو بودند که «خیلی شبیه دانتون و روبسپیر» بودند (نامه هایی از تبریز، ص ۲۲۳). وصف او درباره صادق مستشارالدوله نیز از همان قماش است. او «از ارکان مشروطیت و آزادی سیاسی ایران بود» و اگر در صف مشروطه خواهان سه علمدار انتخاب شوند «وی قطعاً

جزو آن سه نفر بود» (به نقل مقدمه یادداشت‌های مستشارالدوله، ص ۶). آن قیاس‌های بیوجه و بیدلیل سربسر مبالغه‌گویی خنک و بی ارزش است. تاریخ ابداً چنان مقاماتی برای آن حضرات نمی‌شناسد.

او در وقایع هر دوره‌ای از انحراف از حقیقت به سود خویش روگردان نیست. يك نمونه‌اش در مسأله خروج قوای شوروی از آذربایجان و طرح آن قضیه در شورای امنیت است که می‌گوید: «قوام السلطنه می‌خواست با روسها جنگ و جدل نداشته باشد و تلگراف زد که ما مبارزه نکنیم... ولی من توجهی نکردم» (مقالات، ج ۵، ص ۱۱۵). اولاً از جانب تقی‌زاده مبارزه‌ای در کار نبود. بلکه از نخست‌وزیر وقت حکیم‌الملک دستور رسید که آن قضیه در شورای امنیت مطرح شود. و همان سیاست در دولت قوام السلطنه تعقیب گردید. ثانیاً تقی‌زاده از او حساب می‌برد و جرأت نداشت که خلاف دستور او قدمی بردارد. به هر حال، حل مسأله آذربایجان و خروج نیروی شوروی در درجه اول کار شورای امنیت نبود، بلکه حاصل درایت سیاسی و دولتمداری درخشان قوام السلطنه بود - درایتی که ستایش جهان را برانگیخت. آن کامیابی بزرگ به نام او ثبت تاریخ گشته است. تقی‌زاده ابداً و مطلقاً در آن سهمی ندارد. گویی او مضمون تلگراف رسمی را که همان زمان در بیستم آذر ۱۳۲۵ به قوام السلطنه فرستاده بود، فراموش کرده است. متن آن این است:

«جناب اشرف آقای رئیس‌الوزرا، از موفقیت حاصل در امر استرداد آذربایجان و احیای مملکت قدیمی و جلوگیری از تجزیه وطن از صمیم قلب تبریک گفته و هزاران هزار

---

۱. کار تقی‌زاده در شورای امنیت محدود بود به خواندن يك خطابه ساده که متن آن را يك حقوقدان انگلیسی تهیه کرده بود. مضمون خطابه از نظر حقوقی و سیاسی هم چندان قوی نبود. به علاوه، او در فن جدل مجامع بین‌الملل ناتوان بود و قابلیت نداشت. وانگهی، به هیچ زبان خارجی چنان تسلطی را نداشت که به مباحثه و جدل سیاسی بر آید. به خلاف او حسین علاء، وقتی که دنباله آن قضیه به شورای امنیت در نیویورک کشید - در مناظره و جدل با نماینده شوروی درخشان بود و تأثیر بین‌المللی گذارد. او هیچ ادعای بیوجهی هم نکرد، و کسی را هم به استخدام خویش در نیامورد که برایش تبلیغات کند. آن اشارات کوتاهی است به آن حدیث مفصل که ضمن مقاله دیگری (در مقالات تاریخی، چاپ اول، ۱۳۵۲) توضیح بیشتری داده‌ایم.

تشکر داریم. خداوند خود به جناب اشرف عالی جزای خیر بدهد و کامکار گرداند که هیچ پاداش دنیوی اجر لایق این خدمت نتواند شد. روح پیغمبر اکرم و روح کوروش و داریوش به شما دعای خیر می فرستند کافه ملت ایران و مسلمانان عالم پشتیبانان می باشند. انتشار خبر تصمیم متمدین ظهر چهارشنبه در لندن ایرانیان را به وجد آورده و خبر فتح به ناگهان در یکساعت مثل برق منتشر شد و جمله با دلی پراز اعجاب و قدردانی به دعای کامیابی عالی و عظمت ایران و بلندی بخت اعلیحضرت رطب اللسان شدند. ادعیه خالصانه بی ریا و تهنیت قلبی اینجانب را هم بپذیرید. بیستم آذر، تقی زاده».

ادعای تقی زاده درباره خودش همان اندازه باطل است که حرف آنانکه می کوشند برای او سهمی در حل مسأله آذربایجان دست و پا کنند، یاوه است. مگر می شود کسانی که مطلقاً دانشی در سیاست بین الملل ندارند، نه به ظرایف سیاسی چنین مسأله ای آگاهند، نه یک سند از انبوه اسناد رسمی داخلی و خارجی این موضوع را خوانده اند - به قضاوت بنشینند؟! بدون توجه و استناد به آن مدارک که همه موجود است، هر چه بگویند خیالبافی و ولنگاری است نه رأی تاریخ.

نتیجه آنکه: حسن تقی زاده نماینده خصوصیات «نادرالوجود»ی که برای خودش قائل بود نیست. در نوشته هایش هم دروغ هست، هم خلط و اشتباه هست، هم انحراف از حقیقت هست، و هم مبالغه گویی. از این جهات نه تنها هیچ مزیتی بر سایر خاطرات نویسان ندارد، بلکه در قیاس با بعضی در رتبه پایین تری قرار گرفته. هر نوشته اش را موثق و معتبر نمی دانیم. تمثیل او هم که از کره مرخیخ به زمین افتاده اندکی شوخی است. او اهل همین خاکدان بود، آلوده به کثافت هایش. ضعف ها و کاستی هایش کمتر از سایرین نبود. منشی پست و حقیر داشت، در خصلت رده پایین خرده بورژوازی. در افکار عمومی جامعه منزلتی ندارد، هر کس هر چه می خواهد بگوید.

در میان همه مدارک و نوشته هایی که از آرشیوهای خصوصی گردآوری شده، آنچه به عنوان اسناد فعالیت های آزادیخواهان ایران در اروپا منتشر گردیده، از ارزش سیاسی کمتری برخوردار است.<sup>۱</sup> این خود ناشی از کیفیت آن فعالیت هاست نه اینکه در اصالت

۱. اسنادی از فعالیت های آزادیخواهان ایران در اروپا و اسلامبول، ۱۳۵۹.

آن اسناد تردیدی باشد. این مجموعه مدارك هر چه هست به مراقبت میرزا ابوالحسن خان معاضد السلطنه پیرنیا نماینده مجلس که خود در زمره آن آزادیخواهان بود، گردآوری و نگاهداری شده و برای مروری بر کار اپوزیسیون خارج کشور علیه دستگاه محمدعلی شاه قابل استفاده می باشد. چنانکه تصریح رفته، پیش از این نیز به مأخذ همین نوشته ها چند مقاله انتشار یافته است. از گزارش های رسمی و خاطرات محمودخان احتشام السلطنه هم می شود نکته هایی بر مطالب آن اسناد افزود. در تلاش صمیمی مشروطه خواهان در اروپا تردیدی نیست؛ در این کوشش انجمن سعادت ایرانیان در اسلامبول در حد خود مشارکت داشت؛ از همدلی و همکاری تنی چند از آزادیخواهان اروپا هم آگاهی داریم. به اهتمام علی اکبر دهخدا و یاران او سه شماره روزنامه صوراسرافیل در سوئیس انتشار یافت که جای آنها در این مجموعه پاك خالی است. گزارف گویی های وطنی به کنار، در قضاوت اندیشیده باید دانست که حرکت اپوزیسیون خارج ایران علیه سلطنت محمدعلی شاه نه چندان نیرومند بود، نه کارنامه سیاسی درخشانی داشت، نه سهم واقعاً مؤثری در واژگون کردن آن دولت غیرقانونی و ضد مشروطه داشت؛ و نه در قلمرو دانش و فکر اثر ارزنده ای به وجود آورد که در تاریخ اندیشه سیاسی این دوره محلی داشته باشد. آن سه شماره صوراسرافیل هم بیشتر فحش نامه است نه تحلیل سیاسی. سلطنت محمدعلی شاه را حرکت مسلحانه داخلی و توافق مساعد سیاست خارجی برانداخت. به همین دلیل برای پادشاهی که بر اصول مشروطگی و قانون اساسی یاغی شده بود و سزاوار محاکمه و کیفر جزایی بود - سالی یکصد هزار تومان موجب مقرر داشتند و به سلامت روانه اش کردند. حکومت موقت و مجلس عالی که پس از خلع او از سلطنت به وجود آمد، مطلقاً قدرت تردید و چون و چرا نداشت.

در همان امتداد تاریخی - یادداشت های روزانه محمدولی خان سپهدار تنکابنی (سپهسالار اعظم بعدی) فرمانده اردوی شمال، از زمان حرکت به سوی پایتخت و فتح تهران (جمادی الثانی ۱۳۲۷) با تاریخ مشروطیت ارتباط دارد.<sup>۱</sup> بخش مقدماتی این

۱. یادداشت های محمدولی خان تنکابنی سپهسالار اعظم، به کوشش عبدالصمد خلعت بری، ۱۳۲۸.



یادداشت‌ها حاوی اطلاعات بصیرانه نظامی است. سردار تنکابنی سابقه جنگی داشت و نوشته او درباره آرایش رزمی فتح تهران منبع معتبری به شمار می آید. یادداشت‌های علی دیوسالار (سالار فاتح) فرمانده اردوی برق که در آن حرکت مشارکت داشت، مکمل آن است.<sup>۱</sup>

خلع محمد علی شاه و تشکیل حکومت موقتی آغاز تحول سیاسی است. کمیسیون عالی منعقد می گردد، انتخابات مجلس دوم انجام می گیرد، و سلسله حوادث بسیار مهم سیاسی در پی می آید همراه دسته بندی های فرقه ای و تجدید صحنه های توطئه و ترور. یادداشت های سپهسالار به عنوان یکی از دو رئیس حکومت موقت و رئیس الوزرای بعدی، از منابع تاریخ سیاسی این دوره است. با حدت گرفتن حوادث - دامنه سخن نویسنده گسترش می یابد و در بیان عقیده اش معمولاً صراحت دارد. می نویسد: یکی از گرفتاری ها و علل ضعف حکومت مرکزی، داعیه سرکردگان بختیاری بود که «دلشان سلطنت عشایری می خواست» نه قوام دولت. سران بختیاری به خود او آشکارا گفته بودند: راه کار این است که «قسمت جنوب را به ما بختیاری ها بدهند که تمامی حکومت با آنها باشد». به علاوه، سالی یکصد هزار تومان از خزانه مملکت به آنها برسد که خرج نگاهداری هزار سوار بختیاری در پایتخت کنند، و در واقع پایتخت را زیر نگین خویش داشته باشند (ص ۴۸-۴۷). صاحب نظری در حاشیه افزوده: «اصلاً رمز مخالفت بختیاری ها با حکومت مرکزی همین بود که می خواستند خود مختاری عشایری کسب کنند».<sup>۲</sup> به حقیقت، انگیزه واقعی بختیاری ها در مشارکت حرکت مسلحانه میلیون همین بود، نه اعتقاد به مشروطگی و تأمین حقوق سیاسی مردم.

به عقیده سپهسالار از بدبختی های دیگر مملکت، بی اعتقادی ناصر الملک نایب السلطنه سست عنصر است. درباره او می نویسد: «ما شاء الله، نه غیرت ملی دارد، نه مذهبی، نه آبی، نه خاکی. پول بسیار گرفته و دارد، می گوید می روم اروپا، راحت می کنم.

۱. یادداشت های تاریخی علی دیوسالار، ۱۳۳۶.

۲. آن عبارت را کریم کشاورز در حاشیه نسخه چاپی یادداشت های سپهسالار نوشته، و من از آن

نقل کردم.

چنانچه چند بار به بنده گفت: این مملکت اگر به دست روس و انگلیس باشد آسوده تر نمی شود؟ و [آیا] بهتر نیست؟ و بنده تقبیح کردم». او به هر حال به فکر فرار از مملکت می باشد (ص ۵۶). نویسنده از گروه های سیاسی، احزاب و عناصر افراطی که «مایه برهم زدن مشروطه» گشتند و «مجلس سابق را به باد داده بودند» صحبت می کند.

سپهسالار یادداشت های روزانه اش را بر حاشیه چند کتاب نگاشته، و گرد آورنده آنها را به دقت تنظیم نموده است. اینکه به ملاحظاتی «بعضی اسامی یا کلمات» را حذف و جای آنها را نقطه چین کرده، روش نادرستی است حتی اگر آن کلمات ناسزاگویی باشد و هویت آن کسان مشخص. به هر حال، ناشر یادداشت ها روش کار خود را صادقانه گفته، نه در متن قلم برده و نه نکته ای را مودیان از قلم انداخته. او مجموع نوشته های سپهسالار و دیگر اسناد تاریخی ویرا به کتابخانه مجلس سپرده که هم محفوظ بمانند و هم «رجوع به اصل آنها برای علاقمندان» امکان داشته باشد. صداقت و امانت علمی او را در سایر متصدیان نشر اسناد و خاطرات این دوره سراغ نداریم.

\* \* \*

آثاری که به عنوان تألیفات در تاریخ نهضت مشروطیت می شناسیم، خواه مدونات عمومی خواه رسالات موضوعی، بهیچ وجه تحقیقات ممتازی نیستند مگر دو اثر: تاریخ هیجده ساله آذربایجان و تاریخ مشروطه ایران هر دو نوشته احمد کسروی. کتاب اول در موضوع خود معتبر و قابل استناد است. البته، از زمان نگارش آن مدارک تازه ای انتشار یافته که در اصلاح و تکمیل آن به کار می خورند. تاریخ مشروطه ایران هم از نظر تاریخ عمومی وقایع تحقیق مضبوط سودمندی است. با توجه به اسناد داخلی و خارجی و مجموع نوشته های فراوانی که از آرشیوهای خصوصی در این مدت به دست آمده - الزاماً باید در مفروضات تاریخی و در چگونگی سلسله حوادث تجدید نظر نمود، و مباحث نوی در معیارهای تاریخ نویسی جدید افزود. این نکته ها غیر از این است که یکی بگوید: «اجتهادات مرحوم کسروی و سیاست بافی او... لا اقل سه ربع کتاب او را سبب و دور از حقیقت ساخته». این داوری نسنجیده و غیر علمی است. به حقیقت، انگیزه او در تخطئه و

۱. خطابه حسن تقی زاده... ص ۵۷.

بی اعتبار جلوه دادن کتاب کسروی، انتقادهای مؤلف است بر اعمال خود او. معدود افراد هم هستند که در تخطئه هر اثری که بر کارنامه تقی زاده ایراد جدی گرفته باشد، به جای بحث و انتقاد منطقی به شیوه رذیلانه دست برده اند. شرافت علمی شان در این حد است که در نشریه خود موزیانه نامه های ساختگی آلوده به دشنام، با امضاهای مجعول چاپ بزنند. آن آثار تأثیر خود را در تاریخ افکار گذارده اند، آن افراد «ریگ ته جوی بمانندند». باری، نه اجتهادات کسروی سه چهارم کتاب او را می سازد، و نه همه تفسیرهای او بیمایه است. به هر حال، مدعی خود می توانست وقایع نامه ساده صحیحی بنویسد یا مطالب «دور از حقیقت» کسروی را تصحیح کند. از او اثر بکرو و معتبری در حرکت مشروطه خواهی نمی شناسیم. کسروی در تاریخ مشروطه محقق و دانشمند بود و فضیلت حق تقدم از اوست.

سایر کسانی که چیزهایی درباره حرکت مشروطه خواهی نگاشته اند، نه مورخ حرفه ای بودند و نه دانش تاریخی عمیقی داشتند. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، نوشته مهدی ملک زاده، عاری از اعتبار علمی است. در مقدمه می آورد: «متجاوز از یک قرن است که تاریخ از دایره افسانه سرایی و داستان نویسی قدم بیرون نهاده... افسانه نویسان و داستان سرایان مقام خود را به علما و دانشمندان واگذار کرده اند». می دانیم که تفکیک تاریخ از افسانه کار امروز و دیروز نیست، بلکه باز می گردد به زمان پولیبیوس و پیش از آن. باز در مقدمه گوید: «امروز کسی می تواند قلم در دست گیرد و تاریخ بنویسد که در فلسفه و معرفت الروح و معرفت الاجتماع متبحر باشد، و از تحولات سیاسی و اجتماعی ملل... اطلاع کامل داشته باشد». با این معیارها مؤلف پزشک ما چگونه جرأت فرموده که یک هزار و هفتصد صفحه کاغذ سیاه کند. او نگارش تاریخ مشروطیت را «وظیفه ملی» خویش دانسته تا لغزش ها و خطاهای تاریخی دیگران را تصحیح کند. در ادای این تکلیف وجدانی، هر چه خواسته از آثار همان نویسندگان و کتاب های خاطراتی که تا زمان او انتشار یافته بود، برداشته و بدون ذکر مأخذ در کتاب خود گنجانده، و مقدار فراوانی هم مجعولات و تصورات شخصی و لفاظی بر آنها افزوده است. اثری به وجود آورده آکنده از افسانه و گزافه گویی و تحریف وقایع و قضاوت های نادرست تاریخی. نویسنده پای بند

### منابع ۴۰۳

امانت علمی هم نیست، گرچه در این شیوه‌ناستوده او تنها نیست. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران اثر نامعتبری است که قابل استناد نمی‌دانیم.

حرکت مشروطه خواهی در چند ایالت و ولایت موضوع چند رساله است که هیچیک اصالت تحقیق تاریخی ندارد. قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، نوشته کریم طاهرزاده بهزاد (۱۳۳۴) اثر کم‌مایه تبلیغاتی است. او یکی از پادوهای تاریخ‌پردازی بود. در احوال بعضی افراد ممکن است نکته‌های درستی (که بیگمان تقریرات دیگری است) در آن یافته شوند. اما چون مأخذ آنها مشخص نگشته، بر صحت‌شان همیشه نمی‌شود حکم کرد. مقدمه رضا زاده شفق استاد فلسفه دانشگاه برای این اثر، به پیشیزی نمی‌ارزد. سایر آن آثار عبارتند از: قیام آذربایجان و ستارخان، نوشته اسماعیل امیرخیزی (۱۳۳۹)؛ گیلان در جنبش مشروطیت، نوشته ابراهیم فخرانی (۱۳۵۲)؛ کاشان در جنبش مشروطه ایران، نوشته حسن نراقی (۱۳۶۴). شاید به یک بار خواندن بیرزند. اما نباید انتظار کشف مطالب تاریخی مهمی را داشت.

اینک فهرست منابع.<sup>۱</sup>

## مدارک اصلی و رسمی

۱

مذاکرات مجلس، دوره اول، ضمیمه روزنامه رسمی کشور، تهران ۱۳۲۰ شمسی. چند نامه مجلس به وزارت داخله، ۱۳۲۵، مجموعه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. آخرین نامه محمدعلی شاه به مجلس (۲۰ جمادی الاول ۱۳۲۶)، کتابخانه مجلس. پنج دستخط محرمانه محمدعلی شاه (دوتای آن خطی در کتابخانه مجلس). تلگراف های رسمی محمدعلی شاه به ایالات و ولایات، جمادی الاول ۱۳۲۶ (منتشر شده و نشده). استخاره های محمدعلی شاه، مجله یادگار، سال پنجم، ۱۳۲۸ شمسی، شماره هشتم و نهم. صورت مواجب و رسوم اشخاص، مصوبه مجلس شورای ملی، ۱۳۲۵.

۲

اسناد وزارت امور خارجه ایران.<sup>۲</sup>  
اسناد وزارت امور خارجه انگلیس.

---

۱. این فهرست شامل روزنامه ها نیست. آنچه به روزنامه ها ارجاع گردیده در متن تصریح رفته.  
۲. اسناد مربوط به آغاز حرکت مشروطه خواهی نیز از دفتر صدارت به وزارت امور خارجه انتقال یافته. متن برخی اسناد در کتاب فکر آزادی منتشر گردیده.

اسناد آرشیو ملی هند (در دوران حکومت انگلیس).<sup>۱</sup>  
 کتاب نارنجی، مجموعه‌ای از اسناد وزارت امور خارجه روسیه، جلد اول، ترجمه حسین قاسمیان، چاپ اول، تهران ۱۳۶۶.<sup>۲</sup>

## آثار معاصران

دولت آبادی، میرزا یحیی، تاریخ معاصر یا حیات یحیی، ۴ جلد، تهران ۳۶-۱۳۲۸ شمسی.  
 شریف کاشانی، محمدمهدی، شرح واقعات و مواد تاریخی مشروطیت (نسخه عکسی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران).  
 مجدالاسلام کرمانی، احمد، تاریخ انحلال مجلس (و سفرنامه تبعید به کلات) به کوشش محمود خلیل پور، ۳ جلد، اصفهان ۵۱-۱۳۴۷ شمسی.  
 ناظم الاسلام کرمانی، محمد، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، ۳ جلد، تهران ۴۹-۱۳۴۶.

## رساله‌ها و جزوه‌های سیاسی

ابراهیم خان، میرزا، حقوق بشری: اساس سیاست مملکت، تهران ۱۳۳۱.<sup>۲</sup>  
 ابوالحسن نجفی مرندی، دلائل براهین الفرقان در رد عقاید مزدکیان و جمهوری طلبان (تهران).  
 صواعق سبعة (تهران).

۱. در این کتاب از معدودی از آن اسناد استفاده شده است. باید دانست يك نسخه از گزارش‌های سفارت انگلیس در تهران به حکومت هند فرستاده می‌شد. بخشی از اسناد وزارت هند در لندن (خاصه مدارك مربوط به روابط ایران و انگلیس در سده نوزدهم) مکمل اسناد وزارت امور خارجه است. مجموعه‌هایی از این مدارك گرد آوری شده است.

۲. مترجم سنوات اسناد روسی را با دقت به تقویم میلادی اروپایی و به سنوات هجری قمری و شمسی در آورده، و همان مأخذ ماست.

۳. در مقدمات حقوق سیاسی است. نویسنده ریاست اداره تنقیح قوانین را به عهده داشته.

## منابع ۴۰۷

- اصول دموکراسی، نوشته یك «دموکرات»، تهران (۱۳۲۸).
- تذکره الغافل و ارشاد الجاهل، تهران ۱۳۲۶.
- تقوی، سید نصرالله، مقاله سؤال و جواب در بیان فواید مجلس شورای ملی، تهران ۱۳۲۴.
- حسین موسوی، تشکیل ملت متمدن (خطی).
- حقوق و وظایف ملت (تهران ۱۳۲۵).
- خان خانان (مهدیقلی خان مخبرالسلطنه)، رساله در اصلاحات (خطی).
- ذکاء الملك، میرزا محمدعلی خان (فروغی)، حقوق اساسی یعنی آداب مشروطیت دول، تهران ۱۳۲۵.
- اصول علم ثروت ملل، تهران ۱۳۲۳.
- رسول زاده، محمد امین، تنقید فرقه اعتدالیون یا اجتماعیون اعتدالیون، تهران ۱۳۲۸.
- صدیق حضرت، میرزا محمدخان، حقوق بین الملل عمومی، تهران ۱۳۲۹.
- صنیع الدوله، مرتضی قلی خان، راه نجات، تهران ۱۳۲۵.
- طالبوف، عبدالرحیم تبریزی، ایضاحات در خصوص آزادی، تهران ۱۳۲۴.
- عبدالرسول کاشانی، ملا، رساله انصافیه در اصول عمده مشروطیت، کاشان ۱۳۲۸.
- فروغی، میرزا ابوالحسن خان، سرمایه سعادت یا علم و آزادی، تهران ۱۳۲۷.
- فودره، پرادیه، مختصری از علم حقوق اداره، ترجمه دانش علی (نصرت السلطان)، تهران ۱۳۲۶.
- کواکبی، عبدالرحمان، طبایع الاستبداد، ترجمه عبدالحسین میرزا، تهران ۱۳۲۵.
- محمداسماعیل محلاتی، ملا، لنالی المربوطه فی وجوب المشروطه، بوشهر ۱۳۲۷.
- محمد حسین تبریزی، کشف المراد من المشروطه والاستبداد، (خطی) ۱۳۲۵.
- مشیرالملك، میرزا حسن خان (پیرنیا)، حقوق بین الملل، تهران ۱۳۱۹.
- منصورالسلطنه، میرزا مصطفی خان (عدل)، حقوق اساسی یا اصول مشروطیت، تهران ۱۳۲۷.
- نائینی، میرزا محمد حسین، تنبیه الامت و تنزیه الملت، تهران ۱۳۲۸.
- نظام العلماء طباطبائی، سید رفیع، حقوق دول و ملل یا تحفه خاقانیه، تبریز ۱۳۱۲.
- ندای غیبی یا تازیانه عبرت (تهران ۱۳۲۶).

## ادبیات اجتماعی

- حسینعلی، میرزا (تاجر شیرازی)، میکادو نامه، کلکته، ۱۳۲۵.
- خلیل بیک سعادت، تاریخ شورش روسیه (داستان تاریخی) ترجمه عبدالحسین رضوی کرمانی، تهران ۱۳۲۶.
- دُردی اصفهانی، میرزا اسماعیل، کتاب همدردی، حیدرآباد ۱۳۲۶.
- رفاعه بك مصری، کتاب غرائب عوائد ملل، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی، اسلامبول ۱۳۰۳.
- رنولدز، جرج، بوسه عذرا، ترجمه حسین خان حایری صدرالمعالی، تهران ۱۳۲۶.
- زین العابدین مراغه‌ای، میرزا، سیاحت نامه ابراهیم بیگ، ۳ جلد، ۱۳۱۳، ۱۳۲۳، ۱۳۲۷.
- سامی بیگ، تیاتر ضحاک، ترجمه میرزا ابراهیم خان امیرتومان، تهران ۱۳۲۳.
- عبدالرحیم تبریزی (طالبوف)، مسالك المحسنين، قاهره ۱۳۲۳.
- فروغی، میرزا ابوالحسن خان، اوراق مشوش یا مقالات مختلفه. تهران ۱۳۳۰.
- فلون، سرگذشت تلماک، ترجمه علی خان ناظم العلوم، تهران ۱۳۰۴.
- محمد رحیم خونساری، شورای ملی، (منظومه باشش تصویر)، تهران ۱۳۲۴.
- مکالمه سیاح ایرانی با شخص هندی، (تهران ۱۳۲۴).
- منطق النوحش یا الحمار یحمل اسفارا، تهران ۱۳۰۶.
- وایت، ویلیام، دام صیادان یا عبرت ایرانیان (برگزیده‌ای از کتاب تمدن و استعمار).
- وداع نامه محمد علی شاه معزول (منظومه، تهران ۱۳۲۷).
- هاشم کاظمینی، شیخ، کتاب شرف ایران و افتخار ایرانیان، به اهتمام علیرضا خان امیرتومان گروسی، تهران ۱۳۲۱.

## خاطرات، سرگذشت شخصی، یادداشت‌های تاریخی و نامه‌های خصوصی

- احتشام السلطنه، محمود خان علامیر، خاطرات، به کوشش محمد مهدی موسوی، تهران ۱۳۳۶.



## منابع ۴۰۹

- اسنادی از فعالیت‌های آزادیخواهان ایران در اروپا و اسلامبول (گرد آورده معاضد السلطنه) به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۵۹.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان، روزنامه خاطرات، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۴۵.
- اعظام قدسی، حسن، خاطرات من، دو جلد، تهران ۱۳۴۹.
- امین الدوله، میرزا علی خان، خاطرات سیاسی، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، تهران ۱۳۴۱.
- تقی زاده، حسن، خطابه در شمه‌ای از تاریخ اوائل انقلاب و مشروطیت، تهران ۱۳۳۸.
- زندگی طوفانی، خاطرات، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۶۷.
- ثقة الاسلام تبریزی، میرزا علی، مجموعه آثار قلمی، به کوشش نصرت الله فتحی، تهران ۱۳۵۴.
- زندگی نامه ثقة الاسلام (مجموعه اسناد)، به کوشش فتحی، تهران ۱۳۵۲.
- حیدر خان (حیدر عمواوغلی)، سرگذشت شخصی، مجله یادگار، سال سوم، ۱۳۲۵. شماره‌های چهارم و پنجم.
- دیوسالار، علی خان، یادداشت‌های تاریخی، به کوشش نزهت دیوسالار، تهران ۱۳۳۶.
- زنجانی، شیخ ابراهیم، سرگذشت زندگی من (خطی).
- سپهسالار اعظم، محمدولی خان تنکابنی، یادداشت‌های تاریخی، به کوشش عبدالصمد خلعت‌بری، تهران ۱۳۲۸.
- ظهور الدوله، علی خان قاجار، خاطرات و اسناد، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۵۱.
- فضلعلی آقامولوی تبریزی، میرزا، مجموعه اسناد و خاطرات و یادداشت‌های تاریخی (خطی).
- مجموعه اسناد میرزا ملکم خان ناظم الدوله (کتابخانه ملی پاریس).<sup>۱</sup>
- مخبر السلطنه، مهدیقلی خان هدایت، خاطرات و خطرات، تهران ۱۳۴۴.
- گذارش ایران، بخش چهارم در مشروطیت، تهران ۱۳۱۷.
- مستشار الدوله، صادق، یادداشت‌های تاریخی، به کوشش ایرج افشار، جلد اول، تهران ۱۳۶۱.

۱. سلسله نامه‌های خصوصی امین الدوله به ملکم، در اوضاع سیاسی و حرکت اعتراض در دوره آخر سلطنت ناصرالدین شاه - از گرانبهاترین اسناد آن مجموعه است. به علاوه، از نامه‌های خصوصی امین السلطان در مرحله بازگشت به ایران و قبول زمامداری استفاده شد.

۴۱۰ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران

مصدق، محمد، خاطرات و تآلمات، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۶۴.  
 وکیل الدوله، میرزا محمدخان، اسناد مشروطه (نامه های خصوصی)، به کوشش ابراهیم صفانی، تهران ۱۳۴۸.  
 یادداشت های رایینو، ضمیمه مشروطه گیلان، به کوشش محمد روشن، رشت ۱۳۵۲.

### چند اثر خارجی:

B. Martin, German-Persian Diplomatic Relations, 1873-1912, 1959.  
 B. H. Sumner, Tsardom And Imperialism In The Far East And The Middle East, 1880-1914, 1940.  
 ن. پ. مامونتوف، حکومت تزار و محمدعلی میرزا، ترجمه شرف الدین میرزا قهرمانی، تهران ۱۳۰۹.

## فهرست نام كسان

۳۰۷	آذربایجانی، رضا، ۲۷۷
اسکندری، سلیمان میرزا، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹	آصف الدوله، رضاقلی خان، ۱۹۹، ۲۶۴
اسمارت، والتر، ۱۹۰، ۱۹۳، ۳۵۰	ابراهیم آقاتبریزی، میرزا، ۵۶، ۷۱، ۷۵
اسماعیل خان، ۲۳۹	۱۰۹، ۱۲۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۲۱۹
اسماعیل خیاط، ۲۳۹	۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۲
اعلم الدوله، دکتر خلیل خان، ۳۱	اجلال السلطنه، ۱۷۷
اقبال الدوله، ۲۲۸، ۲۴۱	احتشام السلطنه، محمود، ۳۴، ۳۵، ۴۴
الهیاریخان، ۲۲۶	۴۶، ۶۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۵
امان الله میرزا، ۴۵	۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳
امیربهدار، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲	۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۲
۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۷	۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۴
امین الدوله، میرزا علی خان، ۸۴، ۸۵	۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۱، ۲۶۱
امین السلطان، میرزا علی اصغر خان	۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵
(اتابک)، ۳۹، ۴۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵	۲۷۶، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰
۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۷	۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹
۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶	۳۰۰، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۴۴، ۳۴۵
۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۸	احسن الدوله، ۸۲، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۰
۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳	۱۴۶، ۱۵۱، ۱۶۰، ۱۸۰، ۱۸۲
۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴	احمد میرزا، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۷
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱	اریاب جمشید، ۲۹۹
۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷	اسپرینگ رایس، ۵۲، ۸۳، ۸۴، ۸۸، ۸۹
۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۳۳	۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳
۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۵	۱۴۹، ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۹۰، ۲۴۶، ۳۵۳
امین السلطنه، محمد علی خان، ۵۳	استوکس، ماژور، ۳۴۸، ۳۶۲
امین الشرع، ۱۷۲	اسدالله میرزا، ۶۹، ۲۱۱، ۳۰۴، ۳۰۵

پولاکو، ۱۷۶	امین الضرب، ۵۹، ۱۷۹، ۲۹۷
تبریزی، حسن، ۲۷۷	امین الملك، حسن خان، ۲۸۱
تقوی، سید نصرالله، ۷۱، ۷۹، ۱۲۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۲۰۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۰۵	اویبرن، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۷ ایتو، ۵۲
تقی زاده، سید حسن، ۵۶، ۷۱، ۷۵، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۸، ۳۴۹	ایزولسکی، ۸۷، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۲۲۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۴، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۵
ثقه الاسلام تبریزی، میرزا علی، ۷۳، ۱۲۹، ۲۲۸، ۲۸۲	بارانوفسکی، ۳۶۱
ثقه الاسلام شیرازی، محمد حسن، ۴۶	باقر بقال، مشهدی، ۱۵۳، ۱۵۹
جلال الدوله، ۲۵۵	بانکی، میرزا ابوالحسن خان، ۷۹، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۶۸
جمال الدین اصفهانی، سید، ۱۰۹، ۱۱۷، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۷، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۹	برازجانی، محمد، ۲۸۲ بولو، ۸۷
جوادخان، میرزا، ۳۴۷	بهاء الواعظین، ۱۱۰، ۲۷۷، ۳۴۹
جهانشاه خان، ۲۹۰، ۲۹۱	بهبهانی، سید عبدالله، ۷۲، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۴۲
چراغچی، سید حسین، ۲۱۹، ۲۷۳، ۳۲۱	بیزو، ۸۱
چرچیل، جورج، ۲۲۳، ۳۶۱، ۳۶۲	بیوک خان، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴
حاجب الدوله، میرزا مصطفی خان، ۲۷۷	پارسی، فریدون، ۲۲۹، ۲۷۶
حبل المتین، سید حسن، ۱۹۸، ۳۴۹	پلخانف، ۱۰۹
حسام الاسلام رشتی، شیخ حسن، ۶۸، ۷۰،	

## فهرست نام کسان ۴۱۵

روح القدس، شیخ احمد، ۳۳۸	۱۵۹، ۱۵۶، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۱۲، ۱۰۴
ریشته هوفن، ۸۶	حسن رزاز، سید، ۳۴۰،
زکی پاشا، ۱۰۳	حسنعلی خان، ۶۸، ۷۵، ۷۹، ۱۰۳، ۱۵۴،
زنجانى، شیخ ابراهیم، ۲۹۰	۲۳۵، ۲۱۱
زنجانى، میرزا ابوطالب، ۳۳۶	حسین بروجردى، میرزا، ۱۱۷، ۱۲۱،
ساعدا الوزاره، ۳۰۵	حسین طبیب، میرزا، ۲۲۹
سالار الدوله، ۶۵	حکیم الملك، میرزا ابراهیم خان، ۳۳۸،
سپهسالار، محمدولی خان، ۲۸۵	۳۴۷
سپهسالار، میرزا حسین خان، ۴۵	حیدرخان، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۶۹،
سردار نصرت، رحیم خان، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳	۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۷،
سعد الدوله، ۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۶۱، ۱۸۸،	۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۱۸،
۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۱۴،	خلخالى، شجاع لشکر، ۱۷۲
۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲،	خلخالى، عبدالرحیم، ۱۰۹، ۲۸۲، ۳۴۸،
سیدالحکما، سیدیحیی، ۱۷۹، ۲۰۹،	دانتون، ۱۱۰، ۱۱۱،
سیدحسن، میرزا، ۲۳۴	دواجی، حاج علی، ۱۱۰، ۱۱۱،
سیدکمال، ۲۳۹	دورانده، ۸۵
شاپشال خان، ۳۱۱	دولامارتین، ۹۶
شاه اسماعیل، ۱۰۵	دولت آبادی، میرزایحیی، ۳۳۲، ۳۳۳،
شریف کاشانی، شیخ مهدی، ۲۹۳، ۲۹۴،	۳۳۴، ۳۴۸، ۳۴۹،
۲۹۷، ۲۹۹، ۳۱۲، ۳۴۹،	دهخدا، علی اکبر، ۳۴۸،
شعاع السلطنه، ۳۱، ۳۲،	رئیس التجار، ۷۵، ۸۰،
شهشانی، سیدعبدالحسین، ۱۱۲، ۱۲۰،	رضا بالا، ۲۷۹،
۱۶۰، ۲۳۵،	رکس، کنت، ۸۵، ۸۶،
	روبسپیر، ۱۱۰، ۱۱۱،

۱۶۱، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۶۶، ۳۲۰، ۳۳۸، ۳۳۱	شہیدی، شیخ حسین، ۱۱۲، ۱۵۹، شیخ سلیم، ۱۳۰
طباطبایی، میرزا محمد صادق، ۳۲۹، ۳۳۵	صدر السلطنہ، حاجی، ۱۷۱
ظفر السلطنہ، عزیز اللہ میرزا، ۴۵، ۲۳۸، ۲۶۴، ۲۷۵	صدیق حضرت، میرزا محمد خان، ۱۰۳، ۱۹۵، ۲۰۵، ۳۳۸
ظل السلطان، مسعود میرزا، ۲۲۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۳۲، ظہیر الدولہ، علی خان ۳۱۹	صنیع الدولہ، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۸۲، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۴۰، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۰، ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۴۲، ۳۴۷
عباس آقا، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۷	صنیع حضرت، محمد خان، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۹
عبدالحمید، سلطان، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۶، ۲۳۸، ۳۶۶	صو اسرافیل، قاسم خان، ۳۴۹
عبداللہ زادہ، اسماعیل، ۲۷۷، ۲۷۹، عضد الملک، علی رضا خان، ۳۲، ۳۳، ۷۲، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۱۰، ۳۵۳	صو اسرافیل، میرزا جہانگیر خان، ۱۰۹، ۲۹۸، ۳۳۸، ۳۴۲ ضیاء السلطان، ۲۷۷
علاء الدولہ، احمد خان، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۵	ضیاء الملک، حسینقلی خان، ۲۰۰، ۲۰۱
علاء السلطنہ، میرزا محمد علی خان، ۱۰۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۶۳، ۳۶۴	طالوف تبریزی، میرزا عبدالرحیم، ۹۸، ۲۱۳
علی آبادی، داود خان، ۲۹۷، ۲۹۹، علی آقا، میرزا، ۸۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۲۱۰، ۲۳۹	طاہباز، صادق، ۱۱۴ طاہر تنکا بنی، میرزا، ۱۲۱، ۱۵۷، ۱۷۹، ۲۰۷
علی مسیو کربلایی، ۱۱۱، علینقی، میرزا، ۱۲۶، ۲۱۰، ۲۹۹، علی یزدی، سید، ۲۲۸	طباطبایی، سید محمد، ۳۹، ۵۸، ۶۸، ۷۲، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱

## فهرست نام کسان ۴۱۷

۳۶۵، ۳۶۴، ۳۶۳، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۱	عنایت الله، ۲۳۹
	عین الدوله، ۱۸۹
مارا، ۱۱۰	
مارلینگ، چارلز، ۱۹۰، ۱۹۹، ۲۲۴، ۲۲۵،	فرمانفرما، عبدالحسین میرزا، ۱۰۲، ۶۰
۲۲۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹،	فضل الله نوری، شیخ، ۷۲
۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶،	فضلعلی آقا تبریزی، میرزا، ۷۱، ۱۰۴،
۲۵۷، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۹۱، ۳۰۸، ۳۳۹،	۱۱۸، ۱۲۷، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲،
۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱،	۳۰۶، ۲۳۵، ۱۸۳
۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۲،	فلك المعالی، شیخ حسن، ۱۱۸، ۱۲۱،
۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷،	۱۲۷، ۱۵۱، ۱۵۹، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۸۹،
مجاهد، میرزا آقا، ۲۷۳، ۲۹۵، ۲۹۶،	
محتسم السلطنه، میرزا حسن خان، ۶۹،	قاضی قزوینی، ۳۳۸، ۳۴۲،
۷۵، ۷۱	قوام الملك شیرازی، ۶۷، ۶۸،
محسن عراقی، حاج آقا، ۶۷، ۶۸، ۶۹،	
محقق الدوله، میرزا عبدالله خان، ۱۷۹،	کاتسورا، ۵۲
۲۷۴	کادت، ۳۴۷،
محمد تقی، سید، ۱۸۰،	کاشانی، میرزا حسن، ۳۰۶،
محمد تقی بنکدار، حاجی، ۱۷۹، ۳۳۸،	کرمانی، مجدالاسلام، ۲۹۸،
۳۴۲	گاسچن، سراد وارد، ۵۴،
محمد جعفر، آقا، ۱۲۶، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۹،	گری، سراد وارد، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۴،
۳۰۷، ۳۰۶، ۲۶۸	۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۴،
محمد علی شاه (اغلب صفحات)	۳۶۶، ۳۶۷،
محمد علی میرزا = محمد علی شاه	گوتمان، هربرت، ۸۷،
محمود اصفهانی، میرزا، ۱۵۱، ۱۹۷، ۲۰۶،	لامارتی، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۴،
محمود کتابفروش، میرزا، ۱۰۲، ۱۰۵،	لسان الحکما، یحیی میرزا، ۱۰۶،
۱۲۰، ۱۲۱، ۱۵۸، ۱۷۹، ۲۱۰، ۲۹۶، ۲۹۹،	لوبی شانزدهم، ۳۱۷،
مخبر الدوله، علیقلی خان، ۲۴۲،	لیاخوف، ۲۲۲، ۲۲۴، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰،

- مخبر السلطنه، مهدیقلی خان، ۶۰، ۷۸، ۸۳، ۹۰، ۱۳۸، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۵، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۹۰
- مخبر الملک، محمدقلی خان، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۳۵، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۲۱، ۳۲۲
- مختار الدوله، ۳۱، ۶۲
- مدبر الدوله، محمود خان، ۱۳۳
- مدرس، سید حسن، ۴۸
- مساوات، محمدرضا، ۱۰۹، ۱۲۹، ۳۴۲
- مستشار الدوله، صادق، ۵۸، ۷۱، ۷۳، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۷۰، ۲۸۳، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۲
- مستوفی الممالک، میرزا یوسف خان، ۶۰، ۱۸۳
- مشیر الدوله، میرزا حسن خان، ۴۸، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۹۵، ۲۴۱، ۲۴۵، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۴، ۳۵۳
- مشیر الدوله، میرزا نصرالله خان، ۳۳، ۳۷، ۳۸، ۷۸، ۸۶، ۱۹۵
- مشیر السلطنه، میرزا احمد خان، ۳۹، ۱۸۳، ۱۹۵، ۱۹۸، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۰، ۳۲۸
- مشیر الملک = میرزا حسن خان مشیر الدوله  
مصدق، محمد، ۲۰۱
- مظفر الدین شاه، ۳۱، ۳۲، ۵۶، ۵۷، ۱۸۸
- معاوض السلطنه، میرزا ابوالحسن خان، ۱۰۹، ۳۴۹، ۳۵۱
- معمار باشی، استاد حسن، ۷۴
- معین التجار بوشهری، آقا احمد، ۸۰، ۸۲، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۴۰، ۲۳۵، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۱۲
- معین الدوله، ۲۲۳، ۲۳۱
- مغازه، محمد اسماعیل آقا، ۷۹، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۶۷، ۲۰۵، ۲۶۸
- مقتدر نظام، خسرو خان، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۹
- ملك المتكلمين، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۷، ۲۱۴، ۲۵۵، ۲۷۷، ۲۸۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۹
- ممتاز الدوله، میرزا اسماعیل خان، ۲۸۱، ۲۸۴، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۷
- مؤتمن الملک (= پیرنیا، میرزا حسین خان)، ۸۶، ۱۳۹، ۱۸۷
- مؤید الدوله، ۳۴۳
- مهدی، میرزا، ۷۵، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۵۹، ۲۰۶، ۳۰۶
- مهندس الممالک، ۱۰۲
- میرپنج، علی آقا، ۲۳۸
- میرپنج، قاسم آقا، ۳۴۰
- میرزا آقا صفهانی، ۳۸
- میرزا آقا فرشچی، حاجی، ۶۹، ۷۰، ۲۱۹



## فہرست نام کسان ۴۱۹

- ۲۷۰  
میرزا موسیٰ، ۱۵۵  
میرزا بنی اورمیہ ای، ۱۷۲
- نادر شاہ، ۱۰۵  
ناصرالدین شاہ، ۷۴، ۵۷  
ناصرالملک، میرزا ابوالقاسم خان، ۳۹،  
۴۰، ۴۴، ۶۰، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۱۹۰، ۱۹۵،  
۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹،  
۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۴۶، ۲۴۸،  
نایب السلطنہ، کامران میرزا، ۳۱، ۳۳،  
۳۸، ۴۵، ۶۰، ۱۵۴  
نابینی، مرتضیٰ قلیخان، ۱۱۲، ۲۹۹، ۳۴۹  
نظام السلطنہ، حسینقلی خان، ۳۹، ۴۰،  
۴۵، ۱۳۹، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۵۲، ۲۶۲،  
۲۶۳، ۲۶۴، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۰۹،  
۳۱۱  
نظام الملک، ۷۲  
نواب، حسینقلی خان، ۱۳۶، ۲۸۰، ۲۸۹  
نواب، عباسقلی خان، ۹۳، ۳۶۲  
نیکلا، تزار، ۳۵۶، ۳۵۹  
نیکلسون، ۳۵۴  
وثوق الدولہ، حسین، ۲۸۰، ۲۹۶، ۳۰۰  
وزیرافخم، سلطانعلی خان، ۳۸، ۳۹، ۶۸،  
۷۸  
وکیل التجار یزدی، آقا محمد، ۴۰، ۶۹،  
۷۰، ۷۹، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۱،
- ۱۲۹، ۱۵۱، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۳۵، ۲۳۷،  
۲۶۱، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۲۳،  
وکیل الرعایا، شیخ محمد تقی، ۷۹، ۱۱۸،  
۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۲،  
۱۵۶، ۲۱۸، ۲۳۵، ۲۶۱، ۳۰۶، ۳۲۱  
وکیل السلطنہ، ۵۴  
ولی اللہ خان، داکتر، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۲۰،  
۱۶۰، ۱۶۷، ۲۱۰  
ہارتویگ، ۴۵، ۸۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰،  
۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۴۷، ۲۴۹،  
۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۳،  
۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۸۰، ۲۸۹، ۲۹۱،  
۲۹۷، ۳۳۱، ۳۴۱، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۴،  
۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۷،  
ہدایت، ۲۳۳  
ہراتی، محمد تقی، ۷۱  
ہروی، محمد تقی، ۱۱۵، ۱۱۷
- یحییٰ خوبی، حاج میرزا، (امام جمعہ)،  
۴۶، ۴۸، ۷۱، ۷۵، ۸۰، ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۲۶،  
۱۵۱، ۱۷۹، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۲۹،  
۲۳۵، ۲۴۰، ۲۶۱، ۲۷۲، ۲۷۶، ۳۰۶،  
۳۳۸، ۳۰۷  
یحییٰ میرزا، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸،  
۱۱۹، ۱۲۰، ۳۴۹  
یزدی، سید علی، ۲۲۸

۱۳۹۵

